tarikhema.org

تاج التراجم

فی تفسیر القرآن للأعاجم

ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد اسفرایني

جلد سوم

تصحیح

نجیب مایل هروی

علی اکبر الهی خراسانی

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الإسفرایني، شاهفوربن طاهر، ـ ۴۷۱ ق.
تاج‌التّراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم / تألیف: ابوالمظفّر شاهفوربن طاهربن محمد اسفرایني. تصحیح نجیب مایل هروی [و] علی‌اکبر الهی خراسانی.
۵ جلد.
۱. تفاسیر اهل سنّت ـ قرن ۵. ۲. نثر فارسی ـ قرن ۵. الف. مایل هروی، نجیب، مصحح. ب. الهی خراسانی، علی‌اکبر، مصحح همکار. ج. عنوان.
ت ۹۶/۳۵ BP ۲۹۷/۱۷۲۴

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تاج‌التّراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (ج ۳)
تألیف: ابوالمظفّر شاهفوربن طاهربن محمّد اسفرایني
تصحیح: نجیب مایل هروی ـ علی‌اکبر الهی خراسانی
چاپ اول: ۱۳۷۴
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
این اثر با همکاری دفتر نشر میراث مکتوب وابسته به معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از محل تسهیلات حمایتی انتشار یافته است.
همهٔ حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است.
تهران، خیابان آفریقا، چهار راه حقانی، کوچهٔ کمان، شمارهٔ ۴
۱۵۰۰۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحیم

ترقّی و تعالی هر جامعه‌ای زمانی مقدور است که پیشینهٔ فرهنگ و تمدن خود را بشناسد و از علل پیشرفت یا رکود گذشتهٔ تاریخ خود آگاهی یابد. و این شناخت حاصل نمی‌شود مگر با مطالعهٔ آثار گذشتگان، چنان که خود نوشته‌اند نه آن سان که بعدها تحریف و تغییر یافته است، و این در فرهنگ مکتوب هر جامعه‌ای که همواره دستخوش حوادث روزگار بوده امری اجتناب ناپذیر است. از این رو، برای نیل به این آگاهی و حراست از اصالت و هویت فرهنگی و ایستادگی در برابر فرهنگ بیگانه، معرفی و احیای میراث مکتوب گذشته ضرور می‌نماید. چه نقد و تصحیح علمیِ نگاشته‌های اندیشمندان فرهنگ ایران اسلامی، نخستین شرط رسیدن به این هدف است.

لیکن با وجود تمام تلاشها و کاوشهایی که تاکنون برای شناسایی و تدوین فهارس خطی و نیز تصحیح و احیای ذخائر علمی و گنجینه‌های مکتوب این مرز و بوم شده، این آثار همچنان بکر و دست نخورده و حتّی مهجور می‌نماید و آنچه شده در قیاس آنچه باید شود، اندک است و آن اندک نیز با دشواریهای بسیار روبروست؛ از دشواریهای راه تحقیق، گرد آوری نسخ و هزینه‌های سنگین کار گرفته تا ناهمواریهای مربوط به تمهید مقدمات نشر و جذب آثار علمی و تخصصی و بازگشت مادی آن که شرط ادامهٔ تلاش محقق و ناشر است.

از این رو، معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در راستای اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی ایران که در حقیقت، انقلابی است فرهنگی، دفتری به نام دفتر نشر میراث مکتوب تأسیس کرد، تا با حمایت از کوششهای محقّقان، مصحّحان، مراکز علمی و تحقیقاتی و پشتیبانی از ناشران فرهنگی، جذب استعدادها و کاراییها و نیز به قصد انتشار و عرضهٔ منابع تحقیق و آثار گرانسنگ، جلوگیری از دوباره کاریها و چاپ انتقادی متون با اولویت آثار فارسی در زمینه‌های گوناگون، بتواند جریانی اصیل در راستای احیای فرهنگ مکتوب ایجاد کند و مجموعه‌ای غنی به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اثر حاضر، تفسیری است کهن و از متون فارسی ارزشمند قرن پنجم به شمار می‌رود. امّا چون مفسّر، براساس اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر خود، آیات قرآن را مبتنی بر روش کلامی و بینش مذهبی خاص تفسیر کرده، نوشتن برخی تعلیقات ضروری می‌نمود که مصحّحان برآن‌اند تا در پایان مجلدات این تفسیر بدان اشاره کنند.

دفتر نشر میراث مکتوب
معاونت امور فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فهرست مطالب

سورة یونس	۹۶۹
قصّهٔ یونسِ پیغمبر علیه السّلام	۱۰۰۰
سورة هُودٍ	۱۰۰۶
قصّهٔ نوح و کشتی او علیه‌السّلام	۱۰۱۶
سورة یوسف	۱۰۴۸
سورة الرَّعْد	۱۱۳۰
سورة ابراهیم	۱۱۵۱
سورة الحِجْر	۱۱۷۳
سورة النَّحْل	۱۱۹۵
سورة بنی‌اسرائیل	۱۲۲۹
سورة الْکَهْف	۱۲۹۶
سورة مریم	۱۳۴۶
سورة طٰهٰ	۱۳۷۱
سورة الأنْبِیاء	۱۴۰۰

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سـورة یونس[1]

و این سورت مکّی است و آیاتهاش صد و نه است بلا خلاف[2]، و کلماتش هزار و هشتصد و سی و دو است[3] و حروفش هفت هزار و پانصد و شصت و هفت است.

و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت هر که سورهٔ یونس برخواند خدای ـ عزّوجلّ ـ او را بدهد [ده] نیکویی[4] به عددِ هرکسی که یونس را تصدیق کردَست و به عددِ هرکسی که او را تکذیب کرده است و به عددِ هرکسی که غرقه شد[5] با فرعون.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

[به نام خدای بخشایندهٔ مهربان][6]

[آیهٔ ۱] الٓر تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْحَكِيمِ؛ منم که جز از من خدایی نیست و آن است ـ یعنی قرآن ـ آیاتِ کتابی[7] که حکم نماید میانِ خلق بحقّ.

ابن عبّاس گوید که مشرکان گفتند: خدای بزرگ‌تر از آن است که [آدمی

---

۱. گن: + مائة وتسع آیات ۲. باد: صد و نه آیت است بی‌خلاف ۳. باد: کلمه است ۴. باد و گن: وی را دهد ده نیکویی ۵. باد: غرق شده ۶. افزوده از باد ۷. گن: از آن کتابی

pdf.tarikhema.org

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

tarikhema.org

رابه][1] رسولی فرستد چون محمّد، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید[2]:

[آیهٔ ۲] أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ ٱلنَّاسَ وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ ٱلْكَافِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ؛ ای بود مردمان مکّه را عجبی[3]، آن که وحی فرستادیم ما به مردی از ایشان که بترسان[4] مردمان را، و بشارت ده آن کسانی را که ایمان آورده‌اند[5] که ایشان راست پایگاهی براستی، چنان‌که ان را زوال نباشد[6] نزدِ خدای ایشان. گفتند: کافران که این قرآن جادوی[7] است پیدا*

[آیهٔ ۳] إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ خود پروردگارِ شما خدای است آن که آفرید آسمانها و زمین اندر شش روز، آنگاه قصد کرد ها آفریدن[8] عرش. حکم کند کارها را چنان که خواهد، نیست هیچ‌کس شفیع کسی از پس آن که فرمان دهد، اوست خدای[9]، پروردگارِ شما، بپرستید[10] او را، ای پند نگیرید؟

[آیهٔ ۴] إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ ٱللَّهِ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَؤُا ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلْقِسْطِ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ؛ به او است بازگشتِ شما همه، وعدهٔ خدا است به راستی که او ابتدا کند خلق را آنگاه او إعادت کند ایشان را، تا جزا دهد آن کسانی را که ایمان آورده‌اند و کرده‌اند کارهای شایسته به عدل، و آن کسانی که کافر شده‌اند ایشان راست[11] شرابی از چیزی گرم، چنان که گرمی آن به غایت باشد و عذابی دردْنمای به آنچه ایشان همی کردند[12] از کفر*

[آیهٔ ۵] هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِيَآءً وَٱلْقَمَرَ نُوراً وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ ٱلسِّنِينَ

۱. افزوده از گن و باد ۲. گن: فرو فرستاد و گفت، باد: این فرو فرستاد ۳. گن: عجب
۴. باد: بیم کن ۵. گن: ایمان آرند ۶. باد: نبود ۷. باد و گن: سحری
۸. باد و گن: فرا آفریدن ۹. باد: + شما ۱۰. باد: پرستید ۱۱. گن: بود
۱۲. باد: همی گویند.

وَٱلْحِسَابَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ يُفَصِّلُ ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ اوست که آفریدَست آفتاب[1] روشنایی روز را، و ماه روشنایی شب را، روی آفتاب و ماه هفت‌آسمان را روشن همی دارد و پُشتِ ایشان هفت زمین را روشن همی دارد، و تقدیر کردَست آن را منزلها[2] که از ان اندر نگذرد[3] تا بدانید عدد سالها و شمارِ روزها و ماهها. نیافرید خدای آن را مگر بحقّ دلالتی بر قدرت او، و بیان کنیم آیاتها، گروهانی[4] را که بدانند*

[آیهٔ ۶] إِنَّ فِي ٱخْتِلَافِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ؛ خود اندر آمد و شدِ[5] شب و روز و آنچه آفریدَست خدای اندر آسمانها و زمین، حجّتهای است گروهانی را که بترسند و ایمان آرند[6]*

ابن عبّاس گوید که مشرکان گفتند: یا محمّد! بیار حجّتی تا ما به تو ایمان آریم، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد[7]:

[آیهٔ ۷] إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُوا بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَٱطْمَأَنُّوا بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ؛ خود آن کسانی که نترسند از عقوبت [ما][8] و امید ندارند به ثوابِ ما، و پسند کرده‌اند بر زندگانیِ این جهان، و رنج در آن برند و آرام گیرند بدان، و آن کسانی که ایشان از دلیلهای ما[9] غافل‌اند[10] یعنی از محمّد و قرآن*

[آیات ۸ و ۹] أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ ٱلنَّعِيمِ؛ ایشان‌اندکه مأوای‌ایشان دوزخ است ازبهرِ آنچه همی‌اندوختند از کفر و تکذیب*خودآن‌کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهایی کرده‌اند شایسته[11]، راه نماید ایشان را خدای ایشان به ایمان ایشان به جایگاهی‌که همی رود از زیرِ آن جویها اندربهشتهای نعمتها[12]*

۱. گن: + و ۲. گن: منزلهایی ۳. باد: از آن نگذرد ۴. گن: حجّتهای خویش گروهی
۵. باد: آمد شد ۶. باد: ایمان آورند ۷. گن: خدای عزّوجلّ گفت ۸. افزوده از گن
۹. گن: آیاتهای ما ۱۰. باد: غافلان‌اند ۱۱. گن: کارهای نیکو کرده‌اند
۱۲. باد: بهشتهای با نعمت، گن: بهشتهای نعمت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ ۱۰] دَعْوٰیهُمْ فِیهٰا سُبْحٰانَكَ اَللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهٰا سَلاٰمٌ وَاٰخِرُ دَعْوٰیهُمْ اَنِ اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ ؛ گفتارِ ایشان اندران بهشتها[1] سُبْحٰانَكَ اَللّٰهُمَّ بود و تحیّت ایشان با یکدیگر و تحیّتِ فریشتگان ایشان را اندر بهشت[2] سلام بود و آخرِ گفتارِ ایشان آن بود که گویند: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ اَلْعَالَمِین*

و چنین گفته‌اند که گفتارِ سُبْحٰانَكَ اَللّٰهُمَّ نشانی بود میانِ اهل بهشت و میانِ خادمانِ ایشان، آنگاه که ایشان را طعام باید[3]. چون خادم این گفتار بشنود آنچه ایشان را آرزو کند پیش[4] ایشان بنهد آراسته. چون از طعام و شراب بپردازند آخرِ گفتارِ ایشان اندر طعام و شراب آن بود که گویند: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ اَلْعَالَمِین. و گروهی از مفسّران گفتند که آنگاه که نضر بن الحرث گفت: اَللّٰهُمَّ إِن كَانَ هٰذَا هُوَ اَلْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِنَ اَلسَّمَاءِ[5]. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید:

[آیهٔ ۱۱] وَلَوْ یُعَجِّلُ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ اَلشَّرَّ اَسْتِعْجٰالَهُمْ بِاَلْخَیْرِ لَقُضِیَ اِلَیْهِمْ اَجَلُهُمْ فَنَذَرُ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِی طُغْیٰانِهِمْ یَعْمَهُونَ ؛ و اگر[6] زود بدهد خدای مردمان را آن شرّ که همی خواهند چنان که زود بدادست ایشان را خیر که[7] رسول به ایشان فرستاد[8]، تمام بکرده استی[9] ایشان را اجلِ ایشان، و ایشان همه هلاك شدندی ولکن بگذاریم آن کسانی را که ایمان نیارند[10] به قیامت [تا][11] اندر بی‌راهی خویش متحیّر[12] همی باشند*

و گروهی از مفسران گفتند که این آیت اندران آمده است که کسی به دلتنگی دعای برخواند[13] بر اهل و مال و فرزندِ خویش، آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت:

[آیهٔ ۱۲] وَإِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ اَلضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ اَوْ قٰاعِداً اَوْ قٰائِماً فَلَمّٰا كَشَفْنٰا عَنْهُ ضُرَّهُ

۱. گن: در بهشت، باد: اندران بهشت ۲. باد: و تحیت ایشان یکدیگر را اندران ۳. باد: می‌باید
۴. گن: اندر پیش ۵. انفال (۸) ۳۲ ۶. گن: مگر ۷. گن: و خبر کرده که
۸. گن: فرستاده است ۹. گن: تمام کرده آمده استی، باد: تمام بکردی ۱۰. گن: ایمان بیاورند
۱۱. افزوده از گن ۱۲. باد: متردد ۱۳. باد: بدل دعا برخواند

مَرَّ كَأَنْ لَمْ یَدْعُنٰا اِلیٰ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذٰلِكَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مٰا كٰانُوا یَعْمَلُونَ ؛ و چون ها[1] رسد به مردم سختیی، همی خواند ما رابر پهلو افتیده و یا نشسته و یا بر پای خاسته[2] ـ یعنی [اندر همه حالی بدانیم][3] ـ پس چون کشف کنیم ما و برداریم از او آن سختیِ او، بگردد بر عادتِ خویش اندر مخالفت، چُنان که گویی هرگز نخواندَست ما را از بهرِ آن سختی، که ها او رسید[4]. همچُنان آراسته بکرده‌اند مسرفان را که از حدِّ فرمان اندر گذشته باشند آنچه همی کنند از دعا نزدِ بلا و اعراض نزدِ عطا[5]*

[آیهٔ ۱۳]

وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا اَلْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا وَجٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِاَلْبَیِّنٰاتِ وَمٰا كٰانُوا لِیُؤْمِنُوا كَذٰلِكَ نَجْزِی اَلْقَوْمَ اَلْمُجْرِمِینَ ؛ و خود هلاك برآوردیم[6] گروهانی را از پیشِ شما[7]، آنگاه که ستم کردند ـ یعنی کفر آوردند ـ و آمد به ایشان رسولانِ ما با حجّتها، و نبودند ایشان دران حال که ایمان آرند[8]. همچُنان جزا دهیم گروهانی را که ایشان مجرمااند[9] از بهرِ آن که ایشان کافر شدند به محمّد*

[آیهٔ ۱۴]

ثُمَّ جَعَلْنٰاكُمْ خَلاٰئِفَ فِی اَلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَیْفَ تَعْمَلُونَ ؛ آنگاه کردیم شما را خلیفت[10] ایشان اندر زمین ـ یعنی مُلکتِ زمین شما را بدادیم ـ از پیس ایشان، تا ببینیم[11] که چون کار کنید به طاعتِ خدای و خدای بدان دانا[ست][12]*

پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گوید: این دنیا سبز است و شیرین و خدای ـ عزّوجلّ ـ شما را اندرین خلیفت کرده است تا ببیند[13] که عمل چون کنید. و عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گفت:[14] خدای تعالی ما را خلیفت نکرد اندر زمین الاّ تا ببیند اعمالِ ما، ها خدای[15] ـ عزّوجلّ ـ نماید اعمال خویش اندر شب و روز و اندر سرّ و علانیت. و بدان که

۱. گن و باد: فرا رسد ۲. باد: یا ایستاده ۳. افزوده از گن ۴. باد و گن: فرا وی رسید
۵. باد: همی کنند از دعا نزدیك او اعراض از دعا بعد از بلا ۶. باد: هلاك کردم ۷. باد: شما + بودند
۸. گن: ایمان آوردند ۹. گن و باد: مجرمانند ۱۰. گن و باد: خلیفتان ۱۱. گن: ببینی‌ایم
۱۲. افزوده از گن ۱۳. باد و گن: ببیند ۱۴. باد و گن: صدق‌الله، راست گفت
۱۵. باد و گن: فرا خدای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گروهانی گفتند از اهلِ مکّه: یا محمّد! اگر خواهی که ما به تو ایمان آریم قرآنی بیار که اندران عیب الهیت[۱] ما نباشد و ما را از عبادتِ ایشان باز ندارد و این حرامها را حلال بکن و آیتِ عذاب را به آیتِ رحمت کن[۲]. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید:

[آیهٔ۱۵] وَإِذَا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ٱئْتِ بِقُرْاٰنٍ غَيْرِ هٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاْيِ نَفْسِيٓ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحىٰٓ إِلَيَّ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ و چون بخوانید بر ایشان حجّتها[ی] ما پیدا، گویند آن کسانی‌که ایمان ندارند به قیامت: بیار قرآنی جز ازین اندر حُکم توحید و شریعت، و یا تبدیل‌کن این را، به صفتی دیگر گردان. بگو یامحمّد: نبود مرا که بگردانم[۳] آن را از قِبَلِ خویش، نکنم متابعت مگر آن چیزی را که وحی همی کنند به من، که من ترسم اگر عاصی شوم اندر خدای خویش از عذابِ بزرگ[۴]*

[آیهٔ۱۶] قُلْ لَوْ شَآءَ ٱللّٰهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاٰ أَدْرٰيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؛ بگوی یا محمّد ایشان را: اگر خواستی خدای نخواندمی[۵] آن را بر شما و نه آگاهانیدمی شما را بدان که خود بود اندر میانِ شما مدّتی ـ یعنی چهل سال از پیشِ قرآن[۶] ـ ای همی ندانید که آن نه از گفتارِ من است*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که وحی آمد به پیغامبرو [و][۷] او چهل ساله بود و به مکّه بیستاد سیزده سال[۸]، و به مدینه بیستاد ده سال، و اندر گذشت و او را[۹] شصت و سه سال بود ـ صلوات‌الله علیه.

[آیهٔ۱۷] فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرىٰ عَلَى ٱللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهِ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ ٱلْمُجْرِمُونَ؛ و کیست بیدادگرتر[۱۰] از ان کسی که فرا نهد[۱۱] بر خدای دروغی، و یا تکذیب کند به قرآن که فلاح نکند مجرمان [را][۱۲]، یعنی بنه رهاند[۱۳] از دوزخ*

۱. سرا: الهی، متن برابرِ گن و باد ۲. باد و گن: بَدّل کن ۳. گن: همی بدل گردانم
۴. گن و باد: روز بزرگ ۵. گن: برخواندمی، باد: برنخواندمی ۶. گن و باد: قرآن + فرستادن
۷. افزوده از باد ۸. باد: و به مکّه سیزده سال بود ۹. گن: و چون از دنیا برفت، باد: و در گذشتن وی
۱۰. گن و باد: ظالمتر ۱۱. باد و گن: فرا سازد ۱۲. افزوده از باد ۱۳. گن: بنه رهند

[آیهٔ۱۸] وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ ٱللّٰهِ مَا لاٰ يَضُرُّهُمْ وَلاٰ يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هٰؤُلاَءِ شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ ٱللّٰهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ ٱللّٰهَ بِمَا لاٰ يَعْلَمُ فِي ٱلسَّمٰوٰاتِ وَلاٰ فِي ٱلْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعٰالىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ و همی پرستند ایشان از دونِ خدای بُتانی که زیان ندارد ایشان را [اگر در وی عاصی شوند][۱] و سود ندارد ایشان را، اگر طاعت دارند ایشان را، و همی گویند که ایشان شفیعانِ مانند[۲] نزدِ خدای. بگوی یا محمّد: ای خبر همی دهید خدای را [بر آن چیزی][۳] که همی نداند[۴] اندر آسمانها و نه اندر زمین، یعنی که او را شریك نیست، از بهرِ آن ندانید هستی [آن][۵] ـ آنگاه خویشتن را منزّه کرد از آن و گفت: ـ پاکا و بزرگا[۶] خدای، او برداشته‌تر از ان است[۷] که او را شریك نشاید بودن*

[آیهٔ۱۹] وَمَا كَانَ ٱلنَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَٱخْتَلَفُوا وَلَوْلاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ و نبودند مردمان مگر یك امّت ـ یعنی آن وقت[۸] که خدای میثاق بر آدم ها گرفت[۹] ـ [قابیل] هابیل را بکُشت آنگاه متفرق گردیدند اندران گروهی مؤمن و گروهی کافر، و اگر نه وعده را استی[۱۰] که از پیش رفته است از خدای تو ـ یعنی اندر ازل که خبر داده است که پیش از قیامت حکم نکند میانِ خلقان اندر ثواب و عقاب ـ حکم کردندی میان ایشان اندران چیزی که خلاف همی کردند و بدادندی مؤمنان[۱۱] را بهشت و کافران[۱۲] را دوزخ*

[آیهٔ۲۰] وَيَقُولُونَ لَوْلاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلّٰهِ فَٱنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ ٱلْمُنْتَظِرِينَ؛ و همی گویند اهلِ مکّه: چه بودی که فرو فرستیدندی[۱۳] بر محمّد آیتی از خدای او، بگوی یا محمّد که غیب خدای را است و شما از من غیب همی خواهید و من ندانم که خدای چه خواهد کرد، فرستد یا نه[۱۴]، چشم همی دارید تا مگر فرستد که من نیز با شما چشم همی دارم*

۱. گن: + که اندر وی عاصی شوند، متن برابرِ باد ۲. گن: باشند ۳. افزوده از گن
۴. باد و گن: ندانید ۵. افزوده از گن ۶. گن: بزرگوارا ۷. باد: برداشته است ترا
۸. گن: آنگه که ۹. گن و باد: فرا گرفت ۱۰. سرا: دانستی ۱۱. باد: مؤمن
۱۲. باد: کافر ۱۳. باد: فرو فرستادندی، گن: فرو فرستید ۱۴. گن: که خدای چه خواهد فرستاد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مقاتل گوید: چون خدای عزّوجلّ ـ نعمتی کردی، بارانی فرستیدی، نگفتند که آن روزی از خدا است و نعمتِ اوست ولکن گفتندی: سُقینا بَنُوکذا. ما را آب دادند به فلان ستاره. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید[1]:

[آیهٔ ۲۱] وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا قُلِ ٱللَّهُ أَسْرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ؛ و چون بچشانیم مردمان را رحمتی از پس سختی‌ای که ها ایشان[2] رسیده باشد انگاه ایشان را بُوَد مکری اندر آیاتهای[3] ما. بگوی یا محمّد که خدای زود مکرتر است از شما ـ یعنی قادرست[4] بر عقوبتِ شما از آن که شما بر مخالفتِ او ـ و خود رسولان ما ـ یعنی حفظه ـ همی نبیسند[5] آن مکرِ ایشان*

[آیهٔ ۲۲] هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَـٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّـٰكِرِينَ؛ اوست[6] که شما را روان همی بکند[7] اندر دشت و دریا[8]، تا چون باشید شما اندر کشتیها و برود کشتیها به آن کسانی که اندر کشتی باشند به سبب[9] بادی خوش، و شاد بباشند[10] بدان باد، بیاید بدان کشتیها بادی آشیونده[11]، و بیاید به ایشان موج از هر جای، و بندارند که گردِ ایشان اندر آوردند اسبابِ هلاك، بخوانند خدای را به اخلاص دین او را: اگر برهانی ما را ازین باد، خود باشیم از جمله شاکران[12]*

[آیهٔ ۲۳] فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم مَّتَـٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ پس چون برهانیم[13] ایشان را، اندر وقت باز ان گشتند که بیرون همی

۱. گن: + و گفت ۲. گن و باد: فرا ایشان ۳. باد: آیتهای ۴. گن: قادر + ترست
۵. گن: بنیند، باد: نویسند ۶. گن: او آنست ۷. گن: همی کند ۸. گن: بحر و بر
۹. گن: بدان ۱۰. باد: شاد باشند، گن: شادمان باشند ۱۱. گن: اشیینده، باد: سخت
۱۲. باد و گن: با ایمان و طاعت ۱۳. گن و باد: برهانید

شدند از فرمانِ خدای اندر زمین بناحق. ای شما که مردمانید! این ستمِ شما بر تنهای شما متاعی است این جهانی، آنگاه به ما باشد بازگشتِ شما، پس خبر دهیم شما را به آنچه شما همی کردید اندر دنیا*

[آیهٔ ۲۴] إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَـٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلْأَنْعَـٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَـٰدِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَىٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَـٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِٱلْأَمْسِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ و خود مَثَلِ زندگانی این جهانی اندر غرّه کردن و بسیار نامانْدن چون آبی است که فرو فرستنده‌ایم[1] آن را از آسمان، پس بیامیخت بدان نباتهای زمین از آنچه همی خورند[2] مردم و چهارپایان[3] ـ یعنی میوه و مراعی ـ تا چون ها گرفت[4] زمین زینت خویش از ان نباتها و آراسته گردید و پنداشت خداوندِ آن[5] که ایشان قادرند بر آن. بیاید بدان فرمان ما به هلاك برآوردن از آن، شب یا روز. پس گردانیم ما آن را درودهٔ بریده بر ایشان[6]. چُنان که گویی نبوده است آن ایشان را از پیش آن روز. همچُنان مبیّن بکنیم ما حجّتها آن گروهانی[7] را که فکرت کنند اندران*

[آیهٔ ۲۵] وَٱللَّهُ يَدْعُوٓا إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَـٰمِ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ؛ و خدای همی خواند به سرای سلامت[8]، [ایمن] از آفتها ـ یعنی بهشت که هر که اندر بهشت شود از آفتها ایمن گردد ـ و راه نماید آن را که خواهد به راهی راست*

و بدان که دعوت عام است همه خلق را، و هدایت خاص است آن را که خواهد از خلقِ خویش کرامت کند بدان[9]. چُنان که جابر روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: من اندر خواب دیدم که جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ نزدیكِ سرِ من بودی و

۱. گن: فرو فرستاده‌اید، باد: فرو فرستاده‌ایم ۲. گن: مردم خورد ۳. باد: مردمان و ستوران
۴. گن: فرا گرفت ۵. باد: پنداشتند خداوندان آن ۶. گن: درودهٔ گردانیم بریدهٔ ایشان، باد: درودهٔ گردانیم بدیدار ایشان ۷. گن: گروهی ۸. افزوده از گن ۹. گن: بر آن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

میکائیل نزدیكِ پای من بودی، یکی از ایشان ها دیگرگفتی[1] او را مَثَلی زنم[2]، بشنو، رشنوا باد[3] گوشِ تو، و بدان که دانا باد دلِ تو، مَثَلِ تو و مثَلِ امّتِ تومَثَلِ مَلِکی است که سرای کند[4] و اندران سرای خانه‌ای[5] بنا کند و اندران خا نه دعوتی بسازد و انگاه رسولی بفرستد تا خلق را به طعام او خواند، گروهی اجابت کنند رسول را و گروهی نکنند، خدای ـعزّوجلّ ـ مَلِك است و دینِ اسلام آن سرای است و بهشت آن خانه است و نعمتهای بهشت آن دعوت است و تو ای محمد! آن رسولی، هر که ترا اجابت کند اندر اسلام آید و هر که اندر اسلام آید اندر بهشت شود و هر که اندر بهشت شود بخورد از ان طعامها و نعمتها که اندر بهشت است.

و یحیی بن معاذ الرازی گوید: یا پُسرِ آدم! خدای ـ عزّوجلّ ـ ترا خوانده است به دین اسلام، و ترا وعده[6] کرده است[7] دارالسّلام، ولکن بنگر تا تو او را کی اجابت کنی اگر او را اجابت کنی و تو اندر دنیا، لامحاله به بهشت رسی[8] و اگر او را اجابت کنی و تو اندر گور، هرگز به بهشت نرسی. آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ پدید کرد جزاء آن کسانی که اجابت کنند دعوتِ او را، و گفت:

[آیهٔ۲۶] لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ وَزِيادَةٌ وَلا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلا ذِلَّةٌ أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ؛ و آن کسانی را که نیکویی کرده باشند اندر دنیا، بهشت اندر آخرت، و پس از آن چیزی زیادت[9]، و نرسد ها رویهای[10] ایشان هیچ گرد ـیعنی هیچ سیاه روی نگردند ـ و نه خواریی، ایشان باشند اهل بهشت، ایشان [باشند] اندر بهشت جاودان*

و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: آن وقت که خدای ـ عزّوجلّ ـ اهلِ بهشت اندر بهشت فرو آرَد، ندا کنند ایشان را: یا اهلِ بهشت! شما را به نزدیكِ خدای ـ عزّوجلّ ـ

۱. گن: فرا دیگری گفت ۲. باد: بزنیم، گن: بزنم ۳. گن: گفت: بشنو که اشنوا باد
۴. گن: بکند ۵. گن: خانه‌هایی ۶. گن: دعوت ۷. گن: + به
۸. گن: اندر بهشت باشی ۹. سرا و گن: بوبکر وزّاق (گن: ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه) گوید: نگرستن به خدای کریم بی‌چون و بی‌چگونه بی‌حدّ و بی‌نهایت. متن برابر باد ۱۰. باد و گن: فرا رویهای

وعده‌ای است که هنوز آن را بنه یافته‌اید. ایشان گویند: ای نه رویهای ما سپید کرده‌ای[1]؟ ای نه ما را از آتشِ دوزخ دور کرده‌ای؟ ای نه ما را اندر بهشت آورده‌ای؟ خدای ـ عزّوجلّ ـ حجاب بردارد یعنی از چشمهای ایشان که ایشان را دیدار آفریند که[2] ایشان خداوند کریم را ببینند. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: به خدای ـ عزّوجلّ ـ که خداوند تعالی ایشان را هیچ عطا ندهد که ایشان آن را دوستر[3] دارند از دیدارِ او.

و بدان که این حجاب برداشتن به معنی آن بُوَد که رؤیت آفریند اهلِ بهشت را، تا او را ببینند. فأمّا کافران را این کرامت نبوَد چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: كَلاَّ إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ[4]. و گروهی از مفسّران گفتند که معنی «حُسْنیٰ» نصرت است اندرین جهان. و معنی «زِیادَة» نظر است به خداوند اندران جهان. چُنان که خداوند ـ عزّوجلّ ـ گفت: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ[5]. و نشاید که گویی «زِیادَة» چیزی باشد از نعمتهای بهشت و یا از کوشکهای آن و یا از تضعیف حسنات و یا از مغفرت ورضوان، که این همه زیرِ «حُسْنیٰ» اندر آید و مغفرت و رضوان یافته باشد. پس نباشد زیادت مگر دیدار، چُنان که یاد کردیم. این است از اولیای خدای ـعزّوجلّ ـ و پس[6] ازین یاد کرد جزای اعدای خویش، و گفت:

[آیهٔ۲۷] وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ما لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً أُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ؛ و آن کسانی که اندوختند بدیها جزای هر بدیی مثلِ آن بُوَد[7] ـ یعنی بدیی بود ـ و اندر[8] ایشان همی رسد خواریی، و نبوَد ایشان را هیچ‌کس که نگاه دارد از عذابِ خدای. چُنان که گویی برپوشیده‌اند به رویهای ایشان پاره‌هایی از شبِ تاریك از سیاهی که رویهای ایشان باشد. ایشان‌اند اهلِ دوزخ، ایشان‌اند اندران آتش جاودان*

۱. گن: گردانیدی ۲. گن: تا ۳. باد: دوست‌تر ۴. مطففین (۸۳) ۱۵ ۵. قیامة (۷۵) ۲۲
۶. گن: اندر آید که حسنی بهشت باشد و چون بهشت گفتی، آن همه زیر آن اندر آمد و پس.
۷. باد: پاداش هر بدی به مثل آن باشد ۸. گن: و یا + اندر

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

[آیهٔ ۲۸] وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ اَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ اَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ اِيَّانَا تَعْبُدُونَ؛ و یاد کن آن روز که حشر کنیم ایشان را همه، انگاه گوییم آن کسانی را که مشرك[1] بودند: بایستید بر جای شما و شرکای شما ـ یعنی بُتان ـ انگاه جدایی افگنیم میان ایشان ـ یعنی هرکسی از معبود خویش بیزار گردند ـ و گویند آن معبودانِ ایشان: نه ما را شما[2] همی پرستید؟ گویند: شما را همی پرستیدیم*

[آیهٔ ۲۹] فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ؛ بُتان گویند: کفایت بود به خدای گوایی[3] میان ما و میان شما، که نبودیم ما از پرستیدنِ شما ما را مگر غافل نشدیم و ندیدیم و ندانستیم[4]*

[آیهٔ ۳۰] هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا اَسْلَفَتْ وَرُدُّوا اِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ خدای عزّوجلّ همی گوید: [آنجا][5] برخواند هر تنی[6] آنچه از پیش بفرستیده باشد و باز دهند ایشان را [با][7] خدای، خداوند ایشان بحقّ، و باطل شد[8] ازیشان آنچه همی نهادند[9] بر او از انبازان[10]*

آنگاه پدید کرد که بُتان ایشان را هیچ نصرت نتوانند کرد وبرایشان هیچ پادشاهی ندارند و این معنی تقدیر کرد بر سبیل استفهام و گفت:

[آیهٔ ۳۱] قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْاَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ؛ بگوی یا محمّد! کیست که روزی دهد شما را از آسمان باران دهد و از زمین نبات برآرد، و یا کیست که او را قدرت بُوَد بر آفریدنِ شنوایی[11] و بینایی، و کیست که بیرون آرد زنده از مرده و بیرون آرد مرده از زنده، و کیست که

۱. گن: مشرکان ۲. گن: نه شما ما را ۳. گن: گواهی ۴. باد: از پرستیدن شما که ما نشنیدیم و ندانستیم مگر غافلان ۵. افزوده از گن، باد: اینجا ۶. سرا: در تنی، متن برابر باد و گن ۷. افزوده از گن ۸. گن: شود ۹. گن: فرانهند ۱۰. گن: همبازان ۱۱. گن: اشنوایی

تدبیر کند کارِ عالم را. پس گویند خدای: بگوی ایشان را: ای نترسید از عقابِ او که او را شریك خوانید؟*

[آیهٔ ۳۲] فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ فَاَنَّى تُصْرَفُونَ؛ آن است شما را خدای هر چه خواهد کند خدای شما بحقّ، و چیست از پس حقّ مگر بی‌راهی، تا که بازگردانند شما را از عبادتِ او، و شما مُقرّ به هستی او*

[آیهٔ ۳۳] كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا اَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ همچنان واجب شده است کلمتِ خدای تو ـ یعنی وعدهٔ او[1] ـ بر آن کسانی که کافر شده‌اند[2] که ایشان ایمان نیارند[3]*

[آیهٔ ۳۴] قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَاَنَّى تُؤْفَكُونَ؛ بگوی یا محمّد ایشان را: ای هست ازین شرکای[4] شما [آن کس که][5] بر ابتدا بیافریند خلق را بی‌اصلی و مثالی، آنگاه چون نیست کند باز بیافریند آن را؟ اگر جواب ندهند، بگوی: خدای بر ابتدا بیافریند خلق را آنگاه اعادت کند ایشان را تا که برگرداند[6] شما را از راه راست*

[آیهٔ ۳۵] قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ اَفَمَنْ يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا يَهِدِّي اِلَّا اَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ بگوی یا محمّد ایشان را: ای هست ازین بُتانِ شما کسی که[7] راه نماید بحق؟ بگوی که خدای راه نماید بحق. ای آن کسی که[8] راه نماید بحقّ، حق‌تر است[9] که آن را متابعت کنی[10] یا آن کسی که راه نیابد که او را راه نمایی[11] ـ یعنی از مکانی به مکانی نتواند شد[12] إلاّ که او را آنجا بری ـ و چه بوده است شما را چگونه حکم همی کنید تن خویش را*

[آیهٔ ۳۶] وَمَا يَتَّبِعُ اَكْثَرُهُمْ اِلَّا ظَنًّا اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا

۱. باد: یعنی وعده در سابق علم وی ۲. گن: از اینجا تا اوائل آیهٔ ۳۹ از همین سوره را ندارد ۳. باد: نیاورند ۴. باد: شریکان ۵. افزوده از باد ۶. باد: بگرداند. ۷. باد: آنکه ۸. باد: بحق آنکه ۹. باد: سزاوارترست ۱۰. باد: متابعت کنند ۱۱. باد: مگر آنکه ترا راه نماید ۱۲. باد: تواند شد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

يَفْعَلُونَ؛ و متابعت همی نکند[1] به بیشتری ایشان مگر پنداشتی را همی پندارند که بُتان ایشان را شفاعت کنند، خود پنداشت هیچ سودمند نکند[2] از یافتنِ حق چیزی که خدای دانا است به آنچه ایشان همی کنند*

[آیهٔ ۳۷] وَمَا كَانَ هٰذَا ٱلْقُرْاٰنُ اَنْ يُفْتَرٰى مِنْ دُونِ ٱللّٰهِ وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ ٱلْكِتٰابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ ٱلْعٰالَمِينَ؛ و بنه بُد[3] این قرآن را که افترا کنند از دونِ خدای، ولکن تصدیق است آن را که از پیش آن است و تفصیلی است کتاب را اندر حلال و حرام، هیچ شك نه اندران، از خدای عالم است[4]*

[آیهٔ ۳۸] اَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرٰيهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَٱدْعُوا مَنِ ٱسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ ٱللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ؛ ای همی گویند ایشان که او از خویشتن همی سازد[5]، بگوی: پس بیارید سورتی همچُنان و بخوانید آن را که توانید از ان که همی پرستید از دونِ خدای، اگر چُنان است که شما راست همی گویید*

[آیهٔ ۳۹] بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَٱنْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ ٱلظّٰالِمِينَ؛ بل[6] تکذیب کردند به آنچه محیط نگردیدند به علمِ آن، و نیامد به ایشان تأویلِ آن، تا بدانستند[7] تأویلِ آن، همچُنان تکذیب کردند آن کسانی که از پیش ایشان بودند پس بنگر تا چون بُد عاقبتِ ظالمان*

[آیهٔ ۴۰] وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لاٰ يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِٱلْمُفْسِدِينَ؛ و از ایشان ـ یعنی از قوم تو ـ کس است که ایمان همی آرد بدان، و از ایشان کس است که نه آرد ایمان بدان، و خدای تو داناتر است به مفسدان که ایمان نیارند[8]*

[آیهٔ ۴۱] وَاِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِى عَمَلِى وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ اَنْتُمْ بَرِيـُٔونَ مِمّٰا اَعْمَلُ وَاَنَا بَرِىءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ؛ و اگر تکذیب کنند ترا یا محمّد! بگوی: مراست عملِ من ـ یعنی ایمان ـ

۱. باد: متابعت نکنند ۲. باد: سودی نکند ۳. باد: و نبود ۴. باد: هیچ شك اندران نیست که از خدای عالمیان است ۵. باد: فرا سازد ۶. باد: بل که ۷. باد: و ندانستند ۸. گن و باد: نیاورند

و شما راست عمل شما ـ یعنی شرك ـ شما بیزارید از آنچه من همی کنم و من بیزارم از آنچه شما همی کنید*

و این منسوخ است به آیهٔ جهاد. آنگاه پدید کرد که توفیق بخدای است، و گفت:

[آیهٔ ۴۲] وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ اِلَيْكَ اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ وَلَوْ كٰانُوا لاٰ يَعْقِلُونَ؛ و از ایشان کس است که همی شنوند از تو به ظاهر نه به قبول، ای تو بشنوانی کرّان را، و اگرچه ایشانند[1] که ندانند*

[آیهٔ ۴۳] وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ اِلَيْكَ اَفَاَنْتَ تَهْدِى ٱلْعُمْىَ وَلَوْ كٰانُوا لاٰ يُبْصِرُونَ؛ و از ایشان کس است که همی نگرد به تو به ظاهر نه بحقیقت، ای تو راه نمایی کوران را، و اگرچه ایشان آن باشند که ها نبینند[2]*

و معنی این سخن آن است که همچُنان که آفریدن سمع و بصر به تو نیست توفیق نیز به تو نیست که من مُهر برنهاده‌ام[3] بر دلهای ایشان.

[آیهٔ ۴۴] اِنَّ ٱللّٰهَ لاٰ يَظْلِمُ ٱلنّٰاسَ شَيْـًٔا وَلٰكِنَّ ٱلنّٰاسَ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ خود خدای ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز، ولکن مردمان بر تنهای خویش ستم همی کنند که ایمان نیارند[4]*

[آیهٔ ۴۵] وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَاَنْ لَمْ يَلْبَثُوٓا اِلاّٰ سٰاعَةً مِنَ ٱلنَّهٰارِ يَتَعٰارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقٰآءِ ٱللّٰهِ وَمٰا كٰانُوا مُهْتَدِينَ؛ و یاد کن آن روز که حشر کنیم ایشان را چُنان که گویی مقام نکرده‌اند اندر دنیا و اندر گور، مگر ساعتی از روز یگدیگر را همی دانند که از گور برخیزند ـ آنگاه چون اهوال قیامت ببینند[5] معرفت بریده شود [میانِ ایشان][6] ـ خود زیانکار گشت آن کسانی که دروغ گفتند به روز قیامت، و

۱. گن: ایشان آنند ۲. باد: که نبینند، گن: فرا نبینند ۳. گن: مهر نهادم ۴. گن: نیاورند ۵. گن: بینند ۶. افزوده از باد و گن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نبودند راه‌یافتگان*

[آیهٔ۴۶] وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ؛ و اما ها تو نماییم[1] یا محمّد برخی از آن که وعده همی کنیم ایشان را از عذاب چون روزِ بَدْر کردیم، یا ها گیریم[2] ترا و از میانِ ایشان بیرون بریم پس به ما بُوَد مرجعِ ایشان، آنگاه خدای گواه بود بر آنچه ایشان همی کنند تا جزا دهد[3] ایشان را*

[آیهٔ۴۷] وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُمْ بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ و هر گروهی را رسولی بُوَد چون بیاید رسول ایشان به ایشان[4] تکذیب کنند، حُکم کنند میان ایشان [به عدل][5] ـ یعنی ـ هلاك کنند ایشان و برایشان ستم نکنند یعنی ایشان را عذاب نکنند بی گناه*

[آیهٔ۴۸] وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ؛ و همی گویند مشرکان که بود[6] این وعده که تو همی کنی از عذاب و قیامت[7] اگر تو یا محمد و یاران تو راستگوی‌اید[8]*

[آیهٔ۴۹] قُل لَّآ أَمْلِكُ لِنَفْسِى ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ بگو یا محمّد! من نتوانم خویشتن را مضرتی آفریدن، و یا منفعتی آفریدن، مگر آن مقدار که خواسته باشد خدای، که آن توانم. هر امّتی را اجلی بُوَد چون بیاید اجلِ ایشان بازپس نشوند ساعتی، و نه نیز ها پیش[9] شوند از ان ساعتی*

[آیهٔ۵۰] قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُهُۥ بَيَٰتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ ٱلْمُجْرِمُونَ؛ بگوی یا محمّد ایشان را [که چه بینید][10] اگر بیاید به شما عذاب او به شب و یا به روز، چه استعجال همی کنند[11] از آن که ایشان اندر افتیده‌اند مجرمان*

۱. گن: فرا تو نمایم، باد: و اگر فرا تو نمایم ۲. باد و گن: فرا گیرم ۳. گن: دهند
۴. گن: یا ایشان ۵. افزوده از گن ۶. گن: که کی بود ۷. باد: عذاب روز قیامت
۸. باد: راستگویان‌اید، گن: راست همی گویید ۹. گن و باد: فرا پیش
۱۰. افزوده از گن، باد: نه بینید ۱۱. گن: چون استعجالت همی کند

[آیهٔ۵۱] أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِۦٓ ءَآلْـَٰٔنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِۦ تَسْتَعْجِلُونَ؛ ای از پس آن که بیوفتید نزولِ عذاب، ایمان آرید به خدای، ای اکنون ایمان آرید و خود بودید که بدان استعجال همی کردید یعنی بر سبیلِ تکذیب*

[آیهٔ۵۲] ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ ذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ؛ انگاه گویند[1] آن کسانی را که ظلم کرده‌اند: بچشید عذابِ جاودان، ای جزا همی دهند شما را إلّا بدان که[2] شما همی اندوختید اندر دنیا*

[آیهٔ۵۳] وَيَسْتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِى وَرَبِّىٓ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ؛ و خبر همی پرسند[3] از تو یا محمّد که حقّ است این عذاب و قیامت که تو همی گویی. بگوی: آری، به خدای من که آن حقّ است اندران هیچ شك نیست و نیستید[4] شما عاجزکنندهٔ او، یعنی اندر نگذرید از او*

[آیهٔ۵۴] وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِى ٱلْأَرْضِ لَٱفْتَدَتْ بِهِۦ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ و اگر چُنان که هر تنی را که ستم کرده باشد ای مُشرك شده باشد[5] آنچه اندر زمین فدا کردی خویشتن را بدان روزِ قیامت، و به دل ها گرفتند[6] پشیمانی بر کفر، آنگاه که ببینند عذاب و حکم کنند میانِ ایشان به عدل، و بر ایشان ظلم نکنند*

[آیهٔ۵۵] أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَلَآ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ ای نه خدای راست آنچه در آسمانها و زمین [است][7] ای نه وعدهٔ خدای حقّ است ولکن بیشترین[8] ایشان همی ندانند*

[آیهٔ۵۶] هُوَ يُحْىِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ او زندگانی همی آفریند آن را که خواهد و مرگ آفریند[9] آن را که خواهد و به او برند شما را*

[آیهٔ۵۷] يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِى ٱلصُّدُورِ وَهُدًى

۱. گن و باد: گویند ۲. باد: مگر بآن که ۳. باد: و چیزی از تو می‌پرسند ۴. باد: و نه + نیستید
۵. گن: شده بودی ۶. گن: فرا گرفتند، باد: و پنهان کند پشیمانی ۷. افزوده از گن ۸. باد و گن: بیشتری ۹. باد: و بمیراند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ؛ای شما که مردمانید خود آمد به شما پندی از خدای شما، و داروی آن بیماری[1] که اندر دلها است و هدایتی و رحمتی مؤمنان را[2]*

[آیهٔ۵۸] قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ؛بگوی یا محمّد: به فضلِ خدای یعنی به ایمان و به رحمتِ او ـ یعنی به بهشت ـ خود بدان شادی کنید آن بهتر از آن که[3] ایشان جمع همی کنند از مال[4]*

[آیهٔ۵۹] قُلْ أَرَءَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلٰلاً قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ؛بگوی یا محمّد کفارِ مکّه را: ای ببینید آنچه فرو فرستیده است خدای شما را، یعنی آفریده است از روزی، پس گردید شما [را][5] از ان برخی حرام و برخی حلال، چون بُحَیره و سایبه [و آنچه بدان مانَد][6]. بگوی: ای خدای دستوری داده است شما را اندران، و یا بر خدای دروغ همی گویید؟

[آیهٔ۶۰] وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ ؛و چیست پنداشتِ آن کسانی که ها سازند[7] بر خدای دروغ روزِ قیامت، پندارند که ایشان را عذاب نخواهند کرد که خدای خداوندِ فضل[8] است بر مردمان که ایشان را نعمت همی آفریند ولکن بیشترینِ ایشان شکر نکنند ـ و آن را بر حکم خدای عزّوجلّ فرو ندارند [بل][9] که برخی را حلال خوانند و برخی[10] را حرام خوانند تا بدان مستحقّ عقوبت گردند*

[آیهٔ۶۱] وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلاٰ فِي السَّمٰاءِ وَلاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ ؛و نباشی تو یا محمّد اندر هیچ‌کار، و برنخواهی از وحی خدای[11] هیچ چیز از قرآن، و نه کنید هیچ کار که نه ما بر شما گواهانی[12] باشیم آن را مشاهدان، وقتی که همی شوید اندران کار، و

۱. گن: + را ۲. گن: + یعنی قرآن ۳. باد: یعنی ایمان و بهشت وی بدان کو ۴. گن و باد: مالها
۵. افزوده از گن ۶. افزوده از گن ۷. گن و باد: فرا سازند ۸. گن: خدای ذوفضل
۹. افزوده از گن ۱۰. گن: بعضی ۱۱. گن: از خدای ۱۲. باد: گواهان

دور نشود ـ یعنی غایب نشود ـ از خدای تو مثقالِ ذرّه‌ای اندر زمین و نه اندر آسمان و نه کهتر از ان و نه مهتر از ان، که نه اندر[1] کتابی است ظاهر یعنی لوح محفوظ*

[آیهٔ۶۲] أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اللَّهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ ؛ ای نه اولیای خدای را[2] نباشد هیچ خوف[3] بر ایشان، و نه ایشان اندوهگین[4] شوند هرگز*

آنگاه صفت ایشان یاد کرد و گفت:

[آیهٔ۶۳] الَّذِينَ آمَنُوا وَكٰانُوا يَتَّقُونَ ؛ آن کسانی که ایمان آوردند و بودند متّقی[5]*

[آیهٔ۶۴] لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اللَّهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ؛ایشان راست بشارت اندر زندگانی دنیا و اندر آخرت. و تبدیل نیوفتد[6] وعده‌های خدای، آن است که رستگاری بزرگ است[7]*

پیغامبر را علیه‌السّلام پرسیدند که اولیای خدای کِه باشد؟ گفت: آن کسانی که چون ایشان را ببینند خدای را عزّوجلّ یاد کنند[8].

عمرِ خطّاب رضی‌الله عنه گوید اندر معنی این آیت که شنیدم از پیغامبر که گفت: از بندگان خدای تعالی بندگانی‌اند که ایشان انبیا نَه‌اند و شهدا نَه‌اند غبطت کنند ایشان را روزِ قیامت انبیا و شهدا از بزرگیِ منزلتِ ایشان به نزدِ خدای عزّوجلّ. گفتند: یا رسول‌الله! خبر ده ما را از ایشان تا ایشان کِه‌اند و اعمالِ ایشان چیست؟ پیغامبر علیه‌السّلام گفت: ایشان گروهانی‌اند که دوستی گیرند با یك دیگر[9] از بهرِ خدای عزّوجلّ نه از بهرِ رحمی که میانِ ایشان بود و نه از بهرِ مالی که ها یکدیگر[10] همی دهند. به خدای که [بر][11] رویهای ایشان نوری[12] باشد و ایشان بر منبرهایی باشند از

۱. باد: و نه بزرگتر مگر آن اندر ۲. باد و گن: «را» ندارند ۳. باد و گن: بیم
۴. گن: اندوهمند، باد: اندهگن ۵. باد: و به تقوی بودند، گن: و تقوی برزیدند ۶. باد و گن: نیفتد
۷. گن: آنست رستگاری بزرگوار، باد: رستگاری بزرگ ۸. باد: آن کسانی که ایشان خدای تعالی را یاد همی کنند ۹. گن: دوستی کردن یك با دیگر ۱۰. گن و باد: فرا یکدیگر ۱۱. افزوده از باد
۱۲. گن: چون + نوری

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نور، نترسند آن وقتی که مردمان ترسند[1] یعنی از عذابِ خدای عزّوجلّ اندران جهان، و اندوهگن نشوند آن وقتی که مردمان اندوهگن[2] شوند، آنگاه برخواند پیغامبر علیه‌السّلام: أَلاَ إِنَّ أَولیاءاللهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِم وَلاَ هُم یَحْزَنُون[3].

و علی بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه گفت که اولیای خدای عزّوجلّ گروهانی باشند که رویهای ایشان[4] زرد باشد از بی‌خوابی، آب از چشمِ ایشان روان باشد از گریستن، و میانهای ایشان باریك باشد از گرسنگی، لبهای[5] ایشان خشك باشد از تشنگی.

و ابن کیسان گوید: اولیای خدای تعالی گروهانی باشند که خدای عزّوجلّ ایشان را راه نموده باشد به حجّت که ایشان را داده باشد و ایشان قیام کنند بحقّ او، و خلق را همی خوانند به او چُنان که گفت اندر صفتِ ابراهیم علیه‌السّلام: وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَیْنَاهَا إِبْرَاهِیمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ[6]. و چنان که خدای عزّ اسمه اندر صفتِ ربّانیان گفت: وَلَٰكِن كُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ.[7]

و عُبادة بن الصّامت گوید: پرسیدم پیغامبر را علیه‌السلام از قولِ خدای عزّوجلّ ـ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ[8]، گفت: «بشارت» اندر دنیا خوابِ نیکو بُوَد که مؤمن بیند[9] و یا او را ببیند. و پیغامبر علیه‌السلام گفت: از پسِ من پیغامبر نبوَد مگر مُبَشِّرات. گفتند: یا رسول‌الله! و مبشّرات چه باشد؟ گفت: خواب نیکو. و نیز گفت: الرُّؤیاء الصَّالِحةُ جزوٌ مِن سِتّة و أربعین جزءاً مِنَ النَّبوّة. گفت: خواب نیکو جزوی است[10] از چهل و شش جزو از نبوت[11]. یعنی از طریقتها که پیامبران بدان وحی بدانسته‌اند[12] چهل و شش بوده است یکی از ان خواب.

و [نیز][13] عُبادة بن الصّامت گوید[14] از پیغامبرعلیه‌السّلام که گفتم: یارسول‌الله! مردی بُوَد که قوم او را دوست دارند از نیکو[یی][15] کردار او، هرچند چون[16] مثلِ عمل او نتوانند کرد. گفت: آن بشارت مؤمن باشد اندر دنیا.

۱. گن: بترسند ۲. باد: اندوهگین ۳. یونس (۱۰) ۶۳ ۴. گن: رویهایشان
۵. گن: تنهای ۶. انعام (۶) ۸۳ ۷. آل عمران (۳) ۷۹ ۸. یونس (۱۰) ۶۴
۹. گن: بینند ۱۰. باد و گن: باشد ۱۱. سرا: + باشد ۱۲. گن: بدانست اندر
۱۳. افزوده از گن ۱۴. باد و گن: روایت کند ۱۵. سرا و گن: نیکو، افزوده از باد ۱۶. گن: که

و گروهی گفتند: بشارت مؤمن اندر دنیا آن باشد که از پیشِ مرگ به ساعتی بداند که پایگاهِ او اندران جهان چیست، آنگاه خدای عزّوجلّ همی گوید پیغامبر را علیه‌السّلام: چون بدانستی که صفتِ مؤمنان و عاقبت[1] ایشان چیست، دل قوی دار.

[آیة ۶۵] وَلاَ یَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ؛ و به اندوه مه آرا[2] ترا قول مشرکان. ـ آنگاه ابتدا کرد و گفت: ـ خود قدرت خدای را است و عزّت همه، انتقام[3] کند از ایشان. او شنواست[4] آن را که ایشان همی گویند[5] دانا است بدان که ایشان همی کنند*

[آیة ۶۶] أَلاَ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ وَمَا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ یَخْرُصُونَ؛ ای نه خدای راست هر که اندر آسمانها و هر که اندر زمین [است][6] و چه چیز را متابعت همی کنند آن کسانی که همی خوانند از دونِ خدای شرکا[7] ـ یعنی هیچیز[8] را متابعت همی نکنند که آن را حقیقتی است مگر پنداشتی را که ایشان شفاعت خواهند کرد ـ و نیستند ایشان مگر دروغزنان*

[آیة ۶۷] هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اللَّیْلَ لِتَسْكُنُوا فِیهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ؛ اوست که آفریده است[9] شما را شب[10]، تا بیارامید اندران، و روزِ روشن، تا تصرّف کنید اندران، و اندران آیاتها است[11] گروهانی را که بشنوند بحقیقت و اعتبار کنند*

[آیة ۶۸] قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ إِنْ عِندَكُم مِّن سُلْطَانٍ بِهٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ؛ گفتند مشرکان: ها گرفت[12] خدای فرزندی، فریشتگان دختران وی‌اند، پاکا خدای از آنچه ایشان گفتند، او بی‌نیاز از خلق است، او راست هرچه اندر آسمانها و هرچه اندر

۱. سرا: عافیت، متن برابرِ باد و گن ۲. باد: به اندوه نیارد ترا، گن: و اندوه ما را ترا
۳. گن: وی + انتقام ۴. گن: اشنواست ۵. گن: آنچه همی اندیشند ۶. افزوده از گن و باد
۷. گن و باد: شریکانی ۸. گن: هیچ چیز، باد: هر چیز ۹. باد: او آنست که بیافریده است
۱۰. گن: بشب ۱۱. گن: آیتهاست ۱۲. باد و گن: فرا گرفت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زمین هست[۱] [نیست][۲] به نزدیك شما حجّتی به این که همی گویید بر خدای، آنچه ندانید[۳]*

[آیهٔ۶۹] قُلْ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ؛ بگوی[۴] آن کسانی که ها نهند[۵] بر خدای دروغ، فلاح نکنند ایشان*

[آیهٔ۷۰] مَتَاعٌ فِى ٱلدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلْعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ؛ ایشان را بُوَد منفعتی اندر دنیا ـ یعنی روزیی ـ تا وقتِ اجل، آنگاه به ما بُوَد بازگشتِ ایشان، انگاه بچشانیم ایشان را عذابِ سخت به آنچه همی کردند از کفر*

آنگاه[۶] پس ازین پیغامبرانی را یاد کرد که ایشان از قومِ خویش بلاها[۷] دیده‌اند و خدای عزّوجلّ آن قومِ ایشان را هلاك کرده بود تا دل پیغامبر علیه‌السّلام ـ تنگ[۸] نشود به آنچه از قومِ خویش همی بیند از جفا و جحود، و قوم او بترسند از آن که همچُنان بینند که ایشان دیدند، و گفت:

[آیهٔ۷۱] وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِى وَتَذْكِيرِى بِـَٔايَاتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوٓا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ ٱقْضُوٓا إِلَىَّ وَلَا تُنظِرُونِ؛ و برخوان بر ایشان خبرِ نوح، آنگاه [که][۹] گفت قوم خویش را: یا قومِ من! اگر چُنان است که بزرگ و گران آمده است بر شما ایستدن من اندر میان شما، و پند دادنِ من شما را به حجّتهای خدای، بر خدا توکّل کردم، عزم درست کنید از کارِ خویش و بخوانید شرکای[۱۰] خویش را، آنگاه مبادا کارِ شما بر شما ملتبس، آنگاه برانید بر من آنچه خواهید از کُشتن و بیرون کردن، و مهلت مدهید مرا*

۱. سرا: نیست، متن برابرِ باد ۲. افزوده از گن ۳. گن: همی ندانید ۴. گن: + ای محمد
۵. باد: فرا نهند، گن: فرا سازند ۶. گن: آنگه + خدای عزّوجلّ ۷. گن: بلایها
۸. باد: تا پیغمبر تنگدل ۹. افزوده از گن ۱۰. گن: مشرکان

یعنی خدای مرا نصرت دهد و شما هیچ چیز نتوانید کرد. و این معجزه نوح را بُود و یاد کردنِ این تقویتی بود پیغامبر را علیه‌السلام. [آنگه][۱] نوح گفت علیه‌السّلام[۲]:

[آیهٔ۷۲] فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ؛ اگر برگردید نخواستم از شما بر رسالت گزاردن هیچ مُزد، نیست مُزدِ من مگر بر خدای، که مرا وعده کرده است و فرموده‌اند مرا که من باشم از جمله مسلمانان*

[آیهٔ۷۳] فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِى ٱلْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَٰٓئِفَ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَاتِنَا فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُنذَرِينَ؛ [پس][۳] تکذیب کردند او را، و برهانیدیم او را و آن کسانی را که با او بودند اندر کشتی، و کردیم ایشان را سکانِ زمین از پیس ایشان که هلاك شدند، و غرقه کردیم آن کسانی را که تکذیب کردند به حجّتهای ما. بنگر تا چون بُوَد عاقبتِ آن کسانی[۴] که رسولان ایشان را بترسانیدند و ایمان نیاوردند*

[آیهٔ۷۴] ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَآءُوهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِۦ مِن قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلْمُعْتَدِينَ؛ آنگاه بفرستیدیم[۵] از پس نوح رسولانی به قومِ ایشان، و آوردند به ایشان حجّتها نبودند چُنان که ایمان آورند[۶] به آنچه تکذیب کردند بدان [از][۷] پیشینگانِ ایشان، همچنین مُهر برنهیم بر دلها [ی][۸] گروهانی که تجاوز کنند از فرمانِ ما*

[آیهٔ۷۵] ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَٰرُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ بِـَٔايَاتِنَا فَٱسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ؛ آنگاه بفرستیدیم از پس ایشان موسی و هارون به فرعون و قومِ او به حجّتهای ما، [پس][۹] تکبّر کردند و بُدَند[۱۰] قومی گناهکار[۱۱]*

[آیهٔ۷۶] فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوٓا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ؛ چون آمد [با][۱۲] ایشان

۱. افزوده از گن ۲. گن: گفت نوح را علیه‌السلام ۳. افزوده از گن و باد ۴. گن: گروهی
۵. باد: پس بفرستادیم ۶. سرا: ایمان آوردند، متن برابرِ باد و گن ۷. افزوده از گن
۸. گن: دل، افزوده از باد ۹. افزوده از گن ۱۰. باد و گن: بودند ۱۱. باد: گروهی مجرم، گن: گروهی گنه‌کاران ۱۲. افزوده از گن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حق از نزدِ ما، گفتند: این است جادوی ظاهر*

[آیهٔ۷۷] قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ؛ گفت موسی ایشان را: ای همی گویید حق را چون به شما آمد: این جادوی است. آنگاه گفت: ای سحر بود این، و فلاح نکنند[1] جادوان*

[آیهٔ۷۸] قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ؛ گفتند یعنی فرعون [و قوم وی] موسی را[2]: ای آمدی به ما تا برگردانی ما را از آنچه یافته‌ایم بر آن پدرانِ خویش را از دین، و بُوَد شما هر دو را[3] مُلکت اندر زمینِ مصر، و ما نیستیم شما را باورْدارنده*

[آیهٔ۷۹] وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ؛ و گفت فرعون: بیارید به من هر جادوی دانا که هست[4]*

[آیهٔ۸۰] فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ؛ پس چون بیامدند جادوان[5]، گفت ایشان را موسی: بیوگنید[6] آنچه شما بخواهید افگندن*

[آیهٔ۸۱] فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ؛ پس چون بیوگندند[7]، گفت موسی: نیاوردید آن، یعنی نیاوردید مثلِ آن که من آوردم، ای سحر آوردید، خود خدای زود باطل بکند آن را، که خدا به صلاح[8] نیارد کردار[9] مفسدان*

[آیهٔ۸۲] وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ؛ و ثابت بکند خدای حقّ را به وعده‌های خویش و اگر چه کاره باشند آن را مجرمان*

و با این همه حجّت که موسی بیاورد ایمان نیاورد به او از قومِ فرعون مگر زنِ فرعون و رجلِ مؤمن من آل فرعون و خازنِ فرعون و زن خازنِ فرعون ماشطه

۱. باد: فلاح نیابند ۲. باد و گن: فرعون و قوم وی را ۳. گن: بود شما را هر دو
۴. گن: + علیم ۵. گن: از + جادوان ۶. باد و گن: بیفکنید ۷. باد: بیفکندند
۸. باد: به اصلاح ۹. باد و گن: کار

او.[1] و ابن عبّاس گوید که هفتاد کس از قبط ایمان آورده بودند که مادران[2] ایشان از بنی‌اسرائیل بودند و پدران از قبط. ایشان دینِ مادر و خالان[3] خویش گرفتند. این است که خدای تعالی همی گوید:

[آیهٔ۸۳] فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ؛ پس ایمان نیاورد موسی را[4] مگر ذرّیتی از قوم فرعون، بر بیمی از فرعون، و گروه ایشان که برگرداند[5] ایشان را از دینِ ایشان و خود فرعون متکبّری است اندر زمینِ مصر و خود او از[6] مسرفان است ـ اسراف همی کند بر خویشتن، بنده‌ای است خدایی[7] دعوی همی کند*

گروهی گفتند: «ذُرِّيَّةٌ مِن قَوْمِهِ» از قومِ موسی علیه‌السلام همی خواهد و آن آن بود که یعقوب علیه‌السلام اندر مصر شد با او بود از قومِ او هفتاد و دو کس، پس ایشان را تناسل افتاد به مصر، تا ششصد هزار مرد شدند و ایشان همه به موسی ایمان آوردند.

[آیهٔ۸۴] وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ؛ و گفت موسی: یا قومِ من! اگر شما ایمان آورده‌اید به خدای، پس بر او توکّل کنید اگر شما او را مطیعانید[8]*

[آیهٔ۸۵] فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ پس گفتند قومِ موسی: بر خدای توکّل کردیم یا رب مگردان ما را فتنه از بهرِ قومِ ظالمان ـ یعنی ایشان را بر ما نصرت مکن ـ*

[آیهٔ۸۶] وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ و برهان ما را به رحمتِ خویش از آن گروه کافران[9]*

۱. گن و باد: زن خازن فرعون و مشاطهٔ وی ۲. گن: مادر ۳. گن: مادران و خالتان
۴. گن: به موسی ۵. باد: برگردانند ۶. گن: از + جمله ۷. باد: + را
۸. باد: مطیع‌اید ۹. گن: به رحمت تو از ایشان گروهی از کافران

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که بیشتری از مفسّران گفتند که بنی‌اسرائیل نماز همی کردندی اندر مسجدها و کُنشتهای خویش[۱]، چون موسی بیامد فرعون مسجدهای ایشان همه ویران کرد[۲] و ایشان را از نماز بازداشت، خدای عزّوجلّ ایشان را فرمود تا مسجد ها کنند[۳] اندر خانه‌های خویش، [و][۴] نماز همی کردند آنجا. چُنان که خدای تعالی گفت:

[آیهٔ۸۷] وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتاً وَٱجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا ٱلصَّلَوٰةَ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ؛ و وحی کردیم به[۵] موسی و برادرِ او[۶] هارون که به مقام گیرید قوم خویش[۷] اندر مصر خانه‌ها[۸]، و بکنید خانه‌های خویش را قبله، و بپای دارید نماز. و بشارت ده یا محمّد مؤمنان را به نصرت چُنان که ایشان را نصرت دادیم*

[آیهٔ۸۸] وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالاً فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا ٱطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَٱشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا ٱلْعَذَابَ ٱلأَلِيمَ؛ و گفت موسی: ای خدای ما[۹] تو داده‌ای فرعون را و قوم او را زینتی و اموالی اندر زندگانی دنیا، ای خدای ما تا بیراه شوند از طاعتِ تو، ای خدای ما مَسْخ بکن اموالِ ایشان ـ [و آن را][۱۰] از حال خویش بگردان. خدای ـ عزّوجلّ ـ همه مالهای ایشان سنگ گردانید تا سیم و زر و خوردنی و برده و درخت همه سنگ بکرد و این یکی بود از آن نه ایات ـ و مُهر بر نِه بر دلهای ایشان، و ایمان نَه آرند[۱۱] تا ببینند عذابِ دردْنمای، یعنی غرق*

[آیهٔ۸۹] قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَٱسْتَقِيمَا وَلاَ تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ؛ گفت خدای ایشان را: اجابت کردند دعوت[۱۲] شما را ـ یعنی دعای موسی و تأمینِ هارون ـ بر سبیل استقامت[۱۳] همی باشید به رسالتِ دعوت. ـ و ابن جُرَیْج گوید که فرعون پس ازین دعا چهل سال دیگر بماند ـ و متابعت مکنید راهِ آن کسانی که

۱. سرا: کنشتهاای خویش ۲. گن: بیران بکرد ۳. باد: بنا کنند ۴. افزوده از گن و باد
۵. باد و گن: ما + به ۶. گن: برادرش ۷. گن و باد: + را ۸. گن: خانه‌های
۹. گن: ای بار خدای ۱۰. افزوده از گن و باد ۱۱. گن و باد: تا ایمان نیاورند
۱۲. باد: دعای ۱۳. گن: بر سند استقام

ندانند وعدهٔ من*

[آیهٔ۹۰] وَجَٰوَزْنَا بِبَنِيٓ إِسْرَآئِيلَ ٱلْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْياً وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَآ أَدْرَكَهُ ٱلْغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُ لاَ إِلَٰهَ إِلاَّ ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتْ بِهِ بَنُوٓاْ إِسْرَآئِيلَ وَأَنَا مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ؛ و بگذرانیدیم بنی‌اسرائیل را به دریا، پس اندر ایشان رسید فرعون و لشکرِ او به ظلم و ستمکاری، تا چون اندر رسید اندر وی غرق، گفت: ایمان آوردم بدان که نیست خدای مگر آن که[۱] ایمان آورده است بدان بنو اسرائیل، و من از جملهٔ مسلمانانم*

[آیهٔ۹۱] ءَآلْـٰٔنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ؛ پس جبرئیل او را گفت: ای اکنون ایمان آری و خود عاصی گشتی از پیش این و بُدی[۲] از جملهٔ مفسدان*

[آیهٔ۹۲] فَٱلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ ءَايَةً وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ ٱلنَّاسِ عَنْ ءَايَٰتِنَا لَغَٰفِلُونَ؛ پس امروز بیرونگنیم[۳] ترا بر بالای[۴] زمین تا همه خلق ترا ببینند ـ و گفته‌اند: بر بالای آب، یعنی بر سراب ـ تن[۵] تویی روح ـ [و گفته‌اند][۶]: با درع تو ـ تا بَایِستی آن کسانی را که از پس تو باشد آیتی و بندی، و خود بسیاری از مردمان از آیات[۷] ما غافل‌اند و ایمان نیارند*

و چنین گویند که جبرئیل علیه‌السلام اندران وقت که فرعون گفت: آمَنْتُ [أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاّ] ٱلَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوإِسْرائِيلَ،[۸] پاره‌ای حماة از دریا برگرفت و اندر دهنِ او نهاد تا[۹] سخن تمام نتوانست گفت. پیغامبر[۱۰] علیه‌السلام گفت[۱۱] که جبریل علیه‌السلام گفت که هیچ‌کس را دشمن نداشتم از بندگانِ خدای ـ عزّوجلّ ـ چُنان که دو کس را داشتم[۱۲]: یکی از جن، و دیگر[۱۳] از انس، اما از جنّ ابلیس را، آنگاه که خدای ـعزّوجلّ ـ گفت: سجود کن آدم را، نکرد و اما از انسْ فرعون را، آنگاه که گفت: أنا

۱. باد: بدان خدای که خدا نیست مگر وی که ۲. باد و گن: بودی ۳. گن و باد: بیفکنیم
۴. گن: بالای ۵. باد: بر بدن ۶. افزوده از گن ۷. گن: آیت ۸. یونس(۱۰) ۹۰
۹. گن: تا + وی ۱۰. باد: + را ۱۱. گن: گوید ۱۲. گن: چنانکه ویرا داشتم
۱۳. گن و باد: و یکی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ربّکم ٱلأعلی[۱]، مَنَم خدای مهینِ شما. و اگر بدیدی یا محمّد آن وقت که من اندر دهنِ او همی آگندم گل[۲]، از بیم آن که رحمتِ خدای ـعزّوجلّ ـ اندر او رسد و بداندکه هرکسی که ایمان آنگاه آردکه وقتِ یأس بُوَد، ایمانِ او مقبول نباشد که آن ایمان بحقیقت نه ایمانی بدان رسول[۳] بُوَد. پس آن ایمان از بهرِ این معنی عصیان او رسول را برنگیرد[۴].

و بدان که کَعْب الأحبار چنین گوید که آبِ مصر بیستاد[۵]، قبطیان گفتند فرعون را، اگر تو خدایی، آب را بفرمای تا برود. پس او برنشست و لشکرِ خویش را فرمود تا برنشستند و آنگاه هر ساعتی منادیی برآمدی[۶] که فلان سرهنگ با قومِ خویش بیستد. همچنین هر سرهنگی را منادی همی آمد تا آنگاه که او بماند و خاصّهٔ او[۷]، آنگاه ایشان را نیز از خویشتن جدا کرد و از استور[۸] فرود آمد آنجا که او را هیچ‌کس ندید و جامه‌ای دیگر اندر پوشید و سجود و تضرّع کرد خدای را ـ عزّوجلّ ـ [تا خداوند تبارك و تعالی][۹] آن آب را باز براند[۱۰] و قومِ او بدان غرّه شدند چنین که یاد کردیم ترا اندرین حکایت.

و استاد امام ابواسحاق اسفراینی ـ رحمةالله ـ چنین گفته است با جماعتی از بزرگانِ اهلِ علم[۱۱] که اندر اسنادِ این حکایت خللی شاید بود که خلافِ آن است که نصِّ کتاب خدای ـ عزّوجلّ ـ بدان ناطق است[۱۲] از بهرِ آن که فرعون بر قومِ خویش فخر آورد و گفت: أَلَيْسَ لِي ملك مِصْر و هَذِهِ ٱلأنهار تَجْرِي مِنْ تَحْتِي، ای نه مرا است مُلکتِ مصر، جویها همی رود از زیرِ من، یعنی اندر زمینِ بوستانِ من. و اگر نیل به فرمانِ او رفته بودی[۱۳] و یك بار بدان فخر آوردی نه بجویی که اندر بوستانِ او همی رفت، و اما اگر ازطریقِ اسناد درست شود، محال نباشد و اندر معجزه قدحی نکند از بهرِ آن که بدان سبب واجب نشود تا معجزه به محرقه ملتبس شود[۱۴] از بهرِ آن که[۱۵] آن

۱. نازعات (۷۹) ۲۴ ۲. گن: دهن وی حماة همی افگندم ۳. گن: «بدان رسول» ندارد
۴. گن: که ایمان او به رسول اندر حال غیب نه اندر حال مشاهدت پس آن ایمان از بهرِ این معنی عصیان وی رسول را برنگیرد ۵. گن: باز ایستید ۶. باد: بعد از آن بانگ برآمد ۷. باد و گن: خاصگان وی ۸. گن: اسب، باد: ستور ۹. افزوده از گن ۱۰. باد: + و روان شد ۱۱. گن: ابو اسحق اسفرایینی با بزرگان اهل علم گویند ۱۲. گن: هست ۱۳. گن: برفته بودی ۱۴. گن: گردد ۱۵. باد: زیرا که

کس که دعوی خدایی کند خلقتِ او دلیل کند بر آن که دعوی او باطل است. و اگر چیزی برخلافِ عادت بر دستِ او برود[۱] دلیل نکند بر درستی دعوی او، و خلقتِ او آن رامنافی.

و بدان که اندرین حکایت یاد کردیم از کَعْب الأحبار آمده است که اندران وقت که خداوند تعالی آب را به گفتار او براند، جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ بیامد و فرعون تنها بود او را گفت: مرا فتوی ده اندر مسئلتی: چه گوید امیر اندر بنده‌ای که مردی را بود و اندر مالِ او فزاید و او را به نعمتِ خویش بپروراند و او را جز از او خداوند[۲] نباشد، پس این بنده نعمت او را جحود کند و نسپاسی[۳] کند و خداوندی دعوی کند؟ فرعون نبشت اندر جوابِ این قول[۴]: يَقُولُ ابوالعبّاس الوليد بن مصْعَب بن الرّيان جزاء الْعَبْدِ الخارِج عَلى سيّده أن يُغْرَقَ فِي الْبَحْر. جزای بنده‌ای که بیرون آید بر خداوندِ خویش آن باشد که او را غرقه کنند اندر دریا[۵]. [پس][۶] جبرئیل خط او ها گرفت[۷] و برفت. پس اندران وقت که فرعون اندر دریا گرفتار آمد و یقین بدانست که هلاك خواهد شد، جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ بیامد و آن خط[۸] را ها او داد[۹] و او را غرقه کرد تا کار به حجّت کرده باشد با او. پس چون ایشان هلاك شدند اندر دریا، قوم موسی گفتند که فرعون هنوز بنمرده است خدای ـعزّوجلّ ـ دریا[۱۰] را فرمود تا فرعون را به کنارِ دریا افگند. مَرْدَکی صرخِ کوتاهِ آماسْ گرفته[۱۱] همچُنان چون برزای[۱۲] مُرده تا بنواسرائیل او را بدیدند و یقین بدانستند[۱۳] که او هلاك شده است و پس از ان هیچ مُرده را آب نپذیرفت هر که اندر آب بمیرد برسرِ آب آید که اندر چیزی گرفتار نباشد[۱۴]. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: فَٱلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً.[۱۵] و انگاه بنی‌اسرائیل اندر مصر ساکن بنشستند و اندران نعمتهای فراخ بگردیدند چُنان که خدای تعالی گفت:

[آیه ۹۳] وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ فَمَا ٱخْتَلَفُوا حَتَّىٰ

۱. باد و گن: پیدا شود ۲. گن: هیچ + خداوند ۳. باد: ناسپاسی ۴. باد: جواب این، گن: آن مسئله ۵. گن: دریاه ۶. افزوده از گن ۷. باد و گن: فرا گرفت ۸. گن: فتوی ۹. گن: فرا وی داد ۱۰. گن: دریاه ۱۱. باد و گن: مردی صرخ (سرخ) و کوتاه آماء گرفته ۱۲. باد: جرنایی، گن: گاوی ۱۳. گن: بدانست ۱۴. گن: نیامده باشد ۱۵. یونس (۱۰) ۹۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جٰٓاءَهُمُ ٱلْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ و فرو آوردیم[1] بنی‌اسرائیل را فرو آوردنگاهی[2] که بودند اندران از دشمنان ایمن، و روزی کردیم[3] ایشان را از چیزهای [پاك][4]، پس خلاف نکردند اندر صفتِ محمّد تا آنگاه که بیامد به ایشان علمِ آن ـ یعنی معلومِ آن ـ و خود خدای تو حکم کند میانِ ایشان روزِ قیامت اندر آنچه ایشان اندران خلاف همی کردند*

آنگاه گفت پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ بر سبیلِ تقدیر، نه بر سبیلِ تحقیق[5]، این صفت او را.

[آیهٔ۹۴] فَإِنْ كُنْتَ فِى شَكٍّ مِمَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ فَسْـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقْرَؤُنَ ٱلْكِتٰبَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جٰٓاءَكَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ؛ اگر هستی[6] اندر شکی از آنچه[7] فرو فرستیدیم بر تو که ایشان اندر تو خلاف نکردند تا آنگاه که ترا بفرستیدیم، بپرس از آن کسانی‌که همی خوانند[8] کتاب از پیشِ تو ـ چون عبدالله بن سلام و تمیم الدّاری و سلمان الفارسی و جز از ایشان، آنگاه ابتدا کرد و گفت ـ: خود آمد به تو حقّ از خدای تو، پس مباش تو از آن کسانی که اندر شك باشند*

[آیهٔ۹۵] وَلَا[9] تَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ؛ و مباش[10] از آن کسانی که تکذیب کردند به آیات[11] خدای که آنگاه باشی از جملهٔ زیانکاران*

و این آیت واجب نکند که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ اندر شکی بوده باشد، زیرا[12] که همی نگوید که تو اندر شکّی[13]، ولکن همی گوید: اگر باشی اندر شکّی[14]. و این بر سبیلِ تقدیر بُوَد نه بر سبیلِ تحقیق[15]. و کلمات[16] شرط تعلیق را بُوَد نه تحقیق را. و به

۱. باد و گن: و خود فرود آوردیم ۲. گن: فرو آوردن ثابت گاهی ۳. باد و گن: روزی دادیم
۴. افزوده از گن و باد ۵. باد: یقین ۶. گن: + تو ۷. گن: + به تو ۸. گن: همی خواندند
۹. سرا: فَلا ۱۰. سرا: پس مباش ۱۱. گن: به آیاتهای ۱۲. گن: ازیرا ۱۳. گن: شکی ای
۱۴. گن: شك ۱۵. گن: تقریر ۱۶. باد و گن: و کلمه

هیچ حال این آیت واجب نکند تحقیقِ این صفتْ پیغامبر را علیه‌السّلام. و از بهرِ این گفت پیغامبر علیه‌السّلام: به خدای که من اندر شك نه‌ام[1] و از ایشان نه پرسم[2]. پس آنگاه گفت:

[آیهٔ۹۶] إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ خود آن کسانی که واجب شده است بر ایشان شقاوتِ ایشان به حُکم خدای تو، نیارند ایمان[3]*

[آیهٔ۹۷] وَلَوْ جٰٓاءَتْهُمْ كُلُّ ءَايَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ؛ و اگرچه آید با ایشان هر دلالتی که باشد[4] تا آنگاه که ببینند عذابِ دردْنمای*

و پس ازین خداوند سبحانه و تعالی پدید کرد که هیچ‌کس را ایمان سود نداشته است اندر حالِ معاینتِ عذاب. چُنان که فرعون را سود نداشت مگر قوم یونس را که چون عذاب بدیدند توبه کردند خدای ـ عزّوجلّ ـ توبهٔ ایشان ها پذیرفت[5] که اجلِ ایشان هنوز تمام نشده بود. [و گفت][6]:

[آیهٔ۹۸] فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَآ إِيمَـٰنُهَآ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَتَّعْنَـٰهُمْ إِلَىٰ حِينٍ؛ ای بوده است دیهی[7] که ایمان آورده است قوم اندر معاینتِ عذاب، پس سود داشته است ایمانْ آن را. و تقدیرش چنان است که نبوده است بدین صفت مگر قومِ یونس، چون ایمان آوردند بازپوشیدیم از ایشان عذاب فضیحت کردن اندر دارِ دنیا، و منفعت دادیم ایشان را تا وقتی، یعنی تا وقتِ اجل*

و بدان که «لَوْلَا» اندرین آیت به معنی «هَلاّ» است بر معنی استفهام. و استفهام مُضمر بود به معنی[8] جحود، از بهرِ آن شایَست که از او استثنا کرد بر سبیل اثبات.

۱. باد و گن: نیستم ۲. گن: نپرسم ۳. گن و باد: ایمان نیاورند ۴. سرا: باشند، متن برابر گن و باد ۵. گن: قبول کرد، باد: فرا پذیرفت ۶. افزوده از گن ۷. گن: دهی
۸. باد: یعنی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[قصّهٔ یونسِ پیغمبر علیه‌السّلام][1]

و بدان که قصّهٔ یونس[2] چُنان بود که خدای ـ عزّوجلّ ـ او را بفرستید به اهلِ ناحیتی از زمینِ مَوصل، که آن را نینوا خواندندی تا ایشان را به دینِ اسلام خوانَد. ایشان اندر او عاصی شدند و او را اجابت نکردند. او ایشان را گفت تا سه روز عذاب اندر شما رسد اگر ایمان نیارید[3]. ایشان گفتند: ما بر او هیچ دروغ[4] نیافته‌ایم ولکن بنگریم اگر شبِ سوم اندر میانِ ما بیستد خود از آنچه همی گوید هیچ[5] چیز نیست. چون شب سوم[6] بود او از میانِ ایشان بیرون رفت[7] چون صبح برآمد عذابی بیامد همچُنان[8] دودی سیاه، و از زیرِ ایشان بیستاد و گرد واگرد[9] شهرِ ایشان اندر استاد[10] چُنان که بامهای ایشان از ان سیاه شد. و ایشان یقین[11] بدانستند که عذاب آمد و پیغامبر خویش را جستند یعنی یونس را، باز نیافتند. خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر دلِ ایشان افگند که توبه باید کرد، آمدند به دشت و زنان و کودکان را[12] و ستوران را بیاوردند و پلاس اندر پوشیدند و کودکان را از مادران جدا کردند تا زاری بیشتر کنند و بانگ و زاری و خروش همی کردند و نیّتها به خدای[13] خالص گردانیدند[14] و ایمان و توبه اظهار کردند. خدای ـ عزّوجلّ ـ دعای ایشان مستجاب کرد و آن عذاب از ایشان بگردانید و آن روز عاشورا بود.

ابن مسعود گوید که از اخلاص توبهٔ ایشان آن بود که مظالم[15] باز دادند تا آن‌جا که اگر کسی از ایشان بنیادی بر سنگی حرام[16] نهاده بودی آن بنیاد را بشکافتی و آن سنگ را به خداوند رسانیدی[17].

و گروهی گفتند که اندر میانِ ایشان پیری مانده بود از بقیتِ علما، آمدند به نزدیکِ او، و گفتند او را: عذاب آمد، چه بینی؟ و ایشان را دعائی[18] تلقین کرد، ایشان

۱. افزوده از باد ۲. سرا: با خطی دیگر افزوده‌اند: بن مقره ۳. باد: نیاورید ۴. باد: بر وی هرگز هیچ دعوی ۵. باد: از آن + هیچ ۶. باد: سیوم ۷. باد: بیرون شد ۸. باد: همچون ۹. باد: گرداگرد ۱۰. باد: در ایستاد ۱۱. باد: به + یقین ۱۲. باد: + بیاوردند ۱۳. باد: نیتهای خویش ۱۴. باد: کردند ۱۵. باد: مظالمها همه ۱۶. باد: سنگ حرام ۱۷. باد: بازدادی ۱۸. باد: دعاء

آن دعا بخواندند و توبه کردند چُنان که یاد کردیم، آن عذاب از ایشان کشف افتاد. و آن دعا آن بود که گفتند ایشان[1]: یَا حَیّ حِین لاَ حَیَّ یَا حَیّ تُحیی[2] الْمَوتَی وَیَاحَیّ الَّذِی لاَ إله إلاَّ أَنْتَ. یا زنده آنگاه که هیچ زنده نَه، و یا زنده که مردگان را زنده کنی همه، و یا زنده که نیست خدای مگر تو خدای ـ عزّوجلّ ـ آن عذاب از ایشان برداشت[3]. چون این بگفتند و توبه کردند یونس از میانِ ایشان بیرون شده بود چشم همی داشتند[4] تا عذاب اندر ایشان رسد، چون عذاب از ایشان اندر گذشت گفت: من به نزدیکِ قومِ خویش چون توانم شدن که ایشان گویند مرا که تو دروغ گفته‌ای[5]. و عادتِ ایشان آن[6] بودی که هر که بر او دروغ درست شدی او را بکشتندی. پس او از ان خشم گرفت بر قوم خویش و تنگدل شد از ان حال، و قصدِ آن کرد تا از سوی دریا برود، چون به لبِ دریا رسید گروهی را دید که اندر کشتی همی نشستند او را برداشتند بی‌مُزد و اندر کشتی نشاندند. چون او اندر کشتی رسید کشتی فرو استاد[7] و دیگر کشتیها از دستِ راست و از دستِ چپ همی رفت. گفتند: چه بوده است که کشتیِ ما همی نرود[8]. یونس گفت: بنده‌ای گریخته اندر کشتیِ شما است[9] بَتَرود تا او را اندر آب بنیفکنید[10]. [گفتند][11]: اما تو پیغامبرِ خدائی، ترا اندر آب نیفکنیم[12]. یونس گفت: قرعه بزنید. قرعه بزدند سه بار. قرعه هر باری[13] بر او آمدی. یونس خویشتن را در آب افگند و خدای ـعزّوجلّ ـ ماهی ها کرده بود[14] تا او را بگیرد. آن ماهی او را بگرفت و بَـوارید[15] و آن ماهی را ماهی دیگر بیامد و بـوارید[16] و او را بـه قـرارِ زمین بُـرد اندر قعـرِ دریا[17]. و یـونس اندر شکمِ او بمانـد چهل شب، و همی شنیدی تسبیح سنگ‌ریزه انـدر زیرِ دریا[18]. چُنان که خداوند سبحانه گفت: فَنَادَیٰ فِی ٱلظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلَٰهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَـانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ ٱلظَّالِمِین[19]. خدای ـ عزّوجلّ ـ دعـای او مستجاب

۱. باد: گفت ایشان را ۲. باد: محیی ۳. باد: دفع کرد ۴. باد: چشم همی دارد ۵. باد: گفتی ۶. باد: چنان ۷. گن: فرو استید، باد: فرو ایستاد ۸. گن: نمی‌رود ۹. باد: در میان شماست ۱۰. باد و گن: نیفکنید ۱۱. افزوده از گن و باد ۱۲. گن: افگنیم؟ ۱۳. گن: به هر باری قرعه ۱۴. گن: ماهی را فرا کرده بود، باد: ماهی را امر فرمود ۱۵. باد: و فرو برد، گن: بیوبارید ۱۶. باد: برآورید، گن: بیوبارید ۱۷ و ۱۸. گن: دریاه ۱۹. انبیاء(۲۱)۸۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرد[۱] و آن ماهی را بفرمود تا او رابه کنارِ دریا[۲] بیفگند. او خام شده بود و موی ریخته، و خداوند ـ عزّوجلّ ـ درختی برویانید[۳] او را، از یقطین، تا اندر سایه آن همی بودی و بُرِی کوهی را ها کرد[۴] تا به نزدیكِ او همی آمدی و او از شیرِ آن همی خوردی. پس چون مدّتی برآمد درختِ یقطین خشك شد، یونس بر آن بگریست، خدای ـ عزّوجلّ ـ بر او وحی فرستاد که همی بگریی به درختی که خشك شد و نگریستی[۵] بر صد هزار مرد یا بیشتر. چُنان که گفت: مِائَةِ أَلْفٍ أَو يَزِيدُون[۶]، که همی خواستی که من هلاك کنم ایشان را. یونس برخاست از آنجا بیرون آمد غلامی را دید که گوسپند[۷] همی چرانید، گفت: تو کیستی یا غلام؟ گفت: من از قومِ یونس‌ام. گفت: چون به نزدیكِ ایشان شوی بگوی که من یونس را بدیدم. آن غلام گفت: اگر تو یونسی، دانی [که][۸] اگر من این سخنْ ایشان را بگویم و مرا حجّتی نباشد ایشان مرا بکشند و کیست که مرا بدین گواهی دهد. یونس گفت: گواهی[۹] دهد ترا این زمین و این درخت. و زمین و درخت را گفت: هرگاه[۱۰] که این غلام از شما گواهی خواهد گواهی[۱۱] دهید. غلام رفت به[۱۲] قومِ خویش شد و ملك[۱۳] را گفت: من یونس را دیدم و ترا همی سلام خواند[۱۴]. ملك خواست که او را بکشد او را برادران بودند قوی، ملك را گفت: من حجّتی دارم کسی را با من بفرست تا ببینند.

پس آن غلام گروهی را با خویشتن ببرد تا نزدیكِ آن زمین و درخت، و گفت: به خدای بر شما که بگویید[۱۵] تا یونس شما را گواه کرده است. گفتند: آری[۱۶]. قوم بازگردیدند، بترسیدند[۱۷] و گفتند: زمین و درخت او را گواهی داد. ملك دستِ غلام بگرفت و او را به جای خویش بنشاند و گفت: تو با اینجا اولیتری از من، از بهرِ آن که تو یونس را دیده‌ای[۱۸].

۱. باد و گن: اجابت کرد ۲. گن: دریاه ۳. گن: بیافرید ۴. باد و گن: فرا کرد
۵. گن: چون نگریستی ۶. صافات (۳۷) ۱۴۷ ۷. گن: گوسپندی ۸. افزوده از گن
۹. گن: گوای ۱۰. گن: هر آنگه ۱۱. گن: وی را گواهی ۱۲. گن: با ۱۳. گن: + شهر
۱۴. گن: سلام همی کرد ۱۵. گن: بگویید ۱۶. گن: گواه کردست، خدای عزّوجلّ درخت را و زمین را به آواز آورد با آن قوم، تا گواهی بدادند ۱۷. گن: بترسیده ۱۸. گن: بدیدی

و ابن مسعود گوید که آن غلام چهل سال مملکت[۱] بداشت و باقی او[۲] گفته شود پس ازین إنْ‌شاءالله تعالی. و از پس این خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت:

[آیهٔ ۹۹] وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ و اگر خواستی خدای تو ایمان آوردندی[۳] هر که اندر زمین [است][۴] همه به جملگی، که خدای ایشان را ایمان آفریدی[۵] به ضرورت، ای تو توانی که اکراه کنی مردمان را تا بباشند[۶] مؤمنان*

ابن عبّاس گوید ـ رضی‌الله عنه ـ که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ حریص بودی بر آن که همه خلق ایمان آوردندی[۷]. خداوند تبارك و تعالی او را خبر داد که ایمان نیارد[۸] مگر آن کسی که ما حکم کرده‌ایم اندر سابقِ علم به سعادتِ او، و از راه برنگردد إلاّ آن کسی که ما حکم کرده‌ایم اندر سابقِ علم ما به شقاوت او. والعیاذ بالله منه. [و گفت][۹]:

[آیهٔ ۱۰۰] وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَيَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ؛ و نباشد تنی را که ایمان آرد[۱۰] مگر به مشیّتِ خدای و توفیق او، و فرو فرستید عذاب[۱۱] بر آن کسانی که ندانند حجّتهای خدای*

[آیهٔ ۱۰۱] قُلِ ٱنْظُرُوا مَاذَا فِي ٱلسَّمٰوٰاتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي ٱلْآيَاتُ وَٱلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاَ يُؤْمِنُونَ؛ بگوی یا محمّد! بنگرید تا چیست اندر آسمانها از ماه و آفتاب و ستارگان، و اندر زمین از کوهها و دریاهای مختلف، و چه کفایت کند حجّتها نمودن و رسولان فرستادن[۱۲] از قومی[۱۳] که ایشان اهل ایمان نباشند اندر سابقِ علم*

[آیهٔ ۱۰۲] فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَٱنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ ٱلْمُنْتَظِرِينَ؛ انتظار همی کنند الاّ همچنان[۱۴] روزهای آن کسانی که گذشتند از

۱. باد: + را ۲. باد: باقی قصه پس از این، گن: باقی قصهٔ وی ۳. گن: آوردی
۴. افزوده از گن ۵. باد: مؤمن آفرید ۶. باد و گن: تا باشند ۷. گن: آورند
۸. گن: نیاورند ۹. افزوده از گن ۱۰. گن و باد: آورد ۱۱. باد: + و پلیدی
۱۲. گن: فرستیدن ۱۳. گن: گروهی ۱۴. باد: مگر چنان، گن: الا همچون

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پیش ایشان. بگو یا محمّد! انتظار کنید که من نیز با شما انتظار همی کنم[1]*

[آیهٔ۱۰۳] ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ؛ پس به عاقبت برهانیم[2] رسولان خویش را و آن کسانی [را][3] که ایمان آورده باشند[4]، همچُنان که برهانید ایشان را. واجب است بر ما که برهانیم مؤمنان را*

[آیهٔ۱۰۴] قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی فَلَا أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلٰکِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِی یَتَوَفّٰکُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ؛ بگو یا محمّد! ای شما که مردمانید اگر همی باشید اندر شك[5]، اندر دینِ من، من نپرستم آن کسانی را که شما همی پرستید از دونِ خدای، ولکن همی پرستم خدای را[6]، آن خدای را که جانهای شما ها گیرد[7] آنگاه که خواهد، و فرموده‌اند مرا که من باشم از جمله مؤمنان*

[آیهٔ۱۰۵] وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ؛ و مرا فرموده‌اند که اقامت کُن روی عملِ خویش دین را، آن دین[8] که بر یك سوی است از شرك. و گفته‌اند بدار تنِ خویش را و مباش از[9] مشرکان*

[آیهٔ۱۰۶] وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَنْفَعُکَ وَلَا یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذًا مِنَ الظّٰالِمِینَ؛ و مخوان از دونِ خدای آن چیزی را که سود ندارد ترا، اگر او را اطاعت داری، و زیان ندارد اگر اندر او عاصی شوی. پس اگر کنی و جز از خدای پرستی، خود تو آنگاه از جملهٔ ظالمان باشی*

[آیهٔ۱۰۷] وَإِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا کٰاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ؛ و اگر ها تو رساند[10] خدای زیانی، کس نبود که دفع کند آن را، مگر او. و اگر خواهد به تو نیکویی[11]، کس نیست که ردّ تواند کرد فضلِ او را. ها رساند[12] ازین هردو، آنچه خواهد ها آن کسی

۱. باد: که من نیز با شمام از انتظارکنندگان ۲. باد و گن: برهانیدیم ۳. افزوده از باد و گن
۴. باد: آورده بودند ۵. گن: اندر شکی باشید ۶. گن: کسی را ۷. گن و باد: فرا گیرد
۸. گن: دینی ۹. باد و گن: از + جمله ۱۰. گن: فرا تو رساند، باد: فرا تو رسانند
۱۱. باد: خواهد به تو رسد سودی ۱۲. گن و باد: فرا رساند

که[1] خواهد از بندگانِ خویش، و اوست که بسیار آمرزد و مؤمنان را اندران جهان نعمت خواهد*

[آیهٔ۱۰۸] قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدٰی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهٰا وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ؛ بگوی یا محمّد! ای شما که مردمانید، خود آمد به شما حقّ از خدای شما ـ یعنی قرآن ـ پس هر که راه یاوَد[2] خود نه خویشتن را یافته باشد[3] و هر که بی‌راه شود نه خود بی‌راه شده باشد بر خویشتن[4] ـ یعنی عقوبت آن به او گردد ـ و نیستم من بر شما نگاهبانی[5] که اعمال شما نگاه دارم*

آنگاه این منسوخ شد به آیت قتال[6].

[آیهٔ۱۰۹] وَاتَّبِعْ مَا یُوحیٰ إِلَیْکَ وَاصْبِرْ حَتّٰی یَحْکُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحٰاکِمِینَ؛ و متابعت کن آن را که وحی همی کند[7] به تو، و صبر کن تا حکم کند خدای به قهرِ اعدای تو و نصرت اولیای تو، و او بهترینِ آن کسانی است که حکم کنند*

و چون این آیت فرو آمد[8] پیغامبر ـ صلوات‌الله علیه ـ انصاریا ن را جمع کرد و کسی دیگر را بدان جمع نخواند، و گفت: ستجدون بعدی اثرةً فاصبروا حتّی تلقونی. یعنی شما یاوِید[9] از پس من گروهانی که ایشان را اختیار کنند بر شما اندر نعمتها، صبر کنید تا آنگاه که مرا ببینید.

انس گوید: چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ او را صبر فرمود، او ایشان را نیز صبر فرمود.[10]

۱. باد: بر آنکه ۲. گن و باد: یابد ۳. باد: خود راه یافته باشد تنِ خود را ۴. باد: و هر که بیراه شده باشد بدان ۵. باد و گن: نگه‌بانی ۶. گن: به آیة القتال، باد: «آنگاه این ... قتال» را ندارد
۷. سرا: کنند، متن برابر باد و گن ۸. باد: فرود آمد ۹. باد و گن: بیابید
۱۰. تمّت السّورة بحمدالله والمنّه.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سورةُ هُودٍ[1]

این سورت مکّی است و آیاتهاش صد و بیست و سه است[2] اندر عددِ کوفی، و بیست و یك اندر عددِ بصری و بیست و دو اندر عددِ مدنی[3]. و کلماتش هزار [و] نهصد و پانزده[4] است. و[5] هفت هزار و پانصد و هفتاد و هفت حرف است.

و بُوجُحَیْفَه روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او را گفتند: یا رسول‌الله! زود شتافت[6] به تو پیری. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: مرا پیر بکرد سورتِ هود و اخواتِ آن. و اندر خبرِ انس ـ رضی‌الله عنه[7] ـ [چنانست] که هود و اخواتِ آن: اَلْحَاقَّة[8]، وَالْواقِعَة[9]، وعَمَّ یَتَساءلُون[10] و، هَلْ اَتیٰكَ حَدِیثُ الْغَاشِیَة[11].

و گروهی گفتند: از بهرِ آن گفت که اندر سورتِ هود، او را گفته است: فَاسْتَقِم کَمَا اُمِرتَ.[12] و استقامتِ ظاهر و باطن از عظیمترین کارها است هیچ کس طاقتِ آن ندارد الاّ به توفیقِ خدای عزّ اسمه.

و گروهی گفتند: از بهرِ آن است که اندرین سورت یاد کرده است: فَمِنْهُم شَقِیٌّ

۱. گن: + مأیة و عشرین آیة(؟) ۲. گن: و صد و بیست (سه) آیت است، باد: صد و بیست و سه آیه است ۳. گن و باد: «و بیست و یك ... مدنی» را ندارند ۴. گن و باد: و کلماتش نهصد و پانزده ۵. گن: و حروفش ۶. گن: بشتافت ۷. گن: و اندر خبر چنانست ۸. سورهٔ ۶۹ ۹. سوره ۵۶ ۱۰. سورهٔ نبأ (۷۸) ۱۱. سوره غاشیه (۸۸) ۱۲. هود (۱۱) ۱۱۲

وَسَعِیدٌ.[1] و شقاوتی که اندر سابقِ علمِ او بود کسی را از اهلِ دعوت او آن را به هیچ‌وجه دفع نتواند کرد.[2]

و گروهی گفتند: این از بهرِ آن گفت که صفتِ قیامت و اهوالِ آن اندرین سورت یاد کرده است چُنان که اندر[3] سورتهای دیگر که[4] اخواتِ این است.

و گروهی گفتند: از بهرِ آن است که احوالِ انبیا و اُمَمِ ایشان اندرین یاد کرده است[5] تا او نیز به ایشان اقتدا کند و صبر کند، تا آنگاه که وعدهٔ خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر او رسد چُنان که ایشان نیز صبر کردند و صبر صعب و دشوار[6] بُوَد از بهرِ آن گفت: شَیَّبَتْنِی هُودٍ.[7] اوّلش:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

[به نام خداوندِ بخشایندهٔ مهربان][8]

[آیهٔ ۱] الٓر کِتٰبٌ اُحْکِمَتْ اٰیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ؛ منم خدای، همی بینم کردارِ شُما، و این کتابی است محکم کرده آمده است آیاتهای این ـ یعنی این کتاب را نسخ نکردند چُنان که کتابهای پیشین را کردند ـ آنگاه مبیّن کرده آمده‌است[9] اندر احکامِ حلال و حرام از نزدِ حکیمی است عالم به ظاهر و باطنِ چیزها. و از احکامِ این کتاب آن است که: *

[آیهٔ ۲] اَلاّ تَعْبُدُوٓا اِلاَّ اللهَ اِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ؛ نپرستید مگر خدای را که من شما را از او نذیری‌ام و بشیری، از عقوبتِ او بترسانم و به مثوبتِ او بشارت دهم[10] *

[آیهٔ ۳] وَاَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوٓا اِلَیْهِ یُمَتِّعْکُمْ مَتٰاعاً حَسَناً اِلیٰٓ اَجَلٍ مُسَمًّی وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنِّیٓ اَخٰافُ عَلَیْکُمْ عَذٰابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ؛ و از آن است که آمرزش خواهید از خدای شما[11]، آنگاه بازگردید به طاعتِ او تا شما را

۱. هود (۱۱) ۱۰۵ ۲. باد: نتوان کرد ۳. گن: اندران ۴. گن: که + از ۵. گن: اندرین سورت بسیار است ۶. گن: دشخوار ۷. گن و باد: سورهٔ هُودٍ ۸. افزوده از باد ۹. گن: یکرده است ۱۰. باد: مژده دهم ۱۱. گن: خدای خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منفعت دهد[1] منفعتی نیکو ـ یعنی زندگانی دهد اندر فراخی عیش و هلاك نکند تا آخر عمر ـ و بدهد هر خداوندِ نیکوکاری را جزا[ی] کردار[2] او، و اگر برگردند، بگو ایشان را: من ترسم[3] بر شما [از][4] عذاب روزی بزرگ، یعنی قیامت*

[آیهٔ ۴] إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ به[5] خدای است بازگشتِ شما، او بر هر چیزی که نشاید توانستن، توانا است[6]*

و از منافقان کسانی بودند که چون پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ از دور بدیدندی جامه به روی[7] فرو گذاشتندی[8] و روی بگردانیدندی تا پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ ایشان را ندیدی. خداوند سبحانه فرو فرستاد[9]:

[آیهٔ ۵] أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ؛ ای نه خود ایشان همی برگردانند سینه‌های خویش، تا پنهان باشند[10] از او ـ یعنی از پیغامبر ـ ای ندانند که برپوشند جامه‌های خویش، خدای داند سرّ و علانیتِ ایشان که او دانا است به آنچه هست اندر دلها[11]*

[آیهٔ ۶] وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ و نیست هیچ رونده‌ای[12] اندر زمین که نه بر[13] خدا است روزی او، و داند مأوای او به روز و شب، و جایگاه او از پس مرگِ هریکی از آن[14]، اندر کتابی است ظاهر، یعنی لوح محفوظ*

[آیهٔ ۷] وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى ٱلْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ ٱلْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ

۱. گن و باد: + اندر دین دنیا ۲. گن: جزای نیکو کردار وی، باد: جزای نیکوکاری وی
۳. گن: همی ترسم ۴. افزوده از باد ۵. باد و گن: با ۶. گن: بر هر چیزی قادر است
۷. باد و گن: جامه بر روی ۸. باد: فرو گذاشتی ۹. گن: فرو فرستید ۱۰. گن: بباشند
۱۱. گن: داناست و بود اندر دلها ۱۲. باد: جنبنده ۱۳. گن: که بر ۱۴. باد: هریکی را

أَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ؛ و اوست که بیافرید[1] آسمانها و زمین اندر شش روز، و بُوَد عرشِ او بر آب ـ یعنی پیش از آن که آسمان و زمین آفرید ـ تا بیازماید شما را هرچند که داند تا کی باشند از شما[2] نیکوکارتر اندر طاعتِ او، و اگر گویی یا محمّد که شما را برخواهند انگیخت از پس مرگ، خود گوید[3] آن کسانی که کافر شدند: نیست این مگر جادوی ظاهر*

[آیهٔ ۸] وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ؛ و اگر بازپس آوْگنیم[4] از ایشان عذاب تا مدّتی شمرده، گویند[5] بر سبیلِ استهزا: چه بازدارد عذاب از ما. ای آن روز که آید به[6] ایشان عذاب، نباشد برگردانیده[7] از ایشان، و فرو آید به ایشان آنچه ایشان بدان استهزا همی کنند، یعنی عذاب*

[آیهٔ ۹] وَلَئِنْ أَذَقْنَا ٱلْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ؛ و اگر بچشانیم مردم را از نزد ما نعمتی، انگاه باز استانیم[8] آن را از او، او را بینی نومید و ناسپاس[9]*

[آیهٔ ۱۰] وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ؛ و اگر بچشانیم او را نعمتی از پس سختی که رسیده باشد به او[10]، خود گوید: بشد بدیها از من. و نعمت ما را بر او فراموش کند[11] و او به شادی و فخر کردن مشغول گردد*

[آیهٔ ۱۱] إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ؛ مگر آن کسانی که صبر کنند[12] بر کارِ ما، و کنند کارهای شایسته ـ بر نعمت شکر کنند و بر بلا صبر کنند ـ ایشانند که ایشان را است آمرزش و مُزدِ بزرگ، یعنی بهشت*

۱. گن و باد: آفریده است ۲. باد: تا کدام از شما ۳. باد: گویند ۴. باد و گن: افگنیم
۵. گن: گوید ۶. گن: با ۷. گن: برگرداننده ۸. باد و گن: بازستانیم
۹. باد: ناامید و ناسپاس ۱۰. باد: که فرا وی رسیده باشد ۱۱. گن و باد: و نعمتهای ما بر وی فراموش آید ۱۲. گن: صبر کردند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و مشرکانِ مکّه پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ گفتند: ما را کتابی بیار که اندران مذمّت الههٔ[1] ما نباشد و یا[2] فریشته‌ای بیار تا ترا راستگوی دارد، و چه بودی [ای محمد][3] که[4] با تو گنجی بودی [تا][5] بر ما نفقه کردی. خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرو فرستید:

[آیهٔ ۱۲] فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحىٰ إِلَيْكَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلاٰ اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جَآءَ مَعَهُ مَلَكٌ اِنَّمَآ اَنْتَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛ و بود که تو[6] ای محمّد بگذاری برخی از آنچه وحی همی کنند به تو، به تبلیغ نکنی یعنی ـ مذمّت الهه ـ و تنگ شود بر آن دلِ تو، که گویند: چه بودی که فرو فرستیدندی[7] بر او گنجی، و یا آمدی با وی فریشته‌ای[8]. پس خدای گفت: نیستی تو مگر رسولی مبلّغ، و خدای بر همه چیزی حافظ است[9]*

[آیهٔ ۱۳] اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ فَاْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ و یا گویند[10] که او از خویشتن همی فرا سازد این قرآن. بگو: شما نیز بیارید[11] ده سورت چُنان[12] فرا ساخته، و بخوانید آن را که توانید از دونِ خدای، اگر هستی[13] راستگوی[14]*

[آیهٔ ۱۴] فَاِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا اَنَّمَآ اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَاَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ پس اگر جواب ندهند شما را، بدانید که خود آن فرو فرستیده آمده است[15] به علمِ خدای، و بدانید که نیست خدای مگر او. ای شما خواهید[16] گشت مسلمان[17]؟*

[آیهٔ ۱۵] مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاٰ يُبْخَسُونَ؛ هر که خواهد زندگانی دنیا و آرایش آن[18]، تمام بدهیم ها ایشان[19] مُزدِ کارهای ایشان اندر دنیا، و ایشان را اندر دنیا[20] هیچ چیز بَنکاهند از جزای ایشان*

۱. باد و گن: الهیت ۲. باد: والاّ، گن: و اگر ۳. افزوده از گن ۴. گن: اگر
۵. افزوده از گن ۶. گن: ترا ۷. باد: فرو فرستاده آمدی ۸. گن: فریشتگان ۹. گن: هست
۱۰. باد: تا گویند ۱۱. گن: بیاورید ۱۲. باد و گن: چنین ۱۳. گن و باد: هستید
۱۴. باد: راستگویان ۱۵. باد: فرستاده آمدست ۱۶. گن: همی خواهید ۱۷. باد: شما هستید مسلمان ۱۸. گن: و زینتهای آن ۱۹. گن: با ایشان، باد: فرا ایشان ۲۰. گن: اندر آخرت

[آیهٔ ۱۶] اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلاَّ النّٰارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبٰاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ ایشانند کسانی که نبود ایشان را اندر آخرت مگر آتش، و باطل شود آنچه کرده باشند اندر دنیا، و نیست بود آنچه همی کردند[1]*

و این اندر کسانی است که قصدِ ایشان اندر آنچه همی کنند از اعمال، ریا وسُمْعَت باشد تا مردمان ببینند و ایشان را نیکویی گویند، فأمّا آن کسی که قصدِ او عبادتِ خدای ـ عزّوجلّ ـ بُوَد و موافقتِ فرمانِ او بُوَد و مؤمن باشد عملِ او باطل نشود هرچند که[2] اندر دنیا او را بدان نیکویی حاصل شود. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ[3]. یعنی به لغتی اندر دنیا و گفتارِ نیکو. چُنان که ابراهیم الخلیل صلوات‌الله علیه گفت: وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ.[4]

[آیهٔ ۱۷] اَفَمَنْ كَانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتٰابُ مُوسىٰ اِمَاماً وَرَحْمَةً اُولٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْاَحْزَابِ فَالنّٰارُ مَوْعِدُهُ فَلاٰ تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يُؤْمِنُونَ؛ ای آن کسی[5] که باشد بر حجّتی از خدای خویش ـ یعنی محمّد ـ و بر اثرِ او باشد گواهی [از وی][6] ـ یعنی صفتِ او که اندر تورات یاد کرده است و یا معجزاتِ او ـ و از پیشِ او تورات موسی امامی و رحمتی[7]، ایشان ایمان همی آرند بدان ـ یعنی اصحابِ موسی به صفتِ محمّد ـ و هر که کافر شود بدان از گروهان کفّار، دوزخ میعادِ او بُوَد. مباش تو یا محمّد اندر شکّی از ان که آن حقّ است از خدای تو، ولکن بیشتری از مردمان ایمان همی نیارند[8]*

[آیهٔ ۱۸] وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً اُولٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْاَشْهٰادُ هٰؤُلاَءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ اَلاٰ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰالِمِينَ؛ و

۱. باد: همی کنند ۲. باد: + ایشان را ۳. شوری(۴۲) ۲۰ ۴. شعراء(۲۶) ۸۴
۵. گن: کسانی ۶. باد: گواه وی، افزوده از گن ۷. گن: + وی را ۸. باد و گن: نیاورند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کیست بیدادگر[1] از آن کسی که ها سازد[2] بر خدای دروغ[3]، ایشان را عرضه همی کنند بر خدای ایشان، و گویند آن گروهانی که گواه بودند بر ایشان چون فریشتگان و رسولان: ایشان‌اند آن کسانی که دروغ گفته‌اند بر خدای خویش، ای نه لعنت خدای[4] بر ظالمان بُوَد[5]؟*

و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که خدای ـ عزّوجلّ ـ بنده[ای][6] را که مؤمن باشد مُقر آرد به گناهانِ او، و او را گوید: ای بنده! دانی که فلان روز چنین کردی؟ گوید که دانم. و همچنین بر او می‌شمارد[7] تا بسیاری از گناهانِ او بر او شمارد[8]، انگاه خدای ـعزّوجلّ ـ گوید که من این گناهان بر تو پوشیدم[9] اندر دنیا، و من این گناهان بیامرزم امروز. و اما کافران را و منافقان را بیارند[10] و فضیحت کنند[11] بر سرِ مردمان[12]، و منادی کنند: أَلاَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ[13].

[آیهٔ۱۹] اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ؛ آن کسانی که منع همی کردند از طاعتِ خدای، و همی جویند آن را به کجی[14]، و ایشان با آخرت کافر[15]*

[آیهٔ۲۰] أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ؛ ایشان نبودند بدان صفت که ما را عاجز گردانند اندر زمین یعنی از ما اندر گذرند، و نبود ایشان را از دونِ خدای هیچ ناصر، مضاعف بکنند ایشان را عذاب که نتوانستندی شنیدن آیات[16] ما، و همی ندیدندی[17] راه راست*

[آیهٔ۲۱] أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ ایشان‌اند آن کسانی که

۱. باد: بیدادگر، گن: ظالمتر ۲. باد و گن: فرا سازد ۳. گن: دروغی ۴. باد: خدای و پیغمبر ۵. گن: ای لعنت خدای عزّوجلّ بر ظالمان باد ۶. افزوده از گن و باد ۷ و ۸. گن: بر وی اشماره ۹. گن: فرا پوشیدم، باد: پوشیده‌ام ۱۰. گن: بیاورند ۱۱. گن: بکنند ۱۲. گن: خلقان ۱۳. هود(۱۱) ۱۸ ۱۴. گن: به کژی‌ای ۱۵. باد: + اند، گن: + باشند ۱۶. گن و باد: آیت ۱۷. باد: دیدند

زیان کرده‌اند تنِ خویش را و گم شده است از ایشان آنچه همی ساختند[1]*

[آیهٔ۲۲] لَاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ؛ پس ناچار ایشان‌اند که اندر آخرت ایشان زیانکاران‌اند[2]*

[آیهٔ۲۳] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و آن کسانی هم که ایمان آورده‌اند و کرده‌اند کارهای شایسته، و آرام گرفته به وعدهٔ خدای خویش، ایشان‌اند اصحابِ بهشت، ایشان اندر بهشت[3] جاودان‌اند*

[آیهٔ۲۴] مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ مثل آن دو فریق ـ یعنی مؤمنان و کافران ـ چون مَثَلِ نابینا است و کر و بینا و شنوا[4]، خود برابر باشید[5] اندر مَثَل، ای تفکر نکنند اندرین[6]؟*

[آیهٔ۲۵] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ؛ و خود بفرستادیم نوح را به قوم او تا گفت ایشان را که من شما را ترساننده‌ای[7] ام ظاهر*

[آیهٔ۲۶] أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ؛ که می‌پرستید مگر خدا را که من همی ترسم بر شما عذاب روزی دردنمای*

و مقاتل گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ نوح را به خلق فرستید[8] و او را صد سال[9] رسیده بود و اندر کشتی نشست و او را ششصد سال[10] رسیده بود و عمرِ او هزار و پنجاه سال بود و خلق را دعوت همی کرد به خدای خویش نهصد و پنجاه سال. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً.[11] یعنی این مدّت بود که اندر میانِ ایشان بود که[12] ایشان را به خدای همی خواند.

[آیهٔ۲۷] فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَراً مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا

۱. باد: همی خواستند، گن: فرا همی ساختندی ۲. گن: زیانکارترین‌اند ۳. گن: اندران ۴. گن: اشنوا ۵. گن: باشد ۶. گن: تفکّر و اندیشه نکنند ۷. گن: ترساننده ۸. گن: فرستاد ۹ و ۱۰. گن: + عمر ۱۱. عنکبوت (۲۹) ۱۴ ۱۲. گن: و

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اَلَّذِينَ هُمْ اَرَاذِلُنَا بَادِيَ اَلرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ؛ گفتند آن کسانی که کافر بودند از اشرافِ قومِ او: ما همی نبینیم ترا إلّا[1] آدمی همچون ما، و همی نبینیم که متابعت کرده است ترا مگر آن کسانی که ایشان خسیسانِ مااند بی‌سر و بی‌تدبیر، و همی نبینیم شما را بر ما هیچ فضلی، بلکه پنداریم که شما دروغ‌زنانید*

[آیهٔ۲۸] قَالَ يَا قَوْمِ اَرَءَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَاٰتٰنِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ اَنُلْزِمُكُمُوهَا وَاَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ؛ گفت نوح: یا قومِ من! ای چه بینید[2] اگر باشم بر حجّتی ظاهر از خدای خویش، و داده باشد مرا رحمتی ـ یعنی معرفتی ـ از نزدِ او، و مشتبه شده باشد بر شما، ای لازم گردانیم[3] شما را آن، و شما آن را کاره ـ یعنی نکنیم آن*

[آیهٔ۲۹] وَيَا قَوْمِ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا اِنْ اَجْرِيَ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ وَمَا اَنَا بِطَارِدِ اَلَّذِينَ اٰمَنُوا اِنَّهُمْ مُلٰقُوا رَبِّهِمْ وَلٰكِنِّي اَرٰيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ؛ و یا گروهِ من! نخواهم از شما بر آن هیچ مُزد[4] ـ یعنی بر تبلیغ رسالت مُزد، [نیست مزدِ][5] من مگر بر خدای ـ یعنی به وعدهٔ او ـ و نیستم من رانده‌ای[6] آن کسانی که ایمان آورده‌اند که ایشان برسند به خدای خویش ـ یعنی به قیامت[7] ـ ایشان را جزا دهند، ولکن من شما را همی بینم گروهی که همی ندانید*

[آیهٔ۳۰] وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ اِنْ طَرَدْتُهُمْ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ و یا قومِ من! کی نگاه دارد[8] مرا از خدای، اگر برانم من ایشان را، ای باز نه اندیشید؟*

[آیهٔ۳۱] وَلَا اَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللّٰهِ وَلَا اَعْلَمُ اَلْغَيْبَ وَلَا اَقُولُ اِنِّي مَلَكٌ وَلَا اَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي اَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللّٰهُ خَيْرًا اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا فِي اَنْفُسِهِمْ اِنِّي اِذًا لَمِنَ اَلظّٰلِمِينَ؛ و همی نگویم شما را که نزدیکِ من است خزینه‌های خدای، و ندانم غیب، و نگویم که من فریشته‌ای‌ام، و نگویم آن کسانی را که حقیر همی دارد

۱. گن: مگر ۲. گن: + شما ۳. گن: گردانیدیم ۴. گن: مال ۵. افزوده از گن
۶. گن: راندهٔ ۷. گن: + رسند ۸. گن: کیست که نگه دارد

ایشان را چشمهای شما، ندهد ایشان را خدای خیری ـ یعنی توفیقِ ایمان ـ خدای داناترست به آنچه اندر دلهای ایشان است از نیّتِ نیکو، و من انگاه از بیدادگران باشم[1]*

[آیهٔ۳۲] قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ اَلصّٰدِقِينَ؛ گفتند یا نوح! خود[2] خصومت کردی تو با ما، و بسیار بکردی مناظره با ما، بیار آن چیزی که وعده همی کنی ما را اگر هستی تو از راستگویان[3]*

[آیهٔ۳۳] قَالَ اِنَّمَا يَاْتِيكُمْ بِهِ اللّٰهُ اِنْ شَاءَ وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ گفت نوح: نه خود بیارد به شما آن، خدای اگر خواهد، و شما فایت نگردید از او[4]*

[آیهٔ۳۴] وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي اِنْ اَرَدْتُ اَنْ اَنْصَحَ لَكُمْ اِنْ كَانَ اللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ و ندارد سود شما را نصیحتِ من، اگر خواهم که نصیحت کنم شما را، [اگر][5] خدای خواسته باشد که بی‌راه کند شما را ـ و این ردّ است بر معتزله که گفتند: خدای اغوا نخواهد ـ اوست خدای شما، او را است فرمان بر شما، و به او برند[6] شما را*

[آیهٔ۳۵] اَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرٰيهُ قُلْ اِنِ اِفْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ اِجْرَامِي وَاَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ؛ ای همی گویند که خود فرا نهاده است [آن][7]: بگوی: اگر خود فرا نهاده‌ام، بر من باشد وبالِ جرم کردنِ من، و من بیزارم از آنچه[8] شما همی کنید [از جرمها][9]*

[آیهٔ۳۶] وَاُوحِيَ اِلَىٰ نُوحٍ اَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ؛ و وحی کردند به نوح که ایمان نیارد از قوم تو[10] مگر آن کسی که ایمان آورده است. پس مباش اندوهگن بدانچه[11] ایشان همی کنند[12]*

چون نوح علیه‌السّلام آن بشنید دعا خواند بر ایشان، و گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى

۱. گن: باشم از ظالمان ۲. گن: خود + تو ۳. باد و گن: اگر تو از راستگویانی ۴. باد و گن: وی، عموماً در نسخهٔ گن از «وی» بجای «او» استفاده شده است و در نسخهٔ باد گاه «وی» و گاه «او» آمده است
۵. افزوده از گن ۶. گن: بریم ۷. افزوده از باد و گن ۸. گن: از آنکه ۹. افزوده از گن
۱۰. سرا: قول تو، متن برابر گن و باد ۱۱. گن: با آنچه ۱۲. گن: کنندم خواهم کردن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آلأرضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ دَيَّاراً. [۱] خدای عزّوجلّ او را فرمود تا کشتی بکند [و گفت][۲]:

[آیهٔ ۳۷] وَٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ؛ و بکن کشتی به نگاه داشتِ ما و به فرمانِ ما ـ و آن آن بود که او ندانست که کشتی چون کند، خدای تعالی او را فرمود تا آن را بسازد بر هیأتِ سینهٔ مرغ ـ و خطاب مکن با من اندر بابِ آن کسانی که کافر شده‌اند که ایشان را غرقه خواهم کرد [به طوفان][۳] ـ یعنی شفاعت مکن و دعا مکن ایشان را*

[آیهٔ ۳۸] وَيَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ؛ و همی کردی[۴] کشتی، و هرگاه[۵] که بگذشتی بر او گروهی از اشرافِ قوم، استهزا همی کردندی به او، گفت ایشان‌را: اگر شما استهزا همی کنید بَه ما، ما نیز سخریت کنیم[۶] به شما، چُنان که[۷] سخریت همی کنید[۸]*

[آیهٔ ۳۹] فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ؛ زود بُوَد که بدانید که کیست که آید به او عذابی که خوار بکند او را، و فرو آید بر او عذابی دایم*

[قصّهٔ نوح و کشتی [او][۹] علیه‌السّلام][۱۰]

و بدان که ابن عبّاس گوید ـ رضی‌الله عنه ـ که نوح آن کشتی بکرد[۱۱] اندر دو سال. و درازی آن سیصد گز بود و پهنای آن پنجاه گز بود و بالای آن اندر هوا سی گز بود. و [آن کشتی][۱۲] از چوبِ ساج بود و آن را سه درجه بود[۱۳]: درجهٔ زیرین خانهٔ وحوش و سباع[۱۴] بود و درجهٔ میانگی[۱۵] خانهٔ استوران و چهارپایان بود و

۱. نوح (۷۱) ۲۶ ۲. افزوده از گن ۳. افزوده از گن ۴. گن: کرد وی ۵. گن: هر آنگه ۶. گن: همی کنیم ۷. گن: همچنان که ۸. گن: همی کردید ۹. باد: «او» ندارد ۱۰. افزوده از باد ۱۱. باد: راست کرد ۱۲. افزوده از گن ۱۳. باد و گن: کرده بود ۱۴. باد و گن: + و هوام ۱۵. گن: میانگین، باد: میانین

درجهٔ زَبَرین[۱] خانه[۲] او بود با آن کسانی که با او بودند از مردمان، و آن زادی که داشت.

و عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: نوح اندر میانِ قوم بیستاد[۳] هزار کم پنجاه سال[۴] ایشان را به خدای همی خواند چون به آخر روزگار او رسید درختی بکشت[۵] تا سخت بزرگ شد، انگاه از آن کشتی همی کرد و قوم او بر وی همی گذشتند و او را همی گفتند: ای نوح! کشتی همی کنی تا اندر دشت برانی، آب کجا است. و او همی گفت: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ[۶]، زود بُوَد که بدانید. [و چون][۷] از کشتی بپرداخت آب پدید آمد، خلق را غرقه[۸] همی کرد. [پس][۹] زنی کودکی داشت او را سخت دوست داشتی، او را به کوهی برد تا انگاه که آب بدان کوه رسید [آن کودك را بر بالا همی داشت تا آب به گردنِ مادر رسید][۱۰] انگاه کودك را به دست گرفت[۱۱] و بر بالا بداشت[۱۲] و همچُنان همی داشت تا انگاه که آب کودكِ او را از او بستد. اگر خدای عزّوجلّ بر کسی رحمت خواستی کرد از آن گروه، بدان کودك رحمت کردی[۱۳].

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که حواریان گفتند عیسی بن مریم را: چه بودی اگر[۱۴] زنده بکنی از بهرِ ما مرده‌ای[۱۵] را که کشتی نوح دیده باشد تا ما را از ان خبر دهد. او آمد به گودی خاك[۱۶]، و کفی از ان برداشت و گفت این گور[۱۷] سام بن نوح است انگاه عصا بر آن گور[۱۸] زد و گفت: برخیز به اذنِ الله. او برخاست و خاك از سرِ او همی ریخت و موی او پیر[۱۹] شده بود. عیسی ـ علیه‌السّلام ـ او را گفت: تو همچُنین مُردی. گفت من جوان[۲۰] مُردم ولکن پنداشتم که قیامت است که برخاستم، چنین پیر گشتم. [عیسی علیه‌السّلام][۲۱] گفت: ما را خبر ده از کشتی نوح. گفت: آن سه طبقه

۱. گن: زَوَرین ۲. باد و گن: جایگاه ۳. گن: قوم خویش بایستید ۴. گن: هزار سال کم پنجاه سال ۵. گن: اندر نشاند ۶. هود (۱۱) ۳۹ ۷. افزوده از گن ۸. گن: غرق ۹. افزوده از گن ۱۰. افزوده از گن و باد ۱۱. گن: دو دست خویش نهاد ۱۲. گن و باد: همی داشت ۱۳. باد: رحمتی کردی ۱۴. گن: چه بود اگر، باد: چه بود که ۱۵. گن: مردی ۱۶. باد: کوده خاك، گن: گوی خاك ۱۷. گن: کعب ۱۸. سرا: کود، متن برابر گن و باد ۱۹. گن: سپید، باد: سفید ۲۰. گن: گفت نه جوان ۲۱. افزوده از گن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود و اندر طبقهٔ زیر[۱] چهارپایان بودند و رَوثِ ایشان [آنجا][۲] گرد همی آمد و پلیدی بسیار شد خدای ـ عزّوجلّ ـ نوح را فرمود که دنبال پیل بجمبان[۳]، او آن را بجمبانید[۴] دو خوك از او بیرون آمد: یکی نر و دیگر[۵] ماده، و آن پلیدی همی خوردند. و موش اندر کشتی افتاد و آن را ویران همی کرد، خدای ـ عزّوجلّ ـ او را فرمود تا دست بر میانِ دو چشم شیر بمالید تا بیرون آمد از بینی او دو گربه: یکی نر و یکی ماده، و بر استیدند و موش[۶] همی خوردند. عیسی ـ علیه‌السّلام ـ او را گفت که نوح چون بدانست پس از ان حال[۷] جهان؟ گفت کلاغ را بفرستاد تا خبر آرد او را. کلاغ مُرداری یافت بدان مشغول شد نوح بر او دعا خواند تا خدای ـ عزّوجلّ ـ بیم را بر او مسلّط بکرد تا اندر هیچ خانه آرام نگیرد، انگاه کبوتر را بفرستاد همی آمد و برگی زیتون همی آورد و گِل به پایهای او باز گرفته بود، نوح آن سبزی طوقی کرد اندر گردنِ او، و او را دعا کرد تا ایمن باشد هموار.[۸] و از بهرِ آن باشد[۹] که اندر خانه‌ها الفت گیرد. پس حواریان گفتند عیسی را: چه بودی اگر او را بیاری تا اندر میانِ ما همی باشد و ما را خبرها می‌دهد.[۱۰] عیسی علیه‌السّلام گفت: چون زِیَد با شما کسی که او را روزی نبوَد. و گفت: بازگرد به امرِ خدای عزّوجلّ. او خاکی گشت[۱۱] همچُنان که بود.

و عُبَید بن عُمَیر اللّیثی[۱۲] گوید که به من رسیده است که قوم نوح او را همی رنجانیدندی[۱۳] و او را خَوکه[۱۴] همی کردندی تا انگاه که از هُش بشدی، انگاه چون باز به هُش آمدی، گفتی: اللّهُمّ اَغْفِر لقَوْمِی فَإنّهم لاَ یَعْلَمُون[۱۵]. ای بار خدای بیامرز قوم مرا[۱۶] که ایشان همی ندانند. او آن رنج همی کشید و معصیت از ایشان بسیار شد و چشم همی داشتی تا مگر قومی دیگر پدید آید[۱۷] که بهتر[۱۸] از ایشان باشد، هر گروهی که از ایشان فرا رسیدی بتر از آن پیشین بودی[۱۹][که از پیش بودندی، تا بودی][۲۰] که یکی

۱. باد و گن: زیرین ۲. افزوده از باد و گن ۳. گن و باد: بجنبان ۴. گن و باد: بجنبانید
۵. گن: و یکی ۶. گن: تا موشان را ۷. گن: حالهای ۸. باد: همواره ۹. گن: بهرِ آنست
۱۰. گن: خبر می‌دهد ۱۱. باد: خاك گشت، گن: خاك گردید ۱۲. باد و گن: عمرّ اللیثی
۱۳. گن: رنجه همی داشتندی ۱۴. باد: خَوَه (=خفه) ۱۵. باد: ما یعلمونی ۱۶. گن: گروه مرا
۱۷. باد و گن: پدیدار آید ۱۸. گن: و بهتر ۱۹. گن: بتر از ایشان بودی ۲۰. افزوده از گن

از ایشان گفتی که این مرد اندر روزگارِ ابا و اجداد[۱] همچنین بوده است دیوانه نگر از او هیچ چیز قبول نکنید. نوح ـ علیه‌السّلام ـ به خدای خویش بنالید و گفت: ربِّ انّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَنَهاراً،[۲] تا آنجا که گفت: ربّ لا تَذَر عَلَی الأرض من الکافرین دَیّاراً.[۳] خدای ـ عزّوجلّ ـ او را فرمود تا کشتی کند و اندرون و بیرونِ [وی][۴] به قیر بمالد[۵]. و قوم او همی گذشتندی بر او آن[۶] وقت که کشتی همی کرد و همی گفتندی[۷]: یا نوح دُرودگری کنی[۸] از پس آن که پیغامبری بودی، تا انگاه که آب پدید آمد چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت:

[آیهٔ ۴۰] حَتّیٰ إذٰا جٰاءَ أمْرُنٰا وَفٰارَ اَلتَّنُّورُ قُلْنَا اُحْمِلْ فِیهٰا مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَأهْلَکَ إلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ اَلْقَوْلُ وَمَنْ اٰمَنَ وَمٰا اٰمَنَ مَعَهُ إلاّ قَلِیلٌ؛ تا انگاه که بیامد عذابِ ما، و آب برآمد از تنور، گفتیم[۹]: برگیر اندران سفینه با خویشتن هر[۱۰] چیزی که جفت باشد: یکی نر و یکی ماده، و فرزندان و عیالان[۱۱] خویش را، الاّ آن کسی که سابقِ حکمِ ما رفته است که هلاك خواهد شد ـ یعنی زن و فرزند[۱۲] او کنعان ـ و برگیر آن کسی را که ایمان نیاورده بود به او[۱۳]، مگر اندکی*

بدان که اختلاف کردند مفسّران اندر معنیِ تَنُّور، ابن عبّاس گوید: «تَنُّور» روی زمین بود، نوح را گفته بودند: چون آب بینی بر روی زمین، اندر کشتی نشین. و عرب روی زمین را تَنُّور خواند.

و علی ابن أبی طالب[۱۴] ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: معنیِ «فَارَ اَلتَّنُّور» آن بُوَد که صبح برآید نورِ فجر پیدا شود.[۱۵] و قتاده گوید: تَنُّور بزرگترین جای باشد در روی زمین.

و حسنِ بصری گوید: تَنُّور این تنور بود که اندر او نان پزند. و آن تنوری که نوح را بود از سنگ به میراث به او آمده بود[۱۶] از مادرِ ما حوّا. و نوح را گفته بودند که هرگاه

۱. گن: روزگار پدران ما ۲. نوح (۷۱) ۵ ۳. نوح (۷۱) ۲۶ ۴. افزوده از گن
۵. گن: بیندایید ۶. گن: اندران ۷. گن: همی گفتند ۸. سرا: کشتی، گن: درودگری همی کنی ۹. گن: وی را که ۱۰. باد و گن: از + هر ۱۱. گن: عیال ۱۲. گن: پسر
۱۳. گن: به تو ۱۴. گن: و امیرالمؤمنین علی ۱۵. گن: پیدا شَد ۱۶. گن: بمیراث رسیده بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که بینی که آب برآید ازین تنور اندر کشتی نشین. پس چون آب اندر تنور پدید آمد زنِ او بدانست، او را خبر داد[1] تا نوح اندر کشتی نشست.

و مقاتل گوید که این تنور به شام بود. و مجاهد گوید: به کوفه بود.

و مفسّران خلاف کردند اندران که همی گوید: وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ.[2] قتاده گوید: با جماعتی که اندر کشتی نبود مگر نوح و زنِ او و سه پسرِ او: سام و حام و یافث، و زنانِ ایشان جمله هشت بودند. و حام با زنِ خویش نزدیکی کرد اندر کشتی، نوح بر او دعا خواند تا خدای تعالی نطفهٔ او بگردانید فرزندانِ او همه سیاه بودند.

و اعمش گوید که ایشان هفت تن بودند اندر کشتی: نوح و سه پسرِ او و سه زنِ ایشان. و محمّد اسحاق بن یسار گوید: ده تن بودند جز از زنان نوح بود و سه پسرانِ او و شش مرد که ایشان ایمان آورده بودند به او، و زنانِ همه.[3] و مقاتل گوید: هفتاد و دو تن بودند و پسران او بودند و زنانِ ایشان. جمله ایشان هفتاد و هشت[4] باشند. و ابن عبّاس گوید: هشتاد بودند زنان و مردان، یکی از ایشان جُزْهُم بود.

و مقاتل گوید: تنِ آدم نیز برگرفته بود نوح اندر کشتی، و آن را میانِ زنان و مردان بنهاده بود، قصد نوح همی کردند جمله بهایم و وحوش و طیور تا آن را برگیرد.[5]

ابن عبّاس گوید رضی‌الله عنه: اوّل چیزی که نوح برگرفت اندر کشتی، مورچهٔ خرد[6] بود و آخر چیزی خر بود. چون دست اندر کشتی نهاد ابلیس اندر دُنبالِ او آویخت پایهای خویش برنتوانست گرفت[7]، نوح گفت او را: وَیحك اندر آی. نتوانست، گفت: وَیحك اندر آی، و اگرچه با تو[8] شیطان بُوَد. سخنی بود که از زفانِ نوح بیرون آمد[9] بی‌قصدِ او. چون نوح این سخن بگفت، ابلیس دست از دُنبالِ خر بازداشت و با او اندر کشتی آمد[10] چون نوح او را دید گفت: یا عدّوالله! کی آورد ترا اندر کشتی؟ ابلیس گفت: نه تو گفتی خر را اندر آی و اگرچی[11] با تو شیطان بود[12] نوح گفت:

۱. گن: دادند ۲. هود(۱۱) ۴۰ ۳. گن: زنان ایشان ۴. گن: هشتاد و هشت
۵. گن: بنهاده بود و اندر تابوتی بود از شمشاد ۶. سرا: خورد ۷. گن: نتوانست گرفتن
۸. گن: اگر با تو ۹. گن: برآمد ۱۰. گن: شد ۱۱. گن: اگرچه
۱۲. گن: است

بیرون شو یا عدوّالله. گفت ترا چاره نیست از آن که تو مرا برگیری، و انگاه رفت بر پشتِ کشتی بنشست و مار و گزدم[1] آمدند نزدیكِ نوح که ما را بردار اندر کشتی. گفت: شما را برندارم که شما سببِ مضرّت و درد باشید. گفتند: ما را بردار که ما ترا ضمان کردیم[2] که هر که ترا یاد کند برِ ما، ما او را هیچ زیان نکنیم. [اکنون][3] از بهرِ آن است که هرکس از رنجِ ایشان ترسد برخواند: سَلاَمٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، او را هیچ زیان ندارد. و چون خواستند که اندر کشتی نشینند، نوح گفت ایشان را چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ خبر داد و گفت:

[آیه ۴۱] وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گفت: اندر نشینید[4] اندر کشتی به نامِ خدای بُوَد راندنِ آن و اِیستیدَنِ آن که خدای من آمرزگار است و رحیم*

ضحّاك گوید: هرگاه[5] که خواستی که کشتی برود، گفتی: بسم‌الله، و هرگاه[6] که خواستی که بیستد، گفتی: بسم‌الله.

[آیه ۴۲] وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلاَ تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ؛ و همی بردی ایشان را اندر میانِ موجی همچون کوهها، و ندا کرد نوح پسرِ خویش را کنعان ـ عُبَیْد بن عُمَیْر[7] گوید: نام او یام بود و کافر بود ـ و جُدا بود از او و با او اندر کشتی نبود: یا پُسرِ من! برنشین با ما و مباش از جملهٔ کافران که هلاك شوی*

[آیه ۴۳] قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلاَّ مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ؛ گفت پسرِ او: من پناه آرم یا نشینم[8] با کوهی تا نگاه دارد مرا از آب[9]. گفت نوح: هیچ‌کس معصوم نیست

۱. باد: کژدم ۲. گن: که ما با تو عهد کردیم ۳. افزوده از گن ۴. باد: اندر ایستید
۵ و ۶. باد و گن: هر که که ۷. گن: عید بن عمر ۸. گن و باد: بنشینم
۹. گن: ما را از ااب (آب)

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

امروز از عذاب خدای ـ و گروهی گفتند: هیچ کس را نگاه ندارد امروز از عذابِ خدای مگر آن کس که به خدای رحمت کرده باشد بر او ـ و خدای افگند میانِ ایشان [موج][1] و گشت از جملهٔ آن کسانی که ایشان را غرقه کرده بودند*

و چون طوفان برسید به نهایت، خدای ـ عزّوجلّ ـ زمین را فُرمان داد تا آب را فرو برد، و آسمان را فُرمان داد تا از باریدن باز اِمْستاد. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت:

[آیهٔ ۴۴] وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ و گفت: یا زمین فرو بر آبِ خویش را، و یا آسمان باز ایست [از باریدن آب][2] و بِکاست آب و نیست شد، و بپرداختند از عذاب ایشان، و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی، و گفتند: هلاك بادا گروهانی را که کافرانند[3]*

و هر که اندر معنیِ این آیت تفکّر کند به یقین بداند اعجازِ قرآن، و هیچ شك نماند او را که این نیست مگر خطابِ خداوند سبحانه که زمین را و آسمان را همی فرماید. و این [چنین][4] سخن اندر همّتِ آدمی نباشد. و اندر حکایت آمده است که یکی را از ملحدان قوتی داده بودند اندر بلاغت و فصاحت تا پنداشت که مگر قرآن را معارضت[5] تواند کرد و اندر مقابلهٔ هر آیتی چیزی دیگر همی گفت، چون ها[6] این آیت رسید که همی گوید: يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي... إلى آخر الآية، زَهْرِیش بشد[7] و بمُرد اندر وقت.

و[8] جودی کوهی است به جزیره، به نزدیكِ موصل. مجاهد گوید: همه کوهها سر

۱. افزوده از گن ۲. افزوده از گن ۳. گن: کافرند ۴. افزوده از باد و گن
۵. گن: معارضه ۶. باد و گن: پس چون فرا ۷. گن: زهره‌ش بطرکید، باد: زهره‌اش بطرقید
۸. گن: و بدان که این کوه جودی

داشتند[1] تا مگر آب بر ایشان[2] نرسد خدای ـ عزّوجلّ ـ حکم چُنان کرد که آب یازده گز از زَبَر[3] همه کوهها بیرون شد[4] و کوه جودی تواضع آورد خداوند را سبحانه و تعالی، و سر فرود داشت[5] خدای ـ عزّوجلّ ـ او را نگاه داشت تا غرقه نشد و او را گرامی داشت و کشتی بر او فرو آورد[6].

پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اوّل روز بود از رجب که او اندر کشتی نشست. و اندر برخی از اخبار آمده است که ده روز از رجب بگذشته بود که او اندر کشتی نشست. و نوح و آن کسانی که با او بودند اندر کشتی روزه ها گرفتند[7] و کشتی همی رفت شش ماه، چون بر جای کعبه بگذشت[8] و خانه را برداشته بودند بر آسمان برده، [آنجا][9] طواف کرد. و کشتی بر کوه جودی فرو آمد روزِ عاشورا، و نوح روزه داشت آن روز، و هر که با او اندر کشتی بودند تا وحوش و دواب همه روزه داشت شکرِ خدای را ـعزّوجلّ ـ و انگاه که پُسرِ او غرقه خواست شد[10] نوح خدای را ـ عزّوجلّ ـ بخواند چُنان که خداوند سبحانه از او خبر داد [و گفت][11]:

[آیهٔ ۴۵] وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ؛ و بخواند نوح خدای خویش را و گفت: ای خدای[12] پُسرِ من از جملهٔ اهلِ من است و تو مرا وعده کرده‌ای که اهلِ ترا هلاك نکنم و وعدهٔ تو حق[13] بُوَد و اندران خلاف نبوَد و تو داناترین آن کسانی، که ایشان حکم کنند*

[آیهٔ ۴۶] قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ... گفت خدای: ای نوح او نیست از اهلِ تو، که او کرده است کارِ ناشایست[14]*

و اگر «عَمِلَ» خوانی، معنیش آن بُوَد که این سُوال تو کرداری است غیرصالح[15]، بدان معنی که ترا اندران دستوری نداده‌اند بدان معنی که نهی کرده‌اند ترا از آن،

۱. باد و گن: سر برداشتند ۲. گن: با ایشان ۳. گن: زَوَر ۴. گن: کوهها باستاد
۵. گن: فرو داشت ۶. گن: فرود آورد ۷. باد: فرا گرفتندی ۸. گن: بگذشتند
۹. افزوده از گن ۱۰. باد و گن: خواست شدن ۱۱. افزوده از گن ۱۲. گن: یار خدای
۱۳. گن: بحق ۱۴. گن: ناشاهسته ۱۵. گن: ناشاهسته

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ازیراکه[۱] آنچه منهی باشد از پیغامبران، [آن][۲] نشاید بود، و شاید که از ایشان چیزی بود که اندران فُرمانی[۳] نباشد از خدای ـ عزّوجلّ ـ، چُنان که پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ گفت: عفا الله عنك لم اذنت لهم. انگاه او را نهی کرد از مثلِ این سُوال که[۴]:

... فَلَا تَسْئَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّيَ أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ مخواه از من آن چیزی که نباشد ترا بدان علم، که من پند همی دهم ترا، و ترا همی بترسانم از آن که باشی از جاهلان، اگر پس از آن که ترا نهی کردیم نیز چنین سُوال کنی*

و بدان که مفسّران گفتند که این پُسر نه پُسرِ نوح بودی ولکن پلید زاده بود و نوح همی ندانست[۵]. نبینی که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ[۶]، یعنی فرزندِ تو نیست.

قتاده گوید که حسن بصری را پرسیدم گفت: پُسر او نبود و برخواند: فخانتا هُما. یعنی زنِ نوح و زن لوط ایشان را خیانت کردند. گفتم: نه نوح او را پُسرِ خویش خواند آنجا که گفت: إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي[۷]. و نه اهل کتابین همی گویند که پُسرِ او بود؟ حسن بصری گفت: ما را دین از اهلِ کتاب[۸] نباید گرفت که ایشان دروغ گویند، و امّا نوح همی پنداشت که او پُسرِ اوست زان که[۹] بر فراشِ او آمده بود.

و عُبَید بن عُمَیر گوید: رسول خدای ـ عزّوجلّ ـ از بهرِ این حکم کرد بدان که گفت: الوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الحَجَرُ.

و گروهی گفتند: پُسرِ زنِ او بود، نبینی که نگفت از صُلبِ او. و خدای ـعزّوجلّـ بر آن معنی گفت: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ. که نه از ان اهل است که من وعده کرده‌ام که ایشان را بُرهانم.

۱. باد: زیرا که ۲. افزوده از گن ۳. گن و باد: فرمان ۴. باد: سؤال و گفت
۵. گن: همی پنداشت و ندانست ۶. هود (۱۱) ۴۶ ۷. هود (۱۱) ۴۵ ۸. گن: اهل کتابین
۹. گن: از آنکه

و گروهی گفتند: [پسر او نبود، از این سبب گفت]: إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي، و نگفت: منّی.

و گروهی گفته‌اند: پُسرِ او بود. و هرگز هیچ زن پیغامبر زنا نکرد و آن که همی گوید: فَخَانَتَا هُما[۱]، خیانت اندر بابِ دین همی خواهد که زن نوح همی گفت مردمان را که دیوانه است. و زنِ لوط دشمنان او را بر میهمانان[۲] دلالت کردی. و این است قولِ ابن عبّاس و جماعتی از مفسّران. و چون خدای ـ عزّوجلّ ـ نوح را گفت: مخواه از من چیزی که ترا بدان علم نبوَد، نوح ـ علیه‌السّلام ـ گفت:

[آیهٔ ۴۷] قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ گفت نوح: ای خدای من! من پناه به[۳] تو کنم از آن که خواهم از تو آن چیزی را که نبود مرا بدان علم، و اگر تو نیامرزی مرا و رحمت نکنی بر من، باشم من از جملهٔ زیانکاران*

[آیهٔ ۴۸] قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و گفتند: یا نوح فرو آی از[۴] کشتی بر زمین به سلامتی از نزدِ ما، و برکاتی بر تو و بر آن گروهانی که با توآند ـ یعنی اهلِ سفینهٔ او ـ و اُمّتانی دیگرند که ایشان را منفعت[۵] دهیم اندر دنیا، انگاه ما ایشان[۶] رسد از نزدِ ما عذابی دردْنمای*

آنگاه پیغامبر را صلّی‌الله علیه گفت:

[آیهٔ ۴۹] تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ؛ آن که یاد کردیم از اخبارِ غیب است[۷] ما وحی همی کنیم آن را به تو، و همی ندانستی آن، و نه قومِ تو از پیشِ آن که شما را خبر دادیم. صبر کن بر تبلیغِ رسالت و بر رنجِ کافران چُنان که صبر کرد نوح که خود عاقبت

۱. تحریم (۶۶) ۱۰ ۲. گن: مهمانان وی ۳. گن: با ۴. گن: از آن کشتی
۵. گن: منفعتی ۶. باد: فرا ایشان، گن: با ایشان ۷. گن: هست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

پرهیزگاران راست ـ یعنی عاقبت[1] سعادت و ظفر و نصرت*

آنگاه پیغامبران را یاد کرد تا قوّتی باشد دل مصطفی را علیه‌السّلام و گفت:

[آیهٔ ۵۰] وَإِلىٰ عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ مُفْتَرُونَ؛ و بفرستیدیم به عاد برادرِ ایشان را هود اندر نسب، گفت: [یا][2] قوم بپرستید خدای را که نیست شما را خدا جز از او، و نیستی[3] شما اندرین که دعوی همی کنید مگر دروغ‌زنان[4]*

[آیهٔ ۵۱] يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلا تَعْقِلُونَ؛ یا قوم! نخواهم از شما بر تبلیغِ رسالت مُزدی که نیست مُزدِ من الاّ[5] بر آن کسی که آفریده است مرا. ای همی ندانید به خردِ خویش که چُنین است؟*

و این از بهرِ آن گفتندی[6] رسولان که قومِ ایشان گفتندی که ایشان از بهرِ آن همی کنند این دعوی تا مگر چیزی از مالهای ما ها گیرند[7]. ایشان همی گفتندی: ما از شما هیچ[8] مُزد همی نخواهیم[9] که مزدِ ما بر خدای است عزّوجلّ.

[آیهٔ ۵۲] وَيا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلىٰ قُوَّتِكُمْ وَلا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ؛ و یا قوم آمرزش خواهید از خدای خویش، انگاه توبه کنید و به او[10] گردید از پرستیدنِ بُتان تا فرو فرستد باران بر شما متتابع، و بیفزاید شما را قوّتی بر قوّتی شما، و برمگردید[11] و شما مجرمان باشید[12]*

[آیهٔ ۵۳] قالُوا يا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَيِّنَةٍ وَما نَحْنُ بِتارِكِي آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِكَ وَما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ؛ گفتند: یاهود! نیاوردی به ما حجّتی تا مسلمان گردیدیمی[13]، و

۱. گن: عاقبت ۲. افزوده از گن ۳. گن و باد: نیستید ۴. گن: دروغ‌زن
۵. باد و گن: مگر ۶. باد: همی گفتند ۷. گن: گیرند، باد: فرا گیرند ۸. گن: هیچ + چیز مزد
۹. گن و باد: مزد نخواهیم ۱۰. گن و باد: با وی ۱۱. باد: بمگردید ۱۲. گن: و شما مجرم، باد: و شما مجرمان‌اید ۱۳. باد: مسلمان گردیدمی، گن: مسلمان گردیدمانی

نه‌ایم[1] ما بگذارندهٔ خدایانِ ما، به قولِ تو باوردارنده[2]*

[آیهٔ ۵۴] إِنْ نَقُولُ إِلاَّ اعْتَراكَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ؛ نگوییم الاّ آن که به تو اندر آورده است برخی از الههٔ ما بدی‌ای ـ یعنی جنونی ـ گفت ایشان را هود: من گواه[3] کردم خدای را و گواهی دهید[4] یا قوم من که من بیزارم از آن که شما شریك همی خوانید از دونِ او ـ یعنی بُتان*

[آیهٔ ۵۵] مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونَ؛ مَکر کنید با من همه انگاه هیچ مهلت مدهید مرا*

[آیهٔ ۵۶] إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ که من توکّل کردم بر خدای، پروردگارِ من و پروردگارِ شما، و نیست هیچ رونده[5] که نه خدای ها گرفته[6] است ناصیتِ او ـ یعنی قادر و قاهر است بر آن ـ که خدای من حمل کند[7] آن را که خواسته است بر راهی راست*

[آیهٔ ۵۷] فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً إِنَّ رَبِّي عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛ پس اگر برگردند خود[8] برسانیدم به شما آنچه فرستیده‌اند مرا بدان به شما، و خلیفت کند خدای من گروهی را جز از شما، و شما را هلاك بدارد[9] و شما هیچ زیان ندارید[10] او را به این اعراض که همی کنید که خدای من هر چیزی را نگاه‌دار است و مرا از شما نگاه دارد*

[آیهٔ ۵۸] وَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا هُوداً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِيظٍ؛ و چون آمد به ایشان فرمانِ ما ـ یعنی عذابِ ما ـ برهانیدیم هود را و آن کسانی را که ایمان آورده بودند با او به نعمتی از ما، و برهانیدیم ایشان را از عذابی بزرگ[11]*

[آیهٔ ۵۹] وَتِلْكَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبّارٍ عَنِيدٍ؛ و آن

۱. گن: نیستیم ۲. گن: و ما ترا نیستیم باوردارنده ۳. گن: گوا ۴. گن: گوا دهید، باد: گروهانی دهید ۵. سرا: روده، متن برابر گن و باد ۶. گن: فرا گرفته، باد: فرا گیرنده
۷. باد: بر راه راست بدارد ۸. گن: بگوی + خود ۹. باد و گن: هلاك کند
۱۰. گن: و باد: زیان نکنید ۱۱. باد: عذاب بزرگ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عادیان بودند[1] که انکار کردند به حجّتهای خدای خویش، و عاصی شدند به[2] رسولانِ او، و متابعت کردند امرِ هر کسی که جبّار و متکبّر بود[3]*

[آیهٔ ۶۰] وَأُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ؛ و از پسِ ایشان اندر آوردند اندرین دنیا لعنتی ـ أی راندنی ـ و روز[4] قیامت نیز ای نه عاد کافر شدند به خدای خویش؟ ای دوری باد[5] از رحمتِ خدای عاد را قوم هود را*

[آیهٔ ۶۱] وَإِلىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صٰلِحاً قَالَ يٰا قَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ ٱلْأَرْضِ وَٱسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَٱسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ؛ و بفرستیدیم به ثمود برادرِ ایشان را صالح، گفت ایشان را: یاقوم[6]! بپرستید خدای را که نیست شما را خدای جز از او، او آفرید شما را از زمین، و عمر داد شما را اندران تا عمارتِ آن همی کردید[7]، آمرزش خواهید از او، پس رجوع کنید به او، که خدای من نزدیک است، به شنیدنِ دعا اجابت کند خوانندگان را*

[آیهٔ ۶۲] قَالُوا يٰا صٰلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هٰذَا أَتَنْهٰنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ؛ گفتند قوم ثمود: یا صالح! خود بودی تو اندر میانِ ما اومیدوار[8] که بر دینِ ما باشی پیش ازین گفتار که همی گویی، ای همی نهی کنی[9] ما را از آنچه ما پرستیم آنچه همی پرستیدند پدرانِ ما، و ما اندر شکّیم[10] از آنچه همی خوانی تو ما را بدان، سخت تهمت‌آور[11]*

[آیهٔ ۶۳] قَالَ يٰا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتٰانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ ٱللّٰهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ؛ گفت: یا قوم! ای نبینید شما[12] اگر باشم من بر حجّتی[13] از خدای خویش و داده باشد مرا از او رحمتی ـ یعنی نبوّت ـ کی نگاه دارد مرا از عذابِ خدای، اگر عاصی شوم اندر او، پس نیفزایید

۱. باد و گن: و آن عادتست ۲. باد: در، گن: اندر ۳. گن و باد: بودند ۴. گن: و اندر روز، باد: و در ۵. باد و گن: ای نه دوری باد ۶. گن و باد: + من ۷. گن: + آن را ۸. باد و گن: امیدوار ۹. گن: نهی کنا، باد: نهی همی کنی ۱۰. گن: شکی‌ایم ۱۱. باد: تهمت آرنده ۱۲. گن: شما ببینید ۱۳. گن و باد: + ظاهر

مرا جز[1] زیان کردنی*

[آیهٔ ۶۴] وَيٰا قَوْمِ هٰذِهِ نَاقَةُ ٱللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ ٱللّٰهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ؛ و یا قوم من! إنّك[2] ناقهٔ خدای شما را علامتی است، بگذارید آن را تا همی خورد اندر زمینِ خدای [از][3] نباتها [که][4] مؤنت او بر شما نیست و مرسانید به او[5] هیچ بدی، که انگاه ها گیرد[6] شما را عذابی نزدیك*

[آیهٔ ۶۵] فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دٰارِكُمْ ثَلٰثَةَ أَيّٰامٍ ذٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ؛ پس پی بکردند[7] آن را، گفت: بَرِیدِ اندر منزلهای خویش سه روز، انگاه هلاك شوید، آن وعده‌ای است که دروغ گفته نیست[8]*

[آیهٔ ۶۶] فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صٰلِحاً وَٱلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّٰا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْعَزِيزُ؛ و چون بیامد عذابِ ما، برهانیدیم صالح را و آن کسانی را که ایمان آورده بودند با او، به رحمتی از ما و از خواری آن روز، و خود خدای تو آن است که قادر است[9] و بی‌همتا است*

[آیهٔ ۶۷] وَأَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا ٱلصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيٰارِهِمْ جٰاثِمِينَ؛ و ها گرفت[10] آن کسانی را که کافر شده بودند به بانگِ جبرئیل، تا گردیدند اندر سرایهای خویش اَوْگنده[11]*

[آیهٔ ۶۸] كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ؛ چُنان که گویی که هرگز مقام نکرده بودند اندران، ای نه ثمود کافر شدند به خدای خویش، ای دوری باد[12] ثمود را از رحمتِ خدای[13]*

[آیهٔ ۶۹] وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرٰهِيمَ بِٱلْبُشْرىٰ قَالُوا سَلٰاماً قَالَ سَلٰامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ؛ و خود آمد رسولانِ ما ـ یعنی فریشتگان: جبرئیل و میکائیل و

۱. گن: جز + از ۲. گن: اینست، باد: آنکه ۳ و ۴. افزوده از گن ۵. گن: فرا وی ۶. گن: بگیرد، باد: فرا گیرد ۷. گن: تبه بکردند ۸. باد: وعده است غیر دروغ اندران، گن: وعده‌ای است که دروغ گفتن نیست اندران ۹. گن: قادر هست ۱۰. گن و باد: فرا گرفت ۱۱. باد: افگنده و خراب شده، گن: افگنده و هلاك شده ۱۲. باد: ای نه دور باد، گن: ای دوری بُوَد ۱۳. گن: + خویش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اسرافیل ـ به نزدیكِ ابراهیم به بشارت به اسحاق و یعقوب وا هلاك[1] قوم لوط، گفتند: ابراهیم را: سلام بر تو بادا. گفت ابراهیم: سلام بر شما بادا، و هیچ نَه اِسْتاد[2] که بیاورد گاوبچهٔ بریان گرم*

[آیهٔ ۷۰] فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ؛ پس چون دید دستهای ایشان [که][3] همی نرسید بدان، منکر آمد[4] ایشان را، و اندر دل کرد از ایشان ـ یعنی فریشتگان ـ بیمی، یعنی ترسید که ایشان با وی چیزی[5] اندر دل دارند، گفتند: مترس ما را فرستیده‌اند به قوم لوط نه به قوم تو*

[آیهٔ ۷۱] وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ ... و زنِ او ـ ساره ـ برپای راستر[6]، حدیث همی کرد[7]، پس بخندید.

از بهرِ آن که ایشان ابراهیم را گفتند: ما هیچ طعام نخوریم الاّ به بها. ابراهیم گفت: این را بهای است. گفتند: آن چیست؟ ابراهیم گفت: آن که نام خدای ـعزّوجلّ ـ یاد کنید اندر اوّلِ این، و حمد کنید او را به آخر. چون این بشنیدند، جبرئیل به میکائیل نگرست[8] و گفت: سزاوار است این آن را که خدای تعالی او را به دوستی گیرد. ساره بخندید از تعجّب که ایشان همی نخوردند از ان طعام با این حال. و گروهی گفتند: تعجّب کرد[9] از آن که او را فرزند[10] باشد بر بزرگی. و گروهی گفتند: «فَضَحِكَ» معنیش آن است که او را حیض افتاد اندر وقت.

... فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ؛ پس بشارت دادیم ما او را به اسحاق و از پسِ اسحاق یعقوب*

[آیهٔ ۷۲] قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ؛ گفت

۱. باد: و هلاك، گن: به هلاك ۲. باد: نه ایستاد ۳. افزوده از گن و باد ۴. گن: منکرات آمد
۵. گن: شرّی ۶. گن: و زن وی برپای از پسِ پرده، باد: و زن وی ایستاده ۷. گن: خدمت همی کرد
۸. باد: نگریست ۹. گن. تعجب آمد ۱۰. گن: فرزندی

ساره: وَیْل بادا بر من[1]، بزایم و من پیرزنی و این شوهرِ من پیرمردی، این بشارتِ شما چیزی عَجَب است*

[آیهٔ ۷۳] قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ؛ گفتند: ای عجب همی داری از کارِ خدای، رحمتِ خدای و برکاتِ او بر شما است یا اهلِ بیتِ ابراهیم، که خدای حمید و مجید است*

ساره گفت جبرئیل را: این که همی گویی، چیست[2]؟ جبریل ـ علیه‌السّلام ـ چوبی خشك ها دست[3] گرفت و اندر میانِ انگشتانِ خویش بگردانید برگِ سبز برآورد[4] به فرمانِ خدای عزّوجلّ، ابراهیم گفت: پس اگر چنین[5] بود او را ذبح کنم به فرمانِ خدای عزّوجلّ.

[آیهٔ ۷۴] فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ؛ چون بیرون شد از ابراهیم بیم و هراس، و به او رسید بشارتِ اسحاق و یعقوب، مناظره کرد[6] با ما ـ یعنی با فریشتگانِ ما ـ اندر قومِ لوط*

[آیهٔ ۷۵] إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ؛ که ابراهیم خود حلیم بود و أوّاه بود و به[7] ما گردیده بود*

و مجادلهٔ او آن بود که گفت فریشتگان را: چه بینید اگر پنجاه تن مسلمانان اندران دیه باشند آن را هلاك کنید؟ گفتند: نه. گفتا اگر چهل باشد؟ گفتند: نه. گفتا اگر سی باشند؟ گفتند: نه. همی گفت تا به ده رسید، گفتند: نه. ابراهیم گفت: لوط آنجا است. فریشتگان گفتند: نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ. ابن جُرَیج گوید که اندر دهها[ی][8] لوط چهار بار چهار هزار مرد بود.

۱. باد: یا ویل بر من باد ۲. باد: نشان این که همی گویی چیست، گن: نشان این چیست که همی گویی
۳. گن و باد: فرا دست ۴. گن: بیاورد ۵. گن: چیزی ۶. گن: همی کرد
۷. باد و گن: با ۸. باد: دیه‌های

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

چون این سخن[1] بشنیدند، گفتند:

[آیهٔ۷۶] يَا إِبْرٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ؛ یا ابراهیم اعراض کن ازین مجادله، که آمد عذابِ خدای تو، و خود فرو خواهد آمد به ایشان عذابی که باز نتوان داشت[2]*

[آیهٔ۷۷] وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ؛ و چون آمد رسولانِ ما به لوط، اندوهگن شد به سبب ایشان، و تنگ شد به سببِ ایشان دلِ او، و گفت: این روزی است سخت شرّ به آن پیوسته*

و این از بهرِ آن گفت که چون لوط ایشان را بدید، ندانست که ایشان رسولانِ خدااند، و دانست که قومِ او قصدِ فواحش کنند او را با ایشان جنگ باید کرد تا ایشان را دفع کند.

و قتاده گوید که فریشتگان از نزدیکِ ابراهیم برفتند و قصدِ دیه لوط کردند، چون روز به نیمه رسید آنجا رسیدند که لوط کار همی کرد اندر زمینی که او را بود. و خدای ـعزّوجلّ ـ آن فریشتگان را گفته بود: نگر[3] قوم او را هلاك نکنید[4] تا انگاه که لوط گواهی دهد بر ایشان چهار بار. ایشان با او برفتند تا ایشان را به خانه برد. لوط ـ علیه‌السّلام ـ ایشان را گفت: شما دانید که کارِ مردمان[5] این دیه چیست؟ گفتند: ندانیم. لوط ـعلیه‌السّلام ـ گفت: گواهی دهم به خدای که ایشان بَتَرینِ اهلِ زمین‌اند اندر کردار. و چهار بار این سخن بگفت و ایشان را برد به خانه، و هیچ‌کس از مردمان دیه ندانستند مگر زنِ لوط. پس خبر داد آن زن قومِ لوط را و گفت: گروهی آمده‌اند که من هرگز رویی ندیدم[6] چون روی ایشان. پس قومِ او روی به او نهادند وهمی‌شتافتند چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ خبر داد و گفت.

[آیهٔ۷۸] وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ

۱. سرا: این + این، متن برابر باد و گن ۲. گن: که آن را باز نتوان داشتن، باد: آن را نتوان داشت
۳. گن: که ۴. گن: مکنید ۵. گن: مردان ۶. گن: + بدان نیکویی

بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ؛ و آمد به او قومِ او، شتاب[1] همی کردند[2] به او تا به میهمانان او قصد کنند و از پیشِ آن همی کردند بدیها و فواحش، گفت لوط: یا قوم! این دخترانِ من‌اند ایشان پاك‌تر از شما[3]، اگر خواهید ایشان را بخواهید[4] به شرطِ مسلمانی، و بپرهیزید از عذابِ خدای و تشویر مدهید مرا اندر میهمانانِ من، ای نیست از جملهٔ شما مردی راه یافته به حقّ، تا شما را ازین فعل باز دارد؟*

[آیهٔ۷۹] قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ؛ گفتند: خود بدانستی تو که[5] ما را اندر دختران تو نیست حقّی که ما ایشان را بَنّه خواسته‌ایم و خود تو دانی آنچه ما همی خواهیم[6]*

[آیهٔ۸۰] قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ؛ گفت لوط: اگر بودی مرا به شما قوّتی[7]، و اگر مرا عشیرتی بودی، با شما جنگ کردمی*

پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گوید: رَحِمَ اللهُ أَخي لُوط لَقَد كانَ يأوِي إلى رُكْن شَدِيد. رحمت بر برادرِ ما بادا[8] لوط که او را پناه بود به رکنی قوی، یعنی نصرتِ خدای عزّوجلّ.

و چُنان گفتند که[9] پس از لوط خداوند سبحانه هیچ پیغامبر نفرستید که نه او را قومی و عشیرتی بودند قوی از بهرِ تمنای لوط. و چون لوط ـ علیه‌السّلام ـ این سخن بگفت درِ سرای ببست و فریشتگان اندر سرای او، و با قومِ خویش مناظره همی کرد و سوگندشان همی داد.[10] و قومِ او کوشیدند[11] تا مگر از بالای دیوار اندر آیند[12] و لوط ـعلیه‌السّلام ـ دلتنگ همی شد. چون فریشتگان آن ضجرت و دلتنگی[13] او دیدند،

۱. گن: اشتاب ۲. باد: همی شتافتند ۳. سرا: پاکند شما را، متن برابر گن و باد
۴. باد: شما، ایشان را زن کنید، گن: اگر خواهید شما بخوانید ایشان را ۵. گن: بدانسته‌ای
۶. گن: که ما چه می‌خواهیم ۷. باد و گن: + و قدرتی ۸. گن: برادرِ من باد
۹. گن: و چنین گفته‌اند که ۱۰. گن و باد: بر ایشان همی داد ۱۱. باد و گن: همی کوشیدند
۱۲. گن: اندر شوند ۱۳. گن: تنگدلی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتند: یا لوط انّک لَتاوِی إلی رُکْنٍ شَدِیدٍ. گفتند: تو پناه باز زده‌ای به رکنی شدید، و ما رسولانِ خداایم، ایشان ها تو[1] نرسند، در بگشای و ما را بگذار با ایشان. در بگشاد و ایشان اندر آمدند جبریل ـ علیه‌السّلام ـ دستوری خواست از خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر عقوبت[2] کردنِ ایشان. خداوند سبحانه او را دستوری داد او برخاست اندر صورت خویش و پَرّ باز کرد و او را دو پَرّ بود. و بر او بود شاخی منظوم از در و سرِ او بافته بود به مرجان، راه راه، سپیدتر از برف، پایهای او سبز، و دندانها[ی] او همی درفشید، پیشانی او گشاده، پَرّی زد[3] بر روی ایشان تا ایشان کور شدند و راه به خانه‌های خویش ندانستند، و بازگشتند و مردمان را همی گفتند: بگریزید که اندر خانهٔ لوط گروهی جادوان‌اند ما را جادوی کردند و چشمهای ما ببستند و بانگ همی کردند: یا لوط ما فردا هاتو[4] نماییم، و تهدید همی کردند لوط را. لوط فریشتگان را گفت: وعدهٔ هلاك ایشان کی است[5]؟ گفتند: صبح‌گاه. گفت زودتر خواهم، چه بُوَد اگر اکنون ایشان را هلاك کنید[6]. گفتند: أَلَیْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِیبٍ[7]. ای نه صبح نزدیك است؟

[آیه ۸۱] قَالُوا یَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ ٱلَّیْلِ وَلَا یَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِیبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ ٱلصُّبْحُ أَلَیْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِیبٍ؛ آنگاه گفتند او را: یا لوط ما رسولانِ خدای توایم، نرسند ایشان ها تو[8]، برو با اهلِ خویش از پیس آن که پاره‌ای رفته باشد از شب، و باز پس منگرا[9] از شما هیچ‌کس، ولکن زنِ تو بازنگرد و هلاك شود که صفت کار آن است که ها او[10] خواهد رسید آنچه ها ایشان[11] رسد از عذاب، و خود موعدِ ایشان وقتِ صبح است، و نه خود صبح نزدیك است؟*

و چون صبح برآمد جبریل ـ علیه‌السّلام ـ پَرّ خویش زیرِ ده‌های[12] لوط فرو برد:

۱. باد و گن: فراتو ۲. گن: به عقوبت ۳. گن: یزد ۴. باد و گن: فراتو ۵. گن: کی بود، باد: کی خواهد بود ۶. گن: کنی ۷. هود (۱۱) ۸۱ ۸. سرا: ها تو (تو، تلفظی است یا رسم خطّی از «تو»، مانند شفتالوی: شفتالوا، نیز ← تعلیقات. گن: و باد: فراتو ۹. سرا، منگر، باد: منگراد، متن برابر گن ۱۰. باد و گن: فراوی ۱۱. باد و گن: فرا ایشان ۱۲. باد: به زیرِ دیه‌های

سَدُوم و غاضورا و داذوما و صوایم[1]، و آن را برداشت اندر هوا و بر بالا برد تا انگاه که اهلِ آسمان بانگ خروس و بانگِ سگان شنیدند، انگاه آن را برگردانید و زَبَرِ آن بزیر کرد.

و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت جبریل را: خدای ـ عزّوجلّ ـ ترا به نامهای بسیار خوانده است تفسیرِ آن بگوی مرا، که گفته است ترا: ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ، مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ؛[2] مرا خبر ده از قوّتِ خویش. گفت: یا محمّد! دههای[3] لوط برداشتم از زیرِ بُنِ آن اندر زمین بر پَرِّ خویش تا انگاه که فریشتگان بانگ خروس[4] ایشان بشنیدند و انگاه آن را برگردانیدم. و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خبر ده مرا از آن که همی گوید مُطَاعٍ. جبرئیل گفت: رضوانْ خازنِ بهشت است و مالكْ خازنِ دوزخ است هرگاه که ایشان را گویم درهای بهشت و دوزخ بازگشایید[5] به گفتار من بازگشایند. گفت[6]: پس أَمِین چیست؟ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ از آسمان فرستاده است[7] صد و چهار کتاب بر پیغامبرانِ خویش، هیچ کس را بر آن أمین نداشته است مگر مرا.

و پس از آن که برگردانید ایشان را سنگ بفرستید از آسمان تا هر که از ایشان مسافر بودند و پراکنده، و از آن دیار بیرون بودند آن سنگ اندر ایشان رسید و ایشان را هلاك کرد تا از ایشان هیچ‌کس بنَماند الاّ که آن عذاب ها او[8] رسیده بود. و آن سنگها از سِجّیل بود. [عکرمه گوید: سِجّیل دریایی است میانْ آسمان و زمین آویخته، و آن سنگها از ان دریاه بود. و اهل لغت گفتند که سِجّیل سنگی سخت بود][9]. و گروهی گفتند: سجّیل معرّب است، معنیش سنگِ گل است و آن آجر بُوَد که اصلش از گل بود و انگاه سخت شده باشد چون سنگ از آتش. و آن سنگها از پیس یکدیگر می‌آمد بر هر سنگی نام آن کس نبشته که از بهرِ او همی آمدی. و این است که خدای تعالی همی گوید:

۱. باد: صبراهم، گن: صبوایم ۲. تکویر (۸۱) ۲۰ـ۲۱ ۳. گن و باد: دیههای ۴. گن: خروه ۵. گن: بگشاید ۶. گن: پیغامبر صلی‌الله علیه وسلّم گفت ۷. گن: فرو فرستیده است ۸. گن و باد: فراو ۹. افزوده از گن و باد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ ۸۲] فَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ؛ و چون بیامد عذابِ ما، بکردیم زَبَرِ آن زیران و ببارانیدیم بر ایشان سنگی از سِجّیل، از بالای یکدیگر*

[آیهٔ ۸۳] مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظّٰالِمِينَ بِبَعِيدٍ؛ نشان بر کرده به نامِ هرکسی نزدِ خدای تو ـ یعنی به فرمانِ او ـ و آن سنگ از ظالمان دور نیست ـ یعنی از ظالمان امّت که هر ظالمی به غرض آن است که سنگی از ان اندر او رسد*

[آیهٔ ۸۴] وَاِلىٰ مَدْيَنَ اَخٰاهُمْ شُعَيْباً قٰالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ وَلاٰ تَنْقُصُوا الْمِكْيٰالَ وَالْمِيزٰانَ اِنِّي اَرٰيكُمْ بِخَيْرٍ وَاِنِّي اَخٰافُ عَلَيْكُمْ عَذٰابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ؛ و بفرستیدیم[1] به مَدْیَنَ بن ابراهیم ـ یعنی به اولادِ او ـ برادرِ ایشان را شُعیب، گفت: یا قوم! بپرستید خدای را، نیست شما را خدای جز او، و بمکاهانید[2] کَیْل و ترازو که من همی بینم شما را به حالِ خیر ـ یعنی اندر تُوانگری و نعمت ـ و من همی ترسم بر شما [از] عذاب روزی که گردِ شما اندر آید و از شما هیچ کس نرهد*

[آیهٔ ۸۵] وَيٰا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيٰالَ وَالْمِيزٰانَ بِالْقِسْطِ وَلاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ اَشْيٰاءَهُمْ وَلاٰ تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ و یا قوم من تمام بکنید کَیْل و ترازو به عدل، و بمکاهانید[3] مردمان را چیزهای ایشان، و سخت بر مَایستید[4] اندر زمین بر فساد کردن[5]*

[آیهٔ ۸۶] بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمٰا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ؛ آن باقی که بماند شما را حلال از نعمت خدای پس از آن که مکیال و میزان تمام کرده باشید بهتر بُوَد شما را، اگر هستید شما مؤمنان[6]. و من نیستم بر شما نگاهبانی ـ و این از بهرِ آن گفت که او را به جنگ نفرموده بودند با ایشان*

[آیهٔ ۸۷] قٰالُوا يٰا شُعَيْبُ اَصَلٰوتُكَ تَاْمُرُكَ اَنْ نَتْرُكَ مٰا يَعْبُدُ اٰبٰاؤُنٰا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِي اَمْوٰالِنٰا مٰا نَشٰاؤُا اِنَّكَ لَاَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ؛ گفتند: یا شعیب! ای نمازهای تو ترا همی

۱. باد: بفرستادیم ۲. باد: مکاهید ۳. باد: مکاهید ۴. باد و گن: سخت مباشید
۵. گن: اندر زمین بفساد ۶. گن: اگر شما مؤمنانید ۷. گن: گواهی

فرماید تا ما را گویی[1] که دست باز دادیم از ان چیزهایی که همی پرستیدند پدرانِ ما از بُتان، و بگذاریم آن که همی کنیم اندر مالهای ما آنچه خواهیم که خود تویی که حلیم و رشیدی بر دعویِ تو نه اندر اعتقادِ ما*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که شعیب بسیار نماز بودی، از بهرِ آن گفتند او را: أَصَلٰوتُكَ تَأْمُرُكَ. و أَعْمَش گوید: «صَلٰوات» نامِ روزی[2] بود.

[آیهٔ ۸۸] قٰالَ يٰا قَوْمِ اَرَءَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَمٰا اُرِيدُ اَنْ اُخٰالِفَكُمْ اِلىٰ مٰا اَنْهٰاكُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِيدُ اِلَّا الْاِصْلاٰحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمٰا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ اُنِيبُ؛ گفت: یا قومِ من! ببینید اگر من باشم بر حجّتی از خدای خویش، و روزی دهد مرا از فضلِ او روزیی نیکو ـ یعنی حلال، و گفته‌اند معرفتی به او[3] ـ و نخواهم که بازگردم به آن چیزی که نهی همی کنم شما را از ان، و همی نخواهم مگر آن که به[4] صلاح آرم شما را چندانی که تُوانم، و نیست توفیقِ من مگر بر خدای، بر او اعتماد کردم[5] و بازو گردم[6] اندر آخرت*

[آیهٔ ۸۹] وَيٰا قَوْمِ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شِقٰاقِي اَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مٰا اَصٰابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صٰالِحٍ وَمٰا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ؛ و یا قومِ من! برمدارا[7] شما را مخالفتِ من بر آن که ها شما رسد[8] آنچه[9] ها رسید[10] به قومِ نوح و یا قومِ هود و یا قومِ صالح، و نیست لوط از شما دوری[11] ـ که نزدیك بود که ایشان را هلاك کرده بودند و نیز شهر ایشان به ایشان نزدیك بود*

[آیهٔ ۹۰] وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ؛ و آمرزش خواهید از خدای خویش، انگاه توبه کنید و به او[12] گردید که خدای من رحیم است و دوستْدارِ مؤمنان است*

۱. هود (۱۱) ۸۷ ۲. باد و گن: نام زنِ وی بود ۳. گن: و گفت اندر نور معرفت ۴. گن: با
۵. گن: کنم ۶. گن و باد: با وی گردم ۷. باد: برمداراد ۸. باد و گن: فرا شما رسید
۹. باد: مانند آنچه، گن: مانندهٔ آن ۱۰. باد و گن: فرا رسید ۱۱. گن و باد: دور
۱۲. گن: و باد: و باز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ ۹۱] قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَيْكَ فِينَا ضَعِيفاً وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ... ؛ گفتند: یا شعیب! ما همی ندانستیم[1] به بسیاری ازین که تو همی گویی و ما همی بینیم ترا اندر میانِ خویش ضعیف، و اگر نه عشیرت ترا بودی ما ترا به سنگ بکشتیمی.

و این از بهرِ آن گفتند که او نابینا بود و او را خطیب الأنبیا گویند از نیکوییِ پند که قومِ خویش را داده است. و گفتند:

... وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ؛ و تو نیستی بر ما عزیز*

[آیهٔ ۹۲] قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ؛ گفت شعیب: یا قومِ من! ای عشیرتِ من عزیزترست بر شما از خدای و فرمان او را، باز پسِ خویش[2] اَوْگنده‌اید[3] و خود خدای من به آنچه شما همی کنید دانا است*

[آیهٔ ۹۳] وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ؛ و یا قومِ من! کار کنید بر جای خویش که من نیز کارِ خویش همی کنم که زود بُوَد که بدانید که کیست که آید به او عذابی که او را فضیحت بکند و کیست که او دروغ‌زن است و چشم دارید و من با شما چشم همی دارم تا فرمانِ خدای بیاید*

[آیهٔ ۹۴] وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْباً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ و چون بیامد عذابِ ما، برهانیدیم شعیب را و آن کسانی را که ایمان آورده بودند با او، به رحمتی از ما، و ها گرفت[4] آن کسانی را که ستم کرده بودند آن بانگ که ایشان را هلاک کرد ـ و از ان بودی که جبرئیل علیه‌السّلام بانگ بر ایشان زد تا روحهای ایشان از تن بیرون شد[5] ـ

۱. باد: همی ندانیم، گن: ماندانیم ۲. باد: باز پشت خویش، گن: پس پشت خویش
۳. باد: افگنده‌اند، گن: افگنده‌اید ۴. باد و گن: فرا گرفت ۵. گن: برون شد

و گشتند[1] اندر منزلهای خویش اوفتیده[2]*

[آیهٔ ۹۵] كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ؛ چُنان که گویی نبوده‌اند آنجا[3] مقیم، ای هلاك بادا و دوری از رحمت خدای مَدْیَن را، چُنان که هلاك شد قوم ثمود*

[آیهٔ ۹۶] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ؛ و خود بفرستیدیم[4] موسی را به آیاتهای ما و حجّتی[5] ظاهر*

[آیهٔ ۹۷] إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ؛ به فرعون و گروه[6] او، پس ایشان متابعت کردند فرمان[7] فرعون را، و نبود فرعون[8] بر سبیلِ رشد*

[آیهٔ ۹۸] يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ؛ اندر پیشِ قومِ خویش همی آید روزِ قیامت، و ایشان را آرد به دوزخ، و بدا آمدنگا ها[9] که ایشان بدان آمدند*

[آیهٔ ۹۹] وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ؛ و بر اثرِ ایشان گماشتند اندرین جهان لعنتی و روز قیامت، بدا عطاا و یاریا[10] که ایشان را رسید[11] بدین دو لعنت[12]*

[آیهٔ ۱۰۰] ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ؛ آن که یاد کردیم از خبرها[13]ی دهها[14] همی خوانیم آن[15] را بر تو، از آن است[16] که برپای است اثرِ آن ظاهر، و هست که خراب است اثرِ آن نیست شده، آن را تشبیه کرده است به کِشتی دُرُوده*

[آیهٔ ۱۰۱] وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ

۱. گن: بگشت ۲. باد و گن: افتیده ۳. گن: نبود اندر آنجا ۴. گن: و باد: بفرستادیم
۵. گن: حجّتهای ۶. گن: قوم ۷. باد: امر ۸. باد: کار فرعون ۹. باد: آمدگاهی
۱۰. باد: بد عطایا و بارها، گن: بدا عطا و پاوریا ۱۱. گن و باد: رسد ۱۲. گن و باد: + از پیی یکدیگر ۱۳. گن: آنکه خبر دادیم از اخبار ۱۴. باد: دیهها ۱۵. گن: قصهٔ آن
۱۶. گن: برخی از انست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دُونِ اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ لَمّٰا جٰاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَمٰا زٰادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ؛ و ما ستم نکردیم بر ایشان به عذاب، ولکن ستم کردند ایشان بر خویشتن به کفر و معصیت، پس کفایت نکرد از ایشان الههٔ ایشان که ایشان همی خواندند از دونِ خدای هیچیز، انگاه که آمد عذابِ خدای تو، و نه اَفزود[1] بر ایشان مگر هلاك بر اَوزدَنی*

[آیهٔ ۱۰۲] وَكَذٰلِكَ اَخْذُ رَبِّكَ اِذٰا اَخَذَ الْقُرىٰ وَهِیَ ظٰالِمَةٌ اِنَّ اَخْذَهُ اَلِیمٌ شَدِیدٌ؛ و همچنان بود گرفتنِ خدای تو، انگاه که ها گیرد[2] دهها را، و آن دهها ستمکار باشند[3] که ها گرفتن[4] او دردنمای و سخت باشد*

[آیهٔ ۱۰۳] اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَاٰیَةً لِمَنْ خٰافَ عَذٰابَ الْاٰخِرَةِ ذٰلِكَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّٰاسُ وَذٰلِكَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ؛ و خود اندران است[5] عبرتی و پندی آن کسی را که ترسد از عذابِ قیامت، که قیامت روزی است که گرد کنند از بهرِ مردمان[6]، و آن روزی است که حاضر آید اهلِ آسمان و اهلِ زمین*

[آیهٔ ۱۰۴] وَمٰا نُؤَخِّرُهُ اِلّٰا لِاَجَلٍ مَعْدُودٍ؛ و ما تأخیر همی نکنیم آن روز را، مگر از بهرِ اَجَلی شمرده که اندران تقدّم و تأخّر[7] نبود*

[آیهٔ ۱۰۵] یَوْمَ یَاْتِ لٰا تَكَلَّمُ نَفْسٌ اِلّٰا بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ؛ آن روز که بیاید سخن نگوید هیچ تن مگر به دستوریِ او، از ایشان کس بُوَد که شقی بُوَد اندر معلومِ خدا، و کس بُوَد که سعید بُوَد اندر معلومِ خدای تعالی*

چون این آیت فرو آمد، عمر خطّاب ـرضی‌الله عنهـ پیغامبر را ـعلیه‌السّلامـ گفت: پس عملِ ما اندر چیزی است که از ان پرداخته است. پیغامبر ـعلیه‌السّلامـ گفت: ای عمر! قلم برفته است[8] ولکن هر کسی[9] ساخته باشد آن چیزی را که او را از بهرِ آن آفریده‌اند و آن او را همی آفرینند.

۱. گن: نیفزود، باد: نیفزودند ۲. باد: فرا گیرد ۳. گن: ستمکاران بودند ۴. گن: فرا گرفتن
۵. گن: در آنست ۶. گن: گرد کند مردمان را ۷. گن: تقدیم و تأخیر ۸. گن: قلم برفت
۹. گن: + را

[آیهٔ ۱۰۶] فَاَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّٰارِ لَهُمْ فِیهٰا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ؛ امّا آن کسانی که بدبخت باشند خود اندر دوزخ باشند[1]، ایشان را باشد اندران دوزخ بانگی ضعیف و بانگی بلند که اندر گلوی همی گردانند*

[آیهٔ ۱۰۷] خٰالِدِینَ فِیهٰا مٰادٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَالْاَرْضُ اِلّٰا مٰاشٰاءَ رَبُّكَ اِنَّ رَبَّكَ فَعّٰالٌ لِمٰا یُرِیدُ؛ جاودان اندران تا ماند آسمانها و زمین ـ و این لفظی است که تأیید را گویند، و گروهی گفتند که زیر و زَبَرِ دوزخ و بهشت را همی خواهد ـ مگر آن که خواهد خدای تو که کننده‌ای است که خود خواهد[2]*

[آیهٔ ۱۰۸] وَاَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خٰالِدِینَ فِیهٰا مٰادٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَالْاَرْضُ اِلّٰا مٰاشٰاءَ رَبُّكَ عَطٰاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ؛ و امّا آن کسانی که نیك‌بخت باشند خود اندر بهشت باشند جاودان اندران بهشت تا ماند[3] آسمانها و زمین ـ و این لفظی است که پایدار را گویند ـ مگر آن که خواهد خدای تو عطای نابریده، یعنی آن را آخر نباشد*

گروهی گفتند: استثنا اندر اهلِ بهشت به اوّلِ حالِ ایشان گردد و استثنا اندر اهلِ دوزخ به آخر[4] گردد و هر دو صورت بندد[5] اندر اهلِ توحید، که ایشان را به گناهی[6] که کرده باشند اندر دوزخ کنند مدّتی، انگاه بازِ بهشت[7] برند. پس هموار[8] اندر بهشت بوده باشند مگر آن مدّتی که از پیش اندر دوزخ بوده باشند[9].

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که استثنا از هردو آن مدّت است[10] که اندر عرصاتِ قیامت باشند.

و گروهی گفتند: اِلّٰا مٰا شٰاءَ رَبُّكَ[11] اندر هر دو مدّت عمر دنیا[12] است. و گروهی گفتند: مدّت مقام است اندر گور، میانِ دنیا و آخرت و زجاج گوید: «اِلّٰا» به

۱. گن: باشد ۲. باد: کننده است آن را که خواهد ۳. گن: بماند ۴. گن: + ایشان
۵. گن: بندد ۶. گن: به آن + گناهی ۷. باد: به + بهشت ۸. گن: همواره
۹. گن: نبوده باشد مگر آن مدت که ایشان را باز بهشت برده باشند ۱۰. گن: هست
۱۱. هود(۱۱) ۱۰۸ ۱۲. سرا: مدت و عمر دنیا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معنی «سوی» است و معنیش آن است که مقدارِ مدّتِ آسمان و زمین آن جا باشند جز از ان زیادت که بر آن بُوَد[1] اندر حالِ جاودانی.

و گروهی گفتند: معنیش آن است که جاودان باشند مگر خدای خواسته باشد که نباشد ولکن خبر داده است که نخواسته است[2] مگر آن که باشد.

و گروهی گفتند: معنیش آن است که باشند چند مدّت آسمان و زمین، و زیادت نبود بر آن مگر چندان که خواسته است، و آن خلود است. و فرّا گوید: «إلاّ» به معنی «واو» است و معنیش آن است که آنجا[3] باشند مَادَامَتِ ٱلسَّمٰوٰتُ وَٱلْأَرْضُ وَقَدْ شَاءَ رَبُّكَ[4]، و خود خدای خواسته است خلودِ ایشان.

و گروهی گفتند: معنیش آن است کمَا شَاءَ ربُّك، ای نباشد آنجا إلاّ چُنان که خدای خواسته است. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: وَلاَ تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ ابَاؤُكم مِنَ ٱلنِّسَاء إلاّ مَاقَد سَلَف[5] [و معنیش آن است: کما قَد سَلَف][6]. و انگاه پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ گفت:

[آیهٔ ۱۰۹] فَلاَتَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلاَءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلاَّ كَمَا يَعْبُدُ ابَاؤُهُم مِن قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ؛ مباش اندر شکّی از آن که[7] همی پرستند ایشان، و بدان که ایشان اندر ضلالت‌اند، همی نپرستند مگر چُنان که همی پرستیدند پدرانِ ایشان از پیش، و ما تمام بدهیم ایشان را حظّ[8] ایشان از جزا ناکاسته[9]*

[آیهٔ ۱۱۰] وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَابَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ؛ و خود دادیم موسی را تورات، پس خلاف کردند اندران ـ گروهی باور داشتند و گروهی نداشتند چُنان که قوم تو همی کند ـ و اگر نه آن را آَشتی[10] که وعده از پیش رفته است از خدایِ تو به تأخیرِ عذاب،

۱. باد: باشند ۲. گن: به خواست اوست ۳. گن: آنچه ۴. باد: الاّ ماشاء ربّك
۵. نساء(۴) ۲۲ ۶. افزوده از گن ۷. گن: اندر انچه ۸. گن: بهر
۹. سرا: از جزا، باد: از جز، گن: «از جزاء ندارد ۱۰. باد: آن بودی، گن: آن راستی

حکم کردندی میانِ ایشان ـ یعنی براندندی عذاب بر ایشان ـ و ایشان اندر شکّی‌اند از آن که ایشان را اندر تهمت همی افگند[1]*

[آیهٔ ۱۱۱] وَإِنَّ كُلاًّ لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛ و هر کسی آن‌اند که[2] خود تمام بدهد[3] ایشان را خدای تو اعمالِ ایشان که او به آنچه همی کنند دانا است[4]*

[آیهٔ ۱۱۲] فَٱسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلاَ تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ بَایست[5] یا محمّد بر آنچه فرموده‌اند ترا و آن که توبه کرده‌اند با تو[6]، و از حدِّ فرمان اندر مگذرید که او به آنچه همی کنید بینا است*

و ابن عبّاس گوید که هیچ آیت فرو نیامد بر مصطفی ـ صلوات‌الله علیه ـ سخت‌تر[7] ازین، و از بهرِ این گفت: شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ.

[آیهٔ ۱۱۳] وَلاَ تَرْكَنُوا إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ؛ و آرام مگیر[ید][8] با آن کسانی که کافر شده‌اند که انگاه ها شما[9] رسد آتشِ دوزخ اندر حالی که نبود شما را از دونِ خدای هیچ یار، و انگاه شما را منع نکنند از عذاب خدای*

[آیهٔ ۱۱۴] وَأَقِمِ ٱلصَّلٰوةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفاً مِّنَ ٱلَّيْلِ إِنَّ ٱلْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّئَاتِ ذٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ؛ و بپای دار نماز اندر دو کنارهٔ روز ـ مقاتل گوید: نمازِ بامداد و نمازِ پیشین اندر طرف اوّل، و نمازِ دیگر و نمازِ شام اندر طرف آخر ـ و ساعتهایی از شب ـ مقاتل گوید: نمازِ خفتن. و حسن گوید: نماز شام و خفتن ـ که نیکویها ببرد بدیها[10] ـ یعنی پنج نماز سببِ محوِ گناهان باشد ـ آن که یاد کردیم پندی است آن کسانی را که یاد کنند*

۱. باد: می‌افگندند ۲. گن: و هر کسی باشند، باد: و خود هر کس که آید ۳. گن: بدهند
۴. گن: بیناست ۵. گن و باد: راست بایست ۶. گن: + یعنی مؤمنان ۷. گن و باد: سخت‌تر
۸. افزوده از گن و باد ۹. باد و گن: فرا شما ۱۰. گن: که حسنات ببرند سیّئات را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را، گروهی را بر راه راست و گروهی را بی‌راه، و گروهی شقی، گروهی سعید، گروهی اندر نعمت، گروهی اندر عقوبت، گروهی اهلِ عداوت گروهی اهلِ دلالت. و گروهی گفتند: «وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُم» أی وَعَلی ذٰلِكَ خَلَقَهُم، أی بر آن صفت آفریده است ایشان را.

قتاده گوید: وِلِذٰلِكَ خَلَقَهُم، أی لِلرَّحمة خَلَقَهم، أی رحمت را آفریده است ایشان را، اندرین جهان روزی دهد همگان را به رحمتِ خویش، و اندران جهان بیامرزد مؤمنان را به فضلِ خویش.

و گروهی گفتند: وَلِذٰلِك خَلَقَهُم، أی لِلرحمةِ وَالاختلاف خَلَقَهم، أی ایشان را آفریده است که اختلاف کنند اندر اصول، و بر ایشان رحمت کند که ایشان را راه نماید، و یا اختلاف کنند اندر فروع دین، و آن بر ایشان رحمتی باشد چُنان که گفت پیغامبر علیه‌السّلام: الخِلافُ بَیْنَ اُمَّتی رَحْمَةٌ. خلاف میانِ امّتِ من رحمتی است بر ایشان. یعنی بدان[1] سبب حریص باشند بر نگاه داشتن[2] اصولِ شریعت، چون کتاب و سنّت و اجماع و قیاس، که اگر آن[3] خلاف نبودی مگر این اصول مندرس گردیدی. چُنان که دینهای پیشینگان از پس پیغامبران به مدّتی مندرس شدی، و خدای عزّوجلّ اندرین امّت گروهی را بگماشت تا اندر فروعِ شریعت خلاف کردند[4] و اصول شریعت بدان سبب زنده همی دارند تا دین برجای بماند تا روزِ قیامت. چُنان که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: لایَزال طائفةٌ مِن اُمّتی ظَاهِرین بِالحقّ لاَ یَضرّهُم مَن نَاوَاهُم. همواره[5] گروهی از امّتِ من بر حقّ باشند پیدا، زیان ندارد ایشان را آن کسی که با ایشان دشمنی کند.

و بدان‌که خدای عزّوجلّ منّت نهاده است بر اصحابِ حدیث و اصحاب رأی[6] اهلِ سنّت و جماعت، و ایشان را نگاه داشته است[7] از آن که میان ایشان خلاف باشد اندر اصول، نه اندر عبادت[8]، تا هیچ‌کس از ایشان یکدیگر را کافر نخواند[9] و هیچ‌کس نیست از مخالفانِ ایشان چون معتزلیان و چون خوارج و رافضیان[10] که نه ایشان چندین

۱. گن: بر آن ۲. گن: نگه داشتن ۳. گن: این ۴. گن: کنند ۵. باد: همواره
۶. باد و گن: بر ایشان که اصحاب حدیث‌اند و اصحاب رأی کثر هم الله ۷. گن: نگه داشته باشند
۸. گن: عادت ۹. باد و گن: نخوانند ۱۰. باد: روافض، گن: + علیهم‌من الله ما یستحقون

گروه‌اند هریکی از ایشان دیگران را کافر خواند[1] تا تحقیق اوفتیده است اندر صفتِ ایشان آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِین[2]. و اندر صفتِ اهل سنّت آن که همی گوید: إلاّ مَن رَحِمَ رَبُّك[3]. انگاه خدای عزّوجلّ گفت پیغامبر را علیه‌السّلام.

[آیهٔ ۱۲۰] وَكُلاًّ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَآءَكَ فِى هٰذِهِ ٱلْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ و هر یکی همی خوانیم بر تو از اخبارِ رسولان، آنچه ثابت گردانیدیم بدان دلِ تو ـ یعنی خوش گردانیدیم دلِ تو ـ و آمد به تو اندرین دنیا حق از خدا ـ یعنی قرآن ـ و پندی و یاد کردی[4] مؤمنان را*

[آیهٔ ۱۲۱] وَقُلْ لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ ٱعْمَلُوا عَلىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ؛ و بگو یا محمّد آن کسانی را که ایمان همی نیارند[5]: کار کنید به آرام، بر مقدار قدرت خویش، که ما نیز همی کنیم چنان*

[آیهٔ ۱۲۲] وَٱنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ؛ و چشم همی دارید[6] ما را رحمت خدای که ما چشم همی داریم شما را نقمت او، ولکن خدای داند که آن کسی باشد که غیب او داند[7].

چُنان که گفت:

[آیهٔ ۱۲۳] وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُ فَٱعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ و خدای را است دانشِ آسمانها و زمین، و به او[8] گردد کارها، همه: بپرست[9] او را و اعتماد کن بر او که نیست خدای تو غافل از آنچه همی کنید شما*

کَعْب‌الأحبار گوید که آخرِ تورات این است که آخرِ سورتِ هود است[10]، و بالله التّوفیق.

۱. گن: خوانند ۲. هود (۱۱) ۱۱۸ ۳. هود (۱۱) ۱۱۹ ۴. باد: یاد کردنی
۵. گن: نیاورده‌اند ۶. باد و گن: و چشم دارید ۷. گن: + اندر حقیقت ۸. گن: با وی
۹. گن: بپرستید ۱۰. گن: «است» ندارد، باد: «کعب‌الاحبار... است» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سورة یوسف[1]

و این سورت[2] مکّی است و آیاتهاش[3] صد و یازده[4] است و میان قُرّا اندران خلاف نیست، و کلماتش هزار [و]هفصد و هفتاد و شش است [و حروفش هفت هزار و صد وشصت و شش است][5]. و ابیّ بن کعب روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: بیاموزید بَردگان[6] خویش را سورتِ یوسف، که هیچ مسلمان نبود که این سورت برخواند و به[7] اهل و بردهٔ خویش آموزد که نه خدای ـ عزّوجلّ ـ سکراتِ مرگ بر او آسان گرداند و او را قوّت آن دهد تا هیچ مؤمن را حسد نکند. اوّلش[8]:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

[به نام خدای بخشایندهٔ مهربان][9]

[آیهٔ ۱] الٓرٰ تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِينِ؛ مَنَم خدای، همی بینم، یعنی کردارِ شما، آن است آیاتهای کتابِ ظاهر[10] اندر حلال و حرام و جملهٔ حدود و احکام*

[آیهٔ ۲] اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ قُرْءٰنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ ما فرو فرستیده‌ایم آن را قرآنی عربی، تا

۱. گن: + صد و دوازده آیت است (همراه با عنوان) سورت، باد: آیتهاش ۲. باد: + جمله ۳. گن: آیتهای این ۴. گن: دوازده ۵. افزوده از گن و باد ۶. باد: پرده‌گیان ۷. گن و باد: فرا ۸. گن: اول این سورت ۹. افزوده از باد ۱۰. باد و گن: کتابی ظاهر

مگر شما بدانید ای شما که عرب‌اید و اهلِ خِرَدید[1]*

[آیهٔ ۳] نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَآ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ هٰذَا الْقُرْاٰنَ وَاِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغٰفِلِينَ؛ ما همی برخوانیم بر تو نیکوترین قصّه‌ها ـ یعنی قصّهٔ یوسف ـ با آنچه وحی همی کنیم به تو این قرآن را، و اگرچه تو از پیشِ آن[2] ازجمله غافلان بودی[3]*

سعد بن أبی وَقّاص گوید که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ قرآن همی خواند[4] بر خلق، گفتند: چه بُوَد اگر ما را حدیثی بگویی. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید: اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ.[5] گفتند: چه بُوَد اگر ما را قصه‌ای برخوانی. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ.[6] گفتند: چه بُوَد اگر ما را پندی دهی. خدای ـعزّوجلّ ـ فرو فرستید: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِاللهِ.[7] انگاه[8] بیامد مؤمنان را که دلِ ایشان تواضع آرد[9] خدای را عزّوجلّ.

و این قصّه را از بهرِ آن اَحْسَن الْقَصَص خواند که اندرین سورت عبرتها و حکمتها بیشتر[10] از ان است که اندر دیگر قصّه‌ها. نبینی که اندر او یاد کرده است خدای را تعالی و پیغامبران را و مصلحانِ خلق را و فریشتگان را و انس و جن را و انعام و طیور را. و اندر او پیدا است سیَرِ ملوك و سیَرِ ممالیك و سیَرِ بازرگانان[11] و عالمان و جاهلان و مردان و زنان، و مکر و حیلتِ ایشان، و اندر او علمِ توحید است و علم فقه و تعبیر[12] و تدبیر و سیاست و صحبت و معاشرت و تدبیرِ معاش و معاد. و این عجایب که یاد کردیم اندر هیچ قصّه یکجا نیاوَند[13].

گروهی گفتند: بل از بهرِ آن این را اَحْسَن الْقَصَص خواند که اندرینْ حدیثِ محبّ و حبیب است. و محبّت[14] از دو گونه باشد: اندر میانِ خلق، یکی بر معنی

۱. گن و باد: «اهل خردایده» را ندارند ۲. گن: + وحی ۳. گن: + از آن ۴. گن: همی خواندی ۵. زمر(۳۹) ۲۳ ۶. یوسف (۱۲) ۳ ۷. حدید (۵۷) ۱۶ ۸. باد و گن: ای گاه ۹. باد و گن: تواضع کند ۱۰. گن: عبرتهاست و حکمتهاست و نکتها بیشتر ۱۱. گن: بازارگانان ۱۲. باد: تعبیر رؤیا ۱۳. باد: به یکجای نیابند، گن: به یکجا نیامد ۱۴. باد: محب

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرامت و شفقت، چون پدر فرزند را؛ و یکی بر معنی توقان و مخالطت را، چون دوستی مردْ زن را و زنْ مرد را. و این هر دو نوع اندرین سورت یاد کرده است[۱] چون دوستی یعقوب یوسف را ـ علیه‌السّلام ـ و دوستی زلیخا یوسف را. و این دو معنی به جمع اندر هیچ قصّه باز نیاوند[۲].

و گروهی گفتند: أَحْسَنَ الْقَصَص معنیش آن است که أَعْجَبَ الْقَصص. این قصّه عَجَبترین قصّه‌ها است از بهرِ آن که از ان وقت که یوسف ـ علیه‌السّلام ـ آن خواب دید تا انگاه که برادرانِ او به نزدیك او شدند[۳] و تأویلِ آن بیرون آمد چهل سال برآمده بود بر قولِ ابن عبّاس، و هشتاد سال بر قولِ حسنِ بصری.

و نیز نیکوتر و عَجَبتر اندرین سورت آن است که برادرانِ یوسف گفتند[۴]: اُقْتُلُوا یُوسُفَ[۵]. و انگاه با او جفا کردند و او را اندر چاه افگندند[۶] و چندانی[۷] رنج از ایشان بکشید انگاه او به کرمِ خویش[۸] چون برادرانِ او را بشناختند، گفت: لاَ تَثْرِیبَ عَلَیْکُم[۹]. و از بهرِ این گفت پیغامبر علیه‌السّلام: إِنَّ الْکَرِیمَ بن الْکَرِیمَ بن الْکَرِیم یُوسف بن یَعقوب بن إسحاق بن ابراهیم علیهم‌السّلام. و اوّلِ قصّه آن است که گفت:

[آیه ۴] إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ؛ یاد کن انگاه که گفت یوسف پدرِ خویش را: یا پدرِ من! من دیدم اندر خواب یازده ستاره و آفتاب و ماه، دیدم ایشان را که مرا سجود همی کردند*

جابر گوید: مردی آمد از جهودان به نزدیكِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و گفت: مرا خبر ده از ان ستارگان که یوسف ایشان را دید که او را سجود همی کردندی تا نام ایشان چیست؟ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ خاموش گشت و او را هیچ جواب نداد، جبرئیل ـعلیه‌السّلام ـ فرو آمد[۱۰] و او را خبر داد به نامهای آن [ستارگان][۱۱]. و پیغامبر

۱. گن: کرده آمده است ۲. باد: باز نیاید، گن: باز نیاود ۳. گن: آمدند ۴. گن: از اینجا تا آغاز آیهٔ ششم افتادگی دارد ۵. یوسف (۱۲) ۹ ۶. باد: انداختند ۷. باد: چندان ۸. باد: آنگه کرم وی نگر چون ۹. یوسف (۱۲) ۹۲ ۱۰. باد: فرود آمد ۱۱. افزوده از باد

ـعلیه‌السّلام ـ آن مرد را گفت: تو ایمان آری اگر من ترا بدان خبر دهم؟ گفت: آرم. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ نامهای آن ستارگان برشمرد: حدیان[۱] و طارق والذّیال[۲] و ذوالکتفین و قابس و وثّاب و عَمُودان والمصبح والفیلق والضروح والفروع[۳]. یوسف چُنان دید اندر خواب که این یازده ستاره و آفتاب و ماه از آسمان فرو آمدند و او را سجود[۴] کردند. آن جهود گفت: به خدای که این است نامهای آن ستارگان.

ابن عبّاس گوید رضی‌الله عنه: تأویلِ شمس و قمر پدر و مادر او بود، یعنی خالهٔ او که مادرِ او پیش از ان درگذشته بود[۵]. و تأویلِ کواکب یازده برادرانِ او بودند.

و وَهْب بن مُنَبّه گوید که یوسف ـ علیه‌السّلام ـ هفت ساله بود به خواب دید که یازده عصا استی دراز اندر زمین نشانده، عصای خُرد از زیرِ آن بررستی و آن را از جای برکندی و غلبه کردی آن را. و یوسف این خواب پدرِ خویش را بگفت. گفت پدر او را: زنهار این خواب برادرانِ خویش را نگویی[۶]. انگاه چون سالِ او[۷] به دوازده رسید به خواب دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب او را سجود کردند[۸]، پدر را گفت، پدر او را گفت:

[آیه ۵] قَالَ یَا بُنَیَّ لاَ تَقْصُصْ رُءْیَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ؛ گفت: یا پُسرِ [من][۹]! برمخوان خوابِ خویش بر برادرانِ خویش که انگاه ترا حسد کنند و با تو حیلت سازند و شیطان ایشان را وسوسه کند، که شیطان مردم را دشمنی است پیدا*

[آیه ۶] وَکَذَلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَیُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحَادِیثِ وَیُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَعَلَی آلِ یَعْقُوبَ کَمَا أَتَمَّهَا عَلَی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْحَقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ؛ و همچُنان که ترا این نمود اختیار کند ترا خدای تو و بیاموزد ترا از تعبیرِ خوابها و تمام بکند نعمتِ خویش بر تو و بر آلِ یعقوب[۱۰]. چُنان که تمام بکرد آن

۱. سرا: جریان ۲. باد: الذبال ۳. باد: الفرع ۴. باد: سجده ۵. باد: مادر اندر گذشته بود ۶. باد: با برادران خویش مگوی ۷. باد: سالش ۸. باد: سجده کردی ۹. افزوده از باد ۱۰. باد و گن: + به سبب تو

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را بر پدرانِ تو از پیش آن ابراهیم را به ایمان و دوستی، و اسحاق را به ذبح که خدای تو دانا است و حکیم اندر هرچه کند*

چنین گفت عکرمه، و دیگران گفتند با آن که یعقوب و اسباط را از پُشت[1] او بیرون آورد. و از بهرِ این گفتند: العِرْقُ نزّاع والأصل لاَ یخفیٰ.

انگاه چون این خبر به برادرانِ او رسید او را حسد کردند و ایشان پیغامبران[2] بودند و گفتند: یوسف پسند نکرد بدان که سجود کنند[3] او را برادرانِ او، تا انگاه که سجود کند[4] او را پدر و مادرِ او. و انگاه بر وی بیرون آمدند چنان که خدای تعالی گفت:

[آیهٔ ۷] لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ؛ خود بُوَد اندر خبرِ یوسف و برادرانِ او عبرتها آن کسانی را که پرسند[5] ترا از قصّهٔ یوسف ـ یعنی جهودان[6]*

چون او آن قصّه بکرد چُنان که اندر تورات است عَجَب بماندند، گفتند: تو این را از کجا آوردی یا محمّد؟ گفت: مرا خدای بیاموخت[7].

[آیهٔ ۸] إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ انگاه که گفتند: خود یوسف و برادرِ او[8] دوسترست[9] ها[10] پدرِ ما از ما، و ما جماعتی‌ایم ده تن، خود پدرِ ما اندر خطائی است ظاهر*

و بدان که برادرانِ یوسف شش از لیّا بنت لیّان بودند [دخترِ خال یعقوب][11]، و نامهای ایشان زُوبیل، و او مهین[12] ایشان بود، و شمعون و لاویٰ و یهودا و زیالون و یشجر. و چهار از دو سرّیت بود[13]. نام یکی زلفه، و نامِ دیگر بلهه. و آن چهار پُسر، نامِ یکی ذان بود و دیگر نفتالیٰ، و دیگر جاد، و اُشُر. انگاه چون لیّان بمُرد یعقوب

۱. باد و گن: صلب ۲. گن: پیغامبر ۳. باد: سجود کردند ۴. گن: سجود کرد
۵. گن: پرسیدند ۶. گن: از جهودان ۷. گن: خدای من آموخت ۸. گن: + ابن یامین
۹. باد: دوست‌ترست ۱۰. باد و گن: فرا ۱۱. افزوده از گن و باد ۱۲. گن و باد: مهتر
۱۳. باد: بودند

خواهرِ او را بخواست راحیل، و او را دو پُسر آمد از راحیل، یکی یوسف و دیگر بنیامین[1]. و پُسرانِ یعقوب دوازده بودند. شمعون از ایشان است اندر قولِ [وَهْب][2] بن مُنبّه.

[آیهٔ ۹] اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِينَ؛ بکُشید یوسف را و یا بیوگنید[3] او را به زمینی دیگر، تا خالص گردد شما را روی پدرِ شما، و روی از شما برنگرداند[4] از بهرِ او، و انگاه باشید از پس او گروهانی توبه‌کرده[5]*

مقاتل گوید: یعنی تا به صالح آید میانِ شما و پدرِ شما[6]. پس پُسرِ خالت[7] او روبیل گفت: او را مکشید که کشتنِ او عظیم است ولکن اندر چاهی افگنید تا از شما غایب گردد و مگر کاروانی او را برگیرد[8] و به شهر دیگر برد تا مگر شما از او برهید. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت:

[آیهٔ ۱۰] قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لاَ تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛ گفت گوینده‌ای از ایشان: مکشید یوسف را و اندر اَوْگنید[9] او را اندر بُنِ چاهی[10] تا برچیند[11] او را برخی از راه گذریان، اگر چُنان است که همی خواهید کرد آنچه همی گویند از دور کردنِ[12] او از پدرِ خویش*

حسن بصری را پرسیدند که مؤمن حسد کند؟ گفت: فراموش کردید پُسرانِ یعقوب را؟ و اندر مَثَل گویند: اَلْأَبُ جَلَّابٌ وَالْأَخُ سَلَّابٌ.[13] پدر نعمت همی کشد به فرزند، و برادر همی بستاند از برادر.

و معنی «جُبّ» چاهی بود نابُریده[14].

۱. باد و گن: ابن یامین ۲. افزوده از گن و باد ۳. باد و گن: بیفکنید ۴. گن: بنگرداند
۵. باد: توبه‌کننده ۶. گن: پدران شما ۷. باد: خاله ۸. باد و گن: بردارد
۹. باد و گن: اندر افگنید ۱۰. گن: اندر چاهی، باد: اندرین چاه ۱۱. گن: برچینند
۱۲. گن: دور بکردن ۱۳. باد: سِلالٌ ۱۴. گن: نابرزیده، باد: برپزیده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

قتاده گوید که آن چاه بیت‌المقدس بود. و وَهْب گوید: به زمینِ اُرْدُن بود. و کَعْب گوید: میانِ مصر و مَدْیَنَ بود. و مقاتل گوید: میانِ جایگاه یعقوب و میان آن چاه سه فرسنگ بود و چون ایشان این تدبیر بکردند[۱] حیلت[۲] کردند تا او را از پدر جُدا کردند، یعقوب را گفتند:

[آیهٔ ۱۱] قَالُوا يَا اَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَاِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ؛ گفتند: یا پدر! چه بوده است ترا که ما را ایمن نداری بر یوسف، و ما او را ناصحیم[۳]، او را نگاه داریم تا به نزدیك تو آییم[۴]*

مقاتل گوید: [اندر][۵] این سخن تقدیم و تأخیر است[۶] و آن آن است که برادرانِ یوسف نخست گفتند پدر یوسف را:

[آیهٔ ۱۲] اَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ بفرست او را با ما فردا تا فراخ بزیم و تَبَسُّط کنیم اندر نعمتی که ما را است آنجا ـ یعنی گوسپندان ـ و بازی کنیم و ما او را نگاه داراتیم[۷]*

[آیهٔ ۱۳] قَالَ اِنِّي لَيَحْزُنُنِي اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَاَخَافُ اَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَاَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ؛ گفت یعقوب: خود مرا اندوهگن[۸] همی بکنید[۹] که شما ببرید او را، و ترسم که بخورد او را گرگ و شما از او غافل [باشید][۱۰]*

و این از بهرِ آن گفت که یعقوب اندر خواب دیده بود که گرگی بر یوسف حمله آوردی و هموار[۱۱] بر وی همی ترسیدی از بهرِ این خواب. و از بهرِ این سخن ایشان را علّتی تلقین اوفتاد[۱۲] که ایشان ندانستند.

[آیهٔ ۱۴] قَالُوا لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّا اِذًا لَخَاسِرُونَ؛ گفتند: اگر بخورد او را

۱. گن: ساختند ۲. گن: +آن ۳. باد: ناصح باشیم، باد: ناصحان باشیم ۴. گن: آریم
۵. سرا: این، افزوده از باد و گن ۶. گن: دُرست ۷. گن: نگاه داریم، باد: نگاه‌داران باشیم
۸. باد: اندوهگین، گن: اندهگن ۹. گن: بکند، باد: نکنید ۱۰. افزوده از گن و باد
۱۱. گن: همواره ۱۲. باد و گن: افتاد

گرگ، و ما ده مَردیم، ما انگاه سخت عاجز و مغبون باشیم*

[و گفتند پدر را: مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا[۱]، چنانکه یاد کردیم. پس یعقوب علیه‌السّلام یوسف را با ایشان بفرستید.][۲]

[آیهٔ ۱۵] فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاَجْمَعُوا اَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ پس چون ببردند او را، و دل برنهادند که او را اندر چاه[۳] افگنند و ما وحی کردیم به یوسف که تو خبر دهی ایشان را به این که همی کنند با تو، و ایشان همی ندانند که ما به تو وحی کردیم*

و ابن عبّاس گوید: معنیش آن است که تو خبر دهی ایشان را بدین اندر وقتی که ایشان ندانند که تو یوسفی. و آن آن بود که[۴] چون برادرانِ یوسف به نزدیكِ یوسف شدند فَعَرَفَهُم وَهُم لَهُ مُنْكِرُونَ[۵]، او ایشان را بشناخت و ایشان او را نشناختند، یوسف صواع خواست و آن را بر دست نهاد و انگشت بر آن زد [تا][۶] بانگ از او همی آمد، یوسف گفت ایشان را که این جام مرا خبر همی دهد که شما را برادری بود هم‌پدری، نامِ او یوسف، پدر او را نزدیك داشتی و شما را دور [داشتی][۷] شما او را ببردید و اندر چاه افگندید و انگاه گفتید پدرِ او را که او را گرگ بخورد، او را بفروختید به بهای اندك. این است که همی گوید: لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِم هَـٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ[۸].

و بدان که سُدّی گوید که یعقوب یوسف را با ایشان بفرستید[۹] و ایشان او را گرامی همی داشتند تا انگاه که به صحرا رسیدند دشمنی پیدا کردند و او را همی زدند و چون یکی او را بزدی [یوسف][۱۰] به دیگری یاری خواستی او را یاری ندادی او نیز بزدی[۱۱] تا

۱. یوسف (۱۲) ۱۱ ۲. افزوده از گن و باد ۳. گن و باد: بُن چاه ۴. باد: و از ان بود که، گن: و این حال چنان بود که ۵. یوسف (۱۲) ۵۸ ۶. افزوده از گن ۷. افزوده از باد و گن
۸. یوسف (۱۲) ۱۵ ۹. باد: به ایشان فرستاد ۱۰. افزوده از گن ۱۱. گن: همچنان بزدی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

انگاه که خواستند که او را بکشند، یوسف بانگ همی کرد: ای پدرِ من ای یعقوب اگربدانی که این پُسرانِ کنیزکان با من همی چه کنند[۱]. یهودا گفت ایشان را: نه عهد کرده‌اید که او را نکشید؟ او را بردند که اندر چاه افگنند ایشان چون او را به چاه فرو گذاشتندی او دست اندر لبِ چاه آویختی[۲]. پس دستهای او ببستند و پیراهنِ او برکشیدند. گفت یوسف: یا برادران! پیراهنِ من به[۳] من دهید تا من خویشتن را بپوشم درین چاه. گفتند: آن ماه و آفتاب و آن یازده ستاره را که به خواب دیدی بخوان تا ترا با ایشان انسی باشد اندرین چاه. گفت: ای قومِ من ازین هیچ چیز ندیده‌ام. ایشان او را به چاه فرو گذاشتند تا چون به نیمهٔ چاه رسید رسن را دست بازداشتند تا مگر هلاك شود. و اندران چاه آبی بود او اندران آب اوفتاد[۴] و اندران چاه سنگی بود او پناه بدان سنگ کرد و بر آنجا بیستاد [و همی گریست][۵]، ایشان او را بانگ کردند، پنداشت که ایشان را رحمت آمد بر او. او ایشان را جواب داد، خواستند که سنگی [به چاه][۶] فرو گذارند تا او را بدان بکشند، یهودا ایشان را باز داشت و گفت: شما عهد کرده‌اید که او رانکشید[۷]. و یهودا طعام همی آوردی آنجا.

و اندر برخی از خبرها آمده است که خدای ـ عزّوجلّ ـ آن سنگ را فرمان داد تا از چاه برآمد و یوسف بر آن سنگ افتاد برهنه، و انگاه که ابراهیم را ـ علیه‌السّلام ـ اندر آتش افگندند او را برهنه بکردند و بینداختند جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ او را پیراهنی آورد از حریرِ بهشت، و آن پیراهن به نزدیك ابراهیم بود تا انگاه که ازین جهان بیرون شد و پس از او به نزدیكِ اسحاق بود و یعقوب از او میراث یافت آن را، چون یوسف بزرگ شد یعقوب آن پیراهن را اندر تعویذی کرد و اندر گردنِ یوسف افگند، هرگز از او جدا نکردی. چون او را اندران چاه افگندند برهنه، جبرئیل بیامد و آن تعویذ که اندر گردنِ یوسف بود آن پیراهن از او بیرون کرد و اندر او پوشید.

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: چون ایشان او را اندر چاه افگندند و

۱. باد: چه همی کنند، گن: چه می‌کنند ۲. باد: دست ... زد، گن: دست ... زدی ۳. گن: باز، باد: با ۴. باد و گن: افتاد ۵. افزوده از گن و باد ۶. افزوده از گن ۷. گن: بنه کشید

بازگشتند بزغاله‌ای بکشتند[۱] و خون بر پیراهنِ یوسف کردند و بیستادند تا شبانگاه، آنگاه آمدند به نزدیكِ پدر تا بر عذر خواستن دلیرتر باشند و اندر وقت تاریکی آن تزویر خویش بهتر[۲] تزویج توانند کردن. و از بهرِ این گفتند که حاجت مخواه از کس به شب که شرم اندر چشم بُوَد[۳] و عذر مخواه به روز از هیچ گناه که زفان اندر مانَد و سخن تمام نتواند گفت[۴]. و از بهرِ این معنی بود که ایشان آمدن به شب افگندند تا بر پدرِ خویش تدلیس[۵] توانند کردن. چون پدر بانگهای ایشان شنید که ایشان همی آمدند و همی گریستند، بترسید و گفت: چه بوده است شما را ای پُسرانِ من، مگر گوسپندان را چیزی رسید[۶]. گفتند: نه. گفت: پس شما را چی رسید و کجا است یوسف؟ گفتند: ما رفتیم که با یکدیگر تیر اندازیم یوسف را بگذاشتیم به نزدیكِ کالای ما[۷]، گرگ او را بخورد و تو ما را راستگوی نداری و به ما ظنّ بداندیشی، و إنّك[۸] پیراهنِ او به خون آلود[۹]. یعقوب بگریست چون آن دید، گفت: ها من[۱۰] نمایید این پیراهن. او چون حالِ آن پیراهن تأمّل کرد، گفت: هرگز عجبتر ازین ندیده‌ام، این نگر حلیم گرگی که این بوده است که پُسرِ مرا بخورد و پیراهنِ او بَنَه درید، این چیزی است که شیطان شما را نموده است و من استعانت کنم به خدای، و صبر کنم با شما، صبری نیکو، و روی بر شما تُرُش نکنم و معاشرت با شما از آن که بود بَنَه گردانم و از خدای خویش ها کس[۱۱] شکایت نکنم. و خویشتن را نگاه همی داشت تا انگاه که ابروی او بر چشم[۱۲] افتاد و او آن را به خرقه‌ای[۱۳] برداشتی، گفتند او را: ای یعقوب! این از چیست؟ گفت: از روزگارِ بسیار[۱۴] و از اندوه بسیار. خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی کرد به او که ای یعقوب شکایت همی کنی؟ گفت: ای بار خدای خطا کردم، مرا بیامرز. و این است که خداوند سبحانه همی گوید.

[آیه ۱۶] وَجَآؤُ أَبَاهُمْ عِشَآءً يَبْكُونَ؛ و آمدند به پدرِ خویش شبانگاه، همی گریستند.

۱. گن: فرا گرفتند و بکشتند ۲. گن: به بهتر ۳. گن: نباشد ۴. گن: نتوان گفت، باد: نتواند گفتن ۵. باد و گن: تلبیس ۶. گن: رسیده است ۷. گن: کالایها ۸. باد: اینك ۹. باد: به خون آلوده ۱۰. گن و باد: فرا من ۱۱. گن و باد: فرا هیچ‌کس ۱۲. باد: چشمش ۱۳. گن: بر پستی بر خرقه‌ای ۱۴. باد و گن: دراز

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ ۱۷] قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ؛ و گفتند: یا پدرِ ما! ما شده بودیم که با یك دیگر تك کنیم و تیر اندازیم و بگذاشتیم یوسف را به نزدیكِ کالای ما[1]، پس بخورد او را گرگ، و تو باور نداری ما را، هرچند ما راستگوی باشیم[2]*

[آیهٔ ۱۸] وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ؛ و آوردند [بر][3] پیراهنِ او خونی دروغ ـ أی آن را به دروغ ها ساخته بودند[4] ـ گفت یعقوب: بل مزیّن گردانیده است شما را تنهای شما کاری، و از من صبری بُوَد نیکو بی‌جزع و بی‌گله[5] و بی‌آن که روی بر شما نُرش کنم، و از خدای یاری خواهم بر آنچه شما صفت همی کنید از دروغ*

و انگاه که یوسف را ـ علیه‌السّلام ـ اندر چاه افگندند او مقدارِ هژده ساله بود، و گروهی گفتند: هفده ساله بود، و گروهی گفتند: دوازده ساله [بود][6]، و سه روز اندران چاه بماند انگاه کاروانی همی آمد از سوی مَدْیَن، قصدِ مصر داشتند راه خطا کردند و نه بر راه خویش همی رفتند و به نزدیك چاه یوسف فرو آمدند و آن چاهی بود از آبادانی دور و از آنجا آب شبانان و راه گذریان کشیدندی و آب آن چاه شور بودی[7]. چون یوسف را اندران چاه افگندند آب آن خوش گردید پس مردمانِ کاروان مردی را بفرستیدند از جملهٔ عرب، از اهلِ مَدْیَن، نامِ او مالك بن ذُعر[8]، تا ایشان را آب طلب کند. او رسن به چاه فرو گذاشت یوسف دست اندر رسن زد و برآمد، مالك غلامی را دید که هرگز از او نیکوتر ندیده بود چُنان که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: یوسف را ـ علیه‌السّلام ـ داده‌اند نیمهٔ نیکویی، و نیمهٔ دیگر میانِ همهٔ خلق قسمت کردند.

و کَعْبُ‌الْأَحبار گفت اندر صفتِ یوسف که او نیکوروی بود بشك‌موی[9]،

۱. گن: بنه‌گاه ما، باد: بنگاه ما ۲. باد: راستگوییانیم ۳. افزوده از گن، باد: به
۴. گن: یعنی آن را به دروغ ساخته ۵. گن: بی‌شکایت ۶. افزوده از گن ۷. گن: بود
۸. گن: زعر، باد: دعر ۹. باد: مشك‌موی، گن: جعدموی

بزرگ‌چشم، راست‌خلقت، سپیدرنگ، استبرساق، استبربازوا[1]، استبرساعد، باریك‌میان و نیکوناف بود و هرگاه که بخندیدی نور از بُنِ دندانهای او همی بر آوروختی[2]، و هرگاه که سخن گفتی نور از دهنِ او همی تافتی[3]، کس صفتِ او نتوانست کرد[4]، نیکوتر بود از روشنایی روز اندر جَنبِ شب، و آدم را مانست انگاه که آدم را خدای ـ عزّوجلّ ـ بیافرید و روح اندر تنِ او بیافرید پیش از آن که معصیت کرد. و گویند که آن جمال او را میراث بود از جدهٔ او ساره که خدای ـ عزّوجلّ ـ ساره را شش نیکویی داده بود.

چون مالك بن ذُعر او را دید بدین صفت، گفت: ای بشارت باد ترا[5] به آنچه یافتم و مالك و اصحاب او حالِ او بپوشیدند بر مردمانِ کاروان تا ایشان را باشد خاصّه[6]، و گفتند که این بضاعتی است که ها ما[7] داده‌اند تا ما به مصر رسانیم[8]. و این از بهرِ آن گفتند تا دیگران شرکت نجویند با ایشان، چون ندانند که ایشان او را به چند خریده‌اند. پس چون مالك او را به رحلِ خویش بُرد یهودا آمد به سرِ چاه، یوسف را طعامی آورده بود، او را نیافت، برادران را خبر داد ایشان برخاستند و او را همی جستند، به مالك و اصحابِ او رسیدند، یوسف را دیدند، گفتند این بندهٔ ما است که گریخته است از ما. و یوسف حالِ خویش پیدا نکرد، ترسید از برادران که او را بکشند.

و گروهی گفتند که یهودا همی نگریست از دور تا مالك او را برآورد از چاه، انگاه برادران را آگاه کرد تا ایشان بیامدند و گفتند: این بندهٔ ما است او را بفروختند. ابن عبّاس گوید: به بیست درم و قسمت کردند هر کسی قسمتِ خویش دو درم[9] برگرفتند. و مجاهد گوید: به بیست و دو درم. و عکرمه گوید: به چهل درم، بدان بهای ناقص بفروختند او را. و گروهی گفتند: سیم ناسخته‌ها استدند[10] و بدها استدند[11] و اندران استقصا نکردند چی[12] دانستند که آنچه همی ها استانند[13] بهای آزاد است و ایشان را

۱. باد: سطبر بازو ۲. باد: همی افروختی، گن: همی درفشیدی ۳. گن: او بتافتی ۴. گن: نتواند کرد ۵. باد: مرا ۶. باد: خاصهٔ خود ۷. باد: فاما داده‌اند؛ گن: از اینجا تا پایان ترجمهٔ آیهٔ ۲۰ افتادگی دارد ۸. باد: برسانیم ۹. باد: هرکسی دو درم برخ خویش ۱۰. باد: سیم ناساخته فراستدند ۱۱. باد: «و بد ها استدند» ندارد ۱۲. باد: چو ۱۳. باد: فراستادند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حرام است. و [این][1] از بهرِ آن همی کردند تا مگر او را دور بیوگنند[2]، و از پیِ کاروان همی شدند پاره‌ای، و همی گفتند: او را نگهدارید[3] که او بگریزد. ایشان او را بردند تا انگاه که به مصر رسیدند. و اندر صفتِ آن حال خداوند سبحانه گفت:

[آیهٔ ۱۹] وَجَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ؛ پس بیامد کاروانی، بفرستیدند[4] به پیش‌رو ایشان را، پس فرو گذاشت دلو[5] خویش را به چاه، و گفت: یا قوم! بشنوید بشارتِ من، إنّك[6] غلامی بدین صفت، و بپوشیدند[7] آن را بر دیگران، و نام بضاعت بر او نهادند و گفتند: این بضاعتی است که ها ما[8] داده‌اند، و خدای دانا است به آنچه همی کردند*

[آیهٔ ۲۰] وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ؛ و بفروختند او را به بهای ناقص، درمی چند شمرده ـ از بهرِ آن که اندر زمانِ ایشان هرچه دونِ چهل درم بودی بَخْس سختندی[9] ازیرا که[10] کمترین سنگهای ایشان اَوْقِیَّه[11] بودی و اَوْقِیَّه[12] چهل درم بود[13] ـ و بودند برادرانِ یوسف اندران از جملهٔ زاهدان[14]*

یعنی رغبت نبود ایشان را اندر داشتنِ او، همی خواستند که او را دور کنند از خویشتن به هر وجهی که باشد و همی ندانستند منزلت و کرامتِ او نزدِ خدای عزّوجلّ. چون مالك بن دُعر به مصر رسید او را بخرید قِطْفیر.

و گروهی گفتند اقفیر بن روحیب که عزیزِ مصر بود و خزاین مصر اندر دستِ او بود. و اندران روزگار ملك بر مصر و نواحی آن رَیّان بن الْوَلید بود و گویند که نَمرُد تا انگاه که ایمان نیاورد به یوسف ـ علیه‌السّلام ـ و او را متابعت کرد بر دینِ او، انگاه بَمُرد و یوسف زنده. و پس از او به ملکت بنشست و قابوس بن مصعب کافر بود و یوسف او را

۱. افزوده از باد ۲. باد: دور کنند ۳. باد: نگاه دارید ۴. باد: بفرستادند ۵. باد: دول
۶. باد: این است ۷. باد: پنهان داشتند ۸. گن: فرا ما ۹. باد: نشمردندی
۱۰. باد: زیرا که ۱۱ و ۱۲. باد: وقیه ۱۳. باد: بودی ۱۴. باد: در وی زاهد

به دینِ خویش خواند، بَنَه پذیرفت[1].

ابن عبّاس گوید: چون مالك به مصر رسید قِطْفیر پیش او باز آمد و یوسف را از او بخرید به بیست دینار، و دو جامه[2] و جفتی نعلین.

و وَهْب بن مُنَبِّه گوید: بل چون به مصر رسیدند او را عرضه کردند اندر بازار، و بهای او همی افزود تا انگاه که بدان رسید که او را بهم سنگ مشك و سیم و جامهٔ ابریشم بخواستند قِطْفیر او را بدین بها از مالك بن دُعر بخرید چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید[3]:

[آیهٔ ۲۱] وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ گفت آن کسی که خریده بود او را از مصر، زنِ خویش را: گرامی بکن محلِّ او، بُوَد که ما را سود دارد جای، و یا ها گیریم[4] او را از به فرزندی، و همچُنان ممکّن گردانیدیم یوسف را اندر زمین، و تا بیاموزیم او را از تعبیر[5] خوابها، و خدای غالب است کس او را غلبه نکند بر امرِ او ـ یعنی یوسف را نگاه دارد و به کس نگذارد ـ ولکن بیشترین از مردمان همی ندانند که خدای ـ عزّوجلّ ـ چه خواهد کرد[6]*

و بدان که محمد بن اسحاق گوید که قطفیر مردی بود که با زنان نبودی و زنِ او راعیل بنت رَعاییل بود. و گروهی گفتند: فَکّا بنت نبوس[7]، و زنی بود نیکو اندر نعمت‌پرورده، چُنان که یاد کنیم، و علما گفتند: هیچ کس نبود اندر جهان که فراستِ او صادق‌تر بُوَد از سه کس اندر سه مسئلت: یکی قطفیر، انگاه که گفت زن خویش را: أَكْرِمِي مَثْوَاهُ،[8] فراست بزرگی اندیشید اندر او، و او را به محلِّ خادمان و بردگان

۱. باد: نپذیرفت ۲. گن: دو تا جامه ۳. گن: گفت، باد: + قوله تعالی ۴. باد و گن: فرا گیریم ۵. گن: تأویل ۶. گن: + اندر کار یوسف علیه‌السّلام ۷. گن: نیرس، باد: یونس
۸. یوسف (۱۲) ۲۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ندانست. و دیگر دخترِ شُعَیب، انگاه که گفت پدر خویش را: یٰا أَبَتِ ٱسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَأْجَرْتَ ٱلْقَوِيُّ ٱلْأَمِينُ،[1] فراستِ امانت اندیشید اندر موسی. لاجرم خدای ـعزّوجلّ ـ او را امین کرد بر وحی خویش. سه دیگر[2] بوبکر صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ انگاه که خلیفت کرد عمرِ خطّاب را ـ رضی‌الله عنه ـ تا هرگز هیچ‌کس از خلفا پس از او اندر محلِّ او نرسیدند در بابِ انصاف و انتصاف. و از بهرِ آن گفت علی[3] ـ رضی‌الله عنه ـ انگاه که خواست که بر او نماز کند: مٰا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَن أَلقى اللهَ بِمِثل صَحِيفَتِه مِن هذه المسيّحي بالثّوب. هیچ‌کس نیست که من دوستر دارم که خدای ـ عزّوجلّ ـ ببینم به مثلِ صحیفهٔ او ازین پوشیده به جامه، یعنی عمرِ خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ انگاه که او را اندر کفن پیچیده بودند.

و بدان که علما گفتند: از بهرِ آن گفت: وَٱللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ[4]، خدای ـعزّوجلّ ـ غالب است بر امرِ یوسف که بسیار چیزها بود که خلقان اندر بابِ او قصد کردند، خدای ـعزّوجلّ ـ برخلافِ او براند چُنان که خواست. و دانش خدای ـ عزّوجلّ ـ بود اندر بابِ او اوّل آن بود که یعقوب او را گفت: لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ،[5] خوابِ خویش مگوی برادرانِ خویش را[6]. خواستِ خدای ـ عزّوجلّ ـ بر او غلبه کرد تا خوابِ خویش ایشان را بگفت.

دوّم آن بود که یعقوب خواست که برادران با او کَیْد نکنند، خواستِ خدای ـعزّوجلّ ـ بر آن غلبه کرد تا با او کَیْد کردند[7].

و سوم[8] آن بود که خواستند برادران او تا او را اندر چاه افگنند تا نام او مندرس گردد، خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را سبب ساخت تا او بدان مشهور گردید.

چهارم آن بود که ایشان او را بفروختند تا مملوك باشد. خدای ـ عزّوجلّ ـ آن سبب کرد تا او ملك گردید و ایشان پیشِ او سجود کردند.

۱. قصص (۲۸) ۲۶ ۲. گن: و دیگر ۳. گن: امیرالمؤمنین علی ۴. یوسف (۱۲) ۲۱
۵. یوسف (۱۲) ۵ ۶. گن: فرا برادران ۷. گن: تا بکردند آنچه رفته است
۸. گن: سیم، باد: سیّوم

و پنجم[1] خواستند برادران او که دلِ پدر، ایشان را صافی گردد چون یوسف از او دور کردند خدای ـ عزّوجلّ ـ آن سببِ آن کرد که پدر بر ایشان متغیر گردید.

و ششم آن بود که ایشان گفتند: ما این بکنیم به او، و توبه کنیم، خدای ـعزّوجلّ ـ توبه بر دل ایشان فراموش گردانید و بر آن گناه مُصر بماندند تا انگاه که پیشِ یوسف مُقر آمدند.

و هفتم آن بود که ایشان خواستند که پدر او را غرّه کنند بدان گریستن، و او را بَفَرِيوانَند[2] بدان پیراهنِ خون‌آلود، خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر دلِ او افگند تا بدان غرّه نشد، و گفت: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً،[3] این حقیقت نیست بل چیزی است که تن[4] شما. شما را مزیّن گردانیده است.

و هشتم آن بود که ایشان خواستند که دوستیِ او از دلِ پدرِ او ببرند تا دل پدر ایشان را خالی گردد خدای ـ عزّوجلّ ـ بر ایشان گردانید تا هر روزی دوستی یوسف اندر دلِ او همی افزود و آرزومندی او هر روزی زیادت همی بود[5].

و نهم آن بود که یوسف ـ علیه‌السّلام ـ خواست که خویشتن را از زندان برهاند[6] آن وقتی[7] که ساقی را گفت: اذكرني عِنْدَ رَبِّكَ[8]، مرا یاد کن به نزدیك سیّدِ خویش، خدای ـعزّوجلّ ـ بر او گردانید تا ساقی را[9] فراموش کرد قریبِ ده سال.

دهم آن بود که زنِ عزیز او را بخود خواند امتناع کرد انگاه که خواست که آن طلب به او منسوب کند و گفت: مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً،[10] چیست جزا آن کسی که به اهلِ تو بدی اندیشد؟ خدای ـ عزّوجلّ ـ آن قصد به او گردانید تا انگاه که اقرار داد و گفت: ٱلْآنَ حَصْحَصَ ٱلْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ،[11] من خواندم او را به خویشتن.

و یازدهم آن بود که چون او را عرضه کردند اندر بازارِ مصر، هر کسی از اهلِ مصر گردن برکشیدند[12] تا مگر او را بخرند و او بندهٔ ایشان باشد، خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را

۱. گن: + آن بود ۲. گن و باد: بفریبند ۳. یوسف (۱۲) ۱۸ ۴. باد: نفس
۵. باد: می‌بود ۶. باد: رها کند ۷. گن: وقت ۸. یوسف (۱۲) ۴۲
۹. گن: وی را ۱۰. یوسف (۱۲) ۲۵ ۱۱. یوسف (۱۲) ۵۱ ۱۲. گن: برکشید، باد: سر برافراشتند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مقهور گردانید و او را عزیز مصر کرد تا ایشان را همه به بندگی بخرید. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ[1]. و پس ازین خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت:

[آیه ۲۲] وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ و چون او به جوانی رسید عطا دادیم او را حکمت و علم و تعبیر[2] و تدبیر از پیش نبوّت، و همچُنان جزا دهیم نیکوکاران را و صابران را بر محنت*

ابن عبّاس گوید: «أَشُدَّهُ» میانِ هژده سال بود تا سی سال. ضَحّاك گوید: بیست سال.

و اندرین پند است همه خلق را، خاصّه محمّد را صلوات‌الله علیه. چُنانستی که او را همی گوید: چُنان که یوسف را از محنت برهانیدیم چون صبر کرد و نیکوکاری کرد، او را حکمت و ملکت و نبوّت ارزانی داشتیم و دشمنان او را مسخّرِ او کردیم همچُنان ترا از رنجِ این مشرکان برهانیم و زمینِ ایشان ترا صافی گردانیم و دشمنانِ ترا مقهورِ تو گردانیم، این است سنّتِ ما با محسنان[3].

و بدان که چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ در ان خانه قرار گرفت و قوت ها گرفت[4] و زن عزیز او را بخود خواند و از او اندر خواست تا[5] با او موافقت کند اندران چیزی که میانِ مردان و زنان رَوَد. یوسف گفت: مَعَاذَاللهِ که مهترِ من قِطْفیر مرا گرامی داشت[6] من او را خیانت نکنم[7].

سُدّی گوید: چون آن زن خواست که یوسف را به خود خواند جمالِ خویش بر او عرضه همی کرد و محاسنِ خویش او را یاد همی کرد[8] تا مگر او را میلی اوفتد[9] انگاه محاسنِ یوسف همی شمرد، گفت: یا یوسف چی[10] نیکو است این موی تو. یوسف

۱. یوسف (۱۲) ۲۱ ۲. باد: علم تفسیر ۳. گن: با نیکوکاران، باد: + والله اعلم
۴. باد: فرا گرفت ۵. گن: تا + مگر ۶. گن: بداشت ۷. گن: کنم
۸. گن: همی داد ۹. باد و گن: افتد ۱۰. باد و گن: چه

گفت: این اوّل چیزی است که از من زایل گردد[1] [اندر گور][2] گفت: یا یوسف چه نیکو است روی تو. گفت: این روی خاك را است و خاك او را بخواهد خورد. و هموار[3] آن زن بر وی[4] استاد و او را به خویشتن همی خواند به سخنها[ی گوناگون][5] و او را همی ترسانید از مخالفت کردن. چون بسیار بگفت از ان معنی، و یوسف برنا بود و ان زنی بود به غایت نیکو، یوسف را غلبه کرد آنچه جوانان را غلبه کند، و چون حرصِ آن زن دید نرم شد و خالی گردیدند اندر خانه‌ای.

گروهی از مفسّران گفتند: بیش از ان هیچ[6] نرفت، این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا[7]. و سَعِید بن جُبَیر گوید که یوسف بندِ ازارِ خویش بگشاد. و ضحّاك گوید که شیطان بیامد و دستی بر گردنِ یوسف نهاد ودستی بر گردنِ آن زن نهاد و میانِ ایشان جمع کرد. و همچنین از ابن عبّاس آمده است که او آنجا بنشست از ان[8] زن، که مردان از[9] زنان نشینند. خدای ـ عزّوجلّ ـ برهانِ خویش ها[10] یوسف نمود تا او را از ان فعل بازداشت.

و ابن عبّاس گوید که معنی «برهان» آن بود که صورتِ یعقوب را دید که دست بر سینهٔ او زد تا آن شهوت که اندر تنِ او بود به سرِ انگشتانِ او بیرون آمد. قتاده گوید: صورتِ یعقوب را دید که او را گفت: ای روا داری که عملِ سُفها کنی و نام تو اندر جملهٔ پیغامبران نبشته[11]؟

و ابن أبی ملیکه روایت کند از ابن عبّاس که یوسف ندائی شنید که او را گفتند: ای یوسف اگر زنا کنی چون مرغی باشی که پرِ او بریزد و بیوفتد[12] اگر خواهد که بپّرد، نتواند.

و سُدّی گوید که ندائی شنید یوسف که مَثَلِ تو مَثَلِ مرغی است اندر هوا، چیزی اندر او نرسد و اگر با او موافقت کنی چون مرغی باشی که بمیرد بر زمین اوفتد

۱. گن: فرو ریزد ۲. افزوده از گن ۳. گن: و همچنین، باد: و همچنین همواره ۴. گن: بوی
۵. افزوده از گن ۶. گن: + چیز ۷. یوسف (۱۲) ۲۴ ۸. گن: با آن ۹. گن: با
۱۰. گن و باد: فرا ۱۱. باد: نوشته ۱۲. گن و باد: بیفتد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و هیچیز[۱] از خویشتن دفع نتواند کرد[۲]، و مَثَلِ تو اگر این کار[۳] نکنی چون مَثَلِ بَرزای[۴] است صعب که هیچ‌کس بر او قادر نبود که او را کار فرماید، و اگر این کار بکنی مَثَلِ تو چون مَثَل آن بَرزا[۵] باشد که بمیرد تا مور اندر اصل سُرَهْ او نشیند او را همی خورد و نتواند اندکی او را از خویشتن دفع کند.

و مجاهد از ابن عبّاس روایت کرده است که چون یوسف ازار بگشاد و آنجا که مردان از زنان نشینند بنشست[۶]، کفّی دید که اندر میانِ ایشان پدید آمد بی‌ساعد، و بر او نبشته: وَ إِنَّ عَلَيْكُم لَحَافِظِينَ، كِرَاماً كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ[۷]. یوسف برخاست و بگریخت و آن زن برخاست و بترسید. چون بیم از ایشان بشد، باز آمدند و بنشستند بر همان حال، [دیگر باره][۸] کفّی دید که اندر میانِ ایشان پدید آمد بی‌ساعد، بر او نبشته: وَلاَ تَقْرَبُواْ ٱلزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلاً.[۹] ایشان بترسیدند و بپراگندند، چون بیم از ایشان برفت باز آمدند و بر همان حال بنشستند، دیگر بار کفّی دیدند که میان ایشان پدید آمد بی‌ساعد، بر او نبشته: وَٱتَّقُواْ يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ،[۱۰] الآیة. ایشان بترسیدند و بپراگندند. چون بیم از ایشان بشد باز آمد[ند] و بر همان حال بنشستند، خدای ـ عزّوجلّ ـ جبرئیل را گفت: یا جبرئیل دَرْیاؤ[۱۱] بندهٔ مرا پیش از آن که خطای کند. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ فرو آمد و پیشِ او بیستاد و انگشت اندر دندان گرفته و او را گفت: ای تو کاری همی کنی که جاهلان کنند[۱۲] و نام تو اندر جملهٔ پیغامبران نبشته است[۱۳] که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوءَ وَٱلْفَحْشَاءَ[۱۴].

و وَهْب بن مُنَبِّه گوید که چون ایشان قصدِ یگدیگر کردند کفّی دیدندبی‌تن، بر او نبشته به لغتِ عبرانی: أَفَمَنْ هُوَ قَائِم عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ[۱۵]. ایشان بازگردیدند پس معاودت کردند چند بارِ دیگر، چُنان که یاد کردیم، هر باری آن کف را دیدند بر او

۱. گن و باد: هیچ چیز ۲. گن: نتواند کردن ۳. گن: فعل ۴. باد: پای زنی ۵. باد: پُرنایی
۶. گن: و به کاهدْ مرد از زن بنشست ۷. انفطار (۸۲) ۱۰ ـ ۱۲ ۸. افزوده از گن، باد: هم باز
۹. اسراء(۱۷) ۳۲ ۱۰. بقره (۲) ۲۸۱ ۱۱. گن: اندر یاب، باد: دریاب ۱۲. گن: که کار جاهلان باشد ۱۳. باد: نوشته است ۱۴. یوسف (۱۲) ۲۴ ۱۵. رعد(۱۳) ۳۳

نبشته[۱] آنچه یاد کردیم به لغتِ عبرانی.

و عَطیّه روایت کند از ابن عبّاس که یوسف صورت[۲] آن ملك دید پیش خویش ایستاده.

و جعفرِ صادق رضی‌الله عنه روایت کرده است از پدرِ خویش علی بن الحسین ـ رضی‌الله عنهم أجمعین ـ که گفت: آن «برهان» آن بود که چون آن زن قصد آن فعل کرد، برخاست، جامه‌ای بر روی بُتی که اندران خانه بود فرو گذاشت و یوسف او را گفت: این چیست که همی کنی؟ گفت: از او شرم دارم که مرا[۳] بیند بر این حال. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت: ای تو شرم داری از آنچه نشنود و نداند و نبیند و من شرم ندارم از خدای هفت آسمان و زمین که سرّ و علانیتِ ما همی داند.

وَز[۴] جعفر صادق ـ رضی‌الله عنه ـ آمده است که گفت: «برهان» آن بود که خدای ـ عزّوجلّ ـ پیغامبری اندر دلِ او نهاد تا عصمتِ پیغامبری صفت او گردید و حایلی گردید میان او و میانِ آنچه[۵] خدای را ـ سبحانه ـ رضا نباشد اندران.

و گروهی گفتند: علم و حکمت اندر دلِ او نهاد تا به قوّتِ آن جوانیِ خویش را غلبه کرد[۶] و بدان حال غرّه نشد[۷] و از ان فعل[۸] باز استاد[۹].

و گروهی گفتند: اندران وقتی که خواست که بندِ ازار بگشاید دستی از کشحِ او بیرون آمد[۱۰] و دستِ او فرو گرفت تا آن را نتوانست گشاد.

و بدان که این اقوال[۱۱] که یاد کردیم اندر معنیِ «برهان»، همه جایز است، از آنجا که عقل است و جلالت و قدرت خدای عزّوجلّ، و هیچ یگدیگر را منافی نیست و برهان بر جمله مقطوع به[۱۲] است که نصِّ کتاب خدای است، انکار نشاید[۱۳] کردن به هیچ حال[۱۴]، و روا بود که همه بوده باشد.

و اگر کسی ترا گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ

۱. باد: نوشته ۲. گن: صفت ۳. گن: ما را ۴. بادو گن: و از ۵. باد: هر چه
۶. گن: کند ۷. گن: نشود ۸. گن: حال ۹. باد: باز ایستاد ۱۰. باد: دستی دید که از کنجی بیرون آمد ۱۱. باد: اقاویل ۱۲. گن: مقطوع علیه، باد: مقطوع ۱۳. گن: نشاهد ۱۴. باد: به هیچ کار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بِها[1] ، بر این تفسیر که یاد کرده‌اند اثباتِ معصیت بُوَد بر انبیا ، و به نزدیکِ اهلِ سنّت و جماعت از انبیا روا نبوَد هیچیز[2] از معصیت و گناه . جواب آن است که گویی چُنان که گروهی از اهل تفسیر گفتند که این حالها که یاد کردیم پیش از نبوّت بود چون نبوّت و عصمت پدید آمد از ان فعل امتناع کرد و قصدِ معصیت از پیش نبوّت افتاد . و هم بر این معنی گفت : ما مِنّا إلاّ مَن عصی أوهمّ إلاّ یحیی بن زکریا[3] . هیچ‌کس نیست از ما که نه معصیتی[4] کرده است و یا قصدِ معصیتی کرد إلاّ یحیی بن زکریا .

و هم اندرین معنی ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ روایت‌کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت : هیچ‌کس نبوَد که ازین جهان بیرون شود که نه خطا[5] کرده باشد و یا قصدِ آن کرده باشد مگر یحیی بن زکریا ، که او هیچ خطا نکرد و بدان هیچ قصد نکرد .

و هم اندرین معنی بود آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید پیغامبر را علیه‌السلام : لیغفر لك الله ما تقدم من ذَنْبِك و ما تأخّر ، یعنی آنچه متقدّم بود و متأخّر بود از پیشِ نبوّت .

و گروهی از مفسّران گفتند : معنی این که همی گوید : ولقد همّت به وَهمَّ بها[6] ، از پس نبوّت بوده است ولکن معنیش نه آن است که از او معصیتی به حاصل آمد بلکه او را چندین معنی دیگر است :

یکی آن است که «همّت بِه» [نه[7]]بر معنی طلب معصیت است[8] و «همّ بِها» بر معنی آن است که او آن[9] را همی زد و از خویشتن دور همی گردانید[10] .

و دیگران است که «هَمّ بِها» معنیش آن است که «هَمّ بالطّاعة» ، أی انگاه که زن قصدِ او کرد طاعت[11] کرد و از ان[12] اعراض کرد .

و سوم آن است که «همّت بِه» سخن تمام گردید و «همّ بِها» ابتدای سخنی است پیوسته[13] به آنچه از پس این است که او قصد[14] کرده بودی اگر «برهان» ندیدی ولکن

۱ . یوسف(۱۲) ۲۴ ۲ . باد و گن : هیچ چیز ۳ . باد : إلاّ زکریا ۴ . گن : معصیت
۵ . گن : خطای ۶ . باد : + یوسف را ۷ . افزوده از گن و باد ۸ . باد : نه آن است که از وی معصیتی یا قصد معصیتی بوده است ۹ . باد و گن : آن + زن ۱۰ . باد : دور می‌کرد
۱۱ . باد و گن : قصد طاعت ۱۲ . باد : آن زن ۱۳ . گن : پیوست ۱۴ . گن : قصد وی

«برهان» دید ، قصد نکرد .

و چهارم آن است که معنی «همّ بِها» آن است که او تمنّا کرد[1] که زنِ او بودی به حلال ، نه قصدِ آن که با او معصیتی کند . و گروهی ازین جواب دادند و گفتند : قصدِ معصیتْ معصیت نباشد هرگاه که[2] فعل بازان[3] نپیوندد[4] [و چون فعل با آن نپیوندد][5] بر «همّت[6]» متعاقب نبود[7] چُنان که بُو هُرَیره روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت : خدای ـ عزّوجلّ ـ گوید : هرگاه که بندهٔ من قصد[8] نیکوی کند و آن تمام بَنَه کند من او را نیکوی بنبیسم[9] و اگر بکند ده نیکوی نبیسم إضعافاً مضاعفة ، تا هفصد[10] ، و چون بندهٔ من قصد بدی کند و آن بدی نکند من آن بدی بر او ننبیسم[11] و اگر بکند من او را یك بدی نبیسم[12] و اگر آن را از بهرِ من بگذارد او را بدان نیکوی بنبیسم[13] .

و گروهی که نه اهلِ تحقیق‌اند از جملهٔ اهل سنّت و جماعت ، گفتند که صغایر بر انبیا روا باشد تا ایشان را نیز محلِّ خوف و رجا باشد چون دیگران . و بر قولِ این گروه آن که[14] از یوسف پدید آمد صغیره بود از بهرِ آن که اندیشه‌ای بود بی‌فعل . و بر این معنی تأویل کنند قولِ پیغامبر علیه‌السّلام : مامنّا إلاّ من عصی أوهم إلا یحیی بن زکریا[15] . و قولِ درست آن پیشین است که اگر یك مخالفت اندك و بسیار بر ایشان روا داری[16] ، عصمت برخیزد[17] . و چون عصمت برخیزد بر آنچه آرد از نبوّت و شریعت ، اعتماد نباشد . و نشاید دانستن که خطا آن باشد که از پیش کرد یا آن که بر سبیلِ استدراك آن پیدا کرد . این است آنچه واجب کرد اندرین باب گفتن ، بر سبیلِ اختصار ، که اگر هرچه اندرین معنی شایستی گفتن[18] ، گفته شدی ، قصّهٔ دراز گردیدی و از شرطِ اختصار بیرون شدی . و این جمله که یاد کردیم تفسیرِ آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید :

۱ . گن : تمنا آن کرد ۲ . گن : هر آنگه که ۳ . گن : با آن ۴ . باد : با آن نباشد پیوسته
۵ . افزوده از گن و باد ۶ . گن : همه ۷ . گن و باد : معاقب بود ۸ . گن : هرگه بنده
۹ . باد : نویسم ۱۰ . باد و گن : هفت صد ۱۱ . باد : ننویسم ۱۲ . باد : نویسم
۱۳ . باد : بنویسم ۱۴ . گن و باد : آنچه ۱۵ . باد : الاّ زکریا ۱۶ . گن : روا بودی
۱۷ . گن : برخاستی ۱۸ . گن : بشاهستی گفتن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۲۳] وَرَاوَدَتْهُ ٱلَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ ٱلْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَیْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ إِنَّهُ رَبِّیَ أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لَا یُفْلِحُ ٱلظَّالِمُونَ؛ و به خود خواند او را آن زن که او اندر خانهٔ او بود از تنِ او[۱]، و ببست درها ـ چنین گویند که هفت در ببست ـ و گفت: اقبال بادا ترا بر من و من ترا ساخته‌ام. گفت یوسف: پناه به خدای کنم از آنچه تو مرا بدان می‌خوانی که خدای من نیکو گردانیده است محلّ من که مرا از چاه برهانیده است و شوهر تو که مهتر من است مرا گرامی داشته است، و خود فلاح نکنند آن کسانی که ظالم باشند و خیانت کنند[۲]*

[آیه۲۴] وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوءَ وَٱلْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِینَ؛ و خود قصد کرد آن زن به یوسف، و قصد کرده بودی یوسف بدان زن اگر نه آن را بودی که بدید برهانِ خدای خویش، و همچُنان کردیم تا بازگردانیم[۳] از او آنچه بدی و فعل فاحش بود که او از ان بندگانِ ما بود که ایشان مخلص باشند اندر توحید و عبادت*

و بدان که چون یوسف بدید آن برهانی که خدای ـ عزّوجلّ ـ او را بنمود[۴] یوسف بگریخت و قصدِ در کرد تا مگر از راعیل خلاص یاوَد[۵]، و راعیل از پیِ او بشتافت تا مگر مراد خویش از او بردارد، هردو همی بشتافتند قصدِ در کرده و راعیل اندر او رسید و از پیِ پیراهنِ او اندر آویخت و آن را بکشید تا مگر او را از بیرون شدن باز تواند داشتن. پیراهنِ یوسف دریده شد چون به در رسیدند قِطْفِیر را دیدند بر در نشسته با پسر عمّ راعیل، چون او را دید بترسید پیش‌دستی کرد و گفت: نیست جزای آن‌کس که خواهد به اهلِ تو بدیی[۶]، مگر آن که او را بازداری و یا او را عذابی سخت کنی به زخم و خواری؟ چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ آن سخن شنید[۷]، گفت: بل[۸] او مرا به خویشتن خوانده است و من از او همی گریزم، او اندر من رسید و از جامهٔ من اندر آویخت تا

۱. باد: تن خود ۲. باد: حماقت کنند ۳. باد: بگردانیم ۴. باد: بنموده بود
۵. گن و باد: خلاص یابد ۶. گن: بدی ۷. باد و گن: بشنید ۸. باد: وی

جامهٔ من بدین صفت شد که همی بینی، و آن نشان که بر جامه بود او را گواهیی[۱] پیدا بود بر آن که قصد و طلب از جانب[۲] زن بوده است از بهرِ آن که آن اثر بر پیِ جامه بود و اگر قصد از یوسف بوده بودی بایستی که نشان بر[۳] پیشِ جامه بودی. و ایشان را این راه ها نمود[۴] حکیمی[۵] که اعتمادِ قطفیر بر او بودی.

و گروهی گفتند: آن ابنِ عم[۶] راعیل که با او نشسته بود ایشان را این راه ها نمود[۷].

و گروهی گفتند: کودکی بود اندر گهواره[۸]، پسر خالِ راعیل بود، خدای ـ عزّوجلّ ـ او را به سخن آورد، او گفت: بنگرید اگر این دریدن بر پیِ جامه است یوسف راست همی گوید، و اگر[۹] بر پیشِ جامه است آن زن راست همی گوید. چون بنگریستند[۱۰] نشان بر پیِ جامه بود، دانست[۱۱] که یوسف راست همی گوید و آن زن دروغ همی گوید. و قطفیر گفت آن زن را که این از جملهٔ کَیْدِ شما زنان است و کید شما زنان عظیم باشد و روی ها یوسف[۱۲] کرد و گفت: یا یوسف روی بگردان ازین، و باك مدار که من بدانستم که ترا اندرین هیچ گناه نیست. و چون دانست که بیش از ان چیزی نرفته است روی ها راعیل[۱۳] کرد و گفت: استغفار کن گناهِ خویش را بدین قصد[۱۴] که کرده‌ای[۱۵]. این است معنی آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیه۲۵] وَٱسْتَبَقَا ٱلْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَیَا سَیِّدَهَا لَدَا ٱلْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِیمٌ؛ و از پیشِ یکدیگر شتاب کردند تا به در، و بشکافت آن زن پیراهنِ او از پس، و یافتند خداوندِ او را به نزدیكِ در، گفت آن زن: نیست جزای آن کس که خواهد به اهل تو بدیی، مگر آن که او را حبس کنند و یا عذاب کنند او را، [عذابی][۱۶] دردنمای؟*

[آیه۲۶] قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِی عَنْ نَفْسِی وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ

۱. باد و گن: گواهی ۲. باد: که قصد از جانب ۳. باد: به ۴. گن: فرا نمود
۵. باد: و این راه نمونی حکیمی کرد ۶. گن: پسر عم ۷. گن: فرا نمود، باد: این راه او نمود
۸. گن: گاهواره ۹. گن: + دریدن ۱۰. بنگرستند ۱۱. گن: بدانستند ۱۲. باد و گن: فرا یوسف ۱۳. گن: فرا زن، باد: فرا راعیل ۱۴. باد: قصد + بد ۱۵. گن: کردی
۱۶. باد: عذابی کنند دردنمای، افزوده از گن

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ؛ گفت یوسف: او مرا طلب کرده است و به خود خوانده است و گواهی بداد گواهی از اهلِ آن زن: اگر پیراهنِ او شکافته است از پیش، راست همی گوید زن، و او ـ یوسف ـ از[1] دروغ‌گویان است*

[آیهٔ۲۷] وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ؛ و اگر پیراهن شکافته است از پس، دروغ می‌گوید[2] زن، و مرد ـ یعنی یوسف ـ از جملهٔ راستگویان است*

[آیهٔ۲۸] فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ؛ چون بدید عزیز[3] پیراهنِ او شکافته از پس، گفت عزیز: این از کیدِ شما زنان است[4] که کیدِ شما زنان عظیم[5] باشد*

[آیهٔ۲۹] يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا وَٱسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ ٱلْخَاطِئِينَ؛ ای یوسف! روی بگردان از این کار و باك مدار که عذرِ تو پیدا است[6]، و یا راعیل استغفار کن گناه خویش را که تو هستی از جملهٔ خطاکنندگان[7]*

و بدان که چون آن حال بیوفتاد[8] قصّهٔ راعیل با یوسف اندر شهرِ مصر معروف شد و زنان از ان بسیار می‌گفتند[9].

مقاتل گوید: اوّل کسی که آن را بدانست از زنان، زنِ ساقی بود و زنِ خبّاز و زن‌ستوربان[10] و زن زندانبان و زنِ حاجب، انگاه پس از ان فاش گردید اندر میان قوم[11]، و همی گفتند که زن عزیز بندهٔ خویش را به خود همی خواند و دل ها او[12] داده است، و او را بدان عیب همی کردند، او[13] خواست که عذرِ خویش به نزدیكِ ایشان پیدا کند، چهل زن[14] را از جملهٔ زنان مصر بخواند و ایشان را گرامی بنشاند و هریکی را از ایشان ترنجی بداد[15] و کاردی، تا همی بریدند و با انگبین

۱. باد و گن: و مرد از ۲. گن: همی گوید ۳. گن: عزیز مصر ۴. گن: هست ۵. باد و گن: بزرگ ۶. گن: پیدا شد نزد من ۷. گن: تو از جملهٔ خطاکنندگانی ۸. باد و گن: بیفتاد ۹. باد و گن: همی گفتند ۱۰. باد: ستوروان ۱۱. گن: خلق ۱۲. باد: دل به وی ۱۳. گن: راعیل ۱۴. گن: چهل تن ۱۵. گن و باد: فرا داد

همی خوردند[1].

و گروهی گفتند: هریکی از بُزماوَرْدی ها داد[2] و کاردی، تا همی بریدند و همی خوردند. پس یوسف را گفت تا بر ایشان بیرون آمد[3]. و جمال او چنان بود که هرکجا که او همی گذشتی روشنای [روی][4] او بر دیوار همی افتیدی، [تا][5] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: یوسف را دیدم شبِ معراج. گفتند: [یا رسول‌الله][6] چون دیدی؟ گفت: چون ماهِ شب چهارده[7]. چون[8] یوسف ـ علیه‌السّلام ـ بیرون آمد بر آن زنان[9]، متحیّر گشتند[10] و اندران تحیّر[11] خواستند که کارد بر ترنج نهند که همی بریدند کارد بر دستِ خویش نهادند و ببریدند[12]، و هیچ آگاهی نداشتند از دردِ آن، و ندانستند که دستِ خویش بریده‌اند[13] تا آنگاه که خون دیدند و گفتند: مَعَاذَالله این نه مردمی[14] است این فریشته‌ای است کریم. یعنی که از کریمی او بود که به معصیت باز ننگرست و از راعیل بگریخت. و این چنین اندر طبعِ بشر نباشد. راعیل گفت ایشان را: این است که شما مرا از بهرِ او ملامت همی کردید[15]، پس اقرار داد و گفت: آری من خواندم او را به خویشتن، [وی][16] عاصی شد اندر من، و مرا طاعت نداشت و اگر پس ازین آن نکند که من فرمایم او را اندر زندان کنند و خوار بکنند او را. و آن زنان او را گفتند که فرمانِ او بَر، و اندر او عاصی مشو. چون یوسف آن سخن بشنید و وعید و مواعدت[17] آن زن بدید پناه به خدای کرد و گفت: یارب! زندان دوستر دارم از آنچه ایشان مرا بدان همی خوانند و اگر کیدِ ایشان از من صرف نکنی بیم آن بُوَد که مرا میل اوفتد[18] به گفتارِ ایشان، و انگاه من از جملهٔ جاهلان باشم. خدای ـ عزّوجلّ ـ مکر و کیدِ ایشان از او بگردانید[19] و او را قوّت آن بداد تا نفسِ خویش را غلبه کرد و از آنچه ایشان او را بدان

۱. باد: همی برند و میخورند، گن: همی خورند ۲. گن: فرا داد ۳. گن: برون آید ۴. افزوده از گن، باد: روشنایی روی ۵. افزوده از گن ۶. افزوده از باد و گن ۷. باد: شب چارده، گن: ماه چهارده شبه ۸. گن: پس + چون ۹. باد: از آن ۱۰. گن: + از وی ۱۱. باد: از تحیّر ۱۲. گن: و دست بریدند ۱۳. گن: ببریده‌اند ۱۴. گن: مردم ۱۵. گن: ملامت همی کنید ۱۶. افزوده از گن ۱۷. باد و گن: معاودت ۱۸. باد و گن: افتد ۱۹. گن: دفع کرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همی خواندند اعراض کرد. و این جمله که یاد کردیم آن است که خداوند سبحانه همی گوید:

[آیهٔ۳۰] وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي ٱلْمَدِينَةِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَٰهَا عَن نَّفْسِهِۦ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ؛ و گفتند زنانی اندر شهر که زنِ ملك همی بجوید بندهٔ خویش را از تنِ او ـ یعنی او را به خود خواند[۱] ـ خود اندر میانِ دل او شده است دوستیِ او، او را همی بینم اندر خطای ظاهر، ازین که همی کند[۲]*

[آیهٔ۳۱] فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَـًٔا وَءَاتَتْ كُلَّ وَٰحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ ٱخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُۥٓ أَكْبَرْنَهُۥ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ؛ چون[۳] بشنید راعیل مکرِ ایشان که ایشان کردند[۴] تا مگر یوسف را ها ایشان[۵] نماید، بفرستید به ایشان و بساخت ایشان را مجلسی گرامی، که اندران اتکا کردند[۶] و ها داد[۷] هریکی را از ایشان کاردی، و گفت: یوسف را: بیرون آی بر ایشان[۸]. چون بدیدند او را، بزرگ داشتند[۹] او را، و ببریدند دستهای خویش و گفتند: مَعَاذَالله نیست این بشری[۱۰]، نیست این مگر فریشتهٔ کریمی[۱۱]*

[آیهٔ۳۲] قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَٰوَدْتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَٱسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ؛ گفت راعیل إنّك[۱۲] آن است که شما ملامت همی کردید مرا اندر بابِ او، و خود من او را بخواندم و از تنِ او بازجستم امتناع کرد و نگاه داشت. خویشتن [را]، و اگر نکند آنچه من او را فرمایم اندر زندان کنند او را، و باشد از جملهٔ ذلیلان*

[آیهٔ۳۳] قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلْجَٰهِلِينَ؛ گفت یوسف: ای خدای من! زندان دوستر به نزدیكِ

۱. گن: همی خواند ۲. گن و باد: «ازین که همی کند» ندارد ۳. گن: پس + چون
۴. باد و گن: همی کردند ۵. باد: بر ایشان، گن: فرا ایشان ۶. گن: انکار کردند، باد: انکار کنند
۷. باد و گن: فراداد ۸. گن: به ایشان ۹. باد و گن: بزرگ آمد ۱۰. گن: مردمی
۱۱. گن: گرامی، باد: کریم ۱۲. باد: آنکه

من از آنچه همی خوانند ایشان مرا بدان، و اگر صرف نکنی از من کیدِ ایشان، میل کنم به ایشان، و باشم از جملهٔ جاهلان*

[آیهٔ۳۴] فَٱسْتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ؛ پس اجابت کرد او را خدای و برگردانید از او کیدِ ایشان، که او سمیع است[۱] دعوت و شکایتِ او را، و دانا است به مکرِ ایشان[۲]*

و بدان که پس از آن که این مجلس رفت و آن زن طمع از موافقتِ او ببرید، کیدِ دیگر[۳] ساخت، او را گفت شوهر را: نبینی که این بندهٔ عبرانی همی چه کند مرا اندر [میان][۴] خلق فضیحت گردانید هر که را که بیند عذرِ خویش همی گوید او را، و همی گوید مردمان را که او خواند مرا به خویشتن، و من عذرِ خویش هر کسی را بتوانم گفت، فامّا مرا دستوری ده تا بیرون شوم و عذرِ خویش بخواهم والاّ او را بازدار، چُنان که مرا از عذر خواستن بازداشته‌ای تا او عذرِ خویش نتواند خواست[۵]. او[۶] یوسف را بازداشت اندر زندان، تا سخنِ آن زن منقطع شد[۷] هرچند همی دانست که یوسف بی گناه است.

ابن عبّاس گوید ـ رضی‌الله عنه ـ که یوسف را ـ علیه‌السّلام ـ سه عثرت بیوفتاد، خدای ـ عزّوجلّ ـ او را بر[۸] هریکی مکافاتی بکرد[۹] چون قصدِ آن زن کرد بر آن سبیل[۱۰] که یاد کردیم خدای ـ عزّوجلّ ـ زندان مکافاتِ او کرد. و چون به هَمّ زندانی خویش گفت: اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ[۱۱]، مرا یاد کن به نزدیكِ مهترِ خویش، خدای ـ عزّوجلّ ـ زندان[۱۲] بر او دراز بکرد. و چون برادرانِ خویش را گفت: إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ[۱۳]، چُنان‌که یاد کنیم پس ازین، خدای ـ عزّوجلّ ـ برادرانِ او را ها کرد[۱۴] تا بروی او اندر گفتند: فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ[۱۵]، دزدی کردی برادری از او پیش ازین، و بدان یوسف را همی خواستند،

۱. باد: شنواست ۲. گن: + به وی ۳. گن: کیدی دیگر ۴. گن: از میان، افزوده از باد
۵. باد: نتواند خواستن ۶. گن: قطفیر ۷. گن: منقطع شود ۸. گن: از
۹. گن: مکافات کرد ۱۰. گن: سبیلی ۱۱. یوسف (۱۲) ۴۲ ۱۲. گن: زمان
۱۳. یوسف (۱۲) ۷۰ ۱۴. باد و گن: فرا کرد ۱۵. یوسف (۱۲) ۷۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای ـعزّوجلّ ـ خواست که او را مطهّر گرداند و هر عثرتی که او را بوده است آن را کفارتی کند تا یوسف مقدّس و مطهّر باشد و از همه عیبها پاك شود[1] چُنان که صفتِ انبیا و اولیای خدای باشد.

و بدان که ملكِ مهین بر مصر ولید بن الرَّیّان بود و بر دو غلامِ خویش خشم گرفته بود، یکی خبّازِ او بود طعامها[ی] او به دستِ او بودی و نام او مجلّث[2] بود. و دیگر ساقی وی بود و صاحبِ شراب وی بود و نام او نبو[3] بود و ملك بر ایشان خشم گرفته بود از بهرِ آن که خبّازِ او همی خواست که او را زهر دهد و ساقی نیز او را[4] اندران موافقت کرده بود. و سببِ آن آن بود که جماعتی از اهل مصر خواستند که آن ملك را هلاك کنند، این دو غلام را ها کردند[5] تا طعام و شرابِ او به زهر بیالایند. و ایشان هردو آن گروه را اجابت کرده بودند، انگاه ساقی از ان باز ایستاد و خبّاز آن رشوت قبول کرد و زهر اندر طعام کرد، چون آن طعام بیاورد، ساقی گفت: ای ملك! این طعام مخور که این مسموم است. خبّاز گفت: ای ملك! این شراب مخور که این شراب مسموم است. ملك ساقی را گفت: تو بخور این شراب. ساقی شراب را بخورد هیچ زیان نداشت. خبّاز را گفت: تو ازین طعام بخور. [خبّاز][6] امتناع کرد، ملك آن طعام را بیازمود بر ستوری، چون آن ستور آن را بخورد هلاك شد، ملك فرمود تا ایشان هر دو را بازداشتند هم اندران زندان که یوسف را بازداشتند. و یوسف گفته بود زندانیان را که من تعبیرِ خواب دانم. این هر دو غلام گفتند: ما این بندهٔ عبرانی را بباید آزمود که همی دعوی تعبیر[7] کند تا داند یا نه.

ابن‌مسعودگوید: ایشان هیچیز[8] ندیده بودند ولکن خوابی نهادند تا او را بیازمایند.

و مجاهد گوید که چون ایشان هر دو یوسف را بدیدند، گفتند: یا یوسف! ما ترا همی دوست داریم، یوسف ـعلیه‌السّلام ـ ایشان را گفت: به خدای بر شما که مرا

۱. گن: باشد ۲. باد: محلت، گن: محلث ۳. سرا: محلث، گن: نبو، باد: تتو
۴. گن: نیز با وی ۵. گن و باد: فرا کردند ۶. افزوده از گن و باد ۷. گن: + خواب
۸. گن: هیچ، باد: هیچ چیز

دوست مدارید که هرگز مرا کس دوست نداشته است الاّ که من از او بلائی دیده‌ام[1]، پدر مرا دوست داشت از بهرِ آن اندر چاه گرفتار آمدم و عمّه[2] مرا دوست داشت از بهرِ او[3] اندر بلای دیگر گرفتار آمدم، زنِ مهترِ من مرا دوست بداشت از بهرِ او اندرین بلا گرفتارم و شما مرا دوست مدارید بارك‌اللهُ فیکما. ایشان گفتند: ترا دوست داریم و با او الفت کردند[4] و شگفت همی داشتند از آنچه همی دیدند از فهم و عقلِ او. و آن وقت که ایشان را اندر زندان بازداشتند ایشان هریکی خوابی دیده بودند بر او عرضه کردند و او را از تعبیرِ آن بپرسیدند. ساقی گفت: ایّها العالم! من چُنان دیدم که بوستانی[5] استی و اندران بوستان بُنی میوه استی[6] و سه خوشه انگور از ان بُن[7] فرو آویخته استی[8] و من آن را باز کردمی و کاسِ ملك اندر دست من بودی و آن را اندران کاس افشاردمی[9] و ها ملك[10] دادمی تا آن بخوردی.

و خبّاز گفت: من به خواب دیدم که سه سَلّه بر سر دارمی اندران سَلّه ها نان بودی و طعامها از هر لونی، و مرغانِ هوا از ان همی خوردندی. پس یوسف ـعلیه‌السّلام ـ این سخن ایشان بشنید، کراهیت کرد که تعبیرِ آن ایشان را بگوید که انگاه یکی از ایشان غمناك شود[11] و از ان حدیث ایشان اعراض کرد و به چیزی دیگر مشغول شد و گفت: هیچ طعام نیارند شما را که نه من بگویم که چی آوردند و چی خوردید[12]. گفتند: یا یوسف! این فعلِ کاهنان باشد. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت: من کاهن نَه‌ام ولکن خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا بیاموخته است از فضلِ خویش، که من ملّتِ کافران گذاشته‌ام[13] و ملّتِ پدرانِ خویش بگرفته‌ام و ملّتِ ابراهیم و اسحاق و یعقوب برگزیده‌ام، و آن فضلی است که خدای ـ عزّوجلّ ـ با ما[14] کرده است. و یوسف دینِ خویش[15] بر ایشان عرضه کرد و ایشان را و جملهٔ اهلِ زندان[16] را به دین خویش

۱. گن: ندیده‌ام ۲. گن: عمّت ۳. گن: از آن دوستداری ۴. گن: الفت گرفتند
۵. گن: بستانی ۶. گن: بُنهٔ میوه بودی، باد: بنی رز بودی ۷. گن: از آن میوینه رسته
۸. گن: فرا آویخته بودی ۹. باد: فشردمی ۱۰. باد و گن: فرا ملك ۱۱. گن: اندهگن گردد
۱۲. گن: و چه خورید و کی خورید ۱۳. گن: بگذاشته‌ام ۱۴. گن: بر ما ۱۵. گن: + را
۱۶. گن: جملهٔ زندانیان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواند[1] که گروهانی اندر میان ایشان بُتانی داشتند که او را همی پرستیدند، بر ایشان حجّت آورد و گفت: خدایانی پراگنده بهتر که آن را پرستید[2] یا خدای که او یکی است و همه خلق را قهر کرده است، انگاه روی به[3] ایشان آورد و خواب ایشان تعبیر کرد و گفت ساقی را: تو به پیشهٔ خویش[4] رسی و ملك را مَی همی دهی، و امّا آن سه خوشه که بدیدی، آن بود که سه روز به زندان اندر بمانی انگاه بیرون شوی و به[5] سرِ کارِ خویش رسی. و گفت خبّاز را که ترا بر دار کنند، و امّا آن سه سَلّه که دیدی آن است که سه روز اندر زندان بمانی انگاه روزِ چهارم ترا بیرون برندو بر دار کنند.

این مسعود گوید که چون ایشان این سخن بشنیدند، گفتند: یا یوسف! ما ازین هیچیز[6] ندیده بودیم[7] و این بازیی بود که همی کردیم. یوسف گفت: قضا بر این جمله که شما را گفتم برفت[8]. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ۳۵] ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ؛ انگاه رای افتاد ایشان را از پس آن که بدیدند آیاتها ـ چون جامه که از پس دریده بود و روی پرخاشیده بود و زنان که دستهای خویش ببریدند ـ که او را اندر زندان کنند[9] تا هنگامی*

[آیهٔ۳۶] وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ و اندر شد با او اندر زندان دو بنده ـ یعنی غلامانِ ملك ـ گفت یکی از ایشان: من خویشتن را چنین دیدم به خواب، که همی افشاردمی مَیِ انگور[10]. و گفت دیگر: من خویشتن را چُنان دیدم که همی برگیرمی[11] از زَبَرِ سرِ خویش نان[12]، چُنان که همی خوردندی مرغان از ان، خبر ده ما را از تفسیرِ آن که ما همی بینیم ترا از جملهٔ محسنان ـ یعنی از جملهٔ علما ـ اگر تو این را تأویلی کنی[13]*

۱. گن: همی خواند ۲. گن: همی پرستید ۳. باد و گن: با ۴. گن: با کار خویش
۵. گن: با ۶. باد و گن: هیچ چیز ۷. باد: ندیدم، گن: ندیده‌ایم ۸. باد: رفته
۹. سرا: اندر زندان کردند کنند، متن برابر گن و باد ۱۰. باد: همی افشردمی انگور ۱۱. باد: برگرفتی
۱۲. گن و باد: نانی ۱۳. گن: تأویل کنی

ضحّاك گوید: احسانِ او اندران زندان کردارِ نیکو بود با ایشان[1]، هرگاه که یکی از ایشان بیمار شدی او به تعهدِ آن بیمار بیستادی، و هرگاه که یکی از ایشان اندوه بر او غلبه کردی او آن کس را پند و بَسَند[2] همی دادی تا دلِ آن‌کس خوش گردیدی و با آن همه اجتهاد همی کردی اندر عبادت خدای ـ عزّوجلّ ـ، و اگر حال بر کسی تنگ‌تر گشتی[3] از آنِ خویش با او مواسات کردی و از مردمان او را چیز[4] خواستی و هموار[5] حال زندانیان به تعرّف همی داشتی. و شنیده‌ایم که هرچه از قُوتِ ایشا ن بسر آمدی از نان که خشك شده بودی آن را جمع همی کردی اندر جایگاهی، و آب و نمك اندر افگندی اندران، وبه آفتاب باز نهادی تا آبْ کامه گردیدی و ایشان را از ان نان خورشی بودی. و هر که از پس او آبْ‌کامه سازد اقتدا به او کرده باشد، از بهرِ این گفتند او را: إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ[6].

قتاده گوید: چون بلای ایشان را سخت شدی اندران زندان، او برخاستی اندر میانِ ایشان و گفتی: بشارت باد شما را، صبر کنید خدای ـ عزّوجلّ ـ شما را ثواب بزرگ دهد بر آن، و این حال شما را کفارتی و طهارتی باشد و گناهان شما را تمحیصی باشد و چون ایشان این سخن از او بشنیدند[7] گفتند: برکت[8] خدای ـ عزّوجلّ ـ بر تو بادا[9] ای جوان، چون نیکوست رویت، و چون نیکو است خویت، و چون نیکوست حدیثت[10]، خواستیمی[11] که همه روزگارِ ما اندرین زندان بودی اندر همسایگی تو[12]، از بَس ثواب که تو ما را وعده همی کنی بر این. ای جوان بگوی تا تو کیستی؟ گفت: مَنَم یوسف بن صفی‌الله یعقوب بن ذبیح‌الله اسحاق بن خلیل‌الله ابراهیم. عامل زندان او را گفت: ای جوان اگر توانستمی ترا دست بازداشتمی ولکن آنچه بتوانم کرد از نیکویی، با تو بکنم وز خانه‌های زندان آنچه[13] تو خواهی اختیار کن. از بهرِ این

۱. گن: اندران زندان آن بودی که کرداری نیکو همی کردی با ایشان ۲. باد و گن: «بسند» ندارند
۳. گن: تنگ شدی ۴. گن: چیزی ۵. گن: همواره ۶. یوسف (۱۲) ۳۶
۷. گن: بشنیدندی ۸. گن: بر که ۹. پایان موجود از نسخهٔ گن ۱۰. باد: چه نیکوست روی تو و خوی تو و نیکوست حدیث تو ۱۱. باد: خواستمی ۱۲. باد: همسایهٔ تو
۱۳. باد: هرچه

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سخنهای او و نیکوکردارهای او گفتند: إِنَّا نَرٰيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.[۱]

[آیهٔ۳۷] قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ؛

گفت یوسف هر دو غلام را: بیاید به شما طعامی که آن روزی کرده باشند شما را که نه من خبر دهم شما را اندر بیداری به عاقبتِ آن و به کمیّت آن و کیفیت آن[۲]، پیش از آن[۳] که به شما آید و آن از ان است که بیاموخته است خدای من و من بگذاشته‌ام ملّتِ قومی که ایشان ایمان نیارند به خدای، و ایشان‌اند که به آخرت ایشان کافرند*

[آیهٔ۳۸] وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرٰهِيمَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ؛ و متابعت کردم ملّتِ پدران خویش را ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نیامد ما را و نشاید که شرك آریم[۴] به خدای هیچیز[۵] را از توحید و علم [آن][۶] از فضل خدای است بر ما و بر جملهٔ مردمان، ولکن بیشتری از مردمان شکر نکنند خدای را بر آن*

[آیهٔ۳۹] يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ ای دو کس که یارانِ من‌اید[۷] اندر زندان، ای خدایانِ متفرق از ایشان منفعت و مضرّت نه بهتر یا خدای یگانه همه خلق را قهرکننده[۸]*

آنگاه عجزِ بُتان و صفت ایشان پدید کرد و گفت:

[آیهٔ۴۰] مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّٰهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ همی نپرستید از دونِ خدای مگر نامهایی را که شما نامهای

۱. یوسف (۱۲) ۳۷ ۲. باد: کافیتِ آن ۳. باد: از پیش آنکه ۴. باد: آوریم
۵. باد: هیچ چیز ۶. افزوده از باد ۷. باد: دو تن که پارانید ۸. باد: قهر کرده

خدای بر ایشان[۱] نهاده‌اید شما و پدران شما، و آن را هیچ حقیقت نه ـ و این دلیل کند بر آن که اسم و مسمّی یکی بود ـ فرو نفرستیده است[۲] خدای بدان هیچ حجّتی و برهانی، نیست حُکم مگر خدای را، فرمود که مپرستید[۳] مگر او را آن توحید دین و گذاشتنِ شرکت[۴] راست است ولکن بیشتری از مردمان همی ندانند*

[آیهٔ۴۱] يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ؛ یا یارانِ ما به زندان[۵]، امّا یکی از شما ساقیی کند مهترِ خویش را خمر دهد و امّا دیگر را بر دال[۶] کنند تا همی خورند مرغان از سرِ او، برفت قضا آنچه شما اندران جواب همی خواهید[۷]*

و از بهرِ این گفت پیغامبر صلوات‌الله علیه: الرُّؤیا عَلیٰ رجل طایر مَا لَم تُعبَر فَإذا عُبِّرت وَقَعت وَان الرُّؤیا جُزْ مِنْ سُتَّة وَأربَعین جُزءاً مِن النُّبوة وَلا تَقُصّها إلاّ عَلیٰ ذِی رأی.[۸] خوابی که کسی بیند چُنان باشد که گویی برپای مرغی است، چون تعبیر کردند آن را، لازم گشت، و خواب جزوی است از چهل و شش جزو از نبوّت. و این از بهرِ آن گفت که طریقتها که پیغامبران ـ صلوات‌الله علیهم ـ بدان وحی بشناختندی چهل و شش‌بودی[۹] یکی از ان خواب بود.

و معنی آن که گفت: وَلاَ تَقُصُّها إلاّ عَلیٰ ذِی رأی، آن است که خواب بر کسی اظهار مکن[۱۰] که خردمند نباشد، چه نباید که به جزاف[۱۱] چیزی بگوید و یا به بی‌خردی چیزی بر زفانِ او برود که مکروه باشد. پس آن صفت لازم گردد. و از بهرِ آن گفت پیغامبر علیه‌السّلام: الرُّؤیا لأوّل عابِر. خواب اوّل معبّر را باشد یعنی بر آنچه او گوید که عالم باشد بدان.

و این خبر را روایت کردند به مدّی و هَمزی: «لاوّل»، أی که تأوّیل عالمترین

۱. باد: بر آن ۲. باد: نفرستاده است ۳. باد: نپرستید ۴. باد: «گذاشتن شرك» ندارد
۵. باد: ای دو تن که یاران من‌اید در زندان ۶. باد: دار ۷. باد: از آنچه شما همی پرسید
۸. باد: لفظ حدیث را ندارد ۹. باد: بود ۱۰. باد: می‌کند ۱۱. باد: به گزاف

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

معبّری را باشد و بر آن که او گوید قرار گیرد نه بر آن که جاهلی گوید.

و گروهی گفتند به زفان[1] جاهلی بَتَرود ولکن به زفان[2] آن کسی رود که عالم باشد.

و بدان که چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ خوابِ آن غلام تعبیر کرد، دانست که آن که ساقی بود نجات خواهد یافت او را گفت: مرا یاد کن به نزدیك[3] خداوندِ خویش یعنی ملك مصر[4]، و بگوی او را که اندر زندان غلامی است به ظلم بازداشته. پس خدای ـعزّوجلّ ـ چُنان قضا کرد که آن غلام نجات یافت و آن حدیث فراموش کرد تا هفت سال برآمد تا بلایْ یوسف هفت سال برداشت چُنان که بلایْ ایّوب هفت سال برداشت.

و آمده است اندر روایات که یوسف ـ علیه‌السّلام ـ جبرئیل را دید اندر زندان، او را گفت: یا أخ[5] المُنذِرینَ مالِی أرىٰك بَیْن الخَاطئین. یا برادر رسولان چه همی کنی تو اندر زندان، چه استیده‌ای[6] میانِ خاطیان. و گفت جبرئیل او را: یا طَاهِرالطَّاهِرین یَقرأ عَلَیْكَ السلام رَبُّ الْعَالَمِین. یا پاك فرزندِ پاکان سلام همی دهد ترا خداوندِ آسمان، و ترا همی گوید[7]: شرم نداشتی که شفاعت کردی[8] به آدمیان، به عزّتِ من که ترا بدارم[9] مدّتی دراز اندر زندان. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت: یا جبرئیل ای خدای از من راضی هست؟ گفت: هست. گفت: پس باك نیست.

و کَعْب‌الأحبار گفت که جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ یوسف را گفت: ترا کی[10] آفرید؟ گفت: خدای. گفت: دوستی اندر دلِ پدر تو کی[11] افگند؟ گفت: خدای. گفت: انگاه که برهنه بودی اندر چاه ترا جامه کی[12] پوشید؟ گفت: خدای. گفت: ترا از اندوه[13] کی برهانید؟ گفت: خدای. گفت: ترا تعبیر خواب کی آموخت؟ گفت: خدای. گفت: شرم نداشتی که از آدمیی شفاعت خواستی، همچون خویشتن؟ و پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ گفت: اگر یوسف آن سخن بَنگفتی[14] چندان اندر زندان بنماندی[15]. پس چون هفت سال تمام شد جز از ان پنج سال که پیش از ان رفته بود و

---

۱. باد: زبان ۲. باد: تأویل ۳. باد: به نزد ۴. باد: مصر + را ۵. باد: یا آخا
۶. باد: ایستاده‌ای ۷. باد: و ترا گوید ۸. باد: شفاعت خواستی ۹. باد: بگذارم
۱۰ و ۱۱ و ۱۲. باد: که ۱۳. باد: اندوه چاه ۱۴. باد: نگفتی ۱۵. باد: نماندی

فَرَجِ یوسف ـعلیه‌السّلام ـ نزدیك بود ملكِ مصر خوابی دید که از ان بترسید. هفت گاو دید فربه که بیرون آمدندی از جوی خشك[1]، و هفت گاوِ لاغر آن گاوانِ فربه را بخوردندی چُنان که چون اندر شکم ایشان رسیدندی هیچیز[2] اندر شکم ایشان پدید نیامدی و شکم ایشان بدان سبب هیچ بزرگتر نگشتی[3]، و هفت خوشهٔ سبز دید چُنان که دانهٔ آن سخت[4] شده باشد، و هفت خوشهٔ خشك بدر آمد[5] و آن خوشه‌های خشك بر آن خوشه‌های سبز آویخت[6] بر آن همی پیچید[7]، تا آن را غلبه کرد. ملك ازین خواب عَجَب بماند و هرچه اندر زمانِ او جادو[8] بود و کاهن و معبّر، همه را گرد کرد و این خواب بر ایشان عرضه کرد، گفتند: این مختلف و مختلط خوابی است و ما این چُنین خواب را تعبیر ندانیم کرد. چون آن غلامِ ساقی آن حال دید او را آن حدیثِ یوسف یاد آمد، ملك را گفت: من شما را خبر دهم از تأویلِ این خواب که من اندر زندان کسی دیده‌ام که او تعبیر نیکو داند، أیُّها المَلِك[9]! مرا بفرست به نزدیكِ او، تا بپرسم[10]. او را پیشِ یوسف فرستید[11] و بپرسید آن خوابِ ملك. گفت یوسف: امّا آن گاوانِ فربه و آن خوشه‌های سبز هفت سال باشد که اندران فراخی بُوَد خلق را، و امّا آن گاوانِ لاغر و آن خوشه‌های خشك هفت سال بُوَد دران خشکی و قحط باشد، و تدبیرِ شما آن است که هفت سال غلّه بکارید بر عادتِ خویش، و هرچه بروید همچُنان اندر خوشه بنهید تا تباه نگردد مگر اندکی که اندر وقت بکار برید، که از پسِ آن هفت سال آید که هرچه باز نهاده باشید از غلّه در ان سالها خورده شود مگر اندکی که آن را نگاه دارید. و خوابِ ملك این مقدار بود که او تعبیر کرد، انگاه گفت از خویشتن بدان علمی که خدای ـ عزّوجلّ ـ او را داده بود، انگاه بیاید سالی[12] که خدای ـ عزّوجلّ ـ خلق را اندران فریاد رسد و نعمتها بر ایشان فراخ گرداند.

چون این غلام به نزدیكِ ملك آمد او را این خبر بداد، ملك گفت: این کس را که

---

۱. باد: چوب (جوب) خشك ۲. باد: هیچ ۳. باد: بزرگ نگشت ۴. باد: خشك
۵. باد: بدرود آمده ۶. باد: آویخته ۷. باد: بر هم پیچیده ۸. باد: ساحر
۹. باد: ای ملك ۱۰. باد: از وی بپرسم ۱۱. باد: بفرستاد ۱۲. باد: پس از آن سالی آید

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تعبیر کرده است[1] به نزدیکِ من آرید. چون رسول به نزدیکِ او آمد، او را گفت که ملك را جواب ده که ملك ترا همی خواند. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ نخواست که بیرون شود تا آن وقت که عذرِ او ظاهر گردد[2] و همه خلق بدانند که او را اندر بابِ آن زن و اندران که آن زنان همی گفتند، گناه نبود[3]. رسول را گفت: شو به نزدیکِ مهترِ خویش و بگوی او را تا از ان زنان بر رسد[4]. رسول باز آمد و ملك را گفت، ملك آن زنان را بخواند که دستِ خویش بریده بودند[5] و گفت: شما از یوسف چه دانید؟ گفتند: مَعَاذَالله ما بر او هیچ بدی ندانیم[6]. پس چون زنِ عزیز آن دید، گفت: حقّ پیدا شد و حقّ از ناحق جدا شد گناه مرا بود، من خواندم او را بخود، او راست همی گوید و بی‌گناه است. انگاه یوسف گفت: من این[7] رسول را از بهرِ آن رد کردم تا ملك بداند که من او را خیانت نکردم به غیبتِ او، تا من تهمت‌آلود[8] نباشم به نزدیکِ او، هرچند که من تنِ خویش را تزکیت[9] نتوانم کرد که تن به گناه مایل است مگر آن کسی که خدای ـ عزّوجلّ ـ بر او رحمت کند و او را از گناه نگاه دارد.

ابن عبّاس گوید که یوسف آن روز اگر از زندان بیرون آمدی پیش از ان تعرّف، هرگز آن تهمت از دلِ عزیز و از دلِ ملك بیرون نشدی.

و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: عجب همی دارم از کرمِ یوسف و از صبرِ او آن وقتی[10] که او را از تعبیرِ آن خواب همی پرسیدند تا چون صبر کرد و نگفت: مرا بیرون برید تا با او بگویم. و عجب همی دارم از کرم و صبرِ یوسف آن وقت که رسول بیامد تا او را بیرون برد تا چون توانست گفت: بررس تا حال زنان چی بود، و گفت: اگر من بودمی و چندان اندر زندان بوده بودمی[11] که او بود هرچند زودتر بشتافتمی و از ان زندان بیرون آمدمی، ولکن او سخت دانا و بُردبار بود که آن چُنان همی توانست کرد.

و اندر خبرها آمده است که چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت که آن[12] از بهرِ آن

۱. باد: تعبیر کرد ۲. باد: ظاهر شود ۳. باد: هیچ گناهی نبود ۴. باد: از زنان پرسد
۵. باد: بریده بودند ۶. باد: هیچیز ندیدیم ۷. باد: آن ۸. باد: تهمت آلوده
۹. باد: تزکیه ۱۰. باد: وقت ۱۱. باد: زندان بودمی ۱۲. باد: این

کردم تا او بداند که من او را اندر غیبت خیانت نکردم. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ او را گفت: چون این دعوی شنید[1] از او، [گفت][2]: نه آن روز قصدِ آن زن کردی و بندِ ازار را بگشادی؟ چون او این سخن شنید[3]، گفت: وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ[4] چُنان که یاد کنیم. إِنْ‌شَاءَالله. این است معنی آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ ۴۲] وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ؛ و گفت یوسف آن را که[5] دانست که رستگاری یابد[6] از ایشان هر دو: یاد کن مرا به نزدیکِ مهترِ خویش، پس فراموش گردانید او را شیطان ذکرِ خدای او[7] بر دلِ او، تا او چنین سخن گفت ـ و گروهی گفتند: آن غلام را فراموش گردانید تا او را به یادِ ملك نیاورد ـ پس بدان سبب بماند اندر زندان چندین سال، چُنان که یاد کردیم*

[آیهٔ ۴۳] وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ؛ و گفت: ملك ایشان را: من همی بینم اندر خواب هفت گاوِ فربه، که آن را بخورد هفت گاوِ لاغر، و هفت خوشهٔ گندم سبز و خوشه‌های دیگر خشك، أی شما که اشرافِ قوم‌اید فتوی کنید[8] اندر خوابِ من، اگر چُنان است که خوابها را تعبیر کنید*

[آیهٔ ۴۴] قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ؛ گفتند: این خوابهای[9] است بر یکدیگر آمیخته[10]، چون دسته‌ای گیاه که از هر نوعی آمیخته باشد آن را از یکدیگر جُدا نتوان کرد و مقدار هر جنسی از ان نتوان شناخت و نیستیم ما به تأویلِ خوابهای مُشتبه عالِم[11]*

[آیهٔ ۴۵] وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ؛ و گفت آن

۱. باد: بشنید ۲. افزوده از باد ۳. باد: بشنید ۴. یوسف (۱۲) ۵۳ ۵. باد: که وی
۶. باد: یابد ۷. باد: یوسف ۸. باد: فتوی کنید مرا ۹. باد: خوابها
۱۰. باد: بهم آمیخته ۱۱. باد: دانا

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

کسی که نجات یافته بود از ان دو کس و به یادش[1] آمد از پس مدّتی، که آن را فراموش کرده بود اندران: من خبر دهم شما را به تأویلِ آن، بفرستید مرا ـ یعنی به زندان[2] بفرستیدند بیامد و گفت*

[آیهٔ۴۶] يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّيَ أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ؛ ای یوسف، ای صدیق! ترا ستیده[3] بر راست گفتن، جواب ده ما را اندر سَبْع هفت گاو[4] فربه که همی بخورد آن را هفت گاوِ لاغر، و اندر هفت خوشهٔ سبز و دیگر خوشه‌های[5] خشك، تا مگر به[6] نزدیكِ اهلِ مصر شوم[7] تا مگر ایشان بدانند تأویلِ این، و محل و فضلِ تو بشناسند*

[آیهٔ۴۷] قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلِيلاً مِمَّا تَأْكُلُونَ؛ گفت یوسف: بکارید هفت سال بر عادتِ خویش بجدّ و اجتهاد، پس هرچه[8] بدروید بگذارید آن را اندر خوشه[9]، مگر اندکی از آنچه بخورید*

[آیهٔ۴۸] ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلِيلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ؛ انگاه آید از پس آن هفت سال سخت خشك، بخورید آنچه بنهاده باشید آن را[10]، مگر اندکی که آن را محکم بنهاده باشید*

[آیهٔ۴۹] ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ؛ انگاه آید از پس آن سالی که اندر ان[11] فریاد رسند مردمان را[12] تا اندران سال بیفشارند انگور و زیتون و سمسم[13]، و بدوشند شیر از چهارپایان*

[آیهٔ۵۰] وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ؛ و گفت ملك: بیارید[14] او را به من. پس چون آمد به او رسول، گفت: باز شو به نزدیكِ مهترِ خویش، و

۱. باد: با یادش ۲. باد: بفرستید وی را به زندان ۳. باد: ترا بشناخته‌اند ۴. باد: اندر هفت گاو
۵. باد: خوشه‌های دیگر ۶. باد: با ۷. باد: باز شوم ۸. باد: آنچه
۹. باد: خوشهٔ وی ۱۰. باد: آنچه از پیش نهاده‌اید ۱۱. باد: اندران سال
۱۲. باد: مردمان را از ان برهاند ۱۳. باد: «زیتون و سمسم» ندارد ۱۴. باد: بیاورید

بپرس او را تا چه بود حالِ آن زنانی که[1] ایشان ببریدند دستهای خویش که خدای من به کیدِ ایشان دانا است*

[آیهٔ۵۱] قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ؛ گفت ملك ایشان را: چه بود کارِ شما آن وقتی که طلب کردید یوسف را از تنِ او. گفتند: مَعَاذَ الله! ندانستیم ما بر او[2] هیچیز از بدیی[3]. گفت زنِ عزیز: اکنون پیدا شد حق که من جستم او را از تنِ او، و او از جملهٔ راستگویان است*

چون یوسف علیه‌السّلام آن بشنید، گفت:

[آیهٔ۵۲] ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ؛ من رسول را از بهرِ آن رد کردم تا بدانند که من خیانت نکردم او را اندر حالِ غیبتِ او، و بداند که خدای را ه ننماید کیدِ آن کسانی[4] که خیانت کنند*

[آیهٔ۵۳] وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّيَ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و بیزاری نکنم[5] تن خویش را ـ یعنی که تزکیت[6] نکنم ـ که تن فرماینده است به بدی، مگر آن کسی[7] که رحمت کرده باشد خدای من بر او، که خدای من غفور است و رحیم*

و بدان که چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ جواب داد بر این[8] صفت که یاد کردیم اندر زندان، و رسول آمد به[9] نزدیكِ ملك، و او را خبر داد به آنچه گفته بود، ملك جواب داد که او را به نزدیكِ من آرید تا من او را خالص گردانم خویشتن را. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ برخاست و زندانیان را دعای[10] بکرد و گفت: اللّهمّ اعطف علیهم بقلوب الأخیار ولا

۱. باد: آن زنان، آنان که ۲. باد: از او ۳. باد: هیچ از بدئی ۴. باد: کسانی را ۵. باد: بیزار نکنم ۶. باد: تزکیه ۷. باد: آن تنی را ۸. باد: بدین ۹. باد: با ۱۰. باد: دعا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تغم علیهم الأخبار. و اثرِ این دعا اندر زندانیان مانده است[1] از آن روز تا امروز، تا دلِ نیکان از بندگان خدای ـ عزّوجلّ ـ به ایشان مشغول باشد هموار، و حیلت آن همی کنند که ایشان را تعهدی کنند و چیزی فرستند و راحتی جویند و هیچ جای چندان خبرها نیاوند[2] که اندر زندان یاوند[3]. و چون بیرون آمد یوسف ـ علیه‌السّلام ـ از زندان، بنشست[4] بر درِ زندان: این است بیت‌الأحزان، این است گورِ زندگان، این است آزمایشِ دوستان، این است شماتت دشمنان. انگاه غسل کرد و جامه‌های پاك[5] اندر پوشید و قصدِ ملك کرد.

و وَهْب بن مُنَبِّه گوید که چون یوسف به درِ سرای ملك رسید بیستاد و گفت: حسبی ربیّ مِن دنیای حسبی ربّی من خلقه عزّ جاره و جلّ ثناؤه ولا إله غیره، انگاه اندر سرای شد و دعا کرد و گفت: اللّهمّ إنّی أسئلك بخیرك من خیره و اعوذ بك من شرّه و شرّ غیره، پس چون ملك به او نگریست، یوسف ـ علیه‌السّلام ـ بر او سلام کرد به زفان[6] عربی. ملك او را گفت: این چی زفان[7] است؟ گفت: زفان[8] عمّ من است اسماعیل. انگاه دعا کرد ملك را به زفان[9] عبرانی. ملك او را گفت: این چه زفان[10] است؟ گفت: زفان[11] پدر[12] من است.

و وَهْب بن مُنَبِّه گوید که آن ملك به هفتاد زفانِ مختلف سخن گفتی، هرگاه که به زفانی سخن گفتی یوسف او را بدان لغت جواب دادی ملك از فطنه[13] او عجب بماند. و یوسف را اندران وقت سی سال بود چون ملك جُوانیِ او دید با آن فضل و خرد[14] بسیار، گفت آن کسانی را که اندر مجلس او بودند: ببینید[15] این جُوان را که چی نیکو دانست تأویلِ این خوابِ من، که هیچ‌کس از جادوان و کاهنان ندانستند، و یوسف را ـعلیه‌السّلامـ بنشاند و گفت: مرا همی چُنان باید که من تأویلِ خواب خویش از تو بشنوم به مشافهه[16]. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ خواب او بگفت و گفت: هفت گاو دیدی

۱. باد: بماندست ۲. باد: نیابند ۳. باد: یابند ۴. باد: بنوشت و گفت
۵. باد: جامهٔ پاك ۶. باد: زبان ۷. باد: چه زبان ۸. باد: زبان
۹ و ۱۰ و ۱۱. زبان ۱۲. باد: برادر ۱۳. باد: فطنت ۱۴. باد: جود
۱۵. باد: نه بینید ۱۶. باد: مشافهت

فربه و روشن و سپید بغایت نیکو که از رودِ نیل برآمدی، و تو به تعجّب اندر ان[1] همی نگرستی[2]، آب نیل دیدی که نیست گشت و جوی خشك شد. و هفت گاو دیدی لاغر که از ان برآمد پستان[3] نه، و شکمهای ایشان خشك شده و دندانهای ایشان و دست پای ایشان به آن سگان مانست و بینیهای ایشان به بینیهای سِباع مانست و با آن گاوهای فربه بیامیختند[4] و ایشان را بدریدند و استخوانهای ایشان بشکستند و مَزْغ[5] از استخوانهای ایشان بمزیدند[6] و گوشتهای ایشان بخوردند و تو آن همی دیدی و عجب همی داشتی. و هفت خوشه دیدی سبز، و هفت خوشه سیاه خشك از یك جای برآمده، بادی برآمد و ایشان را به یکدیگر باز زد و آتش اندر ان خوشه‌ها افتید[7]. او اندرین خواب.که او را صفت کرد بسیار صفتها به یادِ او داد که آن ملك را فراموش گشته بود. ملك او را گفت: ازین خواب خویش چندان شگفت همی ندارم که از گفتارِ تو همی دارم[8]، اکنون تأویلِ این مرا بگوی. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ تأویلِ آن بگفت چُنان که از پیشْ آن یاد کردیم. ملك او را گفت: اکنون تدبیرِ این چیست؟ گفت: تدبیرِ آن است که بفرمای تا اندرین هفت سال فراخیِ کشت[9] بسیار کنند، و بفرمای[10] تا انبارها و خرمنهای بسیار بسازند، و بفرمای تا آن غلّه‌ها با ساق بدروند و همچُنان اندر جای‌بنهند[11] تا دانهٔ آن تباه نگردد و ستوران را نیز علف باشد از ان، و بفرمای[12] تا پنج یك از ان که بکارند برگیرند و بکار برند و باقی اندر خزانه نهند[13] تا که سالهای خشك اندر آید اهلِ مصر را آن کفایت باشد و آنچه از ایشان بسر آمده باشد[14] مردمان[15] آفاق بیایند و از تو[16] بخرند و چندانی[17] گنجها و خزانه‌ها گرد آید[18] که هیچ ملك را از پیشِ تو نیامده باشد. ملك چون این سخن بشنید، گفت: این شغل مرا کی اَفْزُولَد[19] و کیست که مرا این غلّه جمع تواند کرد و بداند فروخت[20] و این شغل که کفایت تواند

۱. باد: به تعجب با ایشان ۲. باد: نگریستی ۳. باد: ایشان را پستان ۴. باد: بیاویختند
۵. باد: مغز ۶. باد: برمزیدند ۷. باد: افتاد ۸. باد: + و از دانش تو همی دارم
۹. باد: زراعت ۱۰. باد: بفرمایی ۱۱. باد: نهند ۱۲. باد: بفرمایی
۱۳. باد: بنهند ۱۴. باد: سر آمده باشد ۱۵. باد: مردان ۱۶. باد: تا از تو
۱۷. باد: چندان ۱۸. باد: ترا کرد آید ۱۹. باد: که کفایت کند ۲۰. باد: تواند فروخت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرد؟ یوسف ـ علیه‌السّلام ـ او را گفت: اَجْعَلْنِی عَلیٰ خَزَائِنِ اَلأَرضِ إِنّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ.[۱] مرا بر خزانه‌های مصر امین کن[۲] که من کاتب و حاسب‌ام، این شغلِ ترا کفایت کنم. ملك آن کار اندر وقت به او نسپرد، تا آن وقت که یك سال برآمد، گفت: ای یوسف من چُنان خواهم که تو با من اندر هر چیزی بیامیزی[۳] ولکن من ننگ دارم که با تو طعام خورم. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت: من اولیتر باشم که ننگ دارم که من پُسرِ یعقوب ام اسرائیل الله، پُسر اسحاق‌ذبیح‌الله، پُسرِ ابراهیم خلیل‌الله و پس از ان ملك با او همی نشستی و طعام همی خوردی. و اوّل که قطفیر او را بخرید او را با خویشتن به طعام بنشاندی و دیگر غلامان را ننشاندی و چون او را با آن زن آن قصّه بیفتاد قطفیر او را گفت: برو با دیگر غلامان به طعام بنشین. گفت یوسف: تو ننگ داری که با من طعام خوری و مَنَم یوسف بن یعقوب نبی‌الله بن اسحاق ذبیح‌الله بن ابراهیم خلیل‌الله.

پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: رحم‌الله أخی یوسف لَوْلَمْ یَقُل أَجْعَلْنِی عَلیٰ خَزَائِنِ الأَرضِ لاَسْتَعْمَلهُ مِن سَاعِتِه. اگر یوسف نگفتی که مرا بر خزاین بدار، آن امیر [اندر وقت][۴] کار با او [تسلیم][۵] کردی و یك سال تأخیر نکردی.

وعمرِ خطّاب ـ رضی‌الله‌عنه ـ خواست که امیری ها ابوهریره[۶] دهد، گفت: نخواهم. عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گفت او را: امارت خواست آن‌کسی که از تو بهتر بود، یوسف علیه‌السّلام، آن وقتی که گفت: اَجْعَلْنِی عَلیٰ خَزَائِنِ اَلأَرضِ إِنّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ.[۷]

و چون یك سال تمام شد از ان وقت که یوسف ـ علیه‌السّلام ـ این سخن گفته بود ملك او را بخواند و تاج بر سرِ او نهاد و شمشیر[۸] اندر گردنِ او افگند و بفرمود تا او را تختی بنهادند[۹] زرّینِ مرصّع به دُرّ [و][۱۰] یاقوت، بالای آن تخت سی گز و پهنای آن ده گز، و بفرمود تا سی جامه از زیرِ آن بر یکدیگر بیفگنند[۱۱] بر آن تخت[۱۲]، و او را فرمود تا بیرون آمد و آن تاج بر سرِ او[۱۳]، و روی او همی تافت چون ماه آسمان. هر که او را

۱. یوسف (۱۲) ۵۵ ۲. باد: امین گردان ۳. باد: اندر هیچ نیامدی ۴و ۵. افزوده از باد
۶. باد: فرا ابوهریره ۷. یوسف (۱۲) ۵۵ ۸. باد: + خویش ۹. باد: نهادند
۱۰. افزوده از باد ۱۱. باد: بیفکندند ۱۲. باد: و بر آن تخت وی را بنشاندند
۱۳. باد: + نهادند

بدیدی روی خویش اندر روی او بدیدی چُنان که اندر آیینه ببینند از صافی که لونِ او بودی، و بیامد و بر تخت بنشست[۱] و ملوك او را خدمت کردند و به طاعتِ او بیستادند و ملك شغلِ مصر به او بسپارد[۲] و قطفیر را عزل کرد و هر خزاین[۳] که او را بود جز از خزاینِ طعام نیز به او تسلیم کرد[۴] و فرمان او بر همگان[۵] روان گردانید و خود اندر خانه شد و بنشست و اندران شبی چند قطفیر را اجل اندر رسید ملك آن زنِ او را ـ راعیل ـ به یوسف داد به زنی، چون با او بنشست او را گفت: نه این بهتر است از آن‌که تو همی خواستی؟ گفت: آری، ولکن من زنی بودم جوان و نیکو و به نعمت پرورده و قطفیر مردی بود از زنان عاجز، و تو چُنان بودی که از نیکویی و جوانی که هستی تنِ من بر من غلبه کرد. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ با او نزدیکی کرد او را بکر یافت، به مهرِ خدای ـ عزّوجلّ ـ او را دو پُسر آمد از او، یکی افرایم بن یوسف، و دیگر میشا بن یوسف. و مُلکت[۶] مصر او را راست گردید و اهلِ مصر او را دوست بداشتند[۷] و اندر میانِ ایشان داد گستراند[۸]. این جمله که یاد کردیم این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ ۵۴] وَقَالَ اَلْمَلِكُ اِئْتُونِی بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ اَلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ؛ و گفت مَلِك بیارید او را تا من او را به دوستی خالص گیرم خالص خویش را. او را بیاوردند، چون سخن گفت، با او گفت: تو امروز به نزدیكِ ما ممکّنی از هرچه خواهی، امینی بر اسرار و اموال[۹] ما.

[آیهٔ ۵۵] قَالَ اَجْعَلْنِی عَلیٰ خَزَآئِنِ اَلأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ؛ گفت یوسف: فرو دار[۱۰] مرا بر نگاه داشتنِ زمین[۱۱]، که من نگاه دارم آنچه ها من سپاری[۱۲]، عالم بر آنچه مرا فرمایی[۱۳].

[آیهٔ ۵۶] وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِی اَلأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَآءُ وَلاَ نُضِيعُ اَجْرَ اَلْمُحْسِنِينَ؛ و همچنان مُلك[۱۴] دادیم یوسف را اندر زمین،

۱. باد: نشست ۲. باد: با وی گذاشت ۳. باد: خزانه ۴. باد: به وی سپرد
۵. باد: همگنان ۶. باد: ملك ۷. باد: دوست داشتندی ۸. باد: بگستراند
۹. باد: مال ۱۰. باد: فرا دار ۱۱. باد: بر خزینه‌های زمین ۱۲. باد: آنچه مرا فرا سازند
۱۳. باد: عالم اندر آنچه مراه راه نمایند ۱۴. باد: مملکت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

تا فرو آید از ان، آنجا که خواهد ها رسانیم[1] نعمتِ خویش ها آن که[2] خواهیم و ضایع نکنیم مُزدِ نیکوکاران*

[آیهٔ ۵۷] وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اٰمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ؛ و مُزدِ آخرت و ثواب آن بهتر آن کسانی را که ایمان آرند و تقوی بَرزَند[3]*

و خدای ـ عزّوجلّ ـ او را از ان محنت فَرَج آورد[4] و او را به مملکت رسانید و او را بدان صبر که کرد بر محنتْ ثوابِ آن جهانی وعده کرد تا هر که را از مسلمانان که محنتی اوفتد [به وی][5] اقتدا کند اندر صبر کردن و به قضای خدای ـ عزّوجلّ ـ رضا دادن، تا از ان فَرَج یابَد[6] و عاقبتش محمود بُوَد. و اندرین معنی گفت[7] شاعر:

أَمَا فِي رَسُولِ اللهِ لِلنَّاسِ أُسْوَةٌ[8] لِمِثْلِكَ مَحْبُوساً عَلَى الضَّيمِ وَالْضَّنْكِ
أَقَامَ جَمِيلَ الصَّبْرِ فِي الْحَبْسِ بُرْهَةً فَآلَ[9] بِهِ الصَّبْرُ الْجَمِيلُ إِلَى الْمُلْكِ

و چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ اندر مملکتِ خویش ساکن بنشست آن سالهای فراخ همی گذشت و او [تدبیر][10] آن چُنان که همی بایست می‌ساخت تا انگاه که سالهای خشك درآمد[11] و جوع بر مردمان مسلّط شد و مردمان از ان هولی دیدند که هرگز آن ندیده بودند. اوّل که آن پدید آمد یوسف ـ علیه‌السّلام ـ بانگ ملك شنید نیم شب[12] که گفت: یا یوسف الجوع الجوع. از بهرِ آن که او را نیم شب گرسنه‌ای[13] گرفته بود، چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ آن شنید، بدانست که وقتِ قحط آمد.

پس اندر سالِ اوّل ازان سالهای قحط مردمانِ مصر هرچه باز نهاده بودند از طعام[14]، همه بخوردند و اندر باقیِ سال از یوسف طعام همی خریدند اندر دستِ ایشان هیچیز[15] از نقود[16] نماند نه دینار و نه دِرَم، و جمله به خزانهٔ او[17] رسید. چون

۱. باد: فرارسانیم ۲. باد: فرآنکه ۳. باد: تقوی بَرْسَند ۴. باد: فرج داد
۵. افزوده از باد ۶. باد: فرج یابد ۷. باد: گوید ۸. باد: یوسف اسوة
۹. باد: فآبَ ۱۰. افزوده از باد ۱۱. باد: اندر آمد ۱۲. باد: در + نیم شب
۱۳. باد: گرسنگی ۱۴. باد: طعامها ۱۵. باد: هیچ چیز ۱۶. باد: از نقد
۱۷. باد: به خزینهٔ یوسف

سالِ دوم[1] اندر آمد ایشان را طعام همی فروخت به پیرایه‌ها[2] و جواهرِ ایشان، تا آن سال هیچیز از ان اندر دستِ ایشان نماند[3]. چون سالِ سوم[4] اندر آمد ایشان را طعام همی فروخت به چهارپایان و ستوران، تا ایشان را از ان هیچیز نماند و همه یوسف را گشت. چون سالِ چهارم اندر آمد ایشان را طعام همی فروخت به بردگان، تا هیچ‌کس را هیچ غلام و کنیزك نماند همه یوسف را گشت. چون سالِ پنجم اندر آمد ایشان را طعام همی فروخت به ضیاع و عقار، تا ایشان ازان هیچیز نماند. چون سال ششم اندر آمد ایشان را طعام همی‌فروخت به‌فرزندانِ ایشان، همه بندهٔ اوگشتند. چون سال هفتم اندرآمد ایشان همه تنهای خویش به او فروختند تا همه بندهٔ او گشتند و هیچ‌کس از میانِ ایشان از زن و مرد آزاد نماند[5] و مردمان اندران حال عجب فرو ماندند[6] و گفتند: ما مَلِکی هرگز بزرگتر از او ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم، چون آن حال بر آن صفت گردید یوسفْ ولید بن الرَّیّان را گفت: ندانی که خدای ـ عزّوجلّ ـ با من چی کرد و چی نعمت است که به من ارزانی داشت، ای مَلِك اکنون چه بینی؟ملك گفت: رأیْ رأی تو است و ما متابعانِ توایم. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت: من خدای را گواه کردم و ترا گواه کردم بر آن که من اهلِ مصر را آزاد کردم و همه املاكِ ایشان به ایشان دادم. و اندران روزگارِ قحط یوسف ـ علیه‌السّلام ـ هیچ طعام سیر بَنَخوردی[7]، او را گفتندی: خزانه‌های مصر اندر دستِ تو است چرا گرسنه همی باشی و سیر بنخوردی[8]؟ یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت: ترسم که اگر سیر بخورم[9] گرسنگان را فراموش کنم و تدبیرِ ایشان[10] نسازم، خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا بدان بگیرد.

و نیز طبّاخانِ ملك را گفت: تا چاشت ملك به نیمْ روز افگندند[11] تا ملك نیز طعمِ گرسنگی بچشد و مردمانِ گرسنه را فراموش نکند و با حاجتمندان نیکوی[12] کند. پس آن طبّاخان چُنان بکردند.

۱. باد: دوم ۲. باد: بر پیرایه ۳. باد: بنماند ۴. باد: سیوم ۵. باد: بنماند
۶. باد: عجب بماندند ۷. باد: طعامی نخوردی ۸. باد: سیر نمی‌خوری ۹. باد: سیر خورم
۱۰. باد: ایشان + را ۱۱. باد: با نیم روز افگنند ۱۲. باد: نیکویی

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

و آن عادت اندر میانِ ملوك باقی است تا اکنون که همه چاشتهای ایشان وقتِ نیم روز باشد[۱] . و اندران سالها خلقِ روی زمین از هر جانبی روی به مصر نهادند و از آنجا طعام همی خریدند و یوسف ـ علیه‌السّلام ـ هیچ‌کس را بیش از اشترواری[۲] طعام نفروختی و اگرچه بزرگ و محتشم‌کسی بودی[۳] تا همگان[۴] را طعام ها رسیدی[۵] . همچنان‌که قحط همه‌جای رسیده بود زمین‌کنعان و شهرهای شام را نیز رسیده بود و یعقوب ـ علیه‌السلام ـ و فرزندانِ او نیز اندران گرفتار بودند . پس یعقوب پُسرانِ خویش را گفت : برخیزید و شما نیز طعام آرید از مصر، و از عزیزِ مصر بخرید چُنان که دیگران نیز همی خرند . پس پدر ایشان ده پُسر را بفرستید[۶] و بنیامین را که برادر یوسف بود هم‌مادر[۷] باز گرفت تا او را به دیدارِ او تسلّی می‌بودی .

و ایشان اهلِ اشتر و گوسپند[۸] بودند پس چون آمدند ایشان به نزدیكِ یوسف ، او ایشان را بشناخت و ایشان او را بَنَشناختند[۹] [از بهرِ آن که وی را در چاه انداختند و میان آن‌که به نزدیكِ وی آمدند چهل سال برآمده بود و هیأت او گردیده بود . و گروهی گفتند : از بهرِ آن وی را نشناختند][۱۰] که یوسف ایشان را بار داد و خود از پس پرده بنشست[۱۱] تا ایشان را همی دید و ایشان او را همی ندیدند[۱۲] .

و گروهی گفتند : از بهرِ آن او را بَنَشناختند که یوسف را بر زیِّ [۱۳]ملكِ مصر دیدند جامه‌های حریر پوشیده و بر تختِ مملکت نشسته و طوقِ زرّین اندر گردن آوْگنده[۱۴] و تاج مملکت بر سر نهاده کَیْ ظن بردند[۱۵] که او یوسف تواند بود؟

و گروهی گفتند : از بهرِ آن او را نشناختند که ایشان با او جفا کرده بودند و جفا دل از دل دور گرداند و معرفت را نیست کند . و یوسف ـ علیه‌السّلام ـ [ایشان را جفا نکرده بود لاجرم ایشان را بشناخت . و چون یوسف][۱۶] به ایشان نگرست[۱۷] ایشان با او

۱ . باد: بود ۲ . باد: شترواری ۳ . باد: محتشم بودی ۴ . باد: همگنان
۵ . باد: طعام فرارسیدی ۶ . باد: فرستاد ۷ . باد: مادری ۸ . باد: شتر و گوسفند
۹ . باد: نشناختند ۱۰ . افزوده از باد ۱۱ . باد: و خود را از پس پرده بنشاند ۱۲ . باد: نمی‌دیدند
۱۳ . باد: به زیّ ۱۴ . باد: افکنده ۱۵ . باد: ظن کردی ۱۶ . افزوده از باد
۱۷ . باد: نگریست

سُخُن گفتند به زفان[۱] عبرانی . یوسف گفت ایشان را : مرا خبر دهید تا شما کیستید و کارِ شما چیست که من شما را سخت منکر همی آیم[۲]؟ گفتند : ما قومی‌ایم از زمینِ شام، و پیشهٔ ما شُبانی است ما را نیز جهد رسیده است چُنان که مردمان را، ما نیز آمدیم تا طعام خریم چُنان که دیگر مردمان . یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت : مگر شما از بهرِ آن آمده‌اید تا این شهرهای من[۳] ببینید و بر من جاسوسی کنید و دشمنانِ ما را از حالِ من آگاهی دهید[۴]؟ گفتند : مَعَاذَالله ما ده پُسریم از یك پدر، و پدرِ ما پیغامبری[۵] است صدیق از پیغامبرانِ خدای، نامِ او یعقوب . گفت : چند فرزنداند[۶] او را؟ گفتند : ما دوازده[۷] بودیم یکی از ما با ما به دشت آمد هلاك شد و آن برادر هَمْ‌پدری بود ما را، و از مادرِ او پُسری دیگر است پدرِ ما را، و پدر او را بازگرفته است تا به دیدارِ او تسلّی همی کند[۸] از ان پُسر که هلاك شده است اندر بیابان . یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت : شما را کی گواهی دهد و کی داند که این که شما همی گویید حقّ است و حجّت بر درستی این چیست؟ گفتند : یا مَلِك! ما اندر شهری‌ایم که ما را کس نداند و ما غریبیم[۹] ما را گواه و حجّت از کجا باشد . یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت : من بدان رضا دهم که آن برادرِ هَمْ‌پدری را که همی گویید به نزدیكِ من آرید تا من بدانم که شما راست همی گویید . گفتند که پدرِ ما نخواهد که آن پُسر از او جدا شود ولکن ما جهد کنیم تا مگر او را بتوانیم آورد[۱۰] . یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت : یکی را از شما به گرو به نزدیكِ من بگذارید تا انگاه که شما او را بیارید . ایشان قرعه زدند با یکدیگر، قرعهٔ شمعون برآمد[۱۱] . و او بهتر بودی[۱۲] از جملهٔ ایشان ، تا یوسف ایشان هریکی را اشترواری[۱۳] بار بساخت و گفت ایشان را آن برادرِ هَمْ‌پدری را بیارید تا من شما را از بهرِ او اشترواری بار بیفزایم[۱۴] و شما را گرامی بکنم . و یوسف ـ علیه‌السّلام ـ غلامانِ خویش را[۱۵] گفت :

۱ . باد: زبان ۲ . سرا: آید ، متن برابر باد ۳ . باد: شهر ما ۴ . باد: خبر دهید
۵ . باد: پیری ۶ . باد: چند فرزند اید ۷ . باد: + فرزند ۸ . باد: تسلی یابد
۹ . باد: غریبانیم ۱۰ . باد: بتوان آوردن ۱۱ . باد: ایشان برزدند و قرعه بر شمعون آمد
۱۲ . باد: مهتر بود ۱۳ . باد: ایشان را هر یکی خرواری ۱۴ . باد: اشترواری بیارم
۱۵ . باد: عامل خویش را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بضاعتِ ایشان که آورده‌اند[۱] بهای طعام اندر بارِ ایشان نهید[۲] تا مگر ایشان بازآیند.

کلبی گوید: آن از بهرِ آن کرد که دانست پدرش را سیم و بضاعت نباشد که باز فرستد آن اندر بارِ ایشان نهاد تا مگر ایشان بازآیند که آن ببینند.

و گروهی گفتند: سال، سالِ قحط بود ترسید که اگر آن را باز نفرستد پدرش دست‌تنگ بماند او را اندران سال سختی و رنج بیشتر رسد.

و گروهی گفتند: از بهرِ آن باز فرستاد که او می‌دانست آن که طعام را اندر وقتِ حاجت از پُدر و برادران بها ها استاند[ن نیکو نباشد][۳] لاجرم آن را با ایشان داد بر سبیلِ تفضّل و تکرّم، چُنان که ایشان ندانستند[۴].

و گروهی گفتند: از بهرِ آن کرد چنان که دانست از امانتِ ایشان که چون ایشان آن بضاعت ببینند وکس آن را به ایشان تسلیم نکرده باشد ایشان داشتنِ آن به حلال ندارند تا باز آیند و از حالِ آن تعرّف کنند. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ۵۸] وَجَآءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ؛ و آمدند بُرادرانِ یوسف و اندر آمدند اندر نزدیکِ او، او شناخت ایشان را، و ایشان او را منکر[۵]*

[آیهٔ۵۹] وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ؛ و چون جهاز کرد ایشان را به آنچه جهازِ ایشان بود ـ یعنی بارِ ایشان ها داد[۶] ـ گفت ایشان را: بیارید به من بُرادری که شما را است از پُدرِ شما، أی همی بینید که من چون تمام بدهم کَیْل، و من بهترین میزبانانم شما را[۷]*

[آیهٔ۶۰] فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ؛ پس اگر نیارید به من او را، نیست کَیْل شما را و طعام به نزدیکِ من، و گردِ شهرهای من مگردید*

[آیهٔ۶۱] قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ؛ گفتند ایشان: بفروییم[۸] از او پدرش را تا

۱. باد: آورده بودند ۲. باد: نهند ۳. افزوده از باد ۴. باد: دانستند ۵. باد: نشناختند
۶. باد: فرا داد ۷. باد: * که شما را فرود همی آورم و نزل نیکو دهم شما را ۸. باد: بفروییم

مگر او را بفرستد با ما، و ما بکنیم آنچه ما را فرمودی*

[آیهٔ۶۲] وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ و گفت غلامان او را که[۱] کیل طعام کردندی: بضاعتِ ایشان اندر بارهای ایشان نهید ـ یعنی بهای طعام، قتاده گوید: درم بود، و ابن عبّاس گوید: نعال بود و ادیم ـ تا مگر ایشان بشناسند حقّ آن، چون بازگردند به[۲] اهلِ خویش تا مگر باز آیند[۳]*

و بدان که چون ایشان به[۴] نزدیکِ پدر رسیدند از ملك شکر کردند و گفتند: بهترین کسی بود که ما پیشِ او شدیم، ما را فرو آورد[۵] و گرامی بکرد[۶] و با ما کرامتهای[۷] کرد که اگر از فرزندانِ یعقوب بودی آن از او عجب بودی. یعقوب شاد شد از ان و گفت: این دیگر بار[۸] که به نزدیکِ او شوید بگویید که پدرِ ما ترا سلام همی کند و دعا همی خواند و بر تو صلوات همی دهد از بهرِ آن نیکوی که با ما کردی، انگاه ایشان را گفت: شمعون کجا است؟ گفتند[۹]: از ما به گرو فرو گرفته است تا بنیامین را به نزدیکِ او بریم. گفت: شما او را چرا خبر دادید که ما را برادری دیگر است؟ گفتند: چون از ما زبانِ عبرانی شنید، گفت که شما جاسوسانید و آن قصه چُنان که رفته بود بگفتند، و گفتند: اکنون طعام از ما منع همی کند[۱۰] تا انگاه که برادر به نزدیکِ او بریم. او را با ما بفرست که ما او را نگاه داریم. یعقوب گفت: من چون ایمن باشم بر شما[۱۱] مگر چُنان که اندر وقتِ یوسف بر شما[۱۲] ایمن بودم. و چون بار باز گشادند بهای طعام دیدند، گفتند: یا پدر! چی[۱۳] جوییم از پسِ آن که ملك با ما چنین نیکوی کرده است کَیْلِ تمام ها داد[۱۴] و بهای به ما داد[۱۵]، بفرست برادر با ما، تا بشویم و طعام آریم مردمانِ خویش را، و برادر خویش را نگاه داریم و اشترواری از بهرِ او افزون بیاریم.

۱. باد: غلامان را که ۲. باد: چون باز شوند با ۳. باد: باز شوند ۴. باد: با
۵. باد: فرود آورد ۶. باد: گرامی کرد ۷. باد: کرامتها ۸. باد: گفت دیگر بار که
۹. باد: گفت ۱۰. باد: همی منع کند ۱۱ و ۱۲. باد: از شما ۱۳. باد: چه عذر
۱۴. باد: فرا داد ۱۵. باد: بهای ما باز داد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یعقوب گفت: من او را بتَه فرستم[1] با شما، مگر عهد کنید که او را باز آرید مگر بر شما غلبه کنند. ایشان عهد کردند و خدای را ـ عزّوجلّ ـ گواه کردند[2]. یعقوب گفت: چون اندر مصر شوید به یك در اندر مصر نشوید[3] چی ترسید که ایشان را به چشم کنند که مردمانی بودند با جمال و هیئت و صورت نیکو و قامتهای کشیده، فرزندانِ یك مرد، ترسید که ایشان را به چشم کنند از بهرِ آن فرمود ایشان را تا پراگنده شوند انگاه دانست که آنچه خدای ـ عزّوجلّ ـ تقدیر کرده باشد همچُنان بیاشد[4] وَإِنَّ الْحَذَرَ لاَ يَنْفَعُ مِنَ الْقَدَرِ. گفت: این هیچیز که[5] خدای ـ عزّوجلّ ـ دانسته باشد[6] که بیاشد از ما باز ندارد و من توکّل بر خدای کردم. ایشان رفتند و بنیامین را بردند و بدان صفت که فرموده بود در شدند. و این جمله آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ۶۳] فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ پس چون باز آمدند به نزدیكِ پدرِ خویش، گفتند: یا پدرِ ما! منع کرده‌اند از ما کَیْلِ طعام، بفرست با ما برادرِ ما را بنیامین، تا کیل ها استانیم[7] و ما او را نگاه داریم[8]*

[آیهٔ۶۴] قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ و گفت یعقوب: أی ایمن دارم شما را بر او، الا[9] چُنان که ایمن داشتم شما را بر برادرِ او از پیش، و خدای بهتر نگاه دارد از شما، و او رحیم‌تر است از جملهٔ آن کسانی که رحمت کنند[10]*

[آیهٔ۶۵] وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ؛ و چون باز گشادند[11] بارِ خویش، یافتند بضاعتِ خویش باز داده به ایشان، گفتند: یا پدرِ ما! ما چی جوییم پس ازین آن که بضاعت ما باز داده‌اند به ما، و ما

۱. باد: تفرستم ۲. باد: گواه گرفتند ۳. باد: مشوید ۴. باد: خواهد شد
۵. باد: گفت: هر آنچه که ۶. باد: خواسته باشد ۷. باد: فرا ستانیم ۸. باد: نگاهبان باشیم
۹. باد: مگر ۱۰. باد: رحیم‌ترست از جملهٔ رحیمان ۱۱. باد: بگشادند

طعام خریم دیگر بار مردمان[1] خویش را، و نگاه داریم برادرِ خویش را، و بیفزاییم کیل اشترواری، و آن کیلی است که ما را به آسانی[2] حاصل آید[3]*

[آیهٔ۶۶] قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ؛ پس گفت ایشان را یعقوب: نفرستم او را با شما تا انگاه بدهید مرا عهدی از خدای که بیارید به من او را، مگر شما را فرو گیرند و غلبه کنند و طاقت ندارید[4]. پس چون بدادند او را عهدِ خویش، گفت یعقوب: خدای بر آنچه ما همی گوییم گواه است و آن عهد از نگاه دارست*

کَعْب‌الْأحبار گفت[5]: چون یعقوب گفت: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا،[6] خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: به عزّتِ من که ایشان هر دو را به تو سپارم[7] پس از آن که توکّل کردی بر من.

[آیهٔ۶۷] وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ و گفت یعقوب: یا پُسرانِ من! اندر مشوید از یك درِ مصر و اندر شوید از درهای پراگنده، و نتوانم کفایت کردن[8] از شما آنچه خدای خواسته بُوَد از چیزی که نیست حُکم مگر خدای را، بر او توکّل کردم و بر او توکّل کُنادا[9] آن کسانی که توکّل کنند*

[آیهٔ۶۸] وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ و چون اندر شدند از آنجا که فرموده بود ایشان را پدرِ ایشان ـ و مصر را چهار در بود به هر دری گروهی ـ و نکرد کفایت از ایشان[10] از آنچه خدای

۱. باد: اهل ۲. باد: به آسان ۳. باد: حاصل شود ۴. باد: طاعت ندارند
۵. باد: گوید ۶. یوسف (۱۲) ۶۴ ۷. باد: با تو دهم ۸. باد: و هیچ کفایت نتوانم کرد
۹. باد: توکل کنند ۱۰. باد: و هیچ چیز کفایت نکردند از ایشان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خواسته باشد هیچیز، ولکن آن همّت که اندر نَفْس[۱] یعقوب بود بجای آورد بر ایشان چُنان که شفقتِ پدران باشد، و یعقوب خداوندِ علم بود به آنچه بیاموخت[۲] ولکن بیشتری از مردمان ندانند آنچه او دانست*

آنگاه گفت: مَا كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ شَيءٍ[۳] یعنی [حذر][۴] سود ندارد از قَدَر. چون برادرانِ یوسف به شهرِ مصر اندر شدند، رفتند به نزدیكِ یوسف، و گفتند: این است برادرِ ما که گفتی او را بیارید. اِنّك آوردیم او را، چی فرمایی؟ یوسف گفت: نیکو کردید و من شما را حقّ این بدانم و ایشان را فرو آورد و گرامی بکرد[۵]. پس ایشان را میهمانی[۶] کرد هردو تن را از ایشان برخوانی بنشاند، بنیامین تنها بماند و گفت: اگر برادرِ من یوسف زنده بودی من نیز با او بهم بنشستمی[۷]. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت برادران را: این برادرِ شما تنها مانده است[۸] و او را با خویشتن بنشاند برخوان. و چون شب اندر آمد، بفرمود هر دو تنی را فِراشی[۹] بیفگندند. بنیامین تنها بماند، یوسف ـعلیه‌السّلام ـ گفت: او با من بر فراشِ من بخسبد. یوسف همه شب او را همی بوییدَ[۱۰]. رویبل همی گفت: یا عَجَب! هرگز من چنین شفقت ندیده‌ام[۱۱]. چون روزِ دیگر بود یوسف[۱۲] ـ علیه‌السّلام ـ گفت: این سخت تنها مردی است که شما آورده‌اید و ایشان را فرو آورد اندر جایگاهی نیکو[۱۳]، بساخت طعام و شراب ایشان را، و گفت: من او را با خویشتن همی دارم که او تنها است. چون با او بنشست حالی او را گفت: نام تو چیست؟ گفت: بنیامین. گفت: معنی بنیامین چه باشد؟ گفت: پُسری باشد که[۱۴] بُزاید مادرش هلاك شود[۱۵]. گفت: نام مادرِ تو چی بود؟ گفت: راحیل بنت لیان بن ناجُور. گفت: پس تُرا هیچ فرزند هست؟ گفت: هست، ده پُسر. گفت: ایشان را چی نام کرده‌ای؟ گفت: نامهای ایشان از حالِ برادری گرفتم که مرا بود هلاك شد.

۱. باد: نفسهای ۲. باد: آنچه او را آویخته بودم ۳. یوسف (۱۲) ۶۸ ۴. افزوده از باد
۵. باد: گرامی کرد ۶. باد: مهمان ۷. باد: بنشستیمی ۸. باد: تنها بماند
۹. باد: فرشی ۱۰. باد: می‌بویید ۱۱. باد: ندیدم ۱۲. باد: دیگر روز یوسف
۱۳. باد: نزلی + نیکو ۱۴. باد: که + چون ۱۵. باد: بزاید از مادر، مادرش بمیرد

[گفت][۱]: اندوه ترا بر آن داشت؟ گفت: آری. گفت: پس چی نام کرده‌ای ایشان را؟ [گفت][۲]: یکی را بالعا نام کردم بر آن معنی که زمین برادرِ مرا فرو برد و یکی را آخیر نام کردم بدان معنی که اوّل فرزند بود و من از پیِ او بودم، و یکی را اشکل نام کردم بر آن معنی که آن برادر مرا هَمْ‌پدر بود و هم مادر، و اندرین معنی مرا مانند بود یکی را کُبر نام کردم بر آن معنی که او خیر بود هرکجا که بود و بهترین و مهترین بود و یکی را نعمان نام کردم بر آن معنی که برادرِ من اندر نعمت بود از دوستیِ پدر و مادرِ خویش، و یکی را اَدَم[۳] نام کردم و معنیش گل بود بر آن معنی که برادرِ من همچون گل بود اندر نیکویی، و یکی را ارس نام کردم بر آن معنی که او از من بجای پُسر بود از تن، و یکی را حیتم نام کردم بر آن معنی که پدرِ من مرا بیاگاهانیده بود[۴] که برادرِ من زنده است، و یکی را میتم نام کردم بر آن معنی که اگر او را ببینم چشمِ من روشن شود. یوسف ـعلیه‌السّلام ـ گفت: تو بسیار اندوه کشیده‌ای بر آن برادرِ هالك[۵]، چی گویی اگر من ترا برادری باشم بَدَلِ آن برادرِ هالك[۶]، دوست داری[۷]؟ بنیامین گفت: چون تو برادر کی یاوَد[۸] ولکن نه راحیل زاده باشد ترا از یعقوب[۹]. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ بگریست و برخاست و دست به گردنِ او ها کرد[۱۰] و گفت: من برادرِ توام[۱۱] یوسف. فکرِ اندوه نداری بدانچه ایشان کردند که خدای ـ عزّوجلّ ـ [بر من][۱۲] نیکویی کرد، و این که ترا گفتم نگر بر ایشان اظهار نکنی. بنیامین گفت: من نیز از تو جدا نشوم. یوسف او را گفت: تو دانی که پدرِ ما را چند[۱۳] اندوه رسید و آن از قِبَلِ ایشان همی بیند، و اگر من ترا بی‌عذری باز گیرم غم و اندوهِ او زیادت شود و خشم او بر ایشان سخت گردد به خاصّه که ایشان میثاقِ او[۱۴] خلاف کرده باشند مگر من عذری سازم ظاهر، و ترا به چیزی بزرگ آلوده گردانم[۱۵] تا ترا از ایشان جدا تُوانم کرد چُنان که آن عذری باشد ایشان را به نزدیكِ پدر. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ گفت: من صاع خویش اندر بارِ تو پنهان فرمایم کرد[۱۶] انگاه

۱ و ۲. افزوده از باد ۳. باد: آذر ۴. باد: بیاگانیده بود ۵ و ۶. باد: هلاك شده
۷. باد: + مرا ۸. باد: یابد ۹. باد: و نه از یعقوب ۱۰. باد: فرا کرد
۱۱. باد: منم برادر تو ۱۲. افزوده از باد ۱۳. باد: چه ۱۴. باد: میثاق وی را
۱۵. باد: آلوده کنم ۱۶. باد: پنهان خواهم کرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

منادی کنم بر شما بـه دزدی، پس از آن که تـرا گسیل[1] کرده باشم با ایشـان، انگاه تـرا باز آرم تـا آن عذرِ تـو باشد ایشـان را بـه نزدیکِ پدر. پس یوسف بفرمـود تا بارهای ایشـان راست بکردند و او را صاعی بـود که ملوك آب بدان خوردندی زرّین، مرصّع به جواهـر.

و گروهی گفتند: سیمین بود مرصّع به جواهر، و او آن را مکیال ساخته بود غلّه بدان پیمودندی[2]. بفرمود[3] تا آن را اندر بارِ بنیامین نهادند، پس چون ایشان بار برداشتند[4] کسِ یوسف اندر ایشان رسید و منادی کرد اندر میانِ ایشان که شما دزدانید و ایشان را گفت: کاروان[5] فرود آرید ایشان کاروان فرو داشتند، رسولِ ایشان را گفت: شما را نیکو بداشتیم و ملك با شما[6] کرامتهایی کرد که هرگز با هیچ گروه نکرده بود[7]. گفتند: آری، اکنون چی بوده است و چی همه جویید؟ گفتند: صاعِ [ملك را][8] همی جوییم و هیچ‌کس را تهمت همی نکنند مگر شما را، و هر که آن را باز دهد من [وی را][9] ضامن باشم با شُتروارِی طعام. برادرانِ یوسف گفتند: به خدای که شما دانید که ما نیامدیم تا دزدی کنیم[10] و ما این همه راه بگذاشتیم هیچ جای دزدی نکردیم. و از بهرِ آن گفتندکه شما دانید که ایشان آن بضاعتِ پیشین را باز آورده بودند و گفته بودند که این اندر بارِ ما چون گرفتار آمد تا انگاه که حال آن بدانستند. و دیگر آن روز که اندر مصر همی‌آمدند[11] دهنِ ستورانِ خویش بسته بودند تا چیزی از کشتِ کس ها نگیرد[12] ستورانِ ایشان. و حالِ ایشان اندر امانت معلومِ اهلِ مصر گشته بود. اگر کسی گوید که یوسف چون روا داشت که ایشان را دزد خوانَد و ایشان دزدی نکرده بودند؟ بگو که این قول از گفتارِ منادی بود نه از گفتارِ یوسف ـ علیه‌السّلام ـ، و اگر درست شود که از گفتارِ او بود بر آن معنی گفته باشد که ایشان او را [از پدر][13] بدزدیدند. پس منادی گفت: جزایِ شما چه باشد اگر این دزدی بر دستِ شما پدید آید؟ گفتند: جزای

---

۱. باد: روانه ۲. باد: پیمودی ۳. باد: پس + بفرمود ۴. باد: بار برنهادند
۵. باد: + را ۶. باد: ملك ما شما را ۷. باد: هیچ گروه نکرد ۸. افزوده از باد
۹. باد: افزوده از باد ۱۰. باد: به دزدی که دزدی کنیم ۱۱. باد: اندر مصر شدند
۱۲. باد: فرا نگیرند ۱۳. افزوده از باد

آن‌کس که آن اندررحلِ او باز یاوند[1]، آن باشد که او را به بندگی ها گیرند[2] چُنان که سنّتِ آل یعقوب است اندر حُکمِ دزدان. پس بارهای ایشان پیشِ یوسف آوردند و[3] یك‌یك همی جستند هریکی از آنچه بجستی باز نیافتی آن‌کس که همی جستی استغفاری بکردی[4] از آنچه بر آن‌کس گفته بودی از نسبت کردن به دزدی[5]. و بارِ بنیامین باز پس داشتند[6] تا از تهمت دورتر باشد. چون ها بارِ او رسید، گفت: نپندارم که او برگرفته باشد، گفتند: به خدای که بَنَه گذاریم[7] تا بارِ او نیز بجویی، چُنان که بارِ ما بجُستی تا دلِ تو و دل ما خوشتر باشد و بر ما هیچ تهمت نماند. پس چون بارِ او باز کردند و بجستند صاع اندر بارِ او بازیافتند. و این کیدی بود که خدای ـ عزّوجلّ ـ یوسف را فرمود تا با ایشان کرد جزای آن کید که ایشان کرده بودند اندر ابتدا، و این از بهرِ آن ساخت تا ایشان اقرار دادند که جزای دزدان باشد که او را به بندگی گیری[8] اندر دینِ ایشان، و بدان حکم رضا دادند. و اما سنّتِ دین آن مَلِك که اندر وقتِ یوسف بود آن بود[9] که دزد را بزدندی[10] و دوباره تاوان آن چیزی که دزدیده بودی، از او بستدندی.

و ضحّاك گوید: بلکه عادتِ ایشان آن بودی که دزد را پی کردندی و چشمها برکندندی. پس یوسف و برادرانِ او را ناچاره بدانچه گفته بودند رضا بایست داد. و یوسف او را اندر ظاهرِ حال به بندگی ها گرفت[11] و چون ایشان آن حال دیدند روی ها بنیامین[12] کردند و گفتند او را: روی ما سیاه بکردی و ما را به شرم و تشویر اندر افگندی و ما هموار[13] اندر بلای فرزندانِ راحیل مانده باشیم. بنیامین گفت: بلکه فرزندانِ راحیل هموار[14] اندر بلای شما مانده باشند، برادرِ مرا هلاك کردید اندر بیابان، مگر این اندر رحلِ من آن‌کس نهاد که آن بضاعتِ بار اندر رحل شما[15] نهاد. برادران روی ها[16] یوسف کردند و گفتند او را: اگر او دزدی کند عجب نبوَد که او را برادری دیگر بود پیش

---

۱. باد: که اندر بارِ وی آن باشد ۲. باد: به بندگی گیرند ۳. باد: و آن را
۴. باد: استغفار همی کردی ۵. باد: با دزدی ۶. باد: بار بنیامین را از پس همی داشت
۷. باد: نگذاریم ۸. باد: گیرند ۹. باد: آن بودی ۱۰. باد: دزدان را پی کردندی
۱۱. باد: فرا گرفت ۱۲. باد: فرا بنیامین ۱۳ و ۱۴. باد: همواره ۱۵. باد: بضاعت را اندر بار شما
۱۶. باد: با

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از او، هم دزدی کرد. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ این سخن از ایشان به دل فرو خورد و بر ایشان پدید نکرد و اندر دلِ خویش گفت: خدای بهتر داند.

و علما خلاف کردند[1] اندران سبب که ایشان او را به دزدی منسوب کردند: سَعید بن جُبَیر گوید: آن بود که او بُتی بدزدید از پدرِ مادر[2] خویش، و آن را بشکست و بر راهِ مردمان افگند تا بر آن همی رفتند.

و کلبی گوید: پدر مادر[3] او را بُتانی بود[4] اندر جای[5] نهاده، ایشان را همی پرستیدی[6]. چون یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ خواست که از حران به[7] فلسطین شود و مادرِ او را با خویشتن ببرد مادرِ او او را فرمود تا آن جای بُتان بردارد[8] همچُنان، و به نزدیكِ او آرد، تا که چون آن را باز نیاود[9]. بُوَد که او از پرستیدنِ آن توبه کند.

و مجاهد گوید که وقتی سائلی از او چیزی خواست او خایهٔ مرغ دید اندر خانه، یکی از آن‌ها سائل[10] داد.

و کعب گوید: بزغاله‌ای ها سائل[11] داد. وَهْب گوید: عادتِ او آن بودی که چیزی از خوان پنهان کردی و به درویشان دادی از بهرِ آن منسوب کردند او را به دزدی.

و گروهی از مفسّران گفتند: اوّل بلائی که یوسف را رسید آن بود که عمّتِ او دخترِ اسحاق بود[12] و منطقهٔ اسحاق اندر دست او بود و همواره اندر دستِ مهین بودی از فرزندانِ اسحاق، و هر که او را اندران خیانت کردی آن‌کس را به او سپردندی تا هرچه خواستی کردی. و راحیل مادرِ یوسف بمُرده بود و عمهٔ او حصانت او را تکفّل کرده بود و او را سخت دوست داشتی چُنان که از او صبر نکردی. چون او بزرگ شد دوستی یعقوب او را پدید آمد خواهرِ خویش را گفت: او را به من سپار که من یك ساعت[13] صبر همی نتوانم کرد از او. و بُوَد که من روزی چند او را ببینم دلِ من خوش گردد و او را به نزدیكِ تو فرستم. عمّت او چون خواست که او را به نزدیكِ او فرستد، قصد کرد و آن

۱. باد: کرده‌اند ۲ و ۳. باد: پدر و مادر ۴. باد: بتان بودند ۵. باد: خانه
۶. باد: پرستیدندی ۷. باد: با ۸. باد: بپردازد ۹. باد: تا که چون به دزدی آن نیابد
۱۰. باد: فرا سایلی ۱۱. باد: فرا سایل ۱۲. باد: + و مهتر دختران اسحاق بود
۱۳. باد: من ساعتی

کمرِ اسحاق بر میانِ او بست اندر زیرِ جامه، و انگاه گفت که کمر گم شد، همگان را بجویید. جملهٔ اهل بیت را بجستند، با هیچ‌کس نیافتند یوسف را بجستند آن بر میانِ او دیدند بسته. عَمّتش گفت: اکنون او[1] مرا مسلّم گردید، آن کنم اندر بابِ او که خود خواهم. یعقوب آمد به نزدیكِ او، او را خبر داد ازین حال، یعقوب گفت: اکنون چیزی نتوانم کرد، او را نگاه دار. و یعقوب بر او قادر نبود تا انگاه که عَمّتش فرمان یافت. بدین سبب بود که برادران او را منسوب کردند به دزدی.

و مثلِ ایشان اندرین سخن چُنان است که عرب گوید که عُذره أشدّ مِن جُرمه. آن عذر که خواستند بسیار بَتَر و فضیحتر بود[2] از ان جُرم که کردند.

و بدان که اندر خبرها چُنان آمده است که چون آن صاع از بارِ بنیامین بیرون کردند یوسف ـ علیه‌السّلام ـ آن را ها دست گرفت[3] و یك نَقره به انگشت[4] بر آن زد تا بانگ[5] از آن بیرون آمد ها نزدیك[6] گوشِ خویش برد و گفت: این صاع مرا خبر همی دهد که شما دُوازده[7] بودید یکی را بفروختید.

چون بنیامین این سخن بشنید برخاست و یوسف را سجده کرد و گفت: أیُّها الْمَلِك! بپرس ازین صاع تا برادرِ من زنده است یا مرده. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ نَقره‌ای[8] دیگر بزد بر صاع و گفت: همی گوید که زنده است و زود بُوَد که تو او را ببینی. گفت: پس هرچه خواهی کن که او بداند حالِ من، زود بُوَد که مرا برهاند. چون یوسف این سخن بشنید اندر خانه شد و سخت بگریست[9] پس دست و روی بشست و بیرون آمد، بنیامین گفت او را: أیُّهاالْمَلِك! من همی خواهم که تو این صاع خویش را نقره‌ای[10] دیگر بزنی تا بگوید که این صاع کی دزدیده است و اندر رحل من کی نهاده. یوسف چُنان بکرد و گفت: این صاعِ من خشم گرفت و همی گوید از چه پرسی و بدیدی[11] که من پاك[12] بودم. چون دانستند که یوسف بنیامین را بخواهد داشت رویبل خشم گرفت و

۱. باد: بر وی ۲. باد: بسیار زشت‌تر بود ۳. باد: فرا دست گرفت ۴. باد: یك انگشت
۵. باد: بانگی ۶. باد: آن را فرا نزدیك ۷. باد: دوازده برادر ۸. باد: نعره‌ای
۹. باد: بسیار بگریست ۱۰. باد: نعرهٔ ۱۱. باد: پرسی ندیدی ۱۲. باد: من با که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفت: أَیُّها الْمَلِك! به خدای اگر تو ما را بگذاری والاّ بانگی بکنم که هر زن که بار دارد[1] اندر مصر، کودك را بیفگند از بیم، و مویهای او برپای خاست و از جامه بیرون آمد و فرزندان یعقوب هرگاه که خشم گرفتندی کس طاقتِ ایشان نداشتی ولکن چون یکی[2] از اولادِ یعقوب دست بر او بمالیدی آن خشمِ او بنشستی. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ پُسرِ خویش را فرمود تا ها نزدیك[3] او شد و دست بر او بمالید آن خشمِ روبیل بنشست، روبیل گفت: اندرین شهر چیزی است از تُخمِ یعقوب. یوسف گفت: یعقوب کی باشد؟ روبیل گفت: ندانی، صفی خدای ـ عزّوجلّ ـ پُسرِ ذبیحِ خدای پُسرِ خلیلِ خدای. گفت: مگر آن تُخم توئی اگر راست[4] همی گویی. و چون بدانستند بحقیقت که یوسف بنیامین را باز خواهد گرفت به حُکمِ آن که ایشان گفته بودند، گفتند: یا ملك! یکی را از ما بَدَلِ او ها استان[5] و او را دست بازدار، که او را پدری است[6] پیر بزرگ، و تو ملکی ای نیکوکار. گفت: مَعَاذَالله که من ها گیرم[7] کسی را جز از آن که متاعِ خویش به نزدیكِ او یافته‌ایم[8] و احتراز کرد و نگفت: جز از آن که دزدی کرده باشد. پس چون از او نومید شدند[9] خالی گشتند[10] و با یکدیگر تدبیر کردند، گفت مهترِ ایشان روبیل ـ که او مهترِ ایشان بود به سن و پُسر خالهٔ یوسف بود و او بود که نهی کرد برادران را از کشتنِ یوسف علی قول کَعْب. و کلبی گوید: یهودا بود که خردمندترینِ ایشان بود. و محمد بن اسحاق گوید: لاوی بود. و گروهی گفتند: شمعون بود که رئیس و مهترِ ایشان بود اندر علم، هرچند مهترِ ایشان نبود به سن ـ گفت ایشان را: شما دانید که پدرِ ما عهد بر ما گرفته است[11] و دانید که پیش ازین چی کرده‌اید با یوسف، و من از زمینِ مصر بیرون نیایم تا انگاه که پدرِ من مرا دستوری ندهد و یا خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا حکم کند تا بی‌بنیامین نیایم[12] و یا مرا فرماید تا شمشیر زنم و جنگ کنم و برادر خویش را از دست[13] ایشان بیرون کنم. این جمله که یاد کردیم آن است که خدای

۱. باد: باردار باشد ۲. باد: کسی ۳. باد: تا نزدیك ۴. باد: که راست ۵. باد: فراستان
۶. باد: که وی دزد است ۷. باد: فرا گیرم ۸. باد: جز از آن کسی را که دزدی کرده باشد
۹. باد: ناامید گشتند ۱۰. باد: خالی شدند ۱۱. باد: عهد گرفته است
۱۲. باد: حکم کند که وی را بیرم ۱۳. باد: برادر از دست

ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ ۶۹] وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ و چون اندر شدند اندر نزدیكِ یوسف، بخود گرفت[1] برادرِ خویش را و گفت: مَنَم که برادرِ توأم و اندوهگن[2] مباش به آنچه ایشان همی کردند*

[آیهٔ ۷۰] فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؛ پس چون بساخت[3] ایشان را بارِ ایشان، بنهاد مشربهٔ زرّین را اندر بارِ برادرِ خویش، انگاه منادی کرد نداکننده‌ای[4]: یا اهلِ کاروان شما دزدانید*

[آیهٔ ۷۱] قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ؛ گفتند برادرانِ یوسف و روی به ایشان کردند[5]: چه همی جوید شما*

[آیهٔ ۷۲] قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ؛ گفتند: ما مکیالِ مَلِك همی جوییم و آن کس را [که] بیارد[6] آن را، اشترواری طعام است و من بدان پایندان باشم*

[آیهٔ ۷۳] قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ؛ گفتند: به خدای که خود دانید[7] شما که نیامده‌ایم ما که[8] فساد کنیم اندر زمین، و نبودیم ما دزدان اندرین راه که همی آمدیم*

[آیهٔ ۷۴] قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ؛ گفتند: پس جزای این چیست اگر باشید شما دروغ‌زن[9]؟*

[آیهٔ ۷۵] قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ؛ گفتند: آن جزا که سنّت است ما را بر این فعل از ان، استرقاق است آن کس را که یاوَند[10] اندر بارِ او آن جزای اوست همچُنان جزا دهیم ما ظالمان را ـ یعنی دزدان را*

۱. باد: با خود گرفت ۲. باد: اندوهگین ۳. باد: ساخت ۴. باد: منادی‌کننده و گفت
۵. باد: روی فرا کردند ۶. باد: که بیاورد ۷. باد: که دانستید ۸. باد: تا
۹. باد: گفتند: جزا کیش ماست بر این فعل چیست اگر شما دروغ‌زنان باشید ۱۰. باد: پایند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ ۷۶] فَبَدَاَ بِاَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ اَخِيهِ ثُمَّ اَسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ اَخِيهِ كَذٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَاْخُذَ اَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ اِلاَّ اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ؛ پس ابتدا کرد به بارهای برادران پیش از بارِ برادرِ خویش، انگاه بیرون آورد آن را از بارِ برادرِ خویش، چُنان تلطف کردیم اندر جزای کَیْد از بهرِ یوسف، که برادرانش با او کرده بودند و نبایست یوسف را که ها گیرد[1] برادرِ خویش را اندر سنّتِ دینِ مَلِك، مگر آن که خواسته باشد خدای که او را ها گیرد به دینِ برادران به اقرارِ ایشان، و برداریم درجتِ آن کسی[2] که خواهیم به علم. چُنان که برداشتیم درجتِ یوسف بر درجتِ برادرانِ او به علم، و از زَبَرِ هر خداوندِ علم[3] عالمی دیگر است*

و بدین[4] آن همی خواهد که از زَبَرِ هر خداوندِ علمی که علمش مُحْدَث بُوَد عالمی دیگر است. نبینی که خداوند سبحانه خود را علم اثبات کرده است آنجا که گفت: اَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ[5] وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ[6]. و نشاید که فوقِ او عالمی دیگر بُوَد. و اندرین سخن اثباتِ علم است برادرانِ یوسف را، و بیانِ زیادتِ علمِ یوسف بر ایشان.

[آیهٔ ۷۷] قَالُوا اِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ اَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَاَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ اَنْتُمْ شَرٌّ مَكَاناً وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ؛ گفتند: اگر دزدی کند بنیامین، خود دزدی کرد[7] برادری زانِ او از پیش، پنهان کرد آن[8] یوسف اندر دلِ خویش، و پیدا نکرد آن بر ایشان، گفت یوسف: شما اندر منزلت[9] بتَرید از او ـ یعنی از آنچه کردید با یوسف ـ و خدای داناتر است به حقیقتِ آنچه[10] شما صفت همی کنید*

۱. باد: فرا گیرد ۲. باد: درجات آن کس ۳. باد: و بالای هر عالمی ۴. باد: و بدان که بدین
۵. نساء (۴) ۱۶۶ ۶. بقره (۲) ۲۵۵ ۷. باد: کرده نبود؟ ۸. باد: آن + را
۹. باد: منزل ۱۰. باد: به آنچه

[آیهٔ ۷۸] قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيزُ اِنَّ لَهُ اَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ اَحَدَنَا مَكَانَهُ اِنَّا نَرٰيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ گفتند یوسف را: ای مَلِك خود او را پدری است پیر بزرگ شده، ها گیر[1] یکی را از ما بَدَلِ او که ما همی بینیم ترا از جملهٔ نیکوکاران*

[آیهٔ ۷۹] قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَاْخُذَ اِلاَّ مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ اِنَّا اِذاً لَظَالِمُونَ؛ گفت یوسف: مبادا که ما ها گیریم[2] مگر آن کسی را که یافتیم متاعِ ما به نزدیكِ او، ما انگاه خود ظالمان باشیم[3]*

[آیهٔ ۸۰] فَلَمَّا اسْتَيْئَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ اَلَمْ تَعْلَمُوا اَنَّ اَبَاكُمْ قَدْ اَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ حَتّٰى يَاْذَنَ لِي اَبِي اَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ پس چون نومید شدند از او، خالی گردیدند[4] و با یگدیگر مناجات همی کردند یعنی اندر حالِ مناجات خالی گردیدند با یکدیگر. چُنان که اندر میانِ ایشان هیچ‌کس نبود بیگانه، گفت مهترِ ایشان: ای بدانید که پدرِ شما برگرفته است بر شما مُحکمْ عهدی از خدای، و از پیش آن بود که تفریط کردید اندر حقِّ یوسف، من هرگز برندارم از زمینِ مصر تا انگاه که دستوری دهد مرا پدرِ من و یا حکم کند خدای مرا به آن که من برخیزم از اینجا، و یا برایشان شمشیر کشم و برادر را باز ستانم، و خدای بهترین کسانی است[5] که ایشان حکم کنند میانِ خلق*

انگاه آن برادرِ مهتر که آنجا بیستاد دیگر برادران را گفت[6]:

[آیهٔ ۸۱] اِرْجِعُوا اِلٰى اَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا اَبَانَا اِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا اِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ؛ باز شوید به[7] نزدیكِ پدرِ خویش و گویید[8]: ای پدرِ ما خود پُسرِ تو دزدی کرد و ما هیچ گوای ندانیم[9] الاّ به آنچه دانستیم و آن بدان همی

۱. باد: فرا گیر ۲. باد: فرا گیریم ۳. باد: آنگه ظالمان باشیم ۴. باد: خالی کردند
۵. باد: بهترین حاکمان است ۶. باد: «انگاه ... گفت» ندارد ۷. باد: با ۸. باد: بگویید
۹. باد: گواه نداریم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گوییم که مشربه اندر بارِ او یافتند و ما آن را که از ما پنهان بود نگاه نتوانیم داشت و ندانیم سرِّ آن چی بود. و اگر شما را تصدیق نکند بگویید او را: *

[آیهٔ ۸۲] وَسْئَلِ ٱلْقَرْيَةَ ٱلَّتِى كُنَّا فِيهَا وَٱلْعِيرَ ٱلَّتِى أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ؛ و بپرس از اهلِ آن دیه که[۱] ما بودیم آنجا[۲] یعنی مصر، و از اهلِ آن کاروان که ما اندر میانِ ایشان آمدیم و قومی بودند از اهلِ کنعان، و ما خود راست همی گوییم[۳] *

[آیهٔ ۸۳] قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى ٱللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ؛ چون بیامدند و بگفتند، گفت یعقوب: بد چیزی است که مزیّن گردانیده است[۴] شما را تنِ شما و مرا صبری است بر آن نیکو، بُوَد که خدای بیارد[۵] ایشان همه را ـ یوسف و بنیامین را و برادرانش را ـ که او است که علیم است به اندوه دلِ من از بهرِ ایشان، حکیم است اندر تدبیرِ خلق *

[آیهٔ ۸۴] وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ؛ و روی اندر گردانید از ایشان و اندوه یوسف به سببِ بنیامین بَتَرشد[۶]، و گفت: وا سخت اندوها[۷] بر یوسف، و سپید شده بود چشمها[ی] او از اندوه[۸]، شش سال ندید و او پُر شده بود از اندوه *

ابن عبّاس گوید که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: هیچ اُمّت را خدای ـ عزّوجلّ ـ به نزدیکِ مصیبت آن نداده است که امّتِ مرا داده است انگاه که ایشان گویند: إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ[۹] به نزدیکِ مصیبت، نبینی که یعقوب این نگفت، بل که گفت: يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ[۱۰].

و حسن بصری گوید: میان آن که یوسف از نزدیکِ یعقوب ـ علیهماالسّلام ـ بیرون آمد و میانِ آن که به[۱۱] یکدیگر رسیدند هشتاد سال بود که چشمِ یعقوب خشک

۱. باد: آنکه ۲. باد: اندران ۳. باد: راست گوییم ۴. باد: مزین کرده است
۵. باد: بیاورد به من ۶. باد: و اندوه یوسف بر وی تازه شد ۷. باد: ای سخت اندوها
۸. باد: اندوه یوسف ۹. بقره (۲) ۱۵۶ ۱۰. یوسف (۱۲) ۸۴ ۱۱. باد: یا

نشد[۱] اندران مدّت، و هیچ‌کس نبود اندر روی زمین گرامی‌تر به نزدیك[۲] خدا از یعقوب.

[آیهٔ ۸۵] قَالُوا تَٱللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ ٱلْهَالِكِينَ؛ گفتند پُسرانِ او: به خدای که تو سُست نکردی و همواره یاد همی کنی[۳] یوسف را تا انگاه که تباه گردی و یا باشی از جمله هالکان[۴] *

[آیهٔ ۸۶] قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّى وَحُزْنِىٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ گفت یعقوب: خود من گله و حاجت و اندوهِ خویش ها خدای نمایم[۵] و دانم از خدای آنچه شما ندانید *

و مفسّران چُنان گفتند که مردی گفت یعقوب را علیه‌السّلام: چه سبب بود که چشمِ ترا خلل افتاد[۶]؟ گفت: از اندوه یوسف. گفت: به چی سبب پُشتِ تو بدو[۷] اندر آمد؟ گفت: از اندوه برادرِ او. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد[۸] بر یعقوب که یا یعقوب از من[۹] گله همی کنی، به عزّتِ من که این بلا از تو کشف[۱۰] نکنم تا انگاه که مرا بخوانی و درد و اندوه با من گویی. انگاه او پس از آن همی گفتی: إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّى وَحُزْنِىٓ إِلَى ٱللَّهِ[۱۱]. خدای ـ عزّوجلّ ـ به او وحی کرد و گفت: وَعِزَّتِى وَجَلَالِى که اگر ایشان مرده بودندی من ایشان را از شکمِ زمین بیرون آوردمی تا تو ایشان را بدیدیی[۱۲]، ولکن این خشمی بود که بر شما گرفتم از بهرِ آن که شما گوسپندی بکشید و درویشی بر درِ سرای شما ایستیده بود[۱۳] او را از آن بهر نکردید و دوسترین[۱۴] خلق من از پیس پیغمبران مسکینان باشند، باید که طعامی سازی[۱۵] و درویشان را بخوانی تا از آن بخورند. یعقوب طعامی بساخت و گفت: هر که روزه دارد امشب به نزدیكِ آلِ یعقوب بگشاید[۱۶] از بهر این گفت یعقوب: وَأَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ[۱۷].

۱. باد: خشك شده بود ۲. باد: به نزد ۳. باد: باد می‌کنی ۴. باد: یا شوی از هلاك‌شدگان
۵. باد: فرا نمایم به خدای عزّوجلّ ۶. باد: چشم تو خلل یافت ۷. باد: پشت تو دو تا
۸. باد: وحی فرستاد ۹. باد: از من فرا بندگان من ۱۰. باد: کشت، سرا: کشف (روی فا با دو نقطه)
۱۱. یوسف (۱۲) ۸۶ ۱۲. باد: بدیدی ۱۳. باد: ایستاده بود ۱۴. باد: دوست‌ترین
۱۵. باد: طعام بسازی ۱۶. باد: روزه بگشاید ۱۷. یوسف (۱۲) ۸۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و وَهْب بن مُنَبِّه گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ به یعقوب وحی فرستاد که من این عقوبت ترا از بهرِ آن کردم که تو گوسپندی بکشتی و بریان کردی و همسایگانِ خویش را رنجه داشتی به بوی آن، و بخوردی و ایشان را از آن ندادی.

و بدان که وَهْب بن منبّه و جماعتی از مفسّران گفتند که جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ آمد به نزدیكِ یوسف اندران وقت که او به زندان[1] بود، یوسف گفت او را: هیچ خبر داری از یعقوب؟ گفت: آری، خدای ـ عزّوجلّ ـ او را صبر نیکو عطا داده و او ر ابه اندوه تو مبتلا کرده است و دلِ او پُر است از اندوه تو. یوسف گفت: چه مقدار بود اندوه او؟ گفتا[2] چندان که اندوه هفتاد زن باشد که فرزند خویش را گم کرده باشد[3]. گفت: چند است مُزدِ او بر آن؟ گفت: مزد صد شهید. گفت: پس من هرگز به او رَسَم؟ گفت: آری. دلِ یوسف بدان خوش گشت و گفت: باك نیست[4] هر محنت که آخرْ او را بخواهم دید[5].

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: از بهرِ آن گفت یعقوب: وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ[6] که او دانست که آن خوابِ یوسف راست است و ایشان او را سجود خواهند کرد.

و سُدّی گوید: از بهرِ آن گفت که چون ایشان باز آمدند سیرتِ نیکو[7] از ان مَلِك حکایت کردند او را اندر دل اوفتاد[8] که مگر او تواند بود[9] که چنین سیرت همی کند.

و گروهی گفتند: از بهرِ آن گفت که او ملك‌الموت را بخواب دید. گفت: تو هرگز جانِ یوسف برگرفتی؟ گفت: نه و به خدای که او زنده است.

و اندر روایتها آمده است که خدای ـ عزّوجلّ ـ گرگی را به او فرستاد تا بر او سلام کرد و با او سخن گفت، یعقوب او را گفت: پسرِ مرا و قرة عین[10] مرا بخوردید[11]؟ آن گرگ گفت: نه و به خدای که نخوردیم، أی ندانی یا یعقوب که گوشتِ پیغامبران و

۱. باد: در زندان ۲. باد: گفت ۳. باد: باشند ۴. باد: باکی نیست
۵. باد: که بینیم چون وی را خواهیم دید ۶. یوسف (۱۲) ۸۶ ۷. باد: سیرت حمیده
۸. باد: افتاد ۹. باد: که وی را شاید بود ۱۰. باد: قرةالعین ۱۱. باد: بخوردی

فرزندانِ ایشان بر ما حرام است. و از بهرِ این علامتها یعقوب فرزندانِ خویش را گفت:

[آیهٔ ۸۷] يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ؛ ای پُسران من بشوید و خبر جویید از یوسف و برادرِ او، و نومید مگردید[1] از رحمتِ خدای، و فَرَج آوردنِ او که حال چُنان است که نگردد نومید از رحمتِ خدا مگر گروهانی که کافرند[2]*

حسن بصری گوید: هرگز هیچ بلا به یعقوب نرسید که ظنِّ او بدان سبب بد گشت به خدا، بل که به هر وقتی ظنّ به خدای ـ عزّوجلّ ـ نیکو داشتی تا بلاهای عظیم که در آن گرفتار بود از او کشف اوفتاد[3] و عاقبتش محمود بود[4].

و عبّاس بن عبدالمطلب گوید که پیغامبرِ خدای ـ عزّوجلّ ـ داود ـ علیه‌السّلام ـ گفت: ای بار خدای از خلق همی شنوم که همی گویند: ابراهیم و اسحاق و یعقوب [هرگز نومید نشدند و ظنّ بد نکردند بر خدای عزّوجلّ][5]. خدای ـ عزّوجلّ ـ به او وحی فرستاد که تو نه آنجایی که ایشان بودند اما ابراهیم مرا بر همه چیزی اختیار کرد و هیچیز[6] با من برابر نکرد و اما اسحاق جانِ خویش را از بهرِ من بَذَل کرد و اما یعقوب اندران بلای دراز که بر او گماشتم اندر باب یوسف، هرگز از یوسف نومید نگشت و ظن به من[7] بد نکرد. پس چون پدرِ ایشان را فرمود که به طلب یوسف شوید و به طلبِ برادرِ او، ایشان آمدند به مصر. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ از ان حال خبر داد و گفت:

[آیهٔ ۸۸] فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ؛ و چون اندر نزدیك[8] یوسف شدند، گفتند: یا ملك ها رسید[9] به ما و به اهلِ ما گرسنگی و

۱. باد: مشوید ۲. باد: که ایشان کافران‌اند ۳. باد: افتادی ۴. باد: بودی ۵. افزوده از باد
۶. باد: هیچ چیز ۷. باد: بر من ۸. باد: چون آمدند نزدیك ۹. باد: فرا رسید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سختی، و آوردیم بضاعتی کاسد و کاسته، و تمام بده ما را کیل، چُنان که کسی را دهی که بضاعت او نیك باشد و صدقه کن بر ما آنچه میان این دو بها بُوَد و باز دادنِ برادرِ ما صدقه کن که خدای جزا دهد آن کسانی را که صدقه‌دهند.

[ضحّاك گوید: از بهرِ آن نگفتند که خدای ترا جزا دهد][1] که او نشناختند و ندانستند که او مؤمن است. و گروهی از مفسّران گفتند که بضاعتهای ایشان درمهای بود نبهره، چُنان که از ان جنس از بهای طعام ها نگیرند[2]. و گروهی گفتند: رسنهای کهنه بود و جوالهای دریده. و گروهی گفتند: نعلین بود و اَدیم. و گروهی گفتند: بینُوا[3] بود. و گروهی گفتند: حبّةالخضراء بود و صنوبر بود.

و بدان که این آیت که یاد کردیم دلیل است بر آن که صدقه پیغامبرانِ پیشین را[4] حلال بود هرچند که بر پیغامبرِ ما حرام بود. نبینی که پُسرانِ یعقوب پیغامبران بودند و گفتند: تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ[5].

و چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ این سخن بشنید از ایشان و این تضرّع که ایشان کردند دلِ او تنگ شد و شفقتش بجمبید[6] و رحمتش آمد بر ایشان، و گریستن بر او اوفتاد[7] و پیدا کرد آنچه تا این غایت پنهان همی داشت چنانچه خدای ـ عزّوجلّ ـ از او خبر داد و گفت:

[آیه۸۹] قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؛ گفت: ای دانید[8] که چه کردید به یوسف و برادرِ او، انگاه که شما ندانستید که عاقبتِ او[9] چه خواهد بود.

و گروهی گفتند که چون برادرانِ یوسف به نزدیكِ او شدند یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ

۱. افزوده از باد ۲. باد: فرانگیرید ۳. باد: پینو ۴. باد: بر پیغمبران پیشین
۵. یوسف (۱۲) ۸۸ ۶. باد: بجنبید ۷. باد: افتاد ۸. باد: ندانید ۹. باد: کار او

به او نامه نبشت[1] از بهرِ آن که او را گفته بودند که پُسرِ تو دزدی کرده است. و ابتدای نامه آن کرد که گفت: از یعقوبْ اسرائیلِ خدای پُسرِ اسحاق ذبیحِ خدای پُسرِ ابراهیم خلیلِ خدای، ما اهلِ بیتی‌ایم که بلا مسلّط است بر ما، امّا جدِّ ما دستها و پایهای او ببستند و او را به آتش افگندند تا خدای ـ عزّوجلّ ـ آن آتش را بر او بَرداً وسلاماً گردانید[2]، و اما پدرِ منِ پایها و دستهای او ببستند و کارد بر قفای او نهادند تا او را بکشند، خدای ـ عزّوجلّ ـ او را فدا کرد، و امّا مرا خود پُسری بود نام او یوسف، و دوسترینِ فرزندان بود به نزدیكِ من، برادران او را به دشت بردند انگاه پیراهنِ او آوردند به خون‌آلوده، و گفتند: گرگ او را بخورد. از بس که گریستم[3] بر او، چشمهای من بشد. و او را برادری بود از مادرِ او، اندوه او به آن برادرِ او همی گساردمی[4]، ایشان او را ببردند و باز آمدند و گفتند که او دزدی کرد و تو او را باز داشته‌ای از بهرِ آن، و ما اهلِ بیتی‌ایم که دزدی نکنیم و ما را فرزندِ دزد نباشد و اگر او را به من دهی [خیر][5]، والاّ بر تو دُعا خوانم دُعائی که اندر هفت فرزندِ تو برسد[6]. چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ این نامه بخواند خویشتن را نگاه نتوانست داشت اشك از دو چشمِ او[7] فرو ریخت.

و گروهی گفتند که یوسف برادران را حکایت همی کرد که مالك بن دُعر همی گفت که من غلامی یافتم اندر چاهی، صفتِ او چنین و چنین، انگاه او را بخریدم از گروهی به چندین درم. گفتند: ای ملك ما فروختیم آن غلام را. یوسف را خشم آمد و بفرمود تا ایشان را بکشند چون ایشان را بردند که بکشند یهودا روی برگردانید[8] و گفت: پدرِ ما را دوازده پُسر بود یکی را بکشتند[9] چندان بگریست تا چشمش باز استاد[10]، پس حال او چون باشد[11] که پُسرانِ او را همه بکشند. انگاه گفتند: اگر چنین کنی باید که بضاعتهای ما همه به نزدیكِ پدرِ ما فرستی به فلان جایگاه. یوسف را ـ علیه‌السّلام ـ بر ایشان رحمت آمد و آن حال بر ایشان پدید کرد چُنان که یاد کنیم.

۱. باد: نوشت ۲. باد: بر او سرد کرد ۳. باد: بگریستم ۴. باد: همی بردمی
۵. افزوده از باد ۶. باد: رسد ۷. باد: اشك از چشمان وی ۸. باد: رو بگردانید
۹. باد: یکی از وی غایب شد ۱۰. باد: باز ایستاد ۱۱. باد: چگونه بود

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و گروهی گفتند: سبب پیدا کردن آن بود که یوسف ـ علیه‌السّلام ـ بنیامین را گفت: ترا فرزند هست؟ گفت: هست سه پسر. گفت: میهین[۱] را چی نام کرده‌ای؟ گفت: یوسف. گفت: چرا او را آن نام کردی؟ گفت: از دوستیِ تو، تا هرگاه که او را یاد کنم ترا[۲] یاد کرده باشم. پس گفت: دیگر را چی نام کرده‌ای؟ گفت: ذیب[۳]. گفت: چرا این نام کردی؟ گفت: تا او را یاد کنم قصّهٔ تو یاد کرده باشم. پس گفت: سه دیگر را چی نام کرده‌ای؟ گفت: ادم. گفت: چرا؟ گفت: تا او را یاد کنم ترا یاد کرده باشم که ما را از تو این نشان آوردند. یوسف چون این سخن شنید[۴] گریستن بر او غلبه کرد و گفت: هَلْ عَلِمْتُم مَا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ.[۵] یعنی آن جدایی افگندن میان ما این بود آن فعل که به برادرِ او کردند.

و این روایت مخالف نیست[۶] آن روایت را که یاد کردیم که بنیامین را ده پُسر بود بدان نامها که بگفته‌ایم، از بهرِ آن که روا باشد که سه پُسر از ایشان بدین لقبها[۷] مخصوص باشند که ایشان را جز ازین[۸] لقب نامی دیگر باشد.

و گروهی گفتند: بل آن روز که مناظره صواع همی کردند اندر پیشِ یوسف، گفتند برادران بنیامین را: هموار ما اندر بلای شما باشیم یا بنی راحیل.

و گروهی گفتند: آن بود که ایشان از یك مادر بودند و چون یوسف مفقود شد[۹] او را همی رنجانیدندی از بهرِ آن گفت: هَلْ عَلِمْتُم مَا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ[۱۰]. و چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ این سخن بگفت، خدای ـ عزّوجلّ ـ حجابِ جفا[۱۱] از دل ایشان برداشت تا ایشان او را بشناختند و خبر دادند و گفتند: أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ.[۱۲]

و ابن عبّاس گوید[۱۳] که از بهرِ آن نشناختند که چون یوسف ایشان را گفت: هَلْ عَلِمْتُم[۱۴]، بخندید، ایشان ثنایا[ی] او بدیدند چون دُرِّ منظوم، وَهْم بردند که او یوسف

۱. باد: مهین ۲. باد: قصهٔ تو ۳. باد: دم ۴. باد: بشنید ۵. یوسف (۱۲) ۸۹
۶. باد: مختلف نگشته است ۷. باد: نامها ۸. باد: جز این ۹. باد: یوسف از وی مفرد شد
۱۰. یوسف (۱۲) ۸۹ ۱۱. باد: حجاب خفا ۱۲. یوسف (۱۲) ۹۰
۱۳. باد: از ابن عباس آمده است ۱۴. یوسف (۱۲) ۸۹

است، استفهام کردند أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ.[۱]

و از ابن عبّاس آمده است اندر روایتی دیگر که برادران او او را بَنَشناختند[۲] تا آنگاه که او تاج از سر برداشت و بر میانِ سرِ او نشانی بود شبه شامهٔ پیغامبران، و آن نشان یعقوب را بود و ساره را و اسحاق را. چون او گفت: هَلْ عَلِمْتُم مَا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ[۳]، تاج از سر برداشت و آن نشان ها ایشان[۴] نمود.

[آیهٔ ۹۰] قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَٰذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ؛ گفتند: تو خود یوسفی؟ گفت: منَم یوسف، و این برادرِ من است، خود منّت نهاده است خدای بر ما[۵] پس از آن که شما میانِ ما جدایی افگندید و خود هر که بپرهیزد از معاصی، و صبر کند اندر بلاها، خود خدای ضایع نکند ثواب[۶] نیکوکاران*

[آیهٔ ۹۱] قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ؛ گفتند: به خدای که[۷] اختیار کرده است ترا خدای بر ما، و فضل داده است[۸] به علم و حلم و جمال، و ما بنه‌بودیم مگر بر خطا[۹]*

و تشویری عظیم خوردند و گفتند: گناه کردیم، یوسف توفیق یافت از کریمی و حلیمی که بود.

[آیهٔ ۹۲] قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ گفت یوسف: هیچ تعییر نیست بر شما امروز، شما را به آنچه کردید یاد نخواهد کرد، انگاه ایشان را دعا خواند[۱۰] و گفت: بیامرزد خدای شما را و او رحیم‌ترینِ رحیمان است*

۱. یوسف (۱۲) ۹۰ ۲. باد: نشناختند ۳. یوسف (۱۲) ۸۹ ۴. باد: فرا ایشان، سرا: ها [با] ایشان، «با» را یکی از خوانندگان نسخه در ادوار پیشین، که معنی «ها» را در این خصوص نمی‌دانسته و از آن به علامت جمع تصوّری داشته، افزوده است ۵. باد: + به علم وحلم وحکمت و ملکت و جمال و عقل
۶. باد: مزد ثواب ۷. باد: که + خود ۸. باد: فضل نهاده ۹. باد: و ما نبودیم اندر آنچه کردیم
۱۰. باد: دعا کرد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که روزِ فتحِ مکّه مردمان پناه به کعبه کرده بودند[1] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ هردُوْالَتِ در را[2] بگرفت به دو دستِ خویش، و گفت آن اسیران[3] را که چی همی پندارید؟ گفتند: چی اندیشیم به تو مگر نیکوی یا أَخٌ کَرِیم[4]، و ای برادری کریم و پُسرِ برادری کریم دست یافتی بر ما. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: من آن گویم که برادرِ من گفت یوسف علیه‌السّلام: لاَ تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ ٱلْیَوْمَ یَغْفِرُٱللهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّاحِمِین[5].

و چون یوسف ـ علیه‌السّلام ـ خویشتن را تعریف کرد به نزدیکِ برادرانِ خویش، ایشان را پرسید از حالِ پدر و گفت: پدرِ من از پیس من چی کرد؟ گفتند: چشمهای او بشده است از بسیار گریستن. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ پیراهنی داشت از جامهٔ بهشت[6]، و آن پیراهن آن بود که آن روز که ابراهیم را اندر آتش افگندند خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را به ابراهیم فرستید[6] از حریرِ بهشت، و ابراهیم آن پیراهن را اندر اسحاق[8] پوشید و اسحاق آن را اندر یعقوب پوشید و یعقوب آن خرد بپیچید و اندر میانِ نیی کرد و اندر گردنِ یوسف افگند، انگاه که ترسید که او را به چشم کنند جبریل ـ علیه‌السّلام ـ یوسف را گفت که پیراهنِ خویش به نزدیکِ پدر فرست که اندران جامه بوی بهشت است و آن به هیچ مبتلا نرسد که نه بلا از او برخیزد و ها هیچ[9] بیمار نرسد که نه درست شود. یوسف ـ علیه‌السّلام ـ برادران را گفت:

[آیهٔ۹۳] اِذْهَبُوا بِقَمِیصِی هٰذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰی وَجْهِ اَبِی یَأْتِ بَصِیرًا وَأْتُونِی بِاَهْلِکُمْ اَجْمَعِینَ؛ ببرید این پیراهنِ من و برافگنید بر روی پدرِ من، تا بینا گردد، و بیارید[10] به نزدیکِ من اهلِ خویش را بجملگی*

و چون پیراهن از مصر بیرون بردند باز دستوری خواست از خدای ـ عزّوجلّ، او را

۱. باد: پناه به مکّه برده بودند ۲. باد: هر دو در کعبه را ۳. باد: فرا اسیران گفت
۴. باد: اخ کریم ۵. یوسف (۱۲) ۹۲ ۶. باد: که از جامهٔ بهشت بود ۷. باد: فرستاد
۸. باد: به اسحاق ۹. باد: فرا هیچ ۱۰. باد: بیاورید

دستوری داد و بادِ بوی آن به یعقوب رسانید[1].

حسن بصری گوید: میانِ ایشان هشتاد فرسنگ بود، و گروهی گفتند: هفت روزه راه بود. وگروهی گفتند: سه روزه. و چون آن باد به یعقوب رسید، یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ بوی بهشت شنید، اندیشید که اندر زمین هیچیز نیست از بهشت، مگر آن پیراهن [یوسف][2]، گفت: این بوی یوسف است که من همی شنوم و نوادگانِ خویش را جمع کرد که پُسران او[3] غایب بودند و ایشان را گفت: من بوی یوسف همی شنوم اگر شما مرا به خَرِفی و جاهلی منسوب نکنید. ایشان گفتند: به خدای که تو اندر خطای خویشی که اندر قدیم همی گفتی اندر دوستی یوسف، هرگز او را فراموش نکنی. و ایشان با یعقوب ازین معنی همی گفتند[4] تا انگاه که مبشّر بشارت داد. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ۹۴] وَلَمَّا فَصَلَتِ ٱلْعِیرُ قَالَ اَبُوهُمْ اِنِّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ اَنْ تُفَنِّدُونِ؛ و چون جُدا شد کاروان از شهرِ مصر، گفت پدرِ ایشان: من همی یابَم[5] بوی یوسف، اگر نه آن را استی[6] که شما مرا به خَرِفی منسوب کنید*

[آیهٔ۹۵] قَالُوا تَٱللهِ اِنَّکَ لَفِی ضَلٰلِکَ ٱلْقَدِیمِ؛ گفتند: به خدای که تو اندر ضلالتِ خویش قدیمی‌ای[7]*

و چون کاروان از مصر بیرون آمد یهودا برادران را گفت: پیراهنِ خونآلود به نزدیک پدر من بردم او را اندوهگن بکردم[8] و این پیراهن از پیش به نزدیکِ او من بَرَم تا او را شادمان بکنم بَدَلِ آن که او را اندوهگن بکردم.

ابن‌عبّاس گوید که او پیراهن برگرفت سربرهنه و پای‌برهنه[9] همی دوید تا آن هشتاد فرسنگ را ببرّید. و زادِ او اندران مسافت هفت گِرده بود تا به جای رسید و آن را تمام بکار نبرده بود[10].

۱. باد: رساند ۲. افزوده از باد ۳. باد: پدران وی ۴. باد: می‌گفتند ۵. باد: همی یابم
۶. باد: آنراستی ۷. باد: دیرینه‌ای ۸. باد: اندوهگین کردم ۹. باد: سر و پا برهنه
۱۰. باد: برده بود

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و اندر روایتی از ابن عبّاس چُنان است که مبشّر مالك بن ذُعر[1] بود مردی از اهلِ مَدْیَن، و چون مبشّر ها رسید[2] آن پیراهن بر روی یعقوب افگند چشمهای او روشن گردید و همه آفتها از تنِ او زایل گردید[3] تا نابینایی برفت و بینایی باز آمد و ضعیفی برفت و قوّت باز آمد و اندوه برفت و شادیها باز آمد. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ۹۶] فَلَمَّآ اَنْ جَآءَ اَلْبَشِيرُ اَلْقٰيهُ عَلٰى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قٰالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ؛ و چون که بیامد مبشّر، برفگند[4] آن را ـ یعنی پیراهن بر روی او ـ باز بینا گردید، گفت یعقوب: ای نگفتم شما را که من همی دانم از خبرِ یوسف آنچه شما همی ندانید*

و یاد کردیم که او این سخن از بهرِ چه گفت. و اندر برخی از روایات آمده است که یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ گرامی‌ترین اهلِ زمین بود بر ملك‌الموت[5]، و ملك‌الموت دستوری خواست از خدای ـ عزّوجلّ ـ تا به نزدیكِ او شود و او را زیارت کند. و آمد به نزدیكِ یعقوب علیه‌السّلام، یعقوب او را گفت: از تو چیزی بپرسم به آن خدای که ترا بیافرید که تو جان یوسف برگرفتی[6]؟ ملك‌الموت گفت: نه، ولکن یا یعقوب من ترا سختهایی[7] بیاموزم که چون آن بگویی، خدای ـ عزّوجلّ ـ ترا ازین بلا فَرَج آرد، و گفت: بگوی یَا ذَاالْمَعْرُوفِ والدَّائم الَّذِی لاَ یَنْقَطِع أَبَداً وَلاَ یُحْصِیهِ غَیْرُك. یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ این دعا بخواند آن شب، هنوز صبح برنیامد[8] که پیراهن به نزدیكِ او رسید و او بینا گردید. و چون برادرانِ یوسف به نزدیكِ پدر آمدند، او را گفتند: گناه ما از خدای ـ عزّوجلّ ـ بخواه. چُنان که خدای تعالی همی گوید:

[آیهٔ۹۷] قَالُوا يَا اَبَانَا اَسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ اِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ؛ گفتند: یا پدرِ ما! آمرزش خواه ما را از بهرِ گناهانِ ما که بودیم مخطی و گناهکار[9]*

۱. باد: مالك دعر ۲. باد: فرا رسید ۳. باد: بیرون شد ۴. باد: بر افگند
۵. باد: نزد ملك‌الموت ۶. باد: قبض کردی یا نه ۷. باد: سختها ۸. باد: نیامده بود
۹. باد: که ما گناهکاریم

[آیهٔ۹۸] قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي اِنَّهُ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ؛ گفت یعقوب: زود بُوَد که آمرزش خواهم شما را از خدای خویش که او غفور است و رحیم*

و استغفار ایشان به نمازِ[1] شام افگند. و بیشتری از مفسّران گفتند که به وقت[2] سحر افگند، و چون سحر اندر آمد برخاست و نماز کرد و چون بپرداخت[3] دست برداشت و دعا کرد و گفت: یاربّ! بیامرز مرا بدان جزعی که بر یوسف کردم و آن کم‌صبری که بر او کردم، و بیامرز فرزندانِ مرا به آنچه ایشان کردند با برادرِ خویش یوسف. خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی فرستاد که بیامرزیدم ترا و ایشان را همه.

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که استغفارِ ایشان به شب[4] آدینه افگند. طاوس گوید: وقتِ سحر بود شبِ آدینهٔ عاشور.

و عطای خراسانی گوید که حاجت خواستن از بُرناان[5] سهلتر از آن که از پیران. نبینی که یوسف اندر وقت برادران را گفت: لاَ تَثْرِیب عَلَیْكُم[6]. و یعقوب توقّف کرد و وعده کرد و گفت: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُم رَبِّی[7].

و شعبی گوید: از بهرِ آن گفت: سوف استغفرلکم، که تا از یوسف بررسد اگر یوسف ایشان را عفو کرده باشد انگاه ایشان را از خدای آمرزش خواهد.

و اندر روایت آمده است که چون مبشّر به یعقوب رسید و او را خبر داد به زندگانی[8] یوسف، یعقوب گفت: یوسف را چون است؟ مبشّر گفت: او ملكِ مصر است. یعقوب گفت: مُلکت چی کنم بگوی تا بر کدام دین بگذاشتی او را؟ مبشّر گفت: بر دینِ اسلام. یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اَلْآنَ تَمَّتِ الْنِعْمَة. اکنون نعمت تمام شد.

و ثوری گوید که چون یعقوب و یوسف ها یگدیگر[9] رسیدند دست به گردنِ یگدیگر درآوردند[10] و سخت بگریستند، یوسف او را گفت: ای پدر چندانی بگریستی

۱. باد: با نماز ۲. باد: تا وقت ۳. باد: باز پرداخت ۴. باد: با شب ۵. باد: برناپان
۶. یوسف (۱۲) ۹۲ ۷. یوسف (۱۲) ۹۸ ۸. باد: بر زندگی ۹. باد: فرا یکدیگر
۱۰. باد یکدیگر کردند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بر من تا چشم تو بُشُد، أی ندانستی که ما اندر قیامت بهم رسیم؟ یعقوب گفت: آری، ولکن ترسیدم که دینِ تو بستانند انگاه روزِ قیامت میانِ ما حایلی[1] باشد.

و آن وقت که یوسف مبشّر را همی فرستید نزدیکِ یعقوب، دویست اشتر با جهازی بزرگ[2] بفرستید و از یعقوب درخواست که قوم خویش را و فرزندان خویش را بجملگی با خویشتن بیارند[3]. و چون یعقوب سازِ رفتن کرد و به نزدیکِ مصر رسید یوسف برنشست و ملك با چهارهزار مرد[4] بیامد و مردمان مصر با ایشان بیامدند بجملگی. و یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ همی رفت و یهودا دستِ او گرفته[5]. چون یعقوب به آن لشکر و مردمان یوسف نگریست، گفت: ای یهودا این فرعونِ مصر است که آمد؟ گفت: پُسرِ تو است یوسف. چون به نزدیکِ یگدیگر رسیدند یوسف خواست که ابتدا کند به سلام، یعقوب او را منع کرد زیرا که یعقوب فاضلتر بود و او اولیتر بود که سلام ابتدا کند[6]، و خود ابتدا کرد و گفت: اَلسَّلام عَلَیْك یَا مُذهب اَلأحزان. سلام بر تو ای آن که دیدارِ تو اندوهان را ببرد[7].

و شنیده‌ایم از علما که یعقوب او را گفت: بر این[8] مقدار مسافت چی بودی[9] اگر مرا آگاه کردیی[10]؛ تا این غایت او بفرمود تا خانهٔ در بگشادند بسیار نامه‌ها اندر او نهاده از یوسف به یعقوب نبشته[11]، گفت: ای پدر[12] فرمان نبود که بفرستیدمی[13] و اکنون که فرمان آمد، بفرستادم. و چون ایشان اندر یوسف رسیدند اندر حالِ استقبال، پدر و مادر را به خویشتن گرفت و ایشان را گفت: اندر مصر شوید به ایمنی. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ خبر داد و گفت:

[آیهٔ ۹۹] فَلَمّا دَخَلُوا عَلیٰ یُوسُفَ اٰویٰ اِلَیْهِ اَبَوَیْهِ وَقالَ اُدْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شٰاءَ اللّٰهُ اٰمِنِینَ؛ و چون اندر آمدند بر یوسف ـ یعنی اندر او رسیدند ـ بخود گرفت پدر و مادرِ خویش را، و گفت: اندر شوید اندر مصر اگر خواهید خدای امن[14]*

۱. باد: حایل ۲. باد: جهازی تمام ۳. باد: آرد ۴. باد: چهارهزار سوار + و
۵. باد: گرفته بود ۶. باد: اولی‌تر بود به سلام کردن ۷. باد: دیدار وی اندوه ببرد
۸. باد: بدین ۹. باد: که بودی ۱۰. باد: آگاه کرده ۱۱. باد: نوشته
۱۲. باد: آری پدر ۱۳. باد: بفرستادمی ۱۴. باد: ایمن

و از بهرِ این گفت: «آمِنین»، که پیش از آن ایشان ترسیدندی از ملوكِ مصر، و اندر مصر نشدندی مگر به بیم[1]، و راه نیافتندی بی‌جواز.

و مفسّران گفتند که آن که همی گوید: آوىٰ إِلَیْهِ اَبَوَیْهِ[2] ظاهر پدر و مادر همی نماید ولکن پدر و خالتش بود فامّا مادرِ یوسف راحیل اندر وقتِ نفاس بنیامین بمرد و از بهرِ آن او را بنیامین نام کردند یعنی ابن‌المثکل[3]. و یعقوب پس از او خواهرِ او را بخواست لیا. و روا بُوَد که خالت را مادر خوانی بر سبیلِ مجاز. چُنان که عم را پدر خوانند اندران که گفت: نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ آبائِكَ اِبْراهِیمَ وَاِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ.[4] و اسماعیل او را عم بود نه پدر. و اندرین آیت او را به نام پدر خواند بر سبیلِ مجاز. همچُنان خالت را اندرین آیت مادر خواند بر سبیلِ مجاز. و هم بر این معنی گفت:

[آیهٔ ۱۰۰] وَرَفَعَ اَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقالَ یٰا اَبَتِ هٰذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهٰا رَبِّی حَقًّا وَقَدْ اَحْسَنَ بِی اِذْ اَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَجٰاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَغَ الشَّیْطٰانُ بَیْنِی وَبَیْنَ اِخْوَتِی اِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِمٰا یَشٰاءُ اِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ؛ و برداشت پدر و مادرِ خویش را بر تختِ ملکت[5]، و به سجود شدند او را ایشان همه ـ از بهرِ آن که تخت ایشان سجود بودی، و گروهی گفتند: معنیش آن است که تواضع آوردند او را ـ و گفت: ای پدرِ من! این است تأویلِ آن خوابِ من که من دیدم از پیش، خود گردانید آن را خدای من حقیقت و خود نیکوی[6] کرد با من که مرا بیرون آورد از زندان[7] ـ و از کَرَم نگفت: از چاه تا برادران او تشویر خوردند ـ و بیاورد شما را از پسِ آن که تباه بکرد شیطان میانِ من و میانِ برادرانِ من، و خود خداوندِ من لطیف است ـ یعنی عالم است به کارهای باریك آن را که خواهد و خود اوست که علیم و حکیم است و هرچی کند به دانش و حکمت کند*

۱. باد: بر بیم ۲. یوسف (۱۲) ۹۹ ۳. باد: ابن المکفل ۴. بقره (۲) ۱۳۳
۵. باد: ملك ۶. باد: نیکویی ۷. باد: از زندان و از چاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وَهْب گوید که ایشان که اندر مصر شدند هفتاد و دو تن بودند مرد و زن و خرد و بزرگ، و انگاه که با موسی ـ علیه‌السّلام ـ بیرون آمدند ششصد هزار و پانصد و اَنْد بودند جنگی، و هزار هزار و دویست هزار ذرّیت بودند و بیماران و ضعیفان که ایشان جنگ را نشایستند از آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ برکت بر نسلِ ایشان کرده بود.

و بدان که انس بن مالك گوید که چون برادرانِ یوسف اندر مصر آرام گرفتند یك بارِ دیگر خالی بنشستند[1] و گفتند: شما دانید که این پیر[2] از ما چی بلا دید و یوسف[3] از شما چی محنت کشید اگر ایشان از ما خشنود شدند با خدای خویش چی[4] کنیم و اندر او چون عذر خواهیم. و همه بر آن راست بیستادند بر آن که نزدیكِ پدر آیند. ایشان برخاستند و آمدندو پیشِ پدرِ خویش بنشستند و یوسف ـ علیه‌السّلام ـ نزدیكِ او نشسته بود، گفتند: ای پدر ما آمدیم[5] به نزدیكِ تو اندر شغلی که هرگز ما از تو چُنان اندر نخواستیم و پیغامبران رحیم‌ترین خلق باشند، بر ما رحمت کن. خواستند که او را بگویند و انگاه از او حاجت خواهند[6]. گفت یعقوب: بگویید ای پُسرانِ من گفتند: تو همی دانی که ما چی کردیم با تو، و چی کردیم با برادرِ خویش یوسف، و شما از ما خشنود شدید و ما را عفو کردید، ما را عفوِ شما چی سود دارد هرگاه که خدای ـ عزّوجلّ ـ ما را عفو نکند. گفت: چی خواهید؟ گفتند: آن خواهیم که تو دعا کنی تا خدای ـ عزّوجلّ ـ از ما درگذارد و ما را عفو کند و به تو وحی فرستد که من ایشان را بیامرزیدم تا چشم ما روشن گردد و دل ما ساکن شود و الاّ ما هرگز شاد نباشیم. پس یعقوب برخاست و روی به قبله آورد و یوسف بر اثرِ او برخاست و ایشا ن از پیس او بیستادند به ذلّ و تواضع، یعقوب دعا همی کرد و یوسف آمین همی کرد و برادرانِ او زاری همی کردند، هیچ جواب نیافتند تا سرِ بیست سال، انگاه جبریل ـ علیه‌السّلام ـ فرو آمد و گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا فرو فرستید بر تو تا ترا بشارت دهم که خدای ـ عزّوجلّ ـ دعای تو بشنید اندر فرزندانِ تو، و ایشان را عفو کرد از آنچه کرده بودند[7] و نامِ ایشان

۱. باد: نشستند ۲. باد: برادر ۳. باد: پدر ۴. باد: در همهٔ موارد ضبط مرسوم و اهلِ قلم را دارد یعنی چه ۵. باد: آمده‌ایم ۶. باد: خواستند ۷. باد: کرده‌اند

اندر میانِ پیغامبران[1] نبشت و عهدِ پیغامبری بر ایشان محکم بکرد.

و بدان که کلبی گفت که مدت غیبتِ یعقوب از یوسف بیست و دو سال بود. و سلمان الفارسی گوید: چهل سال بود.

و حسن بصری گوید یوسف را [که] اندرچاه افگندند او هفده ساله بود هشتاد سال از او غایب بماند[2] و بزیست پس از ان که ایشان به یگدیگر رسیدند بیست و سه سال، و چون یوسف فرمان یافت او را صد[3] و بیست سال رسیده بود.

و اندر تورات نبشته است[4] صد و ده سال. و او را از آن زنِ عزیزِ مصر دو پُسر آمد چُنان که یاد کردیم و دختری، نام او رجمه[5] که زنِ ایّوب بود علیه‌السّلام. و میانِ روزگارِ یوسف و روزگارِ موسی ـ علیه‌السّلام ـ چهارصد سال بود. و اهلِ تواریخ گفتند که یعقوب ـ علیه‌السّلام ـ اندر مصر زندگانی کرد اندر نیکوترین حالی، با نعمت تمام و مشاهدتِ فرزندان و نوادگانِ خویش، بیست و چهار سال[6]، انگاه فرمان یافت و وصیت کرده بود یوسف را که کالبدِ او دفن کند به شام بیت‌المقدس. و یوسف او را برگرفت اندر تابوتی از چوب ساج، و برد به بیت‌المقدس. و چون او آنجا رسید برادرِ او نیز عیصوا[7] اندر گذشته بود ایشان هردو را دفن کردند اندر یك گور. [و ایشان] به یك شکم آمده بودند و اندر یك گور کردند و عمر ایشان صد و چهل و هفت بود. و از بهر آن وصیت او جهودان تا توانند مردگان خویش را به بیت‌المقدس برند.

و چون خدای ـ عزّوجلّ ـ چشم یوسف به دیدارِ پدر و اهلِ بیت روشن گردانید و غصهٔ فراق[8] از دل او زایل گشت[9] و ملکتْ او را مستقیم شد، دانست که دنیا را بقا نباشد و از مرگ چاره نیست و بهشت آن جهانی بهتر ازملکتِ این جهانی، او را آرزوی بهشت خاست و آرزوی دیدار خدای ـ عزّوجلّ ـ خاست[10] و دانست که آن نباشد الاّ از پس مرگ و تمامیِ اجلِ دنیا، از خدای ـ عزّوجلّ ـ بخواست تا او را ازین جهان ببرد و گفت:

۱. باد: نام + پیغامبران ۲. باد: از یکدیگر غایب بودند ۳. باد: به + صد و بیست ۴. باد: نوشته است ۵. باد: رحمة ۶. باد + اندران بود ۷. باد: عیص ۸. باد: + وی ۹. باد: زایل شد ۱۰. باد: پیدا آمد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ ۱۰۱] رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ ٱلْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ فَاطِرَ ٱلسَّمٰوٰاتِ وَٱلْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَأَلْحِقْنِي بِٱلصَّالِحِينَ؛
ای خدای من! عطا دادی مرا از مُلکت و بیاموختی مرا از تفسیرِ خوابها، ای آفریدگارِ آسمانها و زمین ناصر و حافظ منی تو اندر دنیا و آخرت، تمام بکن عمرِ من اندر حال اسلام[۱]، و اندر رسان مرا اندر شایستگان ـ [یعنی][۲] اندر پیغامبران از پدرانِ او*

چون او این دعا بخواند خدای ـ عزّوجلّ ـ عمرِ او تمام کرد و به دلِ خوش[۳] ازین جهان بیرون رفت[۴] و خلق ها هم آمدند[۵] و خواستند که قتال کنند با یگدیگر اندر جایگاهِ دفنِ او، هرکسی گفتند که به جانبِ ما باید از مصر، تا برکتِ او به ما نزدیکتر باشد. پس اتفاق کردند بر آن که او را دفن کنند اندر رودِ نیل[۶]. این است که یاد کردیم آنچه بر آن اعتماد شاید کرد از قصهٔ یوسف و بیانِ احوال او. و اگر کسی چیزی اندر بابِ او روایت کند[۷] به طریقی که بر آن اعتماد نشاید کرد ما از عهدهٔ آن بیزاریم وبِٱللهِ التَّوفیق. انگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ خبر داد و گفت:

[آیهٔ ۱۰۲] ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ؛ آنچه یاد کردیم از خبرهای آنچه غایب بوده است از تو، وحی همی کنیم آن را به تو، و الّا تو آن نشناختی[۸] و نبودی تو یا محمّد به نزدیکِ اولادِ یعقوب آن وقت که عزم درست کردند بر کارِ خویش ـ یعنی در اوگندنِ یوسف به چاه[۹] ـ و ایشان مکر همی کردند با او*

پدید کرد اندرین آیت که توبه نزدیکِ ایشان نبودی انـدران وقت، اگر نه آن را

۱. باد: عمرم در اسلام ۲. افزوده از باد ۳. باد: دلی خوش ۴. باد: بیرون شد
۵. باد: و خلقی فراهم آمدند ۶. باد: + تا آب که بر وی بگذرد همه مردمانِ مصر را اندران برخی باشد و همه اندر راحت و برکتِ وی برابر باشند ۷. باد: حکایت کند ۸. باد: نشناخته
۹. باد: افکندند یوسف را در چاه

بودی که ما ترا از ان خبر دادیم تو آن را ندانستی[۱]، و تو مردی اُمّی‌ای، نه کتابْ‌خوان که خبر دهد ترا از ان. و این تمام حجّتی است ترا بر قومِ تو، ولکن هرچند که چنین است عناد همی کنند.

[آیهٔ ۱۰۳] وَمَا أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و نیستند بیشتری از مردمان، و اگر چی حریص باشی تو بر ایمان، ایشان مؤمن نباشند*

[آیهٔ ۱۰۴] وَمَا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ و همی نخواهی تو از ایشان بر تبلیغِ رسالت هیچ مُزد، و نیست این قرآن مگر پندی همه خلق را[۲]*

انگاه پدید کرد که عجب نبود که ایشان ایمان نیارند به تو و به این قرآن، و گفت:

[آیهٔ ۱۰۵] وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي ٱلسَّمٰوٰاتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ؛ و چند از عبرتها[ست][۳] اندر آسمانها و زمین که ایشان همی گذرند بر آن، اندران فکرت نکنند و هیچ اعتبار نگیرند[۴]، و ایشان از ان معرض[۵]*

[آیهٔ ۱۰۶] وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِٱللهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ و نیارند ایمان[۶] بیشتری از ایشان به خدای که نه ایشان مشرك باشند بدان*

و معنی این سخن آن است که اگر به چیزی اقرار دهند از آن که شرط ایمان است دیگری از ان انکار کنند که آن اقرار با این انکار هیچ سود ندارد.

و عکرمه گوید: از ان بود که مشرکان را پرسیدندی که آسمان و زمین کی آفرید؟ گفتندی: خدای. گفتند: باران کی فرستد؟ گفتندی: خدای. انگاه شرك آوردندی و گفتندی که بتان انبازانِ خدای‌اند.

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که سببِ نزولِ این آیت آن است که عرب اندر تلبیهٔ خویش وقت احرام گفتندی: لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ إِلاَّ شَرِيكاً هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَلا

۱. باد: ندانسته‌ای ۲. باد: + عجب نباشد که ایشان ایمان نیارند ۳. افزوده از باد
۴. باد: اختیار نکنند ۵. باد: معرض + اند ۶. باد: ایمان نیارد

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

یِمْلِكُ[1] . گفتندی: ترا شریك نیست الاّ شریکی که ترا است و تو او را مالکی و او ترا مالكْ نه . انگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ مشرکان را تهدید کرد و گفت:

[آیهٔ ۱۰۷] اَفَاَمِنُوٓا اَنْ تَاْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ اَوْ تَاْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ أی ایمن شدند که با ایشان آید آنچه ایشان را بپوشد از عذابِ خدای ـیعنی همگان را ها رسد و فرو گیرد[2] ـ یا به ایشان آید قیامت ناگاه، و ایشان ندانند خبر آمدنِ آن[3]*

انگاه گفت پیغامبر را علیه‌السّلام: بگوی که من بر نصرتِ دینِ خویش ثابتم با اصحابِ خویش و بیزارم از مشرکان[4].

[آیهٔ ۱۰۸] قُلْ هٰذِهٖ سَبِيلِيٓ اَدْعُوٓا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَمَآ اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ بگوی یا محمّد: این است راه من که همی خوانم خلق را به خدای، بر حجّتی و یقینی من[5]، و آن کسی که مرا متابعت کرده است از مؤمنان. و پاکا خدایا از آن که او را انباز باشد و نیستم من از جملهٔ آن کسانی که او را انباز گیرند*

پس انگاه گفت:

[آیهٔ ۱۰۹] وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِي اِلَيْهِمْ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا اَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ و نفرستیدیم[6] از پیش تو یا محمّد الاّ مردانی را که وحی کردندی به ایشان از اهلِ امصار ـ یعنی نه از اهل بادیه که اهل امصار عاقلتر و فاضلتر باشد ـ ای همی نروند ـ أی[7] منکرانِ نبوّت ـ اندر زمین تا ببینند که چون بوده است عاقبت آن کسانی که از پیش ایشان بودند که انبیا را انکار کردند و سرای آن

۱. باد: ملك ۲. باد: «یعنی ... فرو گیرد» ندارد ۳. باد: وی ۴. باد: «انگاه گفت ... مشرکان» ندارد ۵. باد: بر حجت و یقین من ۶. باد: نفرستادیم ۷. باد: مگر

جهانی بهتر آن کسانی را که بپرهیزند از شرك. أی همی ندانند که چنین است تا ایمان آرند*

انگاه صفتِ حال پیشینگان بگفت که پیغامبران دعوت همی کردندی ایشان را. و گفت:

[آیهٔ ۱۱۰] حَتّٰٓى اِذَا اسْتَيْـَٔسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوٓا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَآءُ وَلَا يُرَدُّ بَاْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ؛ تا چون نومید شدند[1] رسولان از اجابتِ اُمّتان، و بُدانستند[2] که ایشان را تکذیب کردند و بدان مُصِر بایستادند، آمدی[3] به ایشان نصرتِ ما، پس برهانیدی[4] آن را که خواستیمی[5] ـ یعنی مؤمنان را ـ و رد نکنند[6] عذاب ما از قوم مشرکان*

[آیهٔ ۱۱۱] لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولِي الْاَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ خود بُوَد اندر قصهٔ ایشان و جملهٔ پیغامبران پندی خداوندانِ خرد را، و نبود این قرآن سخنی ها ساخته[7]، ولکن تصدیقی بود آن کتابها را که از پیش این است، و بیانی بود بندگان را اندر هر چیزی که بدان حاجت بود از احکام، و راه نمایشی به حق، و رحمتی[8] از خدای آن گروهی[9] را که ایمان آرند[10]*

۱. باد: شدندی ۲. باد: پنداشتند ۳. باد: آمد ۴. باد: برهانیدیم ۵. باد: خواستیم ۶. باد: رد نکند ۷. باد: فرا ساخته ۸. باد: و راه نماینده است و رحمتی است ۹. باد: گروهانی ۱۰. باد: آورده‌اند

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سورة الرَّعْد

و این سورت مکّی است و چهل و سه آیت است اندر عددِ کوفی، و چهار اندر عددِ مدنی، و پنج اندر عددِ بصری. و کلماتش هشتصد و پنجاه و پنج است و حروفش هزار و پانصد و شش است و اُبیّ بن کَعْب روایت کرده است[1] از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت که هرکه سورةالرّعد برخواند خدای ـ عزّوجلّ ـ او را ده مزد بنبیسد[2] به وزنِ هر میغی که بوده است و باشد، تا قیامت و روز قیامت از جملهٔ مؤمنان باشد اندر عهدِ خدای عزّوجلّ. اوّلش:

[بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خدای مهربان بخشاینده][3]

[آیهٔ ۱] الٓمٓرٰ تِلْكَ اٰيٰتُ ٱلْكِتٰبِ وَٱلَّذِىٓ اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ٱلْحَقُّ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ ٱلنّٰاسِ لٰا يُؤْمِنُونَ؛ منم خدای همی بینم و همی دانم که آن چیزها که ترا[4] یاد کردیم آیاتهای[5] کتابهای پیشین است چون تورات و انجیل و جز از ان، و آنچه فرو

۱. باد: روایت کند ۲. باد: وی را نویسد ۳. افزوده از باد ۴. باد: آنچه ترا ۵. باد: آیتهای

فرستیده‌اند[1] بر تو از خدای تو، آن است حق نگاه‌دار آن را و بدان کار کن[2]، ولکن بیشتری از مردمان ایمان نیارند بدان*

مقاتل[3] گوید: این اندر شأنِ مشرکانِ مکّه[4] فرو آمده است انگاه که گفتند که محمّد این قرآن از خویشتن[5] همی گوید، خدای را انکار کردند و گفتند: صنع خدای تو چیست؟ و اندر جوابِ ایشان صد و هشتاد آیت فرو فرستاد[6] هر جای یکی از ان. این آیتی است که خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر دلایلِ ربوبیت و قدرتِ خویش پیدا کرد[7]:

[آیهٔ ۲] ٱللهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا ثُمَّ ٱسْتَوىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِاَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ ٱلْاَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْاٰيٰتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقٰآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ؛ خدای بر حقیقت آن است که برداشته است آسمانها بی‌عمادی[8] که همی بینید[9] آن را انگاه قصدِ عرش کرد و آن را بیافرید براستی، و مسخّر بکرد آفتاب و ماه را از بهرِ مصالحِ بندگان[10]، هریکی از ایشان همی رود تا اجلی معلوم اندر منازلِ خویش تا قیامت، تدبیر کند خدای کارهای ایشان بی‌وزیر و بی‌مشیر، و بیان همی کند حجّتها تا مگر شما لقای[11] خدای خویش را به یقین بدانید یعنی قیامت*

[آیهٔ ۳] وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْاَرْضَ وَجَعَلَ فِيهٰا رَوٰاسِىَ وَاَنْهٰارًا وَمِنْ كُلِّ ٱلثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِيهٰا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهٰارَ اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ اوست آن که بگسترانیده است زمین، و بنهاده است اندران کوههای ثابت ـ اوّل کوهی که بنهادند بر زمین، ابن عبّاس گوید که کوه بُوقَبیس بود ـ و جویهای[12]، و از هر جنسی از میوه‌ها بیافرید اندر زمین دو جفت و دو گونهٔ نیك و بد، ترش و شیرین،

۱. باد: فرو فرستاده آمد ۲. باد: «و بدان کارگن» ندارد ۳. باد: و بدان که + مقاتل
۴. باد: اندر مشرکان مکّه ۵. باد: خویش ۶. باد: فرود آمد ۷. باد: + و گفت
۸. باد: ستونی ۹. باد: که تو همی بینی ۱۰. باد: مردمان ۱۱. سرا: به + لقای
۱۲. باد: و جویها

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و همی برپوشد شب را به روز، خود اندران حجّتها است گروهانی را که بیندیشند[1] و اعتبار کنند*

[آیهٔ ۴] وَفِی ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي ٱلْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و اندر زمین پاره‌هایی است نزدیك به یگدیگر مختلف به طبع، برخی از ان خوش و برخی شور و برخی شوره، و بوستانهایی از انگور و کِشت و درختِ خرما چندین از یك اصل برآمده از اصلهای متفرّق، آب دهند آن را به یك آب، و فضل نهیم[2] برخی را از ان بر برخی اندر میوه ترش و شیرین، خود اندر ان حجّتها است گروهانی[3] را که خرد دارند*

حسن بصری گوید که این مَثَلی است که خدای ـ عزّوجلّ ـ بنی‌آدم را زده است انگاه از ایشان گروهی کافر و گروهی مؤمن، و گروهی مطیع و گروهی عاصی، و گروهی تنگدل و گروهی قاسی[4]، و آن همه به مشیتِ خدای ـ عزّوجلّ ـ است چُنان که خواهد، گرداند[5].

[آیهٔ ۵] وَإِنْ تَعْجَبْ ...؛ و اگر عجب داری یا محمّد ـ آن تکذیبِ ایشان و پرستیدنِ ایشان چیزی را که آن را علم و قدرت نه، و از ان منفعت و مضرّت نه.

... فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ ٱلْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ و نیز عجب است گفتارِ ایشان[6]، أی انگاه که ما خاکی گردیم از پس مرگِ ما خلقی خواهیم گشت نو، ایشان‌اند آن کسانی که کافر شدند به خدای خویش، و ایشان‌اند که اغلال اندر گردنِ ایشان باشد روزِ قیامت، و ایشان‌اند اصحابِ دوزخ[7]، ایشان اندران جاودان باشند*

۱. باد: باز اندیشند ۲. باد: فضل دهیم ۳. باد: گروهی ۴. باد: سخت دل
۵. باد: کند ۶. باد: قول ایشان ۷. باد: اهل دوزخ

و بدان که اهلِ مکّه همی گفتندی بر سبیلِ استهزا: بیاور یا محمّد این عذاب که همی گویی[1]، و همی گفتند: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ ٱلسَّمَاءِ[2]. خدای ـ عزّوجلّ ـ اندر صفتِ ایشان فرو فرستید[3]:

[آیهٔ ۶] وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبْلَ ٱلْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ ٱلْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ ٱلْعِقَابِ؛ و همی شتابند ترا اندر خواستن عقوبت از تو از پیش نعمت، و خود برفت از پیش ایشان عقوبتهای بسیار، و خدای تو خداوندِ آمرزش است مردمان را با ظلم[4] ایشان بر خویشتن، و خدایِ تو سخت است عقوبتش مر دشمنان را*

و چون این آیت فرو آمد پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اگر آن را نیستی که خدای ـعزّوجلّ ـ از بندگان همی اندر گذارد یك ساعت کسی را عیشی نبودی اندرین جهان، و اگر آن را نیستی که خدای ـ عزّوجلّ ـ تهدید کرده است خلق را به عقوبت، همه اعتماد کردندی به کرم[5] او، یعنی هیچ‌کس طاعت نداشتی او را.

[آیهٔ ۷] وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ و همی گوید[6] آن کسانی که کافران[7]اند: چه بودی اگر فرو فرستیدندی[8] بر محمّد حجّتی از خدای او، و نه خود تو ترساننده‌ای ایشان را، و هر گروهی را راه نمایشی[9] است یعنی تویی که ایشان را راه نمایی*

انگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ حُکمِ خویش را پیدا کرد و گفت:

[آیهٔ ۸] ٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ...؛ خدای داند[10] آنچه بار برگیرد هر ماده‌ای، و آنچه نقصان کند رحمها که اندر حمل

۱. باد: که ما را وعده کنی ۲. انفال (۸) ۳۲ ۳. باد: فروستاد ۴. باد: بر ظلم
۵. باد: بر کرم ۶. باد: همی گویند ۷. باد: کافر ۸. باد: فرو فرستادندی
۹. باد: راه نمایی ۱۰. باد: همی داند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اوفتد[1] و آنچه بیفزاید.

یعنی [چون]حیض نیوفتد درحالِ حمل، فُرزند قوی باشد و مدّتِ حمل کمتر باشد و اندر وقتِ بار بنهادن تأخیر اوفتد، و بُوَد که تا چهار سال بکشد که اندر حمل اوفتد عذابی، و حمل ناقص گردد[2].

... وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ و هر چیزی را به نزدیکِ او قدری است یعنی اندر معلومِ او نه بیفزاید و نه کاهد[3]*

[آیهٔ۹] عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَادَةِ ٱلْكَبِيرُ ٱلْمُتَعَالِ؛ دانا است[4] به آنچه نهان[5] باشد و پیدا، بزرگوار است همه چیزی آفریده دونِ اوست زَبَر همه چیزی است و علم و حکمت آفریده به قهر و قدرت*

[آیهٔ۱۰] سَوَآءٌ مِنكُمْ مَنْ أَسَرَّ ٱلْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِٱلَّيْلِ وَسَارِبٌ بِٱلنَّهَارِ؛ برابر است از شما اندر دانشِ او[6] آن کسی [که][7] پنهان دارد گفتارِ خویش و به سرّ گوید، و آن کسی که پیدا کند آن را و بلند گوید و آن کسی که پنهان شود اندر تاریکی شب، و آن کسی که ظاهر همی رود به روز*

[آیهٔ۱۱] لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوْمٍ سُوٓءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ؛ او را است فریشتگانی که از پیِ یکدیگر همی آیند به شب و روز از پیشِ آن که سارب بود و مستخفی، و از پیس او نگاه همی دارند او را به فرمانِ خدای، و هرچه کند از بدی و نیکی بر او نگاه همی دارند، و خدای بَنگرداند آن نعمتی که بر گروهی کرده باشد تا انگاه که ایشان بَنگردانند آنچه ایشان بر آنند از حالِ نیکوا[8]، و آن را بَدَل کنند به ظلم و معصیت. و چون خواسته باشد خدای به گروهی بدیی[9] و عذابی، رد نتواند کرد آن را، و نبوَد ایشان را از دونِ او کسی که کارِ

۱. باد: اندر حال حمل و حیض ۲. باد: در عبارات مذکور مشوّش است و ناقص ۳. باد: نه افزاید و نه کاهد ۴. باد: عالم است ۵. باد: پنهان ۶. باد: دانستن وی ۷. افزوده از باد ۸. باد: نیکویی ۹. باد: بدی

ایشان سازد[1] تا ایشان به او پناه کنند*

و عثمان بن عفّان ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: یا رسول‌الله! مرا خبر ده تا چند فریشته است با بنده؟ گفت: فریشته‌ای باشد بر دستِ راستِ او، و آن امیر باشد[2] بر دیگر که بر دستِ چپ بُوَد. چون بنده نیکوی کند ده بنبیسند[3] و چون بدیی[4] کند آن که بر دستِ چپ باشد آن را که بر دست راست بُوَد گوید: بنبیسم[5]؟ گوید که مگر که استغفاری کند و توبه. تا سه بار همی پرسد و او جواب همی دهد، چهارم بار گوید: بنبیس[6] که خدای ـ عزّوجلّ ـ ما را از او برهاناد که بد قرینی است ما را، نه خدای را نگاه دارد و نه از ما شرم دارد. آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.[7] و دو فریشتهٔ دیگر یکی پیشِ او و یکی پیس او اِستیده باشند[8] چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللهِ.[9] و یك فریشته ناصیت[10] او گرفته باشد اگر تواضع آرد خدای را ـ عزّوجلّ ـ او را برداشته بکند و اگر تکبّر کند او را شکسته بکند. و دو فریشته باشد بر لبِ مردم موکّل هیچیز نگاه ندارند مگر درود دادن بر مصطفی ـ صلوات‌الله علیه ـ، و فریشته‌ای باشد اِیستیده بر دهنِ او تامار و جملهٔ هوام قصد[11] نکنند. و دو فریشته باشد بر دو چشمِ او. این ده فریشته موکّل باشند بر آدمیان به روز، و ده دیگر به شب. و هر دو گروه ها هم رسند[12] اندر وقتِ نمازِ دیگر، و اندر وقتِ نمازِ بامداد، و ابلیس وسوسه همی کند مردم را به روز، و ذُرّیّتِ او[13] به شب.

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِن بَيْنِ يَدَيه[14]، معنیش آن است که محمّد را ـ صلوات‌الله علیه ـ به فرمانِ خدای ـ عزّوجلّ ـ نگاه همی دارند[15] از پیش و از پیسِ او، تا شرِّ پریان و شیاطین ها او نرسد[16].

۱. باد: بسازد ۲. باد: امین باشد ۳. باد: بنویسند ۴. باد: بدی ۵. باد: بنویسم ۶. باد: بنویس ۷. ق (۵۰) ۱۸ ۸. باد: ایستاده باشند ۹. رعد (۱۳) ۱۱ ۱۰. باد: ناصیه ۱۱. باد: قصد دهن وی ۱۲. باد: فراهم رسند ۱۳. باد: ذریت را ۱۴. رعد (۱۳) ۱۱ ۱۵. باد: نگه‌بانان‌اند ۱۶. باد: فرا وی نرسد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و گروهی از مفسّران گفتند که سببِ نزول این آیتها آن است که عامِر بن طُفَیل و اَرْبَد بن رَبیع روی به مسجدِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ نهادند و مردمان به جمالِ عامِر همی نگرستند[1] که او هرچند اَعْوَر بود نیکوترین مردمان بود، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: بگذارید تا بیاید اگر خدای ـ عزّوجلّ ـ به او نیکوی خواسته باشد او را راه نماید. انگاه آمد و بر سرِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بیستاد و گفت: یا رسول‌الله! مرا چه بُوَد اگر مسلمان گردم؟ گفت: آنچه مسلمان را بُوَد و بر تو آنچه بر مسلمانان بُوَد. گفت: کار به من[2] کن از پسِ تو. گفت: این به من نیست به خدای است عزّوجلّ، به هر که خواهد، کند. گفت: پس چه کنی به من؟ گفت: لشکر اندر فرمانِ تو کنم. گفت: مرا این خود هست بر خیز تا با تو سخن گویم. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ برخاست که با او سخن گوید، و او گفته بود اَرْبَد بن رَبیعه را: هرگاه که مرا بینی که با او سخن گویم از پسِ او اندر آی و شمشیر ده. عامِر سخن همی گفت با پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و خصومت همی کرد، اَرْبَد از پس اندر آمد و قصد کرد که شمشیر از نیام برکشد چند مقدار یك دست[3] برکشید دیگر نتوانست برکشیدن[4]. و عامر بر او اشارت همی کرد، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ باز پس نگرست[5] او را دید بر آن حال، گفت: اللّهُمّ اکفنیهما بم شئت. گفت: یارب مرا بلای ایشان کفایت کن به آنچه خواهی. و روزی بود تا بُستانی صافی، خدای ـ عزّوجلّ ـ صاعقه‌ای بفرستاد تا اَرْبَد را بسوخت و عامر بگریخت و گفت: یا محمّد! خدای خویش را بخواندی تا اَرْبَد را بسوخت ولکن من مدینه را پر از لشکر برآرم. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ ترا از ان باز دارد. انگاه بیرون شد و گفت: اگر محمّد با من به صحرا آید و یارِ او، یعنی ملك‌الموت[6]، ایشان را هر دو به رمح بگذارم. خدای ـ عزّوجلّ ـ فریشته‌ای را فرمان داد تا پَرّی بر روی او[7] زد و او را بر خاك افگند و اندر وقت غُدّه‌ای عظیم از زانوی او بیرون آمد و او بر اسب نشست و اسب همی راند تا بمُرد بر پشتِ آن. خدای ـ عزّوجلّ ـ اندرین قصّه فرو فرستید: [لَهُ

۱. باد: نگریستند ۲. باد: در کار من ۳. باد: وجب ۴. باد: برنتوانست کشید
۵. باد: نگریست ۶. باد: و با وی ملك‌الموت ۷. باد: پری بر وی

مُعَقِّبَاتٌ ...[1] الآیه][2].

[آیهٔ ۱۲] هُوَ ٱلَّذِی یُرِیكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَیُنْشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ؛ اوست آن که ها شما همی نماید[3] برقِ بیمی مسافر را که از رنجِ باران ترسد و طمعی مقیم را که برکت منفعت او چشم همی دارد، و بردارد میغهای گران[4]*

[آیهٔ ۱۳] وَیُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مِنْ خِیفَتِهِ وَیُرْسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَنْ یَشَآءُ وَهُمْ یُجَٰدِلُونَ فِی ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِیدُ ٱلْمِحَالِ؛ و تسبیح همی کند رعد به ستودنِ خدای و فریشتگان از بیمِ او ـ یعنی فریشتگانی که باران آرند فریشتهٔ رعد باشند ـ و فرو فرستد صاعقه‌ها ها رسد[5] بدان آن را که[6] خواهد و ایشان خصومت همی کنند اندر کار خدای، و او سخت است اندر[7] مکر ساختن با دشمنانِ خویش*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که گروهی از جهودان آمدند به نزدیكِ پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ و گفتند: ما ترا از چیزهایی بپرسیم اگر جوابِ صواب دهی به تو ایمان آریم، ما را خبر ده از رعد. گفت: رعد فریشته[8]ای است از جملهٔ فریشتگان[9] خدای عزّوجلّ، موکّل است بر میغ با او چیزهایی که بدان میغ را همی راند آنجا که خدای ـعزّوجلّ ـ فرموده باشد. گفتند: این چیست که ما همی نشنویم؟ گفت: راندنِ میغ را تا آنجا فرستد که خدای ـ عزّوجلّ ـ فرموده باشد. گفتند: راست همی گویی.

وعَطیّه گوید که رعد فریشته‌ای است و این بانگ [که][10] همی شنویم تسبیح او است و برق سوطهٔ اوست که میغ را بدان همی راند. فریشته را نام رعد است و بانگِ او را هم رعد خوانند[11].

و بُوهُرَیره روایت کرده است از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که هرگاه که او رعد شنیدی،

۱. رعد (۱۳) ۱۱ ۲. افزوده از باد ۳. باد: به شما می‌نماید ۴. باد: و برمی‌آرد میغهای گرانبار
۵. باد: فرا رسد ۶. باد: کو ۷. باد: از ۸. باد: فرشته ۹. فرشتگان ۱۰. افزوده از باد
۱۱. باد: به نام وی خواند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتی: سُبْحَانَ الَّذِی یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ.

و حسن بصری گوید که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ جماعتی را از اصحابِ خویش به نزدیکِ مردی فرستید[1] از طاغیانِ عرب، تا او را دعوت کنند به اسلام. او گفت: مرا بگویید تا خدای محمّد از چیست؟ از سیم است یا از آهن یا از مس. ایشان را این سخن عظیم آمد و آمدند به نزدیکِ پیغامبر علیه‌السّلام، [گفتند: ما هرگز ندیدیم مردی کافرتر از این. پیغامبر صلعم][2] ایشان را گفت: باز شوید. باز شدند همچُنان جواب شنیدند. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: باز شوید. باز شدند همچُنان جواب یافتند و نیز گفت: من ایمان نیارم به خدایی که آن را نبینم و ندانم. آمدند و گفتند: یا رسول‌الله آن همان سخن[3] همی گوید و نیز از ان [بَتَر]. پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت ایشان را: باز شوید. باز شدند و با او سخن همی گفتند اندرین باب. او انکار همی کرد، میغی برآمد و صاعقه‌ای بینداخت آن کافر سوخته شد و ایشان نشسته، برخاستند و همی شتافتند که پیغامبر را از ان خبر دهند. گروهی از صحابه پیشِ ایشان آمدند و گفتند: این طاغی[4] سوخته شد. گفتند: شما چی دانید؟ گفتند: ما به نزدیکِ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ بودیم اندرین ساعت فرو آمد بر او: وَیُرْسِلُ ٱلصَّوَاعِقَ ... [5] الآیه.

[آیهٔ ۱۴] لَهُ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ وَٱلَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّیْهِ إِلَى ٱلْمَاءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ ٱلْكَافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلَالٍ؛ او را است دعوتِ حق و صدقِ لا إله إلاّ اللّه، و آن کسانی که همی خوانند مشرکان را از دونِ او، جواب ندهند ایشان را به هیچیز از منفعت و مضرّت، و نیستند بشیئی مگر چون کسی که به کف اشارت همی کند بر سر چاهی ها آبی[6] اندر بُنِ چاهی، تا مگر ها رسد[7] به دهنِ او، و نرسد آن آب ها او[8]، و نیست دعای کافران بُتانِ خویش را إلاّ اندر ضلالت ـ یعنی که بُتان از ایشان گم شوند اندر وقتِ حاجت*

۱. باد: فرستاد ۲. افزوده از باد ۳. باد: آن سخن ۴. باد: کافر ۵. رعد (۱۳) ۱۳
۶. باد: به آب ۷. باد: فرا رسد ۸. باد: آن فرا وی

[آیهٔ ۱۵] وَلِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلَالُهُمْ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ؛ و خدای را سجود همی کند آن کسی که اندر آسمانها و زمین است بطوع چون مؤمنان و فریشتگان، و به کُرْه چون منافقان، که ایشان را حمل کنند به شمشیر بر سجود و سایه‌های ایشان بامدادان و شبانگاه[1] *

مؤمن سجود کند به طوع و سایهٔ او نیز سجود کند به طوع، و کافر سجود کند به کُره، و سایهٔ او به طوع.

[آیهٔ ۱۶] قُلْ مَنْ رَبُّ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ قُلِ ٱللَّهُ قُلْ أَفَٱتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ لَا یَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ یَسْتَوِی ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی ٱلظُّلُمَاتُ وَٱلنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ ٱلْخَلْقُ عَلَیْهِمْ قُلِ ٱللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ ٱلْوَاحِدُ ٱلْقَهَّارُ؛ بگو کیست خدای آسمانها و زمین؟ اگر جواب دهند والاّ بگو: خدای، انگاه بگو: أی ها گرفتید[2] از دونِ خدای بُتانی را به دوستی، ایشان را[3] همی پرستید و ایشان نَتْوانند که خویشتن را منفعتی کنند و نه مضرّتی. بگو: أی برابر باشد نابینا و بینا ـ یعنی مؤمن و کافر ـ ویا برابر باشد تاریکیها و روشنایی ـ یعنی کفر و ایمان ـ و یا نهادند ایشان خدای را انبازانی که آفریدند چون آفریدنِ او، مشتبه گردید آفریدن بر ایشان، تا ندانند که آن را کی آفرید و این را کی آفرید، بگوی ایشان را که خدای آفریدگارِ هر چیزی است و خدای یکی است همگان را قاهر[4] *

و اندرین آیت حجّت است بر قَدَریان که گویند: برخی از چیزها ما آفرینیم و برخی خدای. و خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید که آفریدگارِ همه چیزی خدا است عزّوجلّ.

و نیز قدریان گویند که ما چیزها آفرینیم چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ آفریند و

۱. باد: شبانگاهان ۲. باد: فرا گرفتید ۳. باد: و آن را ۴. باد: و خدا یکی است که آفریدگارست و قهّار

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آفریده‌است[1] . و خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید و بر ایشان انکار همی کند به قولش: أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ.[2]

و پس ازین خدای عزّوجلّ حقّ و باطل را دو مثل یاد کرد: یکی سیل که بیاید و کف بر بالای او ایستیده[3]، کف بشود و آب صافی شود. همچنین باطل بشودو حق بماند. و دیگر چیزهای که آن را بر آتش عرضه کنند از جواهرِ زمین، چون زر و سیم و آهن و مس[4] و جز از آن که آتش آن را بگدازد، آنچه صافی بُوَد بر جای بیستد[5] و آنچه پاروگینه[6] بُوَد از او جدا شود همچُنان حق از باطل به دلیل و حجّت پیدا شود. و اندرین معنی گفت خدای عزّوجلّ.

[آیهٔ۱۷] أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ؛ فرو فرستید خدای از آسمان آبی تا برفت از ان وادیها بر مقدار خویش، اندك و بسیار، و برداشت آن سیل کفی[7] بر بالا اِستیده[8] و نیز از آنچه شما بر اَوْرُوزید[9] بر آن [در][10] آتش طلب ساختن پیرایه‌ای را چون زر و سیم و یا متاعی را که بدان کفی است چون مس و رُوِی، همچُنان چون کف سیل. همچُنان مَثَل زند[11] خدای و بیان کند حقّ و باطل را، فأمّا آنچه کف باشد از هر دو نیست شود چون کف دیگ که برزند اندر جوش بنشیند[12] آن را هیچ اثر نباشد و امّا آنچه سود دارد مردمان را از آبِ صافی بماند اندر زمین. همچُنان[13] یاد کند خدای مَثَلها*

انگاه ابتدا کرد و گفت:

۱. باد: آفریننده است ۲. رعد (۱۳) ۱۶ ۳. باد: ایستاده ۴. باد: + و رُوِی
۵. باد: بنشیند ۶. باد: بار و خبث ۷. باد: کَفّ ۸. باد: ایستاده
۹. باد: برافروزید ۱۰. افزوده از باد ۱۱. باد: مثل زده است ۱۲. باد: بایستد
۱۳. باد: همچنین

[آیهٔ۱۸] لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ؛ آن کسانی را که اجابت کنند خدای خویش را پای داشت[1] بهشت، و آن کسانی که اجابت نکنند خدای را، اگر ایشان را بُوَد هرچه اندر روی زمین است همه و همچُنان باز آن روز قیامت فدا کردندی بدان خویشتن را، و ایشان‌اند که ایشان را است بَدْ شماری[2]، و هیچ مسامحت نکنند و هیچ از گناهان عفو نکنند ـ یعنی با ایشان شمار کنند و از گناهان عفو نکنند ـ و مأوای ایشان دوزخ است اندر آخرت، و بَدافِراشا[3] که آن است*

[آیهٔ۱۹] أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ ای آن کسی که داند که آنچه فرو فرستیده آمده است[4] بر تو از خدای تو، حقّ است و ایمان آرد چُنان کسی باشدکه کور باشد و آن را نداند؟ و بدان نگرود و نه خود پند خداوندانِ خرد گیرد؟[5]*

[آیهٔ۲۰] الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ؛ آن کسانی که وفا کنند به عهدِ خدای، یعنی به آنچه ایشان را فرموده است و نقض نکنند عهدِ محکم را*

[آیهٔ۲۱] وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ و آن کسانی که بپیوندند آنچه[6] فرموده است خدای به آن که آن را بپیوندند ـ یعنی رحم ـ و بترسند از خدای خویش و بترسند از بدی شمار*

[آیهٔ۲۲] وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ؛ و آن کسانی که صبر کردند[7] بر طاعتِ خدای و جستنِ حقّ[8] خدای را، و بپای داشتند[9] نماز، و نفقه کردند[10] از آنچه روزی کرده بودیم ما ایشان را اندر سرّ و علانیت[11] ـ یعنی

۱. باد: پاداش ۲. باد: شماری بد + یعنی ۳. باد: و بدا جای ۴. باد: فرو فرستاده است
۵. باد: نگرود، خود یاد کنند آن را خداوندان خرد، و پند دهد ۶. باد: به + آنچه ۷. باد: صبر کنند
۸. باد: رضا ۹. باد: بپای دارند ۱۰. باد: نفقت کنند ۱۱. باد: پنهان و آشکارا

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زکات بدادند، آنگاه بدید کرد عاقبتِ هر دو گروه و گفت: مکافات کند بدی را به نیکی، و چون بدیی کنند نیکی از پس آن بکنند تا آن کفارت بُوَد ـ یعنی توبه کنند ـ ایشان‌اند که ایشان را است عاقبتِ سرای*

[آیهٔ۲۳] جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ اٰبَآئِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ؛ بهشتها مقام اندر شوند اندر ان بهشت، و آن که ایمان آورده باشد[1] از پدرانِ ایشان و اهالی ایشان[2] و فرزندان ایشان، و فریشتگان همی درآیند بر ایشان از هر دری، و همی گویند: *

[آیهٔ۲۴] سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ سلام بادا[3] بر شما به آن صبر که شما کردید اندر دنیا، نیکا[4] عاقبتْ سرای که آن است*

مقاتل گوید: اندر روزگار شباروزی از روزگار دنیا سه بار فریشتگان به سلامِ ایشان آیند و هدیه ها آرند[5].

[آیهٔ۲۵] وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولٰٓئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ الدَّارِ؛ و آن کسانی که نقض کنند عهدِ خدای از پس محکمی آن و ببُرند آنچه فرموده است خدای به آنچه آن را بپیوندند و فساد کنند اندر زمین، ایشان‌اند که ایشان را است لعنت، و ایشان را است سرای بد[6] ـ یعنی دوزخ*

[آیهٔ۲۶] اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا فِي الْاٰخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ؛ خدای فراخ بکند[7] روزی بر آن کسی که خواهد و تنگ بکند بر آن کسی که خواهد، و شادی کردند مشرکانِ مکّه به زندگانی دنیا، و نیست زندگانی دنیا اندر آخرت إلاّ متاعی ـ یعنی چیزی که بدان انتفاع کنند و بنماند*

۱. باد: آورده باشند ۲. باد: جفتهای ایشان ۳. باد: سلام باد ۴. باد: نیك
۵. باد: «مقاتل ... آرند» ندارد ۶. باد: بدی سرای ۷. باد: بگستراند

[آیهٔ۲۷] وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَآءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ؛ و همی گویند آن کسانی که کافر شدند: چی بودی اگر فرو فرستیدندی[1] بر او حجّتی از خدای او، بگوی: خود خدای بیراه کند آن را که خواهد و راه نماید به خود آن کسی را که به او گردد به دل*

آنگه صفتِ ایشان یاد کرد و گفت:

[آیهٔ۲۸] الَّذِينَ اٰمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ أَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آن کسانی که ایمان آوردند و ساکن گردد[2] و انس گیرد دلهای ایشان به ذکرِ خدای[3]، ای نه به ذکرِ خدای آرام گیرد دلها؟*

[آیهٔ۲۹] الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَاٰبٍ؛ آن کسانی که ایمان آرند به خدای و کنند کارهای نیکو، شادی بُوَد ایشان را بر دوام، و نیکو جایگاه [که][4] باز آن گردند*

بوسعیدِ خُدْری روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که طوبی درختی است اندر بهشت که راکب اندر زیرِ آن نتواند راند صد سال. و سَعید بن جُبَیر روایت کرده است از ابن عبّاس که[5] طوبی نام بهشت است. به زفان[6] حبشی.

[آیهٔ۳۰] كَذٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ؛ همچُنان بفرستیدیم ترا یا محمّد اندر امّتی که گذشته است از پیش آن امّتها، تا برخوانی بر ایشان آنچه وحی کردیم ما به تو، و ایشان کافر همی شوند به رحمن و همی [گو]یند که ما ندانیم که رحمان کیست. بگو یا محمّد که رحمن خدای من است و نیست خدای مگر او، بر او توکّل کردم و با اوست مرجعِ من*

۱. باد: فرو فرستادندی ۲. باد: بیارامد ۳. باد: یاد کردِ خدای ۴. باد: نیکو جایگاهی که
۵. باد: سعید بن جبیر گفت که ۶. باد: زبان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مقاتل گوید که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ روزِ صلح حُدَیبیه علی را علیه‌السّلام گفت: بنبیس[۱] : بسم‌الله الرَّحمٰنِ الرَّحیم. سُهَیل بن عمرو و مشرکانِ مکّه گفتند: ما هیچ رحمن ندانیم مگر رحمن الْیَمامه. و بدان مُسَیْلِمة اَلْکذّاب همی خواستند. ولکن بنبیس[۲]: بِسْمِكَ اللّٰهُمّ. انگاه علی را گفت: بنبیس[۳]: هٰذَا مٰا صٰالِح محمّدٌ رسول‌الله. مشرکان گفتند: اگر ما دانستیمی که تو رسولِ خدایی، با تو مخالفت نکردیمی. ولکن بنبیس[۴]: هٰذَا مٰا صٰالِح عَلیهِ محمّد بن عبدالله. پیغامبر ـعلیه‌السّلام گفت: بنبیس[۵] چُنان که ایشان همی خواهند. و نیز انگاه که پیغامبر ـعلیه‌السّلام ـ ایشان را گفت: اسْجدُوا للرَّحْمٰنِ قٰالُوا: وَمَا الرَّحْمٰنُ؟ خدای ـ عزّوجلّ ـ این آیت فرو فرستاد.

و بدان که جماعتی از مشرکانِ مکّه چون بوجهل بن هشام و عبدالله بن أبی امیّة المخزومی بنشستند به نزدیکِ کعبه، و پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ کس [فر]ستادند[۶] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ آمد نزدیکِ ایشان، گفتند: اگر خواهی که ما به تو ایمان آریم این کوههای مکّه از اینجا بردار[۷] تا این زمین فراختر شود و ما اینجا کشت و بَرْز کنیم[۸]. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ کوهها را مسخّرِ داود کرده بود تا با او تسبیح همی کردند، و باد مسخّرِ سلیمان کرده بود و مرده به دعای عیسی زنده کردی[۹] به گفتار، و تو چنین همی گویی که تو عزیزتری به نزدِ خدای از ایشان، تو نیز دعا کن تا خدای کوهها براند خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد اندر شأنِ ایشان:

[آیهٔ۳۱] وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰناً سُیِّرَتْ بِهِ اَلْجِبٰالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ اَلْاَرْضُ اَوْ کُلِّمَ بِهِ اَلْمَوْتیٰ ... ؛ و اگر آن بودی که قرآنی روان گردانیدندی بدان کوهها و یا ببریدندی بدان زمین و یا سخن گفتندی بدان با مردگان*

و گروهی گفتند: هم ایمان نیاوردندی و کافر شدندی به رحمن.

... بَلْ لِلّٰهِ اَلْاَمْرُ جَمِیعاً اَفَلَمْ یَایْئِسِ اَلَّذِینَ اٰمَنُوٓا اَنْ لَوْ یَشٰآءُاللّٰهُ لَهَدَی اَلنّٰاسَ

۱. باد: بنویس ۲ و ۳ و ۴ و ۵. باد: بنویس ۶. باد: فرستادند ۷. باد: از آنجا بران
۸. باد: و زرع ۹. باد: زنده می‌گردانید

جَمِیعاً وَلاٰ یَزٰالُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِمٰا صَنَعُوا قٰارِعَةٌ اَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دٰارِهِمْ حَتّٰی یَاْتِیَ وَعْدُاللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُخْلِفُ اَلْمِیعٰادَ؛ بل خدای را است کارِ همه، هرچه خواهد انگاه که خواهد، کند[۱]. ای نداند[۲] آن کسانی که ایمان آوردند که اگر خواهد خدای راه نماید مردمان را همه، و هموار آن کسانی که کافر شده‌اند ها ایشان[۳] همی رسد به آنچه همی کردند از کفر مصیبتی از عذاب[۴]، و یا فرو آیی[۵] با محمّد به نزدیک[۶] سرای ایشان ـ یعنی شهرِ ایشان ـ ترهیب را همچنین بُوَد، تا آن وقتی که ها رسد[۷] وعدهٔ خدای اندر نصرت و ظهورِ دین و مسلمانی[۸]، که خدای خلاف نکند وعده را*

[آیهٔ۳۲] وَلَقَدِ اُسْتُهْزِیَٔ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَمْلَیْتُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کٰانَ عِقٰابِ؛ و خود استهزا کردند به رسولان از پیش تو، پس مهلت دادم[۹] آن کسانی را که کافر شده‌اند[۱۰] انگاه ها گرفتم[۱۱] ایشان را به عقوبت، پس چون بود عقوبت من ایشان را*

[آیهٔ۳۳] اَفَمَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلیٰ کُلِّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکٰآءَ قُلْ سَمُّوهُمْ اَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمٰا لاٰ یَعْلَمُ فِی اَلْاَرْضِ اَمْ بِظٰاهِرٍ مِنَ اَلْقَوْلِ بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مَکْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ اَلسَّبِیلِ وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ؛ ای آن کسی که بر ایستیده است[۱۲] بر هر تنی[۱۳] ـ یعنی او را نگاه دارست ـ و عالم است بر آن به آنچه کسب همی کند[۱۴] ـ و مجازی است یعنی آن کسی اولیتر به آن که عاجز بود و نادان ـ و نهادند[۱۵] خدای را انبازانی، بگوی: نام برید ایشان را. انگاه بگو: أی شما همی خبر دهید او را به آنچه همی نداند اندر زمین ـ یعنی انبازی او را و یا به ظاهر گفتار که همی گویید ـ و همی خبر دهید و آن را حقیقت نه، بل[۱۶] مزیّن

۱. باد: کار همه اگر خواستی همه ایمان آوردندی ۲. باد: ندانید ۳. باد: فرا ایشان
۴. باد: + و بلا ۵. باد: فرود آمدی ۶. باد: نزدیکی ۷. باد: فرارسد
۸. باد: دینِ مسلمانی ۹. باد: دادیم ۱۰. باد: کافران را ۱۱. باد: فرا گرفتیم
۱۲. باد: ایستاده است || + یعنی نگاه دارست ۱۳. باد: کسی ۱۴. باد: همی کنند
۱۵. باد: و بنهادندی ۱۶. باد: بلکه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کرده‌اند آن کسانی را که کافرانند ـ انگاه گفت ـ : کَیْدِ ایشان با رسولان، و بازداشتند ایشان را از راه حق، و هر که بیراه کند او را خدای، نبُوَد او را هیچ‌کس رامنمای[1] *

[آیهٔ۳۴] لَهُمْ عَذَابٌ فِی ٱلْحَیٰوةِ ٱلدُّنْیَا وَلَعَذَابُ ٱلْاٰخِرَةِ اَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ ٱللّٰهِ مِنْ وَاقٍ؛ ایشان را است عذابی اندر زندگانیِ دنیا ـ یعنی کشتن و اسیری[2] و گزیت ـ و عذاب آخرت سخترتر[3]، و نبوَد ایشان را از خدای هیچ نگاهبانی[4] که ایشان را از عذاب نگاه دارد*

[آیهٔ۳۵] مَثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِی وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا ٱلْاَنْهَارُ اُكُلُهَا دَآئِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى ٱلَّذِینَ ٱتَّقَوْا وَعُقْبَى ٱلْكَافِرِینَ ٱلنَّارُ؛ صفتِ بهشت که وعده کرده‌اند متقیان را آن است که همی رود از زیرِ آن جویها، میوه آن متصل[5]، و سایهٔ آن دایم، آن است عاقبتِ آن کسانی که پرهیزگاری کردند و امّا عاقبتِ کافران دوزخ است*

و بدان که ذکرِ رحمن اندر قرآن بسیار نبود اندر اوّل، چون عبدالله بن سَلام و اصحابِ او مسلمان شدند عجب داشتندکه ذکرِ رحمن اندر تورات بسیار بود و اندر قرآن بسیار نبوَد، پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ از ان پرسیدند، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید: قُلْ ادْعُوا الله أو ٱدْعُوا الرَّحمن ...[6] الآیه. مشرکانِ قریش گفتند: تا اکنون محمّد یك خدای را می‌خواندی، اکنون دو خدای را می‌خواند: الله والرَّحمن، و ما هیچ‌کس را رحمن ندانیم مگر رحمن الْیَمامه را. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید[7]: وَهُم بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُم كٰافِرُونَ[8]. و دیگر فرو فرستید: وَهُم یکفرون بِٱلرَّحمن[9]. و مؤمنانِ اهلِ کتاب به ذکرِ رحمن شادی همی کردند، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستید:

۱. باد: هیچ‌کس او را راه ننماید ۲. باد: اسیر کردن ۳. باد: سخت‌تر و دشوارتر
۴. باد: نگهبانی ۵. باد: همیشه ۶. اسراء (۱۷) ۱۱۰ ۷. باد: فرو فرستاد
۸. انبیاء (۲۱) ۳۶ ۹. رعد (۱۳) ۳۰

[آیهٔ۳۶] وَٱلَّذِینَ اٰتَیْنٰاهُمُ ٱلْكِتٰابَ یَفْرَحُونَ بِمٰآ اُنْزِلَ اِلَیْكَ وَمِنَ ٱلْاَحْزَابِ مَنْ یُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ اِنَّمٰآ اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ ٱللّٰهَ لاٰ اُشْرِكَ بِهِ اِلَیْهِ اَدْعُوا وَاِلَیْهِ مَاٰبِ؛ و آن کسانی که ایشان را داده‌ایم کتاب، شادی همی کنند به آنچه فرو فرستیده آمده است به تو از قرآن، و از گروهانِ کافران کس است که انکار همی کند برخی را از ان، بگوی یا محمّد خود نه فرموده‌اند[1] مرا که پرستم خدای را و شرك نیارم به او، و به او خوانم خلق را، و به او بُوَد مرجع؟*

انگاه گفت: چُنان که فرستیدیم دیگر کتابها به لغتِ آن رسولان، همچُنان قرآن نیز به لغتِ عربی بفرستیدیم.

[آیهٔ۳۷] وَكَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ حُكْماً عَرَبِیّاً وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ اَهْوٰآءَهُمْ بَعْدَ مٰاجٰآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ مٰالَكَ مِنَ ٱللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلاٰ وَاقٍ؛ و همچنان فرو فرستیدیم آن را حکمی عربی ـیعنی به زفانِ عربی[2] ـ و اگر متابعت کنی مرادهای ایشان را اندر مسئلت و قبلت، پس از آن که آمد به تو از علم، نبوَد ترا از خدای ناصری و نه نگاه داری*

[آیهٔ۳۸] وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ اَزْوٰاجاً وَذُرِّیَّةً وَمَا كٰانَ لِرَسُولٍ اَنْ یَاْتِیَ بِاٰیَةٍ اِلاّٰ بِاِذْنِ ٱللّٰهِ لِكُلِّ اَجَلٍ كِتٰابٌ؛ و خود بفرستیدیم[3] رسولانی از پیش تو، و دادیم ایشان را زنان[4] و فرزندان که ایشان از بشر بودند نه از ملایکه، و نبود هیچ‌کس را از رسولان [که][5] بیارد آیتی، إلاّ به فرمانِ خدای، و اجلِ هر چیزی را که قضا کرده‌ایم نبشته‌ای است ابتدا و انتهای آن را[6]*

و این جواب عبدالله بن امیّه است که یاد کردیم از پیش. ضحّاك گوید: معنیش آن است که: لکلّ کِتٰابٍ أجَلٌ، یعنی هر کتابی را که فرو فرستیدیم، اجلی است.

[آیهٔ۳۹] یَمْحُوا ٱللّٰهُ مٰایَشٰآءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ ٱلْكِتٰابِ؛ و محو کند خدای آنچه خواهد و

۱. باد: بگو یا محمد فرموده‌اند ۲. باد: به زبان عرب ۳. باد: بفرستادیم ۴. باد: زنانی
۵. افزوده از باد ۶. باد: نوشته آمده است از پیش

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اثبات کند آنچه خواهد و نزد او است اصلِ کتاب ـ یعنی لوح محفوظ ـ که اندر او محو و اثبات نه، و تغییر و تبدیل نه*

ابن عبّاس گوید که کَعب [الاحبار][1] را گفتم که چیست معنی أُمّ الْکِتاب؟ گفت که خدای دانست هرچه آفرید و هرچه آفریند و هرچه کنند بندگانِ او. انگاه گفت علمِ خویش را، «کُنْ کِتاباً»، یعنی بباش نبشته‌ای، نبشته‌ای پدید آمد[2]. پس بدان که اندر معلومِ او تغییر و تبدیل نباشد ولکن اندر صور حالها بود که چیزی پیدا شود خلافِ آن که ظاهر حال همی نماید، انگاه هرکسی اندرین معنی مثالی گفته است و حقیقت به تفصیل این جمله گردد که ترا یاد کردیم.

ضحّاك گوید: یَمْحُوا اللّهُ مَا یَشَاء[3]. محو کند خدای هرچه خواهد از دیوان که حفظه بر او عرضه کنند[4] اندر احوالِ بنده، و اثبات کند هرچه خواهد یعنی بر آن ثوابی و عقابی بُوَد، آن را اثبات کند، و آنچه بر آن ثواب و عقاب نبود محو کند چُنان که گوید: کردم یا خوردم، شدم یا آمدم، و آنچه بدین [ماند][5].

و علی بن ابی‌طالب ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: محو کند خدای از قرون آنچه خواهد، و اثبات کند آنچه خواهد. چُنان که گفت: کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِنْ الْقُرُونِ.[6] انگاه گفت: ثُمَّ انْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِین[7].

سَعید بن جُبَیر گوید: نسخ کند آنچه خواهد از شریعت، و اثبات کند آنچه خواهد. حسن[8] گوید: محو کند آنچه به نهایت رسیده باشد از حالِ بنی‌آدم، و اثبات کند آنچه مانده باشد از حالِ ایشان. و عکرمه گوید: بسترد از گناهان بندگان آنچه خواهد به توبه، و اثبات کند بَدَلِ آن حسنات او را، چُنان که او خواهد. قال‌الله تعالی: فَأُولَئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.[9]

۱. افزوده از باد ۲. باد: یعنی: بباش نوشته پدید آمد ۳. رعد (۱۳) ۳۹ ۴. باد: عرض کند
۵. افزوده از باد ۶. سجده (۳۲) ۲۶ ۷. مؤمنون (۲۳) ۳۱ ۸. باد: + بصری
۹. فرقان (۲۵) ۷۰

و سُدّی گوید: محو کند خدای آنچه خواسته است یعنی ماه که روشنایی آن[1] محو کرده است و روشنایی آفتاب گذاشته[2]. چُنان که گفت: فَمَحَوْنَا آیَةَ اللَّیْلِ وَجَعَلْنَا آیَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً.[3] و اندرین [آیت][4] بسیاری قولها گفته‌اند، و حقیقتِ آن به آن جمله گردد که ترا اندر مقدّمهٔ این سخن یاد کردیم تا بدانی إنْ شَاءَالله عزّوجلّ، انگاه گفت:

[آیهٔ ۴۰] وَإِنْ مَا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْنَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلاَغُ وَعَلَیْنَا الْحِسَابُ؛ و امّا ها تو[5] نماییم برخی از آن که وعده همی کنیم ایشان را، و یا اجل تو استیفا کنیم پیش از آن که آن فرا تو نماییم[6]. خود بر تو تبلیغ است و چیزی دیگر نیست و بر ما است شمار کردن و جزا دادن[7]*

[آیهٔ ۴۱] أَوَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللّهُ یَحْکُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَهُوَ سَرِیعُ الْحِسَابِ؛ ای همی نبینند اهل مکّه آن کسانی که از تو حجّتها همی خواهند که ما قصد کنیم به زمین، و آن را همی بکاهانیم[8] از کناره‌های آن ـ یعنی یك‌یك شهر را محمّد را فتح همی دهیم ـ تا بدانید که شهرِ شما نیز او را خواهد بود، و خدای حکم کند و کس را نبوَد که بر حکمِ او گردد، و آن را نقض کند و او زود شمار کند با بندگان[9]*

گروهی گفتند: أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا[10] آن است که ما اهلِ ارض را ـ یعنی کافران را ـ کمتر همی کنیم و مسلمانان را همی افزاییم.

و گروهی گفتند: معنیش آن است که ما زمین را از هر جانبی ویرانی همی آفرینیم، بترسند[11] که شهر ایشان نیز ویران کنیم.

و گروهی گفتند: ای همی نبینید که ما تنهای ایشان را و فرزندان ایشان را هلاك

۱. باد: یعنی سیاهی شب ۲. باد: بگذاشته است ۳. اسراء (۱۷) ۱۲ ۴. افزوده از باد
۵. باد: فرا تو ۶. باد: از آنکه ترا نماییم ۷. باد: + کسانی را که از تو حجّتها همی خواهند
۸. باد: از آن بکاهانیم ۹. باد: بندگان را ۱۰. رعد (۱۳) ۴۱ ۱۱. باد: نترسند

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

همی کنیم، نترسند[1] که ما هلاك از ایشان وَزْ شهرِ ایشان[2] برآریم.

و گروهی از مفسّران گفتند که نقصانِ زمین آن بُوَد که علما و فقها از میانِ ایشان بیرون شوند تا ایشان به احکامِ دین جاهل گردند و هلاك از ایشان برآید و اندر دو جهان زیانکار گردند. چُنان که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ علم از میانِ مردمان بَنکشد[3] کشیدنی، ولکن علما را از میانِ ایشان بیرون بَرَد تا چون عالِمی نماند مردمان متابعت کنند جهّال را، وز ایشان دین پرسند، ایشان فتوی کنند به نادانی، [خود][4] بیراه شوند و خلق را بیراه کنند. [انگاه][5] گفت:

[آیهٔ ۴۲] وَقَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعاً يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ ٱلْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى ٱلدَّارِ؛ و خود مکر کردند[6] آن کسانی که از پیش اهل مکّه بودند و خدای را است مکر همه ـ یعنی جزا دهد بر همه مکرها ـ و داند هرچه کسب کرده باشد هر شیی، و زود بُوَد که بداند کافر که کرا است عاقبتِ سرای آخرت، و کیست که اندر بهشت شود و کیست که اندر دوزخ شود*

[آیهٔ ۴۳] وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ؛ و همی گوید[7] آن کسانی که کافران‌اند: نیستی تو فرستندهٔ خدای، بگوی که ما را کفایت است خدایْ گواهی[8] میان من و میان شما که من رسولم به شما، و نیز آن کسی که به نزدیكِ او است علمِ کتاب پیشین ـ یعنی آن کسانی را که ایمان آورده‌اند [از][9] جهودان. چون عبدالله بن سَلام و وجز از او که گواهی همی دادند[10] به راستی و درستیِ او، و اثباتِ صفات و نعوتِ او اندر کتابِ ایشان*

۱. باد: بترسند ۲. باد: شهرهای ایشان ۳. باد: نگشند ۴ و ۵. افزوده از باد
۶. باد: مکر ساختند ۷. باد: همی گویند ۸. باد: گواه او ۹. افزوده از باد
۱۰. باد: گواهی دهند

سـورة ابراهيم

و این[1] سورت مکّی است[2] مگر آیتی: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً...[3]، الآیه. و آیتهایش[4] پنجاه و دو است اندر عددِ کوفی، و چهار اندر عددِ مدنی، و پنجاه و یك اندر عددِ بصری. و کلماتش هشتصد و سی و یك است و حرفش[5] سه هزار و چهارصد و سی[6] است. و اُبی بن کَعْب روایت کرده است از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: هر که سورت ابراهیم برخواند او را ده مزد بنبیسند[7] به عددِ هر کسی که اندر جهان بُت پرستیده باشد و آن کسی که نپرستیده باشد. اوّلش:

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

[به نام خدای مهربان بخشاینده][8]

[آیهٔ ۱] الٓرٰ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَاطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ؛ منم خدای که همی بینم و همی دانم، و این کتابی است

۱. باد: و بدان که + این ۲. باد: به مکّه فرو آمده ۳. ابراهیم (۱۴) ۲۸ ۴. باد: و آیتهای این سوره ۵. باد: حروفش ۶. باد: سی و دو حرف ۷. باد: بنویسند ۸. افزوده از باد

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که فرو فرستیده‌ایم آن را به تو یا محمّد، تا بیرون آری خلق را از تاریکیهای کفر به نورِ ایمان به مشیتِ خدای ایشان، و توفیق[۱]، و برسانی ایشان را به راه خدای بی‌همتا، ستوده بر هرچه کند إمّا عدلاً و إمّا فضلاً.[۲]*

[آیهٔ ۲] اَللّٰهُ اَلَّذِی لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِی اَلْاَرْضِ وَ وَیْلٌ لِلْکٰافِرِینَ مِنْ عَذٰابٍ شَدِیدٍ؛ خدای، آن که[۳] او راست آنچه در آسمانها است و آنچه اندر زمین[۴]، و وَیْل بادا کافران را از عذابی سخت*

[آیهٔ ۳] اَلَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ اَلْحَیٰوةَ اَلدُّنْیٰا عَلَی اَلْاٰخِرَةِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ وَیَبْغُونَهٰا عِوَجًا اُولٰٓئِکَ فِی ضَلاٰلٍ بَعِیدٍ؛ آن کسانی که اختیار همی کنند[۵] زندگانی دنیا بر آخرت، و باز همی دارند از دینِ خدای، و همی جویند آن را به کجی[۶]، أی ایشان‌اند اندر بیراهیی دور[۷]*

[آیهٔ ۴] وَمٰآ اَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ اِلاّٰ بِلِسٰانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ فَیُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ یَشٰآءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشٰآءُ وَهُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ؛ و نفرستیدیم هیچ رسول مگر به لغتِ قومِ او، تا مبیّن بکند ایشان را حق. پس خذلان کند خدای آن را که خواهد، و توفیق دهد آن را که خواهد، و اوست بی‌همتا و دانا*

[آیهٔ ۵] وَلَقَدْ اَرْسَلْنٰا مُوسیٰ بِاٰیٰاتِنٰآ اَنْ اَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ اِلَی اَلنُّورِ وَذَکِّرْهُمْ بِاَیّٰامِ اَللّٰهِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ؛ و خود فرستیدیم موسی را به حجّتهای خویش[۸] که بیرون آر قومِ خویش را از تاریکی[۹] به روشنایی ـ یعنی ایشان را به آن خوان ـ و یاد کن ایشان را روزگارهایی خدای که بر ایشان بوده است[۱۰] اندر نعمت و شدّت، که اندران عبرتها است[۱۱] هر آن کس را که بسیار صبر کند بر محنت و بسیار شکر کند بر نعمت * یعنی مؤمنان*

[آیهٔ ۶] وَاِذْ قٰالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ اُذْکُرُوا نِعْمَةَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْ اَنْجٰیکُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ

۱. باد: به مشیت خدا و توفیق ایشان را ۲. باد: «إمّا عدلاً واما فضلاً» را ندارد ۳. باد: خدای آنست که ۴. باد: * است ۵. باد: همی اختیار کنند ۶. باد: آن را کوری ۷. باد: دور از حق ۸. باد: حجّتهای ما ۹. باد: تاریکیها ۱۰. باد: روزگار ها که خدا بر ایشان رانده است ۱۱. باد: حجّتهاست

یَسُومُونَکُمْ سُوٓءَ اَلْعَذٰابِ وَیُذَبِّحُونَ اَبْنٰآءَکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نِسٰآءَکُمْ وَفِی ذٰلِکُمْ بَلاٰءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ؛ و یاد کن انگاه که گفت موسی قوم خویش را: یاد کنید نعمت خدای بر خویشتن انگاه که برهانید شما را از آلِ فرعون [که][۱] تکلیف همی کردند شما را بدی عذاب، و همی بکشتند پُسرانِ شما را، و زنده همی بگذاشتند زنانِ شما را، و اندران شما را بلای بود[۲] از خدای شما، بزرگ*

[آیهٔ ۷] وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذٰابِی لَشَدِیدٌ؛ و یاد کن آن وقتی که بیاکاهانید خدای شما که اگر شکر کنید خود بیفزایم[۳] شما را، و اگر انکار کنید نعمتِ مرا، خود عذابِ من سخت است*

[آیهٔ ۸] وَقٰالَ مُوسیٰٓ اِنْ تَکْفُرُوٓا اَنْتُمْ وَمَنْ فِی اَلْاَرْضِ جَمِیعاً فَاِنَّ اَللّٰهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ؛ و گفت موسی: اگر کافر شوید شما و هر که اندر زمین است جمله، خود خدای غنی است از خلقِ خویش، ستوده است اندر افعالِ خویش، إمّا فضل کند و إمّا عذاب*

[آیهٔ ۹] اَلَمْ یَاْتِکُمْ نَبَؤُا اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعٰادٍ وَثَمُودَ وَاَلَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ لاٰ یَعْلَمُهُمْ اِلاّٰ اَللّٰهُ جٰآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِاَلْبَیِّنٰاتِ فَرَدُّوٓا اَیْدِیَهُمْ فِیٓ اَفْوٰاهِهِمْ وَقٰالُوٓا اِنّٰا کَفَرْنٰا بِمٰآ اُرْسِلْتُمْ بِهِ وَاِنّٰا لَفِی شَکٍّ مِمّٰا تَدْعُونَنٰآ اِلَیْهِ مُرِیبٍ؛ ای نیامد به شما خبرِ آن کسانی که بودند از پیشِ شما، قومِ نوح و قومِ عاد و ثمود، و آن کسانی که از پسِ ایشان بودند، نداند[۴] صفت و عددِ ایشان مگر خدای، آمد به ایشان رسولانِ ایشان به حجّتها، باز همی بُرّدندی دستهای خویش به دهنهای ایشان ـ یعنی چُنان که کسی را از کسی خشم آید انگشت به دندان گیرد. کلبی گوید که اشارت همی کردندی ها رسولان[۵] که خاموش باشید، مقاتل گوید: دست بر دهنِ رسولان نهادندی و ایشان را خاموش همی کردندی ـ و گفتند: ما کافر شدیم به آنچه فرستیده‌اند شما را بدان، و ما اندر شکی‌ایم از آنچه شما همی خوانید ما را بدان،

۱. افزوده از باد ۲. باد: است ۳. باد: بفزایم ۴. باد: نداند ۵. باد: رسولان را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شکی تهمت‌آور[1]*

[آیهٔ ۱۰] قَالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِی اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ یَدْعُوكُمْ لِیَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَیُؤَخِّرَكُمْ اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی قَالُوٓا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِیدُونَ اَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ یَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا فَاْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ؛ گفتند رسولانِ ایشان: ای اندر خدای شك است آفریدگارِ آسمانها و زمین، همی خواند شما را تا بیامرزد شما را از گناهانِ شما، و تأخیر کند شما را تا اجلی مقدّر ـ یعنی عذابی عاجل اندر شما نرساند ـ گفتند رسولان را: نیستید شما مگر بشری همچون ما اندر صورت و هیأت، نه فریشتگانید شما، همی خواهید که بازدارید ما را از آنچه همی پرستیدند پدرانِ ما، بیارید به ما حجّتی ظاهر*

[آیهٔ ۱۱] قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَمُنُّ عَلٰی مَنْ یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَآ اَنْ نَاْتِیَكُمْ بِسُلْطَانٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَعَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ گفتند ایشان را رسولانِ ایشان: نیستیم ما مگر بشری همچون شما، ولکن خدای نعمت کند بر آن که خواهد از بندگانِ خویش به نبوّت و حکمت، و نبوّد ما را که ما بیاریم به شما حجّتی، مگر به فرمانِ خدای، و بر خدای توکّل کنادا[2] مؤمنان*

[آیهٔ ۱۲] وَمَا لَنَآ اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَی اللّٰهِ وَقَدْ هَدٰینَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلٰی مَآ اٰذَیْتُمُونَا وَعَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ و چه بوده است ما را که توکّل نکنیم بر خدای، و خود باز نموده است ما را راههای ما، آنچه حق است و ما را اندران رستگاری است و خود صبر کنیم ما بر آنچه شما ما را اندران همی رنجانید[3] و بر خدای توکّل کنادا[4] متوکّلان نه بر دیگر کس[5]*

[آیهٔ ۱۳] وَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ اَرْضِنَآ اَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا فَاَوْحٰٓی اِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظّٰلِمِینَ؛ و گفتند[6] آن کسانی که کافر بودند[7] رسولانِ

۱. باد: تهمت آرنده ۲. باد: توکل کنند ۳. باد: رنجانند ۴. باد: توکّل کناد
۵. باد: نه بر یکدیگر ۶. باد: و گفت ۷. باد: کافر شدند

خویش را: خود بیرون کنیم شما را از زمینِ ما، و یا باز آیید شما به[1] ملّتِ ما، پس وحی کرد به ایشان خدای ایشان که خود هلاك کنیم ظالمان را*

[آیهٔ ۱۴] وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَخَافَ وَعِیدِ؛ و آرام دهیم شما را اندر زمین از پس هلاكِ ایشان[2]، آن کسی را که بترسد از عذاب من، و بترسد از وعید من*

[آیهٔ ۱۵] وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ؛ و نصرت خواستند رسولان بر قوم ایشان[3]، چون لوط و موسی، نصرت کردیم ایشان را، و نومید گشت هر که متکبّر بود و هر که عاصی و منکر بود*

[آیهٔ ۱۶] مِنْ وَرَآئِهِ جَهَنَّمُ وَیُسْقٰی مِنْ مَّآءٍ صَدِیدٍ؛ از پیشِ او[4] دوزخ، و بدهند او را آنجا از آبی که آن آب خونِ دوزخیان باشد[5]*

[آیهٔ ۱۷] یَتَجَرَّعُهُ وَلَا یَكَادُ یُسِیغُهُ وَیَاْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ وَمِنْ وَرَآئِهِ عَذَابٌ غَلِیظٌ؛ همی فرو کشند آن را به کراهیت و نتواند که فرو برد و ناگوارنده بُوَد او را بسوزد و امعای او ببرد و همی آید به او مرگ از هر جای از اعضای او از سختی درد او، و نبوَد او مُرده، هرگز نمیرد، و اندر پیشِ او[6] بُوَد عذابی سخت*

[آیهٔ ۱۸] مَثَلُ الَّذِینَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ لَا یَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰی شَیْءٍ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِیدُ؛ صفتِ آن کسانی که کافر شده‌اند به خدای خویش آن بود که اعمال ایشان روزِ قیامت چون خاکستر

[آیهٔ ۱۹] باشد که سخت شود بدو اندر باد، اندر روزی[7] سخت باد، نباشند قادر کافران ازآنچه کسب کرده باشند اندر دنیا بر هیچیز، آن است بیراهیی، دور از رحمتِ خدای*

[آیهٔ ۲۰] اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنْ یَشَاْ یُذْهِبْكُمْ وَیَاْتِ بِخَلْقٍ

۱. باد: اندر ۲. باد: + آنست ۳. باد: قوم خویش ۴. باد: پس وی
۵. باد: آنجا از آبی که از خون رود ۶. باد: پس او ۷. باد: که سخت بدود آید اندر روزی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

جَدِیدٍ؛ ای ندانی که خدای بیافریده است آسمانها و زمین بحق، اگر خواهد ببرد شما را و بیارد خلقی نو[1]، از شما فاضلتر و مطیع‌تر*

[آیهٔ ۲۰] وَمَا ذٰلِكَ عَلَى ٱللّٰهِ بِعَزِيزٍ؛ و نیست آن بر خدای متعذّر و دشوار[2]*

[آیهٔ ۲۱] وَبَرَزُوا لِلّٰهِ جَمِيعاً فَقَالَ ٱلضُّعَفٰٓؤُا لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ ٱللّٰهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدٰينَا ٱللّٰهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَآءٌ عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَآ أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ؛ و بیرون آیند خدای را از گورها بجمله[3]، و گویند ضعفا و اتباع آن کسانی را که متکبّر و مهتر[4] بودند که ما بودیم شما را متابعان اندر دنیا[5]، أی شما کفایت کنید از عذابِ خدای هیچیز؟ گفتند سرانِ ایشان: اگر راه نمودی ما را خدای، راه نمودیمی شما را. برابر است بر ما، ای جزع کنیم و یا صبر کنیم، و نیست ما را گریختنی از عذاب آتش*

مقاتل گوید: گویند بیایید تا جزع کنیم، جزع کنند پانصد سال، سود ندارد. گویند: بیایید تا صبر کنیم، صبر کنند، سود ندارد. پس گویند: سَوَآءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا ...[6] الآیه.

و مقاتل گوید: چون اهلِ بهشت اندر بهشت فرو آید و اهلِ دوزخ اندر دوزخ فرو آید، ابلیس را منبری بنهند اندر دوزخ تا او بر آن منبر شود و کافران و سرانِ ایشان گردِ او درآیند، ابلیس گوید ایشان را: خدای شما را وعده کرد وعده‌ای حقّ، وفا کرد بدان، و من وعده کردم شما را و خلاف کردم آن وعده را، و مرا بر شما حجّتی نبود و ولایتی و ملکتی نبود که من شما را بکُرْه ها کاری داشتمی، و از من نبود مگر آن که شما را بخواندم و گناه شما را بود که مرا اجابت کردید بی‌حجّتی. پس مرا ملامت مکنید خویشتن را ملامت کنید، و من امروز فریاد نرسم شما را، و شما نیز فریاد نرسید مرا، و

۱. باد: از + نو ۲. باد: دشخوار ۳. سرا: در حاشیه دارد: لفظ اندرین چیزها که یاد همی کند ماضی است و مراد بدان مستقبل ۴. باد: مستهزی ۵. باد: اندر دین
۶. ابراهیم (۱۴) ۲۱

من باز ایستادم از ان دعوی شرکت که مرا همی گفتید با خدای عزّوجلّ.[1] و این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید:

[آیهٔ ۲۲] وَقَالَ ٱلشَّيْطٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلْأَمْرُ إِنَّ ٱللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدْتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوْتُكُمْ فَٱسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوٓا أَنفُسَكُم مَّآ أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَآ أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ ٱلظّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و گفت شیطان یعنی گوید ابلیس انگاه که تمام بکنند کارِ خود: خدای وعده کرد شما را وعدهٔ حقّ، و وعده کردم من شما را و خلاف کردم شما را و نبود مرا بر شما حجّتی و ولایتی مگر آن که دعوت کردم شما را، پس اجابت کردید، مرا ملامت مکنید و ملامت کنید خویشتن را، من فریاد نرسم شما را، و شما فریاد نرسید مرا، من کافر شدم به آن شرك که شما همی نهادید مرا از پیش، و خود کافرانْ ایشان را است[2] عذابی دردْنمای[3]*

و اندر خبر آمده است که چون پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ شفاعت کند مؤمنان را روزِ قیامت، کافران آیند به نزدیكِ ابلیس و گویند: مؤمنان شفیعی یافتند، تو نیز ما را شفاعت کن که ما ترا متابعت کردیم چُنان که مؤمنان او را متابعت کردند. ابلیس گوید آنجا: إِنَّ ٱللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ.[4]

[آیهٔ ۲۳] وَأُدْخِلَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصّٰلِحٰتِ جَنّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهٰرُ خٰلِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلٰمٌ؛ و فرو آرند آن کسانی را که ایمان آوردند و کردند[5] کارهای شایسته اندر بهشتهایی که همی رود از زیرِ آن بهشتها جویها، جاودان [باشند][6] اندران بهشتها به امرِ خدای ایشان تحیّتِ ایشان با یگدیگر اندران بهشتها سلام باشد[7] که بر یگدیگر کنند*

[آیهٔ ۲۴] أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللّٰهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ فَرْعُهَا

۱. باد: «و مقاتل گوید... عزّوجلّ» ندارد ۲. باد: کافران راست ۳. باد: دردناك
۴. ابراهیم (۱۴) ۲۲ ۵. باد: کرده‌اند ۶. افزوده از باد ۷. باد: است

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فِی ٱلسَّمَآءِ؛ ای نبینی یا محمّد به چشمِ دل که چون[1] یاد کرده است خدای مَثَلی کلمهٔ اسلام را ـ یعنی قولِ لا إله إلاّ الله ـ و گفت: آن کلمتی است خوش، چون درختی است خوش که میوهٔ آن خوش باشد اصلش ثابت اندر زمین، و فرعش بلند اندر آسمان*

[آیهٔ۲۵] تُؤْتِیٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَیَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ؛ بدهد میوهٔ خوش هر وقتی بر عادتِ خویش به فرمانِ خدای، برخی شش ماه و کمتر و بیشتر[2]، و یاد کند خدای مَثَلها مردمان را تا مگر ایشان پند پذیرند*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: این درخت که خدای ـ عزّوجلّ ـ به مَثَل یاد کرده است درختی است اندر بهشت. و انس گوید: درختِ خرما است از بهرِ آن که پیغامبر را ـ علیه‌السّلام ـ طبقی بسر آوردند این آیت برخواند.

و معنیش آن است که اصلِ ایمان ثابت بُوَد اندر دلِ مؤمن به معرفت و اخلاص چُنان که اصلِ درخت ثابت بُوَد اندر زمین. و چون کلمتِ شهادت به زفان[3] بگوید هیچیز آن را حجاب نکند از خدای ـ عزّوجلّ ـ چنان که گفت: إِلَیْهِ یَصْعَدُ الكلم الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالح یَرْفَعُهُ.[4] پس این[5] معرفت بر معنی اظهارِ بلند باشد اندر محل و منزلت. چُنان که فرعِ آن درخت بالا گیرد به قوّتِ آن اصل. انگاه ایمان را ثوابی باشد این جهانی، همچُنان که درخت را میوه باشد هر وقتی. چُنان که ابن عبّاس روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: خدای را ـ عزّوجلّ ـ عمودی است از نور، اصلِ آن اندر زیرِ هفتمْ زمین، و سرِ آن اندر زیرِ عرش، چون بنده بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَه إِلاَّ الله وَأَشْهَد أَنّ محمّداً عَبْدُه وَرَسُولُه، آن عمود بجنبد[6]، خدای ـ عزّوجلّ ـ او را گوید: بیارام. عمود گوید: چون آرام گیرم که تو گویندهٔ این لفظ را بَنیامرزی[7]. پیغامبر

۱. باد: چگونه ۲. باد: برخی بیش و برخی کم ۳. باد: زبان ۴. فاطر (۳۵) ۱۰
۵. باد: پس فرع این ۶. باد: بجنبد ۷. باد: نیامرزیدی

ـ علیه‌السّلام ـ گفت: بسیار بجمبانید آن عمود را تا خدای ـ عزّوجلّ ـ شما را بیامرزد[1].

و اهلِ معانی گفتند[2]: از بهرِ آن ایمان را تشبیه کرد به درختِ خرما که هیچ درخت مانندهتر به مردم از درختِ خرما نباشد[3]. نبینی که آن را تلقیح باید داد تا بار بردارد[4]. همچُنان که حیوان را باید. و هرگاه که از بالای تنهٔ آن ببرند دیگر شاخ بیرون نیارد. همچُنان چون مردم که سر از او جدا کنند نیز زنده نماند. و پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: أَكْرِمُوا ابن عَمَّتِكُم[5]، یعنی درختِ خرما که خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را بیافرید از فضل[6] آن گِل که آدم را از ان آفرید.

و علما گفتند: از بهرِ آن ایمان را تشبیه کرد به درخت، که هر درختی را عرق[7] بود و اصلی[8] قوی از اصلی رسته، و فرعی بود بلند برداشته. همچُنان [که][9] اصلِ درخت این سه چیز بامد، اصل ایمان نیز سه چیز باشد: معرفت [باشد][10] به دل، و قول باشد به زفان، و عمل باشد به ارکان. چُنان که پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: الایمانُ معرفةٌ بِالْقَلْب وَإِقْرارٌ بِاللِّسان وَعملٌ بِالْأَرْكان. اندرین خبر لفظِ ایمان گفت، ولکن بدان جملهٔ دین خواست. چُنان که انس روایت کند از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که او گفت: مَثَل این دین مَثَل درختی است ثابت، نماز اصلِ آن، و زکات فرع آن، و روزه پیهای آن[11]، و برادری کردن اندر فرمان خدای ـ عزّوجلّ ـ نباتِ آن، و خوی نیکو برگِ آن، و از حرامها باز استیدن[12] میوهٔ آن. پس همچُنان که تمام نبوَد این درخت إلاّ به میوهٔ نیکوا[13]، تمام نبوَد ایمان إلاّ به پرهیزیدن از حرام.

و بدان که گروهی از قدمای اهلِ سنّت و جماعت[14] گفتند که جمله طاعتها ازجمله ایمان است چُنان که اندر خبرِ پیشین یاد کرده‌اند، و اما اهلِ تحقیق از جملهٔ اهل سنّت متّفق‌اند بر آن که ایمان مجرّدِ تصدیق است و دیگر طاعتها از جملهٔ دین است و ایمان اصل دین است و دیگر طاعتها فروع دین است چُنان که اندر خبر انس

۱. باد: «پیغامبر... بیامرزد» ندارد ۲. باد: گفته‌اند ۳. باد: نیست ۴. باد: برآورد
۵. باد: اکراموا النّخل فانّها عمّتکم ۶. باد: فضله ۷. باد: عرقی ۸. باد: + بود
۹. افزوده از باد ۱۰. افزوده از باد ۱۱. باد: تنهای آن ۱۲. باد: باز ایستادن
۱۳. باد: نیکو، ← تعلیقات ۱۴. باد: و بدان که اهل تحقیق از جملهٔ اهل سنّت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

یاد کرده است پیغامبر علیه‌السّلام[1].

و بدان که اندرین آیت خدای ـ عزّوجلّ ـ مَثَلِ ایمان پیدا کرد و اندرین دیگر آیت مَثَلِ کفر پیدا کرد و گفت:

[آیهٔ۲۶] وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ؛ و مَثَلِ کلمتِ پلید ـ یعنی کفر و شرك ـ چون درختی است پلید ـ یعنی حنظل ـ آن را برکنند از زبر[2] زمین، و آن را هیچ قرار[3] نباشد.

و ابن عبّاس گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ هیچ درختی را بدین صفت نیافریده است، یعنی هر چند بَدْ درختی[4] بود، پلید نباشد و اندر ذاتِ خویش پاك بود، ولکن این تشبیهی است بر سبیلِ تقدیر بر آن معنی که اگر بودی درختی که کفر را مانِستی، بر این صفت بودی که گفتیم[5].

[آیهٔ۲۷] يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ وَيَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ؛ ثابت گرداند خدای آن کسانی را که ایمان آورده باشند به کلماتِ آن اندر زندگانی دنیا ـ یعنی او را ایمن گرداند از خواری و کشتن، یعنی اندر گور بدان سلامت باوَد[6] از عذاب و اندر آخرت سلامت باوَد[7] از دوزخ ـ و گمراه گرداند[8] خدای ظالمان را اندر حالِ تلقینِ شهادت[9]، و کند خداوند آنچه خواهد.

مقاتل گوید: چون مؤمنان[10] را اندر گور نهند خدای ـ عزّوجلّ ـ روح به او دهد و انگاه فریشته‌ای به او فرستد نامِ او دومان، تا بیاید و گوید او را: اکنون دو فریشتهٔ سیاه آیند به نزدیك تو ازرق فظ و غلیظ، چشمهای ایشان چون برق درفشان که بیم آن بُوَد که

۱. باد: پیدا کرده است از پیغمبر صلعم ۲. باد: زیر ۳. باد: اصل و قرار ۴. باد: درخت بد
۵. باد: گفتم ۶ و ۷. باد: یابد ۸. باد: گمراه کند ۹. باد: ظالمان را در حال جان کندن تلقین شهادت نکنند ۱۰. باد: مؤمن

هر که اندر او نگرد او را برباید، و بانگِ ایشا ن بُوَد چون بادِ درخت‌اشکنان[1]، و به دستِ ایشان گرزی مُنکر از آتش[2]، نام ایشان منکر و نکیر، و ترا بنشانند و بپرسند از دینِ تو و از پیغامبرِ تو. او را جواب ده چُنان که اندر دنیا همی گفتی آن فریشته بیرون شود و ایشان اندر آیند بر آن صفت که یاد کردیم او را بنشانند و بپرسند، او جواب دهد که خدای من الله است و نبیّ من محمّد، و دینِ من اسلام است. او را گویند: عشت سَعِيداً وَمُتَّ شَهِيداً، اندر سعادت زیستی و اندر شهادت مُردی. انگاه او را دعا خوانند و گویند: ای بار خدای! او را خشنود بکن چُنان که او خشنودیِ تو نگاه داشت. و دری از بهشت اندر گور او گشایند[3]، چون بازگردند او را گویند: نم نَوْمَةَ الْعَرُوس، بخسب خفتنِ عروسان اندر نعمت و راحت تا قیامت. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ ...[4] إلى آخر الآيه. و پس از ان هیچ رنج و فتنه نرسد[5] مؤمن را، و آخر فتنه‌های او این سؤال باشد.

و اندر روایتِ بَراء بن عازِب است از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که اندر ان وقت که مؤمن گوید که ربِّ من خدا است و دین من اسلام است و پیغامبرِ من محمّد است، ندائی شنود[6] از آسمان؛ صَدق عَبْدِي، راست گفت بندهٔ من. این است که همی گوید: يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ ... إلى آخر الآيه. و اما آن کسی که کافر باشد[7] منکر و نکیر او را گویند: مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَا نَبِيُّكَ؟ گوید: ندانم[8]. فریشتگان او را گویند: لا دَرِيتَ وَلاَ كُنْتَ[9]؛ مدانیا و مباشیا. عِشتَ عَصِيّاً وَمُتَّ شَقِيّاً، اندر عصیان بزیستی و اندر بدبختی بمُردی. دری از دوزخ اندر گورِ او گشایند و او را بدان گرز[10] زخم بزنند که از دردِ آن بانگی بکند که همه خلقِ خدای آن بشنوند مگر جنّ و انس، و هر که آن بشنود لعنت کند او را. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: وَيَلْعَنُهُمُ اللاَّعِنُونَ[11]. انگاه او را گویند: نم نَوْمَةَ الْمَنْهُوس[12]، بخسب خفتنِ

۱. با: درخت‌شکن ۲. باد: کزینی از آتش ۳. باد: بگشایند ۴. ابراهیم (۱۴) ۲۸
۵. باد: نرسید ۶. سرا: شنوند، باد: ندا شنود ۷. باد: آن کسانی ... باشند
۸. باد: گویند لا ادری، ندانیم ۹. باد: ولا تلیتَ، مدایا و مه توانیا ۱۰. باد: کذین
۱۱. بقره (۲) ۱۵۹ ۱۲. باد: + الی یوم القیامة

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مارگزیده که او را هیچ آرام و قرار نباشد.

و اندر روایتِ ابن عبّاس چُنان است که گورِ مؤمن فراخ بکنند چندانی که چشمِ او برسد. و اندر روایتِ بوسعیدِ خُدْری ـ رضی‌الله عنه ـ آن است از پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ که چون مؤمن جواب دهد دری از دوزخ اندر گورِ او گشایند و گویند: این بودی جای تو اگر ایمان نیاوردیی[1]، اکنون خداوند سبحانه ترا از این بَدَل داد بهشت، و آن در ببندد و دری از بهشت بر او گشایند تا او ببیند و شادیِ او افزون شود. و چون کافر جواب دهد دری از بهشت بر او گشایند و او را گویند: این بودی جای تو اگر ایمان آوردیی[2]، اکنون جای تو دوزخ است و دری از دوزخ بر او گشایند و درِ بهشت بر او ببندند تا چون او آن ببیند درد و حسرتِ او بیفزاید. صحابت[3] پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفتند: از ما هیچ‌کس نیست که فریشته‌ای ببیند بر سرِ او بیستاده[4] و مطراقی به دستِ او، که نه[5] متحیّر گردد و از گفتار عاجز آید؟ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ[6].

پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ روزی اندر میانِ صحابه نشسته بود و ایشان را از سؤال و اهوالِ منکر و نکیر خبر همی داد، عمرِ خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: یا رسول‌الله! اندران وقت خرد با من باشد؟ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: آری. عمر گفت: أنا أکفیهما. من شغلِ ایشان کفایت کنم از خویشتن. و این دلیل است بر بزرگواریِ منزلتِ او[7] اندر یقین و معرفت.

و بوهریره ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: مُرده همی شنود خفقِ نعالِ مردمان که از سرِ گورِ او بازگردند، و اگر مؤمن باشد نماز [بیاید و بر سرِ وی بایستد و زکات از][8] دست راست او بیستد و روزه از دست چپ او بیستد و فعلهای[9] نیکو که کرده باشد چون صدقه وصلتِ رحم و نیکویی کردن با مردمانْ نزدیکِ او بیستد، اگر از سوی سر به او

۱. باد: نیاوردی ۲. باد: ایمان آوردی ۳. باد: صحابه ۴. باد: به پای ایستاده
۵. باد: الّا که ۶. ابراهیم (۱۴) ۲۸ ۷. باد: در بزرگی منزلت وی ۸. افزوده از باد
۹. باد: اعمالهای

قصد کند، نماز گوید: از سوی من راه نیست. و اگر از جانبِ چپ به او قصد کنند، روزه گوید: ازسوی من راه نیست. اگر از جانب پای به او قصد کنند، فعل الخیرات گوید: ازسوی من راه نیست. پس فریشتگان او را گویند: بنشین، او بنشیند چُنان که پندارد که آفتاب همی فرو شود[1] و او نمازِ دیگر نکرده است. فریشتگان او را گویند: ما را خبر ده از چیزی که ترا بپرسیم. گوید: مرا بگذارید تا نماز کنم؟ ایشان گویند: آری بگذاریم، ولکن ما را خبر ده ازین مرد که اندر میانِ شما بود اندر او چی گویی؟ گوید: محمّد را همی گویید؟ گویند: آری. گوید: گواهی دهم که او رسولِ خدا است و او حجّتها آورد از نزدیکِ خدای ما، او را تصدیق کردیم. او را گویند: بر این زیستی و بر این مُردی و بر این خیزی روزِ قیامت[2] إنشاءالله عزّوجلّ. انگاه هفتاد ارش فراخی اندر گورِ او بیفزایند و منوّر بکنند و دری از گورِ او اندر بهشت گشایند و گویند: بنگر که خدای ـ عزّوجلّ ـ ترا چی بنهاده است، انگاه دری از گورِ او اندر دوزخ گشایند و گویند: بنگر که خدای ـ عزّوجلّ ـ چی از تو باز داشته است، اگر تو را عاصی شده بودیی[3] جایگاه تو این بودی. انگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ جانِ او اندر نسیمهٔ طیّبه بفرماید نهادن. و آن مرغانی باشند که بر درختهای بهشت نشینند و از میوه‌های آن همی خورند، کالبدِ او را اندر خاك بگذارند تا قیامت. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا ...[4].

و بُو رافِع گوید که روزی پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ اندر بقیعِ الغرقد همی رفت و آن است گورستانِ مدینه[5]، و من بر اثرِ او همی رفتم، پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت لا هُدیتَ لا هُدیتَ لا هُدیتَ، سه بار. بو رافع گفت: ترا چه بُوَد؟ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: ترا همی نگویم، خداوندِ این گور را همی گویم که او را همی پرسند از من، همی گوید: من او را ندانم، که بنگرستم[6] گوری بود که آب بر او زده بودند انگاه که خداوندِ آن گور را اندر گور کرده بودند.

۱. باد: فرو رود ۲. باد: برخیزی روز حشر ۳. باد: شده بودی ۴. ابراهیم (۱۴) ۲۸
۵. باد: و آن گورستان مدینه است ۶. باد: بنگریستم

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و سَهل بن عَمّار العَتَکی[۱] گوید که زید بن هارون را به خواب دیدم از پس مرگ، او را گفتم که خدای با تو چی کرد؟ گفت: اندر گور به نزدیك من آمد دو فریشتهٔ فظ و غلیظ، گفتند: مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ؟ من ریش سپیدِ خویش بگرفتم و گفتم: چون مرا[۲] گویند و من هشتاد سال مسلمانان را جوابِ شما آموختم[۳].

و بدان که قَدَریان سؤالِ گور را انکار کنند و همچُنان عذاب گور را انکار کنند، و ما ایشان را گوییم: اگر چُنان است که همی گویید که خدای ـ عزّوجلّ ـ قادر نیست بر آن، این مُحال است که خدای ـ عزّوجلّ ـ بر احیاء مرده قادر است به نزدیكِ همگان[۴]، و بر اسلام[۵] و انعام او قادر است از پس احیا.

و اگر گویند که شریعت بدین نیامده است، این مُحال است که اندرین باب آیت فرو آمده است و خبرهای بسیار آمده است[۶] چنین که یاد کردیم. و نیز پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ و صحابه از پس او، و تابعین و اتّباعِ تابعین و جملهٔ مسلمانان تا این غایت که رسید همی گفتند اندر آخرِ نمازِ خویش: رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَفِی الآخرة حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ القَبْر وَعَذابَ النّار. و اگر این را اصلی نبودی، چنین نگفتندی. و نیز پیغامبر ـ صلوات‌الله علیه ـ گفت: اللّهُمَّ إنّی أعُوذ بِكَ مِنَ الْكُفر وَالْفَقْر وَأعُوذُبِكَ مِنْ عَذابَ الْقَبر.

همچنین اندر دعواتِ مأثور نبشته است به اِسنادهای درست. و نیز گفت: اِسْتَنْزِهُوا مِن الْبَولِ فَإنَّ عامّة عَذاب الْقَبْر مِن ذاك[۷]. گفت: خویشتن را از بول نگاه دارید که بیشترِ عذاب گور از ان باشد. و نیز پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ همی رفت اندر گورستان، به دو گور بگذشت، گفت [انّهما][۸] لیعذّبان وَما یُعَذّبان فِی کبیرهٍ[۹] امّا أحَدهُما فکانَ یَمْشِی بِالنَّمیمة وَامّا الآخر فکانَ لاَ یَسْتَنزِه مِنَ الْبَول. گفت: این دو تن را عذاب همی کنند نه از کبیره‌ای[۱۰] که از ایشان بوده است ولکن یکی از ایشان نمامی

۱. سرا: سهیل بن عمار العبکی ۲. باد: چو منی را ۳. باد: بیاموختم‌ام ۴. باد: همگنان
۵. باد: ایلام ۶. باد: آیات و اخبار بسیار آمده است ۷. باد: ذلك ۸. افزوده از باد
۹. باد: کثیرة ۱۰. باد: نه در کبیره

همی کردی و اما آن دیگر خویشتن را از بول نگاه نداشتی. پس بدانستی[۱] که اخبار اندرین باب مستفیض است که علم واجب کند به مقتضای آن بر سبیلِ قطع، و هرکه آن را انکارکند پس ازین که یاد کردیم بر خردِ خویش[۲] ستم کرده باشد. پس انگاه گفت:

[آیهٔ ۲۸] أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ؛ ای نبینی[۳] آن کسانی را که تبدیل کردند نعمت خدای به کفر ـ یعنی محمّد را به ایشان فرستادند به او کافر شدند ـ و فرو آوردند قوم خویش را اندر دارِ هلاك[۴]*

[آیهٔ ۲۹] جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ؛ دوزخ بیاوَند تَوش[۵] آن، و بدا آرامگاها[۶] که آن است*

و علی ابن أبی طالب ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که آن گروه را همی خواهد که ایشان را بکشتند روزِ بدر، از کافران[۷].

[آیهٔ ۳۰] وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ؛ و بنهادند خدای را انبازانی تا برگردند از راه او، بگوی: انتفاع گیرید مدّتی به دنیا که مرجع شما دوزخ[۸] است*

[آیهٔ ۳۱] قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ؛ بگوی یا محمّد بندگانِ مرا، آن کسانی که ایمان آوردند تا بپای دارند نماز، و نفقه کنند از آنچه روزی کرده‌ایم ما ایشان را اندر سرّ و علانیت، از پیش آن که بیاید به ایشان روزی که بیع نبود اندران، و نه دوستی[۹] ـ یعنی فدا و دوستی نبود با یگدیگر کس را*

انگاه قدرتِ خویش یاد کرد و گفت:

۱. باد: پس دانستی ۲. باد: بر خویشتن ۳. باد: ای همی نبینی ۴. باد: سرای هلاك
۵. باد: بیابند تبش آن ۶. باد: بدا قرارگاها ۷. باد: «و علی ... کافران» ندارد
۸. باد: به + دوزخ ۹. سرا: و نه درستی، متن برابر باد

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیهٔ ۳۲] اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنَ الثَّمَرٰاتِ رِزْقًا لَکُمْ وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ وَسَخَّرَ لَکُمُ الْاَنْهٰارَ؛ خدای آن است که آفریده است آسمانها و زمین و فرو فرستیده است از آسمان آبی، و بیرون آورده است بدان از میوه‌ها روزیی شما را، و مسخّر بکرده است شما را کشتیها تا همی رود اندر دریا به امرِ او، و مسخّر بکرده است شما را جویها*

[آیهٔ ۳۳] وَسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآئِبَیْنِ وَسَخَّرَ لَکُمُ الَّیْلَ وَالنَّهٰارَ؛ و مسخر بکرده است شما را آفتاب و ماه، دایم همی روند اندر طاعتِ خدای. و مسخّر بکرده است شما را شب و روز از پی یگدیگر همی آیند[1] برحسب[2] منفعتِ شما*

[آیهٔ ۳۴] وَاٰتٰیکُمْ مِنْ کُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ؛ و داده است شما را از هرچه خواستید، یعنی و هرچه نخواستید، بداد. و اگر خواهید که بشمرید نعمتهای خدای، طاقتِ آن ندارید[3]، خود مردم بیدادکننده است[4]، بسیار انکار کند نعمتِ خدای را*

[آیهٔ ۳۵] وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ؛ و یاد کن انگاه که گفت ابراهیم: یا خدای[5]! بکن این شهر[6] را شهری ایمن و دور دار مرا و فرزندانِ مرا [از][7] آن که ما پرستیم بتان*

[آیهٔ ۳۶] رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ کَثِیرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَاِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ؛ ای خدای ایشان بیراه کرده‌اند بسیاری را از مردمان، پس هر که متابعت کند مرا، او از جملهٔ من باشد و هر که عاصی گردد مرا، و انگاه توبه کند تو بیامرزی او را و رحمت کنی بر او*

[آیهٔ ۳۷] رَبَّنَآ اِنِّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِیٓ اِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ

۱. باد: با یکدیگر می‌آیند ۲. باد: طلب ۳. باد: + که بشمرید ۴. باد: بیداد کننده‌اند
۵. باد: ای خدای من ۶. باد: شهرها ۷. افزوده از باد

یَشْکُرُونَ؛ ای خدای من[1] آرام داده‌ام کسانی را از فرزندانِ خویش به وادیی که اندران هیچ کشت نه ـ یعنی مکّه ـ نزدیکِ خانهٔ تو که حرام[2] بکرده‌ای بر خلقِ تا هیچ‌کس بدان استخفاف نتواند کرد[3] ـ و انگاه که این بگفت، هنوز خانه بنا نکرده بود ولکن ان خانه همی خواست که از پیش طوفان بوده بود[4] ـ ای خدای ما تا بپای دارند نماز، بکن دلها از جملهٔ مردمان، چُنان که میل کند[5] به ایشان ـ یعنی دلهای مسلمانان ـ و روزی ده ایشان را از میوه‌ها، چُنان که اهلِ دهها را همی دهی که ایشان را آبها باشد، تا مگر ایشان شکر کنند*

[آیهٔ ۳۸] رَبَّنَآ اِنَّکَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِی وَمَا نُعْلِنُ وَمَا یَخْفٰی عَلَی اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ؛ ای خدای ما تو همی دانی آنچه ما پنهان همی داریم[6] و آنچه پیدا همی کنیم ـ یعنی از اندوه سبب اسماعیل که او را اندر جای بنهاده بود[7] بوادِ[8] غیر ذِی زَرْعٍ ـ و پوشیده نماند بر خدای هیچیز اندر زمین[9] و نه اندر آسمان*

[آیهٔ ۳۹] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ اِسْمٰعِیلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعَآءِ؛ سپاس خدای را که داده است مرا بر پیری اسماعیل را و اسحاق را که خدای من شنوندهٔ دعا است*

و ابن عبّاس گوید که ابراهیم نود و نه سال بود که او را اسماعیل آمد[10] و صد و دوازده سال بود که اسحاق آمد.

[آیهٔ ۴۰] رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلٰوةِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ؛ ای خدای[11]! چُنان کن مرا که بپای دارم نماز، و از ذرّیتِ من نیز همچنان کن که بپای دارند نماز، ای خدای ما بپذیر عبادتِ من*

[آیهٔ ۴۱] رَبَّنَا اغْفِرْلِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ؛ ای خدای ما بیامرز

۱. باد: ما ۲. باد: گرامی ۳. باد: نتواند کردن ۴. باد: پیش از طوفان بود
۵. باد: می‌کند ۶. باد: می‌کنیم ۷. باد: او را جای داده بود ۸. باد: به وادی
۹. باد: نه اندر زمین ۱۰. باد: بوجود آمد ۱۱. باد: + من

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

مرا و پدر و مادرِ مرا[1] و مؤمنان را همه، آن روز که پدید آید شمارِ خلق*

ابن عبّاس گوید رضی‌الله عنه: اوّل کسی که سعی کرد میان صفا و مروه هاجر بود مادرِ اسماعیل. و اوّل کسی که دامن به زمین کشید از زنان تا همه زنانِ عرب امروز اقتدا به او همی کنند هاجر بود که او انگاه که بگریخت از ساره، دامنِ خویش به زمین افگند تا اثرِ قدمِ خویش پوشیده گردانید[2] بر ابراهیم الخلیل ـ علیه‌السّلام ـ، او را و پُسرِ او را برداشت تا انگاه که ایشان را آورد آنجا که جایگاه خانه است، ایشان را آنجا بگذاشت[3] و بازگردید. هاجر از پیِ او بشد و گفت: ما را به که همی گذاری؟ ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ او را جواب نداد، گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ فرموده است ترا بدین. گفت: آری. هاجر گفت: پس خدای ـ عزّوجلّ ـ ما را ضایع نگذارد[4] و بازگردید. ابراهیم رفت تا انگاه که به بالای رسید که آن را ثَنِیَّة کُدا خوانند[5] و روی به آن وادی آورد و گفت: رَبَّنا إِنّی أَسْکَنْتُ مِن ذُرّیتی بوادٍ غَیْر ذِی زَرْعٍ عِنْد بَیْتك الْمُحرّم. و با آن زن پاره‌ای آب بود اندر مشکی کهنه، چون آن برسید او تشنه شد و شیرِ او بُریده شد و کودك تشنه گردید، هاجر برخاست و همی نگریست تا از ان کوهها کدام است که به زمین نزدیکتر است، انگاه برخاست و بر کوه صفا شد[6] و سَمْع کرد[7] و گوش بنهاد تا هیچیز شنود و یا هیچ‌کس را بیند. هیچ چیز نشنید و از ان کوه فرو آمد چون به وادی رسید همی دوید چون کسی که متحیّر باشد او همی نگرست[8] تا کدام کوه هست به زمین نزدیکتر. پس بر کوه مروه شد و سمع کرد[9] تا مگر بانگی شنود و یا کسی را بیند. آوازی شنید که: صَه. چون کسی که اعتماد نکند بر چیزی که شنود، دیگر بار[10] شنید تا به یقین بدانست، پس گفت: اکنون که آوازِ خویش مرا شنوانیدی فریادرس مرا که من هلاك شدم و آن‌کس که با من بود هلاك شد. چون بنگریست فریشته‌ای دید[11] آمد و او را برد تا جایگاهِ زمزم، پای بر

۱. باد: + اگر ایمان آورند ۲. باد: پوشیده گرداند ۳. باد: بنهاد ۴. باد: ضایع نگرداند
۵. باد: ثنیة کدی گویند ۶. باد: رفت ۷. باد: تسمع کرد ۸. باد: و همی نگریست
۹. باد: تسمّع کرد ۱۰. باد: دیگر باره ۱۱. باد: بدید

آن زمین زد چشمه‌ای آب از ان پدید آمد، هاجر بشتافت و از ان آب اندر مشکِ خویش همی ریخت. ـ پیغامبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: رَحِمَ الله أمّ إسماعیل، اگر نه آن را بودی که او را اِشْتاب کرد[1] زمزم چشمه‌ای[2] بودی روان ـ. و فریشته او را گفت: از تشنگی مترس اندرین وادی‌که این چشمه‌ای است خوردن میهمانانِ[3] خدای را، و گفت: پدرِ این غلام باز آید و هردو بناکنند خدای را ـ عزّوجلّ ـ خانه‌ای که این است جایگاه آن.

و تقدیرِ خدای ـ عزّوجلّ ـ چُنان بود که از جُرهم کاروانی همی رفت سوی شام، مرغانی را دیدند بر آن کوه گرد آمده، گفتند این مرغان مگر بر آبی گرد آمده‌اند، بر کوه شدند[4] هاجر را دیدند، گفتند: اگر خواهی ما با تو همی باشیم تا اندر ایمنی همی باشی و این آب آن[5] تو باشد. هاجر ایشان را دستوری داد و آمدند ایشان با او آنجا همی بودند تا اسماعیل بزرگ شد و هاجر بمرد و اسماعیل زنی[6] بخواست از جُرهم، و ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ از ساره دستوری خواست تا بیاید هاجر را و اسماعیل را ببیند، انگاه بود از حالِ ایشان آنچه یاد کردیم اندر سورة البقرة اندر قصّهٔ مقام ابراهیم علیه‌السّلام.

[آیهٔ ۴۲] وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ؛ و مپندار که خدای غافل است از آنچه همی کنند ظالمان ـ و این تهدیدی است ظالمان را و دلْ خوشی پیغامبر را ـ تأخیر همی کنیم عذاب ایشان روزی را که بیرون افتد اندران روز چشمها بر هم نیاید از هول آن[7]*

[آیهٔ ۴۳] مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ؛ شتابان به امرِ خدای سر بر بالا[8] گرفته و چشمها از هیبت آن مقام بر زمین افگنده که باز نیاید به ایشان چشم ایشان از هول، و دلهای ایشان خالی از همه چیزها برخاسته*

[آیهٔ ۴۴] وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ؛ و بترسان مردمان را از ان روز که آید به ایشان عذاب، پس گویند آن کسانی

۱. باد: شتاب کرد ۲. باد: چشمه‌ها ۳. باد: مهمانان ۴. باد: رفتند
۵. باد: از آن ۶. باد: به + زنی ۷. باد: + روز ۸. باد: سر ها بالا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که شرك آورده باشند: ای خدای ما مهلت ده ما را تا اجلی[1] نزدیك ـ یعنی به دنیا فرست ما را و اگرچه اندك باشد[2] تا جواب دهیم دعوتِ ترا و متابعت کنیم رسولانِ ترا ـ و گویند ایشان را: ای نه شما بودید که سوگند خوردید از پیش ـ یعنی اندر دنیا که نخواهد بود شما را از دنیا زوالی ـ یعنی قیامت نخواهد بود*

و آن آن است[3] که خدای ـ عزّوجلّ ـ همی گوید: وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ.[4]

[آیهٔ۴۵] وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ؛ و آرام گرفتید اندر مسکنهای آن گروهی[5] که ستم کرده بودند بر خویشتن، چون قوم نوح و عاد و ثمود، و پدید آمد شما را که چون کردیم ما به ایشان، و یاد کردیم ما شما را مَثَلهایی از احوال[6] ایشان*

[آیهٔ۴۶] وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ؛ و خود مکر کردند ایشان مکرهای خویش و نزدیك خدای است مکرِ ایشان[7]، و اگرچه مکرِ ایشان چُنان بود[8] که برخاست از جای از ان کوهها[9]*

[آیهٔ۴۷] فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ؛ پس مپندار که خدای خلاف کند وعدهٔ خویش رسولان خویش را به ظفر و نصرت که خدای عزیز است، داد بستاند از دشمنانِ خویش*

و بدان که علی ابن أبی‌طالب ـ رضی‌الله عنه ـ گوید اندر صفت ان مکر بزرگ که نمرود الجبّار با ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ حجّت همی آورد چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ[10]. گفت: اگر چُنان است که این که ابراهیم

۱. باد: به اجلی ۲. باد: اندکی باشد ۳. باد. چنان است ۴. نحل (۱۶) ۳۸
۵. باد: آن کسانی ۶. باد: مثلهای آن احوال ۷. باد: جزاء مکر آنان ۸. باد: چنان بزرگ بود
۹. باد: که از آن از جای برخاست کوهها ۱۰. بقره (۲) ۲۵۸

همی گوید حقّ است، من آرام نگیرم تا بدانم که اندر آسمان کیست و او را قهر و غلبه کنم، و بفرمود تا چهار بچّهٔ کرگس ها گرفتند[1] و ایشان را گوشت همی دادند تا قوی و بزرگ شدند و انگاه اندر تابوتی نشست و مردی دیگر را اندران تابوت نشاند و دری بر زیرِ آن بساخت و دری دیگر زَبَرِ آن[2]، و آن تابوت بر بالهای آن کرگسان بست و گوشت از چوبی بیاویخت از بالای آن تابوت، انگاه کرگسان را دست بازداشتند[3] تا ایشان همی پریدند به طمع آن گوشت. چون اندر هوا شدند و دور بررسیدند[4] نمرود صاحب خویش را گفت: بگشای در زَبَرین و بنگر تا آسمان را چون همی بینی. گفت: آسمان را چُنان همی بینم که همی دیدم. گفت: درِ زیرین بگشای تا زمین را چون بینی. گفت: زمین را چون دریایی همی بینم سپید و کوهها را همچنان همی بینم چون دودی. پس درها ببست و کرگسان همی پریدند تا انگاه که بادی پدید آمد که ایشان را از پریدن بازداشت او گفت یارِ خویش را که در بگشای. او درِ زیرین بگشاد زمین را سیاه دید تاریك، و ندائی شنید که ای طاغی چی همی خواهی و با او تیر و کمان[5] بود تیری بپیوست و بینداخت و آن تیر به نزدیكِ او آمد خون‌آلود شده[6]، او گفت: کفایت شد شغل خدای آسمان. گروهی گفتند: آن خون بر تیر از ان بود که پرِّ مرغی آمد از مرغانِ هوا. و گروهی گفتند: اندر ماهیی [آمده بود][7] از ماهیانِ دریا که اندر هوا معلّق است به قدرت[8] خدای عزّوجلّ، چون به نزدیكِ او رسید، او بفرمود یارِ خویش را تا آن چوب که گوشت بر او آویخته بود به زیرِ تابوت آورد تا کرگسان قصدِ آن کردند و تابوت را به زیر همی آوردند. و اندر ان وقت که تابوت روی نشیب نهاد[9] کوهها بانگ و نهیبِ آن همی شنیدند، گفتند[10]: عذابی است که از آسمان همی آید یا قیامت [است که][11] برخاست، خواستند که از بیم از جای بشوند و بروند. چُنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ پدید کرد و همی گوید[12]: لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ.[13] انگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ پدید کرد که انتقام از دشمنانِ

۱. باد: کرگس بچه بگرفتند ۲. باد: بالاء آن ۳. باد: باز داشت ۴. باد: دور برآمدند
۵. باد: کمانی ۶. باد: باز آمد خون آلوده شده ۷. افزوده از باد ۸. باد: به فرمان
۹. باد: روی به زیر نهاد ۱۰. باد: پنداشتند که ۱۱. افزوده از باد ۱۲. باد: می‌فرماید
۱۳. ابراهیم (۱۴) ۴۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خویش کی کند، و گفت:

[آیهٔ ۴۸] يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمٰوٰتُ... ؛ آن روز که بَدّل کنند زمین را به زمینی دیگر و آسمانها را.

ابن مسعود گوید که زمین از سیم گردد و آسمان از زر. و ابن عبّاس گوید: معنی «تبدیل» آن است که زمین بگسترانند[1] که بر او هیچیز نماند از جویها و کوهها و درختها چُنان که گفت: لاٰ تَرىٰ فِيهَا عِوَجاً وَلاٰ آمِتاً.[2]

... وَبَرَزُوا لِلّٰهِ ٱلْوَاحِدِ ٱلْقَهّٰارِ؛ و بیرون آیند از گور مقام حکمِ خدای را، آن خدای که یکی است غالب، هرچه خواهد کند*

[آیهٔ ۴۹] وَتَرَىٰ ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ؛ و بینی یا محمّد مشرکان را با یگدیگر بسته، بند ها برپای ایشان، و غُلها بر گردنِ ایشان*

[آیهٔ ۵۰] سَرٰابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنّٰارُ؛ پیرانهای ایشان از قطران، و همی درآید به رویهای ایشان آتش*

[آیهٔ ۵۱] لِيَجْزِيَ ٱللّٰهُ كُلَّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ إِنَّ ٱللّٰهَ سَرِيعُ ٱلْحِسٰابِ؛ تا جزا دهد خدای هر تنی را به آنچه کسب کرده باشد و خود خدای زود شما راست*

[آیهٔ ۵۲] هٰذٰا بَلاٰغٌ لِلنّٰاسِ وَلِيُنْذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوٓا أَنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُوا ٱلْأَلْبٰابِ؛ این قرآن تمام پندی است مردمان را، تا بترسانند[3] ایشان را بدان، و تا بدانند حجّتها که اندر قرآن یاد کرده آمده است[4] و او خدای است یکی، او را انباز نیست، و تا پند پذیرند خداوندانِ خرد[5]*

۱. باد: بگسترانند ۲. طه (۲۰) ۱۰۷ ۳. باد: بترساند ۴. باد: یاد کرده است

۵. سرا: ... (یك کلمه مانند تمت و یا اشباه آن پاك شده است) نسخ هذه المجلّدة یوم الخمیس عند غروب الشمس فی سلخ ربیع الآخر سنة تسع وسبعین وخمسمائة العبد المذنب الضعیف الراجی إلی رحمة الله وغفرانه ابراهیم بن خضر بن عثمان البلبهجی السلفی(؟) من نظر فیه دعا لکاتبه ولجمیع المسلمین والمسلمات الحمدلله ربّ العالمین والصّلوة علی النّبی محمّد وآله الطاهرین ویتلوها الرابعة اوّلها سورة الحجر إن شاءالله عزّوجلّ.

سورة الحِجْر

این سوره مکّی است و نود و نه آیه است و ششصد و پنجاه و چهار کلمه است و دوهزار و هفصد و هفتاد و یك حرف است. و اُبیّ بن کعب گوید از پیغمبر ـ صَلَّی الله عَلَیْهِ وسلّم ـ که وی گفت که هر که برخواند سورة الْحِجْر، وی را ده مُرد بنویسند به عدد هریکی از انصار، و به [عدد][1] هرکه[2] استهزا کرده باشد به محمّد صلّی‌الله علیه وسلّم.

بِسْمِ ٱللّٰهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشاینده مهربان

[آیه ۱] الٓرٰ تِلْكَ ءَايٰاتُ ٱلْكِتٰابِ وَ قُرْءٰانٍ مُبِينٍ؛ منم خدای که می‌بینم، آن است که محمّد آورد آیتهای کتاب و آیتهای قرآنِ ظاهر در حجّت بر مخالفانِ وی*

[آیه ۲] رُبَمٰا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كٰانُوا مُسْلِمِينَ؛ باشد که تمنا کندآن کسانی که کافرانند آن که بودندی مسلمان*

۱. نسخهٔ باد ندارد، با توجّه به لفظ خبرِ ابی بن کعب افزوده شد ۲. باد: محمد + هرکه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

پیغمبر صلّی‌الله علیه وسلّم گوید که روزِ قیامت کافران در دوزخ روند و گروهانی از اهلِ قبله که گناه کرده باشند نیز در دوزخ روند، کافران ایشان را گویند: «مسلمانی شما را چه سود است؟» ایشان گویند که «ما گناه کرده بودیم در دارِ دنیا، به آن گناهِ خویش گرفتاریم». خدای ـ عزّوجلّ ـ بر آن مسلمانان رحمت کند، و ایشان را از دوزخ بیرون آورند اندران وقت. آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ.[1] عزّ من قائل:

[آیه ۳] ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ؛ بگذار کافران را تا همی خورند در دنیا و بیابند لذّتهای آن، و مشغول گرداند ایشان را امید، و زود بُوَد که بدانند عاقبتِ خویش ❋

[آیه ۴] وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ؛ و هلاك نکردیم اهلِ هیچ دیه را که نه آن را اجلی بود معلوم ❋

[آیه ۵] مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ؛ و سبقت نگرفت هیچ امّت بر اهلِ خویش و باز پس نَپستید ازان ❋

[آیه ۶] وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ؛ و گفتند مشرکانِ مکّه با پیغمبر ـ ای آن کسی که فرو فرستاده‌اند بر وی قرآن: تو خود دیوانه‌ای ❋

[آیه ۷] لَوْمَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ چرا نیاری به ما فریشتگان را تا گواهی دهند به راستیِ تو، اگر تو از راستگویانی ❋

[آیه ۸] مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ؛ که فرو نیاید فریشتگان مگر بحق ـ یعنی به عذاب ـ اگر فرود آمدی، نبودی ایشان را هیچ مهلت ❋

[آیه ۹] إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ ما، ماایم که فرو فرستادیم قرآن، و ما آن را نگاهبانیم از باطل و از شیطان ❋

[آیه ۱۰] وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ؛ و خود فرو فرستادیم رسولانی از پیش تو در امّتانِ پیشین ❋

۱. الحجر (۱۵) ۲

[آیه ۱۱] وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ؛ و نه آمدی بر ایشان هیچ رسولی إلاّ که ایشان به وی استهزا می‌کردند همچنان که ایشان به تو استهزا می‌کنند ❋

[آیه ۱۲] كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ؛ همچنان که ما در دلِ اُمَتانِ پیشین آوردیم از کفر و تکذیب، همی آوریم آن را در دلهای مشرکانِ قومِ تو ❋

[آیه ۱۳] لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ؛ تا ایمان نیارند به وی و خود نگذشته است سنّت در پیشینگان پی ایشان را ❋

و بدان که در این آیت دلیلی ظاهر است بر معتزله که گفتند: «کفر در دلِ کافر نیافریند خدای، کافر خود آفریند». و خدای ـ عزّوجلّ ـ درین آیت می‌گوید: کفرِ اوّلین و آخرینْ ما در دلِ ایشان آوردیم. آنگاه گفت قوله تعالی:

[آیه ۱۴] وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ؛ و اگر بگشادیمی بر ایشان دری از آسمان تا ایشان همی شدندی در آن در به آسمان ❋

[آیه ۱۵] لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ؛ گفتندی: بسته‌اند یا ما را مست کرده‌اند به جادویی چشمهای ما، بل ما گروهی‌ایم که جادویی کرده است ما را محمّد[1] ❋

[آیه ۱۶] وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ؛ و خود بیافریدیم در آسمان برجها، و بیاراستیم آن را نگرندگان را ❋

و «بُرْج» در لغت شبه قصری باشد بلند. و مراد بدین آیت «بروجی» است که خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را منازلِ شمس و قمر ساخته است و منازلِ کواکب سیاره ساخته است چون حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان وعقرب و قوس و جدی و دلو و حوت. و بیست و هشت منازل بیافریده است و آن را منازلِ قمر ساخته است و نامهای آن شُرَطَیْن بُطَیْن و ثُرَیّا و دَبَران و هَقْعَه و هَنْعَه و ذِرَاع و نَثْرَه و طَرْفَه و جَبْهَه و

۱. باد: محمد + علیه‌السلام

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

زَبَرَه و صَرْفَه و عَوّا و سِمَاك و غَفْرَه و زُبانَی و إکْلِیل و قَلْب و شَوْلَه و نَعَائِم و بَلْدَه و سَعْدُ الذّابِح و سَعْدُ بُلَع و سَعْدُ السُّعُود و سَعْدُ الْأَخْبِیَه و فَرْعُ الدَّلْوِ الْمُقَدَّم و فَرْعُ الدَّلْوِ الْمؤخَّر و بَطْنُ الْحُوْت، و یقال رَشا.

و چون بیست و هشت منزل بدان قسمت کنی هر بعضی را دو منزل و سه یکی باشد. و در آفریدنِ این منازل و بروج خدای ـ عزّوجلّ ـ دو فایده پیدا کرده است: یکی آن را که در این آیت می‌گوید: ما آسمان را آراسته گردانیدیم که آن پیرایه و زینتِ آسمان است و دیگر آنکه می‌گوید جای دیگر: لِتَعْلَمُواعَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسابَ [1]؛ تا بدانید عددِ سالها و حسابِ اجزای آن از شهور و ایّام و ساعات و جز از آن. و این دلیل است بر فسادِ آن که منجّمان می‌گویند که بدین کواکب احکام کاینات بشاید دانستن. چون سعادت و نحوست و امطار و جز از آن. از بهرِ آن که اگر چنان بودی که ایشان همی گویند، خدای ـ عزّوجلّ ـ آن فایده یاد کردی که اگر آن بودی ازین که یاد کرده است بزرگتر و دقیق‌تر بودی و آن اولیتر بودی که یاد کردی در حکم حکمت از ذکر حساب و زینت. این است مذهبِ مخلصان از منجّمان و غیر ایشان. از بهرِ آن که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: مَنْ آمنَ بالنجوم فَقَد کَفَرَ بمٰا أنْزَلَ عَلیَ مُحَمّدٍ.

و بدان که اگر این کواکب را اندر چیزی از کاینات تأثیری بودی از دو بیرون نشدی: یا بر سبیل خلق و اختراع بودی، یا بر سبیل عادت و موافقت. و نشاید که بر سبیلِ اختراع باشد؛ زیرا که فعل از جماد معقول نباشد. و نشاید که بر سبیل عادت باشد؛ زیرا که اگر چنان بودی، بایستی تا مستمر بودی، از بهرِ آن که هرچه عادت بود در ان خلاف نشاید، و عادت را نقص نیفتد مگر آن که پیغمبر بیرون آید و معجزه بیارد بخلاف عادت، و یا قیامت برخیزد و یا وقت بأس درآید چون بسیاری همی یابیم خلاف اندرین احکام نجوم که دعوی می‌کنند دانستیم که نشاید که عادت باشد. با زان که اگر بودی عادتِ مستمر، چنان که اندران خلاف نیفتادی، روا بودی و چیزی را از اصول مسلمانی باز نداشتی. و این یك به مشاهدت می‌یابیم که این عادت مستمر نیست.

۱. الاسراء (۱۷) ۱۲

و بدان که اگر چیزی از ان درست شود که در وقت پیغمبری از پیغمبران بوده است اکنون آن نشان خدای ـ عزّوجلّ ـ باطل کرده است. چنان که می‌گوید یَمْحُوا اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَ یُثْبِتُ. [1] و چنان که کهانه در وقتی از اوقات همی بودی آنگه خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را باطل کرده، راهِ آن رابر خلق بست. چنان که یاد کنیم پس از این إنْ شاءالله. و چون حالِ کواکب بر این جمله باشد که یاد کردیم، نباید خردمند را که بر چیزی از اقوال منجّمان اعتماد کند که چیزی که آن را اصلی درست نباشد اعتماد کردن بر آن در خرد واجب نکند، خاصّه که در شریعت مذموم باشد. چنان که یاد کردیم در خبرِ پیغمبر صلّی‌الله علیه وسلّم. و پس از این خدای فرمود در صفتِ آسمانها.

[آیه ۱۷] وَحَفِظْنٰاهٰا مِنْ کُلِّ شَیْطٰانٍ رَجِیمٍ؛ و نگاه داشتیم آن را از هر شیطانی ملعون رانده*

[آیه ۱۸] إلّٰا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ مُبِینٌ؛ ولیکن آن کسی که چیزی بدزدد از آن، بر اثرِ وی بیاید ستاره‌ای ظاهر، و وی را بسوزد.

ابن عبّاس گوید که شیاطین گروه گروه قصدِ آسمان کنند تا از آن که فریشتگان با یکدیگر همی گویند از حکم خدای ـ عزّوجلّ ـ چیزی بشنوند [2]. یکی از ایشان که مارد باشد و دورتر شود تا مگر بشنود، ستاره‌ای در وی رسد و آتش در وی آید، به نزدیكِ قوم خویش بازآید و آن آتش وی را همی سوزد چیزی چند ایشان را خبر دهد از آن که شنیده باشد که ایشان به نزدیكِ کاهنان آیند و بر آن یکی که شنیده باشد هفت برافزایند و کاهنان را خبر دهند و آن منتشر گردد و میانِ مردمان یکی از آن که راست باشد چنان بیاید و مردمان بر آن غرّه شوند و بدان دیگر نیز که دروغ باشد ایشان را راستگوی دانند.

ابن عبّاس گوید که شیاطین را در آسمان هیچ حجاب نبودی در روزگارِ پیشین به آسمان همی رفتندی و خبرها به نزدیكِ ابلیس آوردندی، چون عیسی ـ علیه‌السّلام ـ از مادر متولّد شد ایشان را منع کردند از سرِّ آسمان. چون محمّد ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ

۱. الرعد (۱۳) ۳۹ ۲. باد: بشنوید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به‌وجود آمد ایشان را از همه آسمان منع کردند تا هرکه از ایشان قصدِ آسمان کند شهابی در وی رسد و وی را بسوزد. چنان که خدای خبر می‌دهد از ایشان که گفتند: وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً.[1] و انگاه گفت د[ر] صفتِ زمین:

[آیه۱۹] وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ؛ و زمین را بگسترانیدیم ـ یعنی به روی آب ـ و بیفگندیم در زمین کوههای ثابت، و برویانیدیم در زمین از هر چیزی مقدَّر و معلوم*

[آیه۲۰] وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ؛ و بیافریدیم شما را در زمین سببِ معیشتِ شما، و آن کسانی که شما را روزی بدهند. چون ستوران*

[آیه۲۱] وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛ و هیچ چیز ـ از باران ـ نیست که به نزدِ ماست خزینه‌های آن، و فرو نفرستادیم آن را از آسمان مگر به مقداری معلوم مر زمینی را*

ابن عبّاس ـ رضی الله عنه ـ گوید: مٰا مِن أرضٍ أمطر مِن أرضٍ ولا عامٍ بأمطر مِن عامٍ ولكن الله يقسمه و يقدّره كيف يشاء عاماً هاهنا و عاماً هاهنا. یعنی هیچ سال باران که بفرستد از آسمان بیشتر از ان سالِ دیگر نباشد ولکن خدای ـ عزّوجلّ ـ به تقدیر آن را به زمین‌ها [فرستد] سالی آنجا بود و سالی دیگر آنجا. و در خبرِ دیگر آمده است: ما عام بأمطر مِن عام ولكن للبقاع دولٌ.

و در خبر آمده است که هیچ قطره باران نباشد که نه با آن فرشته‌ای همی آید و آن را نگاه می‌دارد تا کجا افتد و چه رویاند.

و جعفر بن محمد روایت کند از پدرِ خویش از جدِّ خویش، که هرچه خدای ـعزّوجلّ ـ اندر زمین و دریا بیافریده است و این آیت برخواند که می‌گوید: وَإِنْ مِن شَيءٍ إلاّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ.[2] عزّ من قائل:

۱. الجن (۷۲) ۸ ۲. الحجر (۱۵) ۲۱

[آیه۲۲] وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ؛ و فرستادیم بادها را بار دهنده میغ را و درخت را، و بفرستادیم از آسمان آبی شما را از ان آبگاهها ساختیم و شما آن را نگاه نتوانستید داشت و ما آن را بر شما نگاه داشتیم*

چنان که ابوبکر بن عباس می‌گوید که قطره‌ای باران از آسمان بیرون نیاید تا چهار باد بر وی نگردد: صبا و دبور و شمال و جنوب.

هم از ابوبکر عیّاش آمده است که هیچ قطرهٔ باران از آسمان بیرون نیاید از میغ تا آنگاه که چهار باد اندران چهار عمل کند: صبا آن را از جای بینگیزد، و دبور وی را تلقیح دهد، و جنوب آن را از میغ فرو آورد، و شمال آن را تفرقه کند.

و عُبَید بن عُمَیر گوید که خداوند تعالی بادی بفرستد که آن را مُبشره خوانند تا زمین را برویاند، و بادی بفرستد که آن را مُثیره خوانند تا میغ را از جای خویش براند، و بادی بفرستد که آن را مولّفه خوانند تا میغ را جمع کند و اجزای آن تألیف کند، و انگه بادی بفرستد که آن را لاقحه خوانند تا درختان را تلقیح کند. آن است که خدای ـعزّوجلّ ـ می‌گوید: وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ.[1]

و ابوهریره گوید که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: ریح از جنوب بهشت است. و آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را در کتابِ خویش «لَوَاقِح» خوانده است، و در وی منافع بسیار است مردمان را.

[آیه۲۳] وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ؛ و مالیم خود که زنده‌کنیم و مرده کنیم و ما از پسِ مرگِ همگان باقی بمانیم*

[آیه۲۴] وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ؛ و خود ما بدانسته‌ایم متقدّمان را از شما ـ یعنی در موت و ولادت و طاعت ـ و خود بدانسته‌ایم متأخّران را در آن*

۱. الحجر (۱۵) ۲۲

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و روایتی آمده است از ابن عبّاس که این آیت در معنی گروهی آمده است در آن وقت که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ به مسجد رفتی، ایشان به مسجد آمدندی و مردان در مسجدِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ در صفهای پیشین بایستادندی و زنان در صفهای دیگر از پسِ ایشان بایستادندی؛ کس بودی از منافقان که قصد کردی تا به آخرِ صفهای مردان باشد تا به زنان نزدیکتر باشد، خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را تهدید کرد و در شأنِ ایشان فرو فرستاد: وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُستقدِمِينَ [1] ... الآیه.

مقاتل گوید: بدین متقدّم و متأخّر می‌خواهد در صفت جهاد. و گروهی گفتند: در اسلام آمدن می‌خواهد که گروهی بیشتر آمدندی و گروهی به آخر آمدندی.

قوله تعالی:

[آیه۲۵] وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ؛ و خود خدای تو است که ایشان را حشر کند و حکیم [است] در آفرینش ایشان، علیم است به افعالِ ایشان●

[آیه۲۶] وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ؛ و خود بیافریدیم مردم را ـ یعنی آدم را ـ از گلی سخت چنان که انگشت زنی به وی، بانگ آید که آن از نهلی بود متغیّر●

[آیه۲۷] وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ؛ و پدرِ پریانْ آفریدیم وی را از پیش، از آتشی گرم●

ابن عبّاس گوید که خاکی بود تر کردند آن را تا نهلی گردید و متغیّر، و انگاه خشك شد؛ پس در اوّل تراب بود آنگاه حَماء گردید، آنگاه صلصال گردید. آنگاه آفریدنِ اصلِ جنیّان یاد کرد و گفت: و پدرِ جنیّان را ـ مقاتل گوید ابلیس را ـ بیافریدند از آتشی گرم.

کلبی گوید که آن آتشی بود میانِ آسمان و زمین بود و صاعقه‌ها از ان بود و ابلیس از قبیله‌ای بود از قبیله‌های فریشتگان که ایشان را اَجِل خواندندی، خدای ـ عزّوجلّ ـ

۱. الحجر (۱۵) ۲۴

ایشان را از نارِ سموم بیافریده بود.

[آیه۲۸] وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ؛ و یاد کن آنگه که گفت خدای تو فرشتگان را که من خواهم آفرید خلقی را از گلی سخت، از نهلی متغیّر●

[آیه۲۹] فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ چون صورت او راست کنم و در وی بیافرینم آن روحی که در تحتِ قدرت من است به سجود درافتید یعنی بر سبیلِ تحیت نه بر سبیلِ عادت●

[آیه۳۰] فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ؛ پس سجود کردند وی را ملایکه همه بجملگی●

[آیه۳۱] إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؛ مگر ابلیس که امتناع کرد از ان که باشد با سجودکنندگان●

عکرمه از ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهم ـ روایت کرده است که وی گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ خلقی از فریشتگان بیافرید و ایشان را گفت: من خلقی خواهم آفرید از گل، چون آن را بیافرینم آن را سجود کنید. گفتند: نکنیم. آتشی را به ایشان گماشت تا ایشان را بسوخت، آنگاه خلقی دیگر از فریشتگان را گفت: من خلقی خواهم آفرید، چون من بیافرینم شما آن را سجود کنید. گفتند: نکنیم. خدای ـ عزّوجلّ ـ آتشی بر ایشان گماشت تا ایشان را بسوخت، آنگاه خلقی دیگر از ملایکه بیافرید و ایشان را گفت: من خلقی خواهم آفرید از گل، چون بیافرینم وی را سجود کنید. گفتند: سَمعنا و اَطعنا؛ مگر ابلیس که وی از کافرانِ اوّلین بود. قوله تعالی:

[آیه۳۲] قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؛ گفت: ای ابلیس چه بوده است ترا که نباشی با ساجدان؟●

[آیه۳۳] قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ؛ گفت ابلیس: سجده نکنم خلقی را که تو آفریده باشی آن را از گلی سخت، از نهلی متغیّر●

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۳۴] قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ؛ گفت: بیرون رو از بهشت و از آسمانها که تو ملعون و رانده‌ای*

[آیه ۳۵] وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ؛ و خود بر تو گماشته است لعنت تا روز قیامت*

[آیه ۳۶] قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ آنگاه ابلیس گفت: ای خدای من! مرا مهلت ده تا آن روز که خلق را برانگیزانند*

[آیه ۳۷] قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ؛ گفت: پس تو از جملهٔ مهلت دادگانی*

[آیه ۳۸] إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ تا روزِ وقتِ معلوم ـ یعنی نفخهٔ اوّل که همه خلق بمیرند*

[آیه ۳۹] قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ گفت: ای خدای من! بدان که مرا بیراه کردی، خود من مزیّن گردانم ایشان را در زمین معصیت، و بیراه گردانم ایشان را همه*

[آیه ۴۰] إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ مگر آن کسانی که تو ایشان را خالص کرده باشی از شرك*

[آیه ۴۱] قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ؛ گفت خدای: این راهی است که بر من است راست ـ یعنی آن که من خواهم فرمانِ تو برد و آن را که خواهم، نبرد*

[آیه ۴۲] إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ؛ بندگانِ من، نیست ترا برایشان هیچ قوّتی، مگر آن کسانی که ترا متابعت کنند از بیراهان*

[آیه ۴۳] وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ؛ و خود دوزخ موعدِ ایشان است بجملگی*

[آیه ۴۴] لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ؛ آن را هفت در است اطباق، فوقِ یکدیگر، هر دری را از اتباع ابلیس بهری است معلوم و مقدّر*

امیرالمؤمنین علی ـ رضی‌الله عنه ـ گفت روزی: شما دانید که درهای دوزخ چگونه است؟ گفتند: چنین درها که می‌بینی؟ گفت: نه، ولکن چنین، و هر دو دست بر یکدیگر نهاد و گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ بهشت را بر پهنا نهاده است و درکاتِ دوزخ

بر یکدیگر زیرینِ جهنم، دیگر لَظیٰ، دیگر حُطَمه، دیگر سَقر، دیگر جَحیم، دیگر سَعیر، دیگر هاویه.

ضحّاك گوید که دوزخ را هفت درك است. اندر طبقهٔ اوّل آن کسانی باشند که ایشان را بر دوزخ کنند از اهلِ توحید تا بر مقدارِ گناه خویش عقوبت باشد، آنگاه ایشان را در بهشت آرند. و درکه دیگر جای جهودان باشد. و درکه سیوم جای ترسایان باشد. و درکه چهارم جای صابیان باشد. و درکه پنجم جای مُغان و گبران باشد. و درکه ششم جای مشرکان عرب باشد. و درکه هفتم جای منافقان باشد. چنان که می‌گوید: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.[1]

و انس بن مالك روایت کند از بلالِ مؤذّن که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ در مسجدِ خویش نماز می‌کرد تنها، زنی به وی بگذشت اعرابیه، خواست که با پیغمبر ـعلیه‌السّلام ـ در مسجد نماز کند و پیغمبر ندانست که آن زن با وی نماز می‌کند. چون بدین آیت رسید: وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ[2]، الآیه. آن زن بشنید، بیفتاد و از هُش برفت. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ حسّ وی شنید، از نماز بیرون آمد و گفت: یا بلال پاره‌ای اب بیار، و آن رابه روی او زن. چنان کرد تا بهُش بازآمد. پیغمبر ـصلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: ای زن چه رسید ترا؟ گفت: ترا دیدم که نماز می‌کردی تنها، خواستم که با تو نماز کنم دو رکعت؛ این که خواندی از کتاب خدای است و یا چیزی است که از خویشتن همی گویی؟ گفت: این مُنزل است در کتاب خدای عزّوجلّ. آن زن گفت: من زنی‌ام مسکین و مرا هیچ مال نیست مگر هفت بنده، ترا گواه کردم یا رسول‌الله که این هفت بنده آزاد است روی خدا را عزّوجلّ، تا خدای عزّوجلّ از هفت دوزخ مرا نگاه دارد. در وقت جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ فرود آمد و گفت: یا رسول‌الله! بشارت ده این زن را که خدای عزّوجلّ دوزخ بر وی حرام کرد و ببست بر وی درهای دوزخ همه، بگشاد وی را درهای بهشت همه. آنگاه خدای عزّوجلّ صفتِ آن کسانی که متّقیان باشند و فرمان ابلیس نکنند[3] پدید کرد و گفت عزّ من قائل:

۱. النساء (۴) ۱۴۵ ۲. الحجر (۱۵) ۴۳ ۳. باد: نکنند + و انگاه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۴۵] اِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ؛ خود متقیان باشند در بهشتهای که آن را چشمه‌هاست●

[آیه۴۶] اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ اٰمِنِينَ؛ گویند ایشان را: در روید در ان بهشتها به سلامت، ایمن از مرگ و عزل و آفت●

[آیه۴۷] وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوَاناً عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ؛ و بیرون کشیده باشیم آنچه در دلهای ایشان است از غلّ، برادران باشند بر تختها نشسته برابرِ یکدیگر، هیچ قفای یکدیگر نبینند●

[آیه۴۸] لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ؛ نرسد ایشان را در ان بهشت هیچ ماندگی، و نباشند ایشان از آنجا بیرون کرده●

[آیه۴۹] نَبِّئْ عِبَادِيَ اَنِّي اَنَا اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ؛ خبر ده بندگانِ مرا که مَنَم که غفورم و رحیم آن را که توبه کند●

[آیه۵۰] وَاَنَّ عَذَابِي هُوَ اَلْعَذَابُ اَلْاَلِيمُ؛ و عذابِ من است عذابی دردنمای آن را که توبه نکند●

در روایت آمده است از صحابه ـ رضی‌الله عنهم ـ که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ روزی از درِ بنی شَیْبه درآمد و ما همی خندیدیم، گفت: نبینما شما را که بخندید. و خود برگردید و رفت تا چون به نزدیك حجر رسید، باز گردید و گفت: اکنون جبرئیل آمد و مرا گفت: یا محمّد! چرا بندگانِ من نومید همی گردانی و برخواند که: نَبِّئْ عِبَادِي[1] ...

[آیه۵۱] وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ اِبْرَاهِيمَ؛ و خبر ده ایشان را از مهمانانِ ابراهیم آن فریشتگان که وی را بشارت دادند و قوم لوط را هلاك کردند●

[آیه۵۲] اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَاماً قَالَ اِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ؛ چون در شدند بر وی، گفتند: سلام. ابراهیم گفت: ما از شما همی ترسیم●

[آیه۵۳] قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ؛ گفتند: مترس که ما بشارت می‌دهیم ترا

۱. الحجر (۱۵) ۴۹

به پسری دانا ـ یعنی اسحاق●

[آیه۵۴] قَالَ اَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ اَنْ مَسَّنِيَ اَلْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ؛ ابراهیم گفت: ای بشارت می‌دهید مرا به فرزند بر آن حال که مرا رسیده است پیری؛ به چه بشارت می‌دهید مرا؟●

[آیه۵۵] قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِاَلْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ اَلْقَانِطِينَ؛ گفتند: بشارت می‌دهیم ترا بحقّ، مباش از نومیدان●

[آیه۵۶] قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا اَلضَّالُّونَ؛ گفت ابراهیم: و کیست که نومید شود از رحمت خدای خویش الّا بیراهان●

[آیه۵۷] قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ اَيُّهَا اَلْمُرْسَلُونَ؛ گفت ابراهیم: چیست کارِ شما ای شما که فرستادگان‌اید؟●

[آیه۵۸] قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنَا اِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ؛ گفتند: ما را فرستاده‌اند به قومِ مشرکان و شهرِ ایشان●

[آیه۵۹] اِلَّا اٰلَ لُوطٍ اِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ اَجْمَعِينَ؛ مگر اتباع لوط که ما برهانیم ایشان را همه●

[آیه۶۰] اِلَّا اِمْرَاَتَهُ قَدَّرْنَا اِنَّهَا لَمِنَ اَلْغَابِرِينَ؛ مگر زنِ وی را که ما قضا کرده‌ایم وی از جملهٔ آن کسهاست که باقی باشد در عذاب●

[آیه۶۱] فَلَمَّا جَاءَ اٰلَ لُوطٍ اَلْمُرْسَلُونَ؛ چون آمد به قومِ لوط فریشتگان●

[آیه۶۲] قَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ؛ گفت لوط: شما قومی هستید مُنکَر●

[آیه۶۳] قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ؛ گفتند: بل آوردیم به تو آن چیزی که در آن شك کردند ـ یعنی عذاب●

[آیه۶۴] وَاَتَيْنَاكَ بِاَلْحَقِّ وَاِنَّا لَصَادِقُونَ؛ و آمدیم به نزدیكِ تو بیقین که ما عذاب خواهیم کرد ایشان را، و ما راست می گوییم در این●

[آیه۶۵] فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اَلَّيْلِ وَاتَّبِعْ اَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ اَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ؛ ببر اهلِ خویش را در پاره‌ای از شب، و از پیِ ایشان همی رو، و باز پس ننگرد از شما هیچ‌کس، و بروید آنجا که شما را می‌فرمایند ـ یعنی به شام●

[آیه۶۶] وَقَضَيْنَا اِلَيْهِ ذٰلِكَ اَلْاَمْرَ اَنَّ دَابِرَ هٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ؛ و ما باز راندیم به

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وی آن کار، و خبر دادیم وی را که اصلِ این گروهان بریده خواهد آمد در وقتِ صبح*

[آیه۶۷] وَجَـآءَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ؛ و آمدند اهلِ سدوم، و شادی می‌کردند به مهمانان لوط، تا با ایشان فساد کنند*

[آیه۶۸] قَالَ اِنَّ هٰـؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ؛ گفت لوط قوم خویش را که ایشان مهمانانِ من‌اند یعنی گرامی دارم ایشان را، فضیحت مکنید مرا*

[آیه۶۹] وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ؛ و بترسید از خدای و مرا خوار مکنید*

[آیه۷۰] قَالُوٓا اَوَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ گفتند: ای نه ما تر انهی کردیم از مردمان*

[آیه۷۱] قَالَ هٰـؤُلَاءِ بَنَاتِي اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛ گفت: این دخترانِ من‌اند اگر شما آن خواهید کرد، شما را فرمایم*

یعنی مسلمان باشید و ایشان را بخواهید به حلال، و دست از حرام بازدارید.

گروهی گفتند: بدین دخترانْ امّتِ خویش می‌خواست که پیغمبرْ امّت را همچون پدر باشد.

ابن عبّاس گوید که محمّد ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گرامی‌ترین خلق بود بر خدای که خداوند تعالی به زندگانی هیچ‌کس سوگند یاد نکرد و به زندگانی وی یاد کرد، و گفت:

[آیه۷۲] لَعَمْرُكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ به زندگانی تو یا محمّد که ایشان در ضلالتِ خویش مردّد همی بودند*

[آیه۷۳] فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ؛ پس بگرفت ایشان را بانگی عظیم، آنگاه که روشن گشت آفتاب*

[آیه۷۴] فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ؛ پس کردیم زَبَرِ آن زیرِ آن، و بارانیدیم بر ایشان سنگی از سنگِ گل*

[آیه۷۵] اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ؛ خود اندران نشانهاست آن کسانی را که اعتبار کنند*

[آیه۷۶] وَ اِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ؛ و آن دیهای ایشان به راهی راست ایستاده*

[آیه۷۷] اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ؛ خود اندران حجّتی است مؤمنان را*

[آیه۷۸] وَاِنْ كَانَ اَصْحٰابُ الْاَيْكَةِ لَظَالِمِينَ؛ و بودند اصحابِ آن بیشه مردمانی ظالم ـ یعنی قوم شُعَیب*

[آیه۷۹] فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَاِنَّهُمَا لَبِاِمَامٍ مُبِينٍ؛ پس داد بستدیم از ایشان به عذاب، و این هر دو گروه بر راهی‌اند ظاهر*

[آیه۸۰] وَلَقَدْ كَذَّبَ اَصْحٰابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ؛ و خود تکذیب کردند اهلِ حجر رسولان را*

[آیه۸۱] وَاٰتَيْنٰاهُمْ اٰيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ؛ و دادیم ایشان را حجّتها ـ [یعنی] ناقه و سبقت وی ـ بودند از ان برگردیدگان*

[آیه۸۲] وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً اٰمِنِينَ؛ و بودند که همی تراشیدند از کوهها، خانه‌ها اندر ایمنی*

[آیه۸۳] فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ؛ پس بگرفت ایشان را بانگِ عذاب در وقتِ صبح*

[آیه۸۴] فَمَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ پس سود نداشت ایشان را آنچه کسب می‌کردند از بدیها*

[آیه۸۵] وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ اِلَّا بِالْحَقِّ وَاِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ؛ و نه آفریدیم آسمانها و زمین و آنچه میانِ ایشان مگر به حق، و خود قیامت آمدنی است، روی بگردان از ایشان و عفو کن ایشان را عفوی نیکو*

[آیه۸۶] اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ؛ و خود خدای تو اوست که بسیار آفریند از هر لونی، و داند عاقبتِ آن*

آنگاه خداوند سبحانه و تعالی منّت نهاد بر مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ از بهرِ آن که هفت قافله از ان جهودان آمدند از بصره و دیههای شام، و با ایشان مالهای

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

بسیار از پر و طیب و جواهر، و هر چیزی از متاعِ دریا، مسلمانان آن را تمنا کردند و گفتند: اگر این اموال ما را بودی ما این را در راه خدای نفقه کردیمی. خداوند تعالی بسرِ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ منّت نهاد که وی را عطا داد هفت آیت، که حرفی از ان بهتر از دنیا و هرچه در دنیا، وی را نهی کرد از آنچه چشم به دنیاداران کشیده دارد، و گفت:

[آیه ۸۷] وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ؛ و خود دادیم ترا هفت آیت ـ یعنی فاتحة‌الکتابِ دوگانه و قرآنِ بزرگ*

و این بزرگترین حجّتی است در فضلِ فاتحه که آن را در مقابلهٔ جملهٔ قرآن کرد، و از بهرِ این گفت پیغمبر صلّی‌الله علیه وسلّم: فَاتِحَةُالْكِتَاب عِوَض عَن كلّ الْقُرْآن والقرآن كلّه لَيْسَ بِعَوض مِنْه. فاتحة‌الکتاب عوض است از همهٔ قرآن، و همهٔ قرآن عوض نیست از فاتحة‌الکتاب. و این از بهرِ آن گفت که اگر کسی همهٔ قرآن بخواند در نماز و فاتحه نخواند نمازِ وی درست نباشد، و اگر فاتحه برخواند هیچ چیز دیگر نخواند نمازِ وی درست باشد. و نیز پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت که «جمله معانی قرآن مجموع است در فاتحه». چنان که یاد کردیم در سرِ کتاب.

و ابوهریره ـ رضی‌الله عنه ـ روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِين هفت آیه است یکی از ان بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيم». و این سوره است که سَبْعُ الْمَثانی و فاتحةُ الکتاب و اُمّ القرآن است. و بیشتری از مفسّران بر آن‌اند که سبع المثانی فاتحة‌الکتاب است از بهرِ آن که ترا یاد کردم.

و گروهی گفتند: این از بهرِ آن «مثانی» خوانند که بعضی حقِّ خدای است و در معنی ربوبیت است و بعضی حقِّ بنده. چون دو قسمت بوده وی را «مثانی» خوانند. چنان که بوهریره گفت: اگرچه از پسِ امام باشی فاتحة‌الکتاب به سِر برخوان که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: من تسمت کردم نمازِ اُمّتانِ تو میان خود و بندهٔ خویش به دو نیمه: نیمی مرا و نیمی بندهٔ مرا، و وی راست هرچه خواهد. آنگاه پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: چون بنده بگوید: اَلْحَمْدُ لِلّٰه ... . چنان که

یاد کردیم در سورهٔ فاتحه.

و گروهی از مفسّران گفتند: «السَّبْعُ الْمَثَانِي» هفت سورهٔ درازترین از قرآن است: البقرة و آل‌عمران و النساء و المائدة والأنعام و الاعراف و الانفال و التوبة مَعاً.

و گروهی گفتند: «السَّبعُ الْمَثانی» هفت سبع قرآن می‌خواهد، و آن قولِ پیشین درست است از نصِّ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که یاد کردیم. و از بهرِ آن که از پسِ این سخن می‌گوید: وَالْقُرآن الْعَظِيم.[1] و اگر مراد اوّل همه قرآن بودی عطفِ «قرآن» بدان محال بودی.

[آیه ۸۸] لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ مکش چشم یا محمّد به آن چیزی که ما انتفاع داده‌ایم بدان گروهانی را از ایشان ـ یعنی کافران ـ و اندوهگین مباش بر ایشان، و رفق کن و نرمی کن با مؤمنان*

خدای ـ عزّوجلّ ـ نهی کرد در این آیت پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ از رغبت کردن در دنیا.

اَنَس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که اشتران بسیار همی گذشتند در وقتِ ربیع، پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ روی خویش بپوشید به آستین، و گفت: خدای تعالی مرا این فرموده است، و این آیت برخواند که یاد کردیم. عزّ من قائل:

[آیه ۸۹] وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ؛ و بگو: منم شما را ترساننده ظاهر*

[آیه ۹۰] كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ؛ چنان که فرو فرستادیم بر مقتسمان*

[آیه ۹۱] الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ؛ آن گروهانی که کردند قرآن را مفترق ـ یعنی عضو عضو*

ابن‌عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که «مُقْتَسِمین» گروهانی بودند که استهزا

---

۱. الحجر (۱۵) ۸۷

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌کردند به قرآن؛ یکی همی گفتی که این سورهٔ من است و در شأنِ من فرود آمده است. و دیگری همی گفتی: لابل که در شأنِ من فرود آمده است. و سه دیگر گفتی: مرا است در شأنِ من فرود آمده است. و به چنین سخریت قرآن را قسمت همی کردند خدای ـ عزّوجلّ ـ عذابی بر ایشان گماشت و ایشان را هلاك کرد.

و مجاهد گوید که این در شأنِ جهودان فرود آمده است که کتابِ خویش قسمت کردند، بعضی تفسیر کردند و بعضی تقریر کردند و بعضی اظهار کردند و بعضی پنهان کردند.

و مقاتل گوید که «مُقْتَسِمان» شانزده تن بودند: وَلید بن المُغیره ایشان را فرستاد در روزگارِ موسم، تا بر عقبه‌های مکّه بنشستند به هر راهی که حاجیان از ان راه قصدِ مکّه کند، یکی را از ایشان گفت: بگو آن را که بر تو بگذرد از حاجیان: نگر غرّه نشوید بدین مرد که بیرون آمده است میانِ ما و دعوی پیغمبری می‌کند، که وی مجنون است. و دیگری را گفت: تو بگوی کاهن و پریسا است. و دیگری را گفت: تو بگوی عَرّاف است سنگ‌زن. دیگری را گفت: تو بگوی شاعر است. و ولید بیامد و به درِ مسجد بنشست خویشتن را حَکَم ساخت تا چون وی را پرسیدندی این چیست که مردمان می‌گویند، این مرد را گفتی چنان است که می‌گویند.

مُقاتل بن حیّان گوید که «مُقْتَسِمان» گروهانی بودند که قولِ ایشان در بابِ قرآن منقسم بود، گروهی گفتند: سحر است، و گروهی می‌گفتند: شعر است، و گروهی می‌گفتند: سمر است، و گروهی می‌گفتند: کذب است، و گروهی می‌گفتند: کهانت است. و بعضی از مفسّران گفتند که «مُقْتَسِمان» آن نُه تن بودند از قوم صالح ـ علیه‌السّلام ـ که سوگند خورده بودند با یکدیگر که وی را بکشند. چنان که خدای می‌فرماید: «وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ، قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ... الآیه.[1]

* [آیه ۹۲] فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ به خدای تو که بپرسیم ایشان را بجملگی *

۱. النمل (۲۷) ۴۸ ـ ۴۹

[آیه ۹۳] عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ از آنچه همی کردند *

و اگر ملحدی گوید ترا چون جمع توان کردن میانِ این سخن که در آیتی دیگری گوید: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ[1]؟ تو وی را جواب ده چنان که عکرمه گوید و روایت کند از ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ که وی گفت: روزِ قیامت روزی دراز است و در عرصاتِ قیامت موقفهاست، در موقفی پرسند و در دیگری نپرسند. چنان‌که می‌گوید: هَذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ، وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ[2]، این در موقفی باشد و آن که همی گوید: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم... [3] در موقفی.

و علی بن أبی طالب ـ رضی‌الله عنه ـ روایت کند از ابن‌عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ که ایشان را پرسند سؤال تقریر، تا مُقرّ آیند و حجّت بر ایشان ظاهر گردد. چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید: لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.[4] و نپرسید سؤال استعلام و استخبار، از بهرِ آن که خدای تعالی عالم است به جملهٔ افعالِ ایشان و عالم‌بود[5] بدانچه ایشان همی خواستند کرد پیش از آن که ایشان راآفرید. پس معنیش آن است که پرسند ایشان را بر سبیلی؛ یعنی بر سبیلِ استعلام نپرسند و بر سبیل اعلام پرسند.

و گروهی در این جواب دادند که ایشان را نپرسند از آنچه در حال کودکی و کفر و جنون و خواب را کرده باشند و اکراه کنند، و بپرسند از آنچه در خلاف این حالها کرده باشند از کارها. چنان که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الخطاء والنِّسيان وَمَا اِسْتكرهُوا عَلَيْه. یعنی برداشته‌اند از امّتِ من خطا که ندانند و نتوانند و نسیان و چیزی که ایشان را بدان اکراه کنند. و نیز پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِي حَتَّى[6] يَبْلغَ وعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَتنبّه. یعنی برداشته‌اند قلم از کودك تا برسد و از دیوانه تا بهوش آید و از خفته تا بیدار شود. و نیز پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: إنّ الإسْلام يجبّ مَا قَبْله. یعنی

۱. الرحمن (۵۵) ۳۹ ۲. المرسلات (۷۷) ۳۵ ـ ۳۶ ۳. النور (۲۴) ۲۴
۴. الانفال (۸) ۴۲ ۵. باد: عالم بودند ۶. باد: متی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اسلام ببرد آن چیزی را که پیش از ان بوده است.

و استاد امام ابومنصور بغدادی ایدون گفتی که خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را بپرسد از گناهان، و شمار کند با ایشان بر آن. آن است که می‌گوید: فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ[1]. آنگه فریشتگانِ عذاب که مجرمان را همی کشند به دوزخ، فریشتگانِ رحمت که مؤمنان را می‌خوانند به بهشت، از ایشان سئوال نکنند اندران وقت، از بهرِ آن که ایشان را بشناسند به سیمای ایشان؛ مؤمن را به علامتِ مؤمنان و کافر را به علامت کافران. آن است که می‌گویند: لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ.[2] نپرسند آن روز از گناه کسی هیچ کس را از جنّ و انس، بل وی را پرسند که گناه کرده باشد. چنان که می‌گوید خدای تعالی: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ.[3]

[آیه۹۴] فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ ظاهر کن آنچه ترا همی فرمایند و روی بگردان از مشرکان*

و این مقدار منسوخ است به آیتِ قتال.

[آیه۹۵] إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛ و ما کفایت کردیم ترا شغل مستهزیان*

و بدان که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ دعوت کردی تا آنگاه که این آیت فرود آمد: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ[4]؛ و وی را فرمود که دین ظاهر گرداند و از کس نترسد که خدای ـعزّوجلّ ـ شغلِ دشمنانِ وی را کفایت کند. چنان که شغلِ مستهزیان کفایت کرد. و این مستهزیان پنج تن بودند: الوَلید بن المُغیره و العاص بن وایل و الأسود بن المطلّب و الأسود بن عبد یَغُوث و المارث بن قیس. و مستهزیان طواف می‌کردند گرد بر گردِ خانه. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ برخاست و پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ به نزدیکِ وی بایستاد، ولید بن المُغیره بگذشت، جبرئیل گفت: یا محمّد! این چه مردی است؟ گفت: بد بنده‌ای است، گفت: خداوندِ متعال شغل وی کفایت کرد و اشارت کرد جبرئیل سوی

۱. الحجر (۱۵) ۹۲ ۲. الرحمن (۵۵) ۳۹ ۳. فاطر (۳۵) ۱۸ ۴. الحجر (۱۵) ۹۴

ساقِ ولید. پس وی به تیرگری بگذشت و ازارِ خویش همی کشید از تکبّر، پاره‌ای از ان چوبِ تیر اندر ازارِ وی آویخت، وی را کبر بازداشت که سر فرود آورد و آن چوبِ تیر از ازارِ خویش جدا کند تا آن ساقِ وی همی خراشید تا از ان بیمار شد و بمُرد. و العاص بن وایل بگذشت به ایشان، جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ گفت: یا محمّد! چون می‌یابی این را؟ گفت: [بنده‌ای بد. جبرئیل گفت][1]: کفایت کرد خدای تعالی شغلِ وی، و اشارت کرد به زیرِ پای وی. و وی همی رفت به تنزّه به نزدیکِ پسرانِ خویش، پای بر خاری نهاد و آن در پای وی رفت، گفت: مرا ماری بگزید، بجستند و هیچ نیافتند، پای بیاماسید از دردِ آن چنان شد که گردن اشتری؛ و از ان بمرد. و بگذشت بر ایشان اسود بن المطلب، جبرئیل گفت: چون می‌یابی این را محمّد؟ گفت: بنده‌ای بد. جبرئیل ـعلیه‌السّلام ـ اشارت کرد به چشم وی، و برگی سبز به وی انداخت و چشم وی کور شد و سرِ خویش همی زد به دیوار، تا بمُرد. کلبی گوید: جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ بیامد و وی نشسته بود به پیشِ درختی که بر آن خار بسیار بود و وی سر می‌زد به درخت و بدان خار، و وی فریاد می‌کرد و غلام خود را می‌خواند، غلام بیامد و گفت: هیچ کس را نمی‌بینم این که تو می‌گویی. و وی سرِ خویش همی زد و بانگ می‌کرد. وی گفت: قَتَلَنِی رَبُّ محمّدٍ؛ کشت مرا خدای محمّد. و بگذشت بر ایشان الاسود بن عبد یَغُوث. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ گفت: یا محمّد! وی‌را چون می‌بینی؟ گفت: بنده‌ای بد، هرچند که خال من است. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خدای تعالی شغل وی کفایت کرد و اشارت کرد به شکم وی و وی را استسقا گرفت و بمُرد. و کلبی گوید: به سفر رفت و باز آمد سموم وی را بزد، سیاه شد چون حبشی‌ای. چون به نزدیک اهلِ خویش آمد در ببستند و وی را راه ندادند و وی بانگ می‌کرد و می‌گفت: قَتَلَنِی رَبُّ محمّدٍ؛ تا بمرد. و بگذشت به ایشان الحارث بن قیس، جبرئیل ـعلیه‌السّلام ـ اشارت کرد به سرِ وی، گفت: شغل وی کفایت کردم. ریم از بینی وی بگشاد و می‌آمد تا بمرد. این است که خدای ـعزّوجلّ ـ می‌گوید: إِنَّا كَفَيْنَاكَ

۱. بر قیاس با مضمون قصه افزوده شد

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اَلْمُسْتَهْزِئین.[1]

[آیه۹۶] اَلَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللهِ اِلٰهاً اٰخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ؛ آن کسانی که همی نهند با خدایِ خدایی دیگر، زود بُوَد که بدانند *

[آیه۹۷] وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمٰا یَقُولُونَ؛ و خود ما همی دانیم که تنگ شود دلِ تو به آنچه ایشان می گویند *

[آیه۹۸] فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُنْ مِنَ السّٰاجِدِینَ؛ تسبیح کن به حمد خدای خویش، و باش از نمازکُنان *

یعنی تا ما شغلِ ایشان کفایت می‌کنیم چنان که یاد کردیم. و پس از آن هرگاه که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ را شغلی آمدی زود به نماز شدی. چنان که روایت کرده‌اند از پیغمبر صلّی‌الله علیه وآله و سلّم: کان اذا حزّبه أمرٌ فرجع إلی الصّلوة؛ چون شغلی به وی درآمدی پناه به نماز کردی.

[آیه۹۹] وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ؛ و می‌پرست خدای خویش را، تا آنگاه که به تو آید آن چیزی که یقین است ـ یعنی اجل *

و چون این آیت فرو آمد، پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: مرا نفرموده‌اند که مال جمع کنم و از تاجران باشم بل که مرا فرموده‌اند که تسبیح کنم وی را و از جملهٔ ساجدان باشم، تا آنگاه که عمرِ خویش بر این جمله بگذارم. والله ولی التّوفیق.

۱. الحجر (۱۵) ۹۵

سورة النَّحْل

این سورت مکّی است مگر وَاِنْ عٰاقَبْتُم[1] ... تا آخرِ سوره که مدنی است. و صد و بیست و هشت آیه است و هزار و هشتصد و چهل و یك کلمه است و هفت هزار و هفتصد و هفت حرف است. و اُبیّ بن کعب روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که هر که سورة النَّحل برخوانَد خدای ـ عزّوجلّ ـ با وی شمار نکند بدان نعمت که وی را داده است در دارِ دنیا، و مزد آن کسی بدهد وی را که ازین جهان برود و وصیت نیکو کرده باشد خلقان را، اِنْ شاءالله تعالی.

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

به نام خداوندِ بخشایندهٔ مهربان

[آیه۱] اَتیٰ اَمْرُ اللهِ فَلاٰ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحٰانَهُ وَتَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ؛ آمد امرِ خدای، خود مکنید شتاب بر آن، پاکا و بزرگا که وی است از آنچه می‌نهند وی را از انبازان *

۱. النحل (۱۶) ۱۲۶

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که معنی «امر» اینجا «قیامت» است. و گویند چون خدای تعالی فرو فرستاد: اِقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنْشَقَّ ٱلْقَمَرُ[1]؛ مشرکان بترسیدند و بعضی از آنچه همی کردند بگذاشتند و چشم همی داشتند که مگر قیامت برخیزد. و چون مدّتی برآمد و ندیدند، گفتند که ما هیچ چیز نمی‌بینیم از آنچه وی می‌گوید. خدای تعالی فرو فرستاد: ٱقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ[2]؛ ایشان باز بترسیدند، چون مدّتی برآمد، گفتند: یا محمّد! هیچ چیز نمی‌بینیم از آنچه تو ما را بدان می‌ترسانی. خدای ـعزّوجلّ ـ فرو فرستاد: أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ[3]؛ چون پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ این بشنید برجست و مردمان سر برآوردند، خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد: فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ.[4] باز آرام گرفتند و چون این آیت فرود آمد پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: مرا با قیامت بهم فرستاده‌اند، و اشارت کرد به دو انگشت خویش، و آنگاه گفت: و کادَت تستقبی. و خواست قیامت که از پیش من باشد.

و ابن عبّاس گوید که فرستادنِ پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ از علاماتِ قیامت است و چون جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ به اهلِ آسمان بگذشت آن وقت که وی را به پیغمبر ـعلیه‌السّلام ـ فرستادند، اهلِ آسمان گفتند: اللهُ أکبر قیامت برخاست ای نزدیك آمد.

و گروهی گفتند که معنی «أمر» درین آیت عذاب است و شمشیر است. و این جوابِ آن است که النضر بن الحارث گفت: انْ كانَ هٰذا هُو الحقّ مِن عِندك فَأَمْطر عَلَينا حِجارَةً مِن السّماء. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد: أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ، وی را بکشتند روزِ بدر، صبراً لا قتلاً. آنگاه پدید کرد آنچه از پیش قیامت خواهد بود و گفت:

[آیه ۲] يُنَزِّلُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦٓ أَنْ أَنذِرُوٓا۟ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ؛ فرو فرستد فرشتگان با جبرئیل از فرمان خویش بر آن کسی که خواهد از بندگانِ خویش که بیاگاهانید خلق را که نیست خدای مگر من، بترسید از من*

[آیه ۳] خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ بیافرید آسمانها و زمین

۱. القمر (۵۴) ۱ ۲. الانبیاء (۲۱) ۱ ۳ و ۴. النحل (۱۶) ۱

بحق نه بر سبیلِ لهو و لعب، بزرگ است از آنچه همی آرند از شرك*

[آیه ۴] خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ؛ بیافرید مردم را از قطره‌ای آب، پس بینی وی را خصومتگری پیدا*

و این آیت در شأنِ أُبیّ بن خلف الجُمَحیّ فرود آمده است آنگاه که وی استخوانی کهن آورد و پیش پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ آن را به دست بمالید و گفت: ای محمّد! تو می‌گویی که خدای ـ عزّوجلّ ـ این را زنده کند. و درین باب آیتها بسیار است که فرود آمده است چنان که گفته شد. عزّ من قائل:

[آیه ۵] وَٱلْأَنْعَٰمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَٰفِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ؛ و چهارپایان را بیافریده است شما را اندران مویها جامه‌هایی که شما را گرم دارد و منفعتهای بسیار از نسل ایشان، و از ان همی خورید گوشت*

[آیه ۶] وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ؛ و شما را اندران نیکویی بود، آنگاه که آن را به شوگاه آرید شبانگاهان، و آنگه که آن را [به] چراگاه آرید[1]*

[آیه ۷] وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا۟ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلْأَنفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ؛ و همی بردارد گرانبارهای شما به شهری دیگر که شما بدان نرسید مگر به رنج تن‌ها، چون مکّه و جز از آن، و خود خدای شما رؤف است و رحیم است*

[آیه ۸] وَٱلْخَيْلَ وَٱلْبِغَالَ وَٱلْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ و بیافرید اسبان را و استران را و خران را تا برنشینید بر آن، و زینتی باشد شما را، و بیافرید آنچه شما ندانید از نعمت بهشت و عذاب اهل دوزخ*

چنان که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: بازنهاده‌ام بندگان شایستهٔ خویش را در بهشت آنچه ندیده است هیچ چشم، و نشنیده است هیچ گوش، و نگذاشته است بر دل هیچ کس از بشر.

۱. باد: آرید + شبانگاهان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: از راستِ عرش جویی است از نور، مثل هفت آسمان و زمین و هفت دریا، جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ وقت سحر غسل کند در آن دریا تا خدای ـ عزّوجلّ ـ نوری بر نورش بیفزاید و جمالی بر جمالش بیفزاید و بزرگی بر بزرگی بیفزاید، آنگاه خود را بیفشاند، خدای ـ عزّوجلّ ـ بیرون آرد از هر قطره‌ای که از پرهای وی بیفتد چندین و چندین فریشته؛ هر روزی از ایشان هفتاد هزار فرشته در بیت‌المعمور روند، و هفتاد هزار اندر کعبه روند که هرگز آنجا بازنیاید تا روز قیامت، و گفت: این است که خدای می‌گوید: وَيَخْلُقُ مَالاَ تَعْلَمُونَ[1]. قوله تعالی:

[آیه۹] وَعَلَى ٱللَّهِ قَصْدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرٌ وَلَوْشَآءَ لَهَدٰيكُمْ أَجْمَعِينَ؛ و بر خدای است بیان راه راست، و از ان راهها است که بگردیده است از حق ـ یعنی راه ضلالت ـ و اگر خواستی راه نمودنی شما را به حق همه ❁

[آیه۱۰] هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ؛ او است که فرو فرستاده است از آسمان، آبی شما را، از آن است شرابی که همی خورید، و از آن است درختی که می‌روید چرانیدنِ ستوران را در آن ❁

[آیه۱۱] يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرْعَ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلْأَعْنَابَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ همی رویاند شما را بدان کشت و زیتون و درختهای خرما و انگورها و از هر چیزی از میوه‌ها، و خود اندران نشانه‌هاست گروهی را که اندیشه کنند در آن ❁

[آیه۱۲] وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتٌۢ بِأَمْرِهِۦٓ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و مسخّر کرده است شما را شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان مسخّراند به فرمانِ وی، و خود اندران نشانه‌هاست گروهانی را که خرد دارند ❁

[آیه۱۳] وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوَٰنُهُۥٓ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ؛ و مسخّر کرده است آنچه بیافریده است شما را اندر زمین بر کوههای مختلف، و

۱. النحل (۱۶)۸

خود اندران است نشانی، گروهی را که پند پذیرند ❁

[آیه۱۴] وَهُوَ ٱلَّذِى سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و او است آن که مسخّر کرده است دریا را تا همی خورید از ان گوشتی تازه ـ یعنی ماهی ـ و بیرون همی آرید از ان پیرایه‌ها که همی پوشند آن را ـ یعنی درّ و مرجان ـ و همی بینی کشتیها را به آن که باد درافتاده و آن را همی راند در آن دریا، تا بجویید از فضلِ خدای، و تا مگر شما شکر کنید ❁

[آیه۱۵] وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَاراً وَسُبُلاً لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ و بیفکند اندر زمین کوههای ثابت تا زمین مضطرب نگردد بر شما و جویها و راههای مختلف تا مگر شما راه یابید ❁

و امیرالمؤمنین علی ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ زمین را بیافرید زلزله در وی افتاد و گفت: ای بار خدای! مرا بیافریدی تا بنی‌آدم بر پشتِ من خطا کنند؟ خدای ـ عزّوجلّ ـ کوهها را بر پشتِ وی بیافرید، بیارامید و آن را سبب آن ساخت تا خلق بدان نشان یابند به هر جانبی از جوانبِ زمین[1]، آنگاه ابتدا کرد و گفت:

[آیه۱۶] وَعَلَٰمَٰتٍ وَبِٱلنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ [و] نشانیهایی و به ستاره راه یابند به شب ❁

قتاده گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ ستارهٔ سه چیز را بیافرید: زینتِ آسمان را، و نشانِ راهها را، و رجمِ شیاطین را. هر که ترا جز از این گوید از خویشتن تکلّفی می‌کند که وی را بدان هیچ علم نیست. آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ خلق را زجر کرد از پرستیدنِ بُتان، و گفت:

[آیه۱۷] أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ؛ ای آن کسی که آفریند همچنان که کسی باشد که نیافریند؟ یعنی بتان ـ ای پند پذیرید شما؟ ❁

۱. باد: زمین + و گفت

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۱۸] وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لاٰ تُحْصُوهٰا إِنَّ اللهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و اگر بشمرید نعمتهای خدای، آن را معلوم و مقدّر نتوانید کردن، خود خدای تعالی آمرزگار است و رحیم است و نعمت از شما باز نگیرد به معصیت*

[آیه۱۹] وَاللهُ يَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَمٰا تُعْلِنُونَ؛ و خدای می‌داند آنچه سرّ و علانیتِ شما است*

[آیه۲۰] وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لاٰ يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ؛ و آن کسانی که شما ایشان را همی خوانید از دونِ خدای تعالی، نیافریند هیچ چیز، و ایشان را بیافرینند*

[آیه۲۱] أَمْوٰاتٌ غَيْرُ أَحْيٰاءٍ وَمٰا يَشْعُرُونَ أَيّٰانَ يُبْعَثُونَ؛ ایشان مردگان‌اند نه زندگان و ندانند که کی برانگیزانندشان*

[آیه۲۲] إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَالَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ؛ خدای شما خدایی است یکی، پس آن کسانی که ایمان نیارند به آخرت، دلهای ایشان جاحد است آن را ندانند و ایشان استکبار همی کنند*

[آیه۲۳] لاٰ جَرَمَ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَمٰا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ؛ حقّا که خدای تعالی داند سرّ و علانیتِ ایشان، و وی دوست ندارد متکبّران را*

و در اثر آمده است که حسین بن علی ـ رضی‌الله عنه ـ با درویشان نشستی، و همی گفتی: لاٰ يُحِبُّ آنگاه خدای خبر داد از مُقْتَسِمان که نشسته بودند بر عقبه‌های مکّه؛ خلق را از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ بازداشتند در وقتِ موسم، و همی گفتند: مشتی افسانه‌های پیشینیان است که همی گویند. آنگاه گفت:

[آیه۲۴] وَإِذٰا قِيلَ لَهُمْ مٰاذٰا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قٰالُوا أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ؛ و چون گویند ایشان را: چه فرو فرستاده است خدای شما؟ گویند: افسانه‌های پیشینیان*

و از باطلها که می گفتند ایشان، پس خدای عاقبت آن پدید کرد و گفت:

[آیه۲۵] لِيَحْمِلُوا أَوْزٰارَهُمْ كٰامِلَةً يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَمِنْ أَوْزٰارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ

أَلاٰ سٰاءَ مٰا يَزِرُونَ؛ تا بردارند گناهانِ خویش به تمامت روز قیامت، و بردارند از گناههای آن کسانی که بیراه کرده‌اند ایشان را بی‌دانشی؛ ای بد چیزی که همی بردارند ایشان*

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: هرگه که کسی را به ضلالت خواند، وی را بنویسند بزهی، و هر که وی را بر آن متابعت کند بی‌آن‌که چیزی از بزه ایشان کمتر شود؛ و هر که کسی را به هدایتی خواند بنویسند وی را مزدی، و هر که وی را متابعت کند بی‌آن که چیزی از مزد ایشان کم شود.

آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ باز نمود ایشان را عاقبتِ آن کسانی که پیش [از] ایشان با پیغمبران مکر ساخته بودند تا مگر ایشان بترسند، و گفت قوله تعالی:

[آیه۲۶] قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللهُ بُنْيٰانَهُمْ مِنَ الْقَوٰاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتٰاهُمُ الْعَذٰابُ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَشْعُرُونَ؛ خود مکر کردند آن کسانی که از پیش ایشان بودند. پس خدای تعالی قصد کرد بر بناهای ایشان، و زلزله در قواعد آن بیافرید تا بیفتاد بر ایشان سقفِ خانه‌های ایشان از زَبَرِ ایشان، و آمد به ایشان عذاب از آنجا که ندانستند که ایشان را عذابی خواهد بود*

و بدین نمرود بن کنعان می‌خواهد که ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ وی را به خدای خویش خواند، وی گفت: من بر آسمان روم تا خدای تو را بینم؛ و فرمود تا وی را صرحی بنا کردند. ابن عبّاس گوید که بالای آن پنج هزار ارش بود. و مقاتل گوید که بالای آن ده فرسنگ بود. خدای ـ عزّوجلّ ـ باد را بر آن گماشت تا سرِ آن بر بود و در دریا افکند، و باقی را بجنبانید و بر خانه‌های ایشان افکند و بسیاری از ایشان هلاك شدند و نمرود از بیمِ آن حدث کرد و جامهٔ بیالود و ایشان که بماندند بترسیدند. از بیمْ زبانهاشان بگردید و هرکس به چیزی دیگر سخن می‌گفتند، تا هفتاد لغتِ مختلف در میانِ ایشان پدید آمد. و پیش از آن لغت سریانی بود خالص. و از بهرِ پراکندن زبانهای ایشان آن جایگاه را بابل خوانند لتبلبل الألسنة بها، ای لتفرّقها. آنگاه خدای

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

پاداشِ ایشان یاد کرد:

[آیه۲۷] ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تُشَٰٓقُّونَ فِيهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ إِنَّ ٱلْخِزْيَ ٱلْيَوْمَ وَٱلسُّوٓءَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ؛ آنگاه روزِ قیامت خوار کنند ایشان را، و گوید: کجا است از انبازانِ من که شما را در باب ایشان مخالفت همی کردید؟ گویند آن کسانی که داده‌اند ایشان را علم ـ یعنی مؤمنان ـ: خود خواری امروز و بدی ـ یعنی عذاب ـ بر کافران است ✱

[آیه۲۸] ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوٓءٍ بَلَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ آن کسانی که روح ایشان بگیرند فریشتگان در ان حال که ظالم باشند بر تنهای خویش، و ایشان در پیش افکنند صلح، و گویند: ما نکردیم هیچ بدی. فریشتگان گویند: بلی[1]، خدای علیم است به آنچه شما همی کردید ✱

[آیه۲۹] فَٱدْخُلُوٓا أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ؛ درروید در درهای دوزخ، جاودان اندران، و بدا منزلِ متکبّران که آن است ✱

و بدان که آن گروهانی که ایّام موسم قصد پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ کردندی که مردمان قبیله‌های ایشان، ایشان را فرستاده بودندی تا خبر بیابند مشرکان که به راه بودند، ایشان را گفتندی که شاعر و ساحر و کاذب و کاهن است، با خویشتن گفتندی: ما بد گروهی باشیم اگر به قومِ خویش رویم بی‌آنکه در مکّه رویم و خبرِ وی پرسیم. آمدندی به مکّه، و پرسیدندی از اصحاب پیغمبر صلّی‌الله علیه وآله وسلّم. ایشان گفتندی که مردی است راستگوی، فرستاده بحقّ از خدای خلق. خداوند سبحانه و تعالی از گفتارِ ایشان خبر داد و گفت:

[آیه۳۰] وَقِيلَ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوْا مَاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ ٱلْءَاخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ ٱلْمُتَّقِينَ؛ و گفتند آن

۱. باد: گویند: بلی + ایشان را

کسانی را که پرهیزکاران بودند: چه فرو فرستاده است خدای شما؟ گویند: فرو فرستاده خیری. انگاه ابتدا کرد و گفت: آن کسانی را که نیکوکاران باشند اندرین دنیا کرامت بُوَد از خدای تعالی، و سرای آخرت بهتر، و نیکا سرایا که آن هست متّقیان را ✱

[آیه۳۱] جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ كَذَٰلِكَ يَجْزِي ٱللَّهُ ٱلْمُتَّقِينَ؛ بهشتها مقام است فرو آیند اندران که همی رود از زیرِ آن جویها، ایشان راست اندران بهشتها آنچه خواهند. همچنین جزا دهد خدای تعالی متّقیان را ✱

[آیه۳۲] ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمُ ٱدْخُلُوا ٱلْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ آن کسانی که روح ایشان بگیرند فریشتگان، بخوشی گویند: سلام بر شما از خدای تعالی، در روید در بهشت به آنچه شما کردید ✱

[آیه۳۳] هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوٓا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ ای چشم همی دارید إلّا که بیاید به ایشان فریشتگان و روح ایشان برگیرند، یا بیاید امرِ خدای تو ـ یعنی عذاب تا قیامت ـ همچنان کردند آن کسانی که از پیشِ شما بودند و ستم نکرد به ایشان خدای تعالی، ولیکن ایشان بر تنهای خویش ستم کردند ✱

[آیه۳۴] فَأَصَابَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ؛ پس به ایشان رسید عقوبتها آنچه همی کردند و فرود آمد بدیشان آنچه بدان استهزا می‌کردند ✱

[آیه۳۵] وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ؛ و گفتند آن کسانی که مشرك شدند: اگر خواستی خدای تعالی نپرستیدیمی از دونِ فرمان وی هیچ چیز را ما و نه پدرانِ ما، و نه هیچ چیز حرام کردیمی از دونِ فرمان وی هیچ چیز؛ همچنان کردند آن کسانی که از پیشِ ایشان بودند، هیچ چیز نیست بر رسولان مگر رسانیدنِ ظاهر ✱

[آیه۳۶] وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ ٱعْبُدُوا ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُوا ٱلطَّٰغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اللهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ؛ و خود فرستادیم در هر اُمّتی رسولی که بپرستید خدای را و بپرهیزید از هرچه آن را پرستید غیر از خدای تعالی. پس از ایشان کسی بود که وی را راه نمود خدای تعالی، و از ایشان کسی بود که واجب شد بر او بیراهی تا بمرد بر کفر. بروید در زمین تا بنگرید که چون شد عاقبتِ آن کسانی که تکذیب کردند●

[آیه۳۷] إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَيهُمْ فَإِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ؛ اگر حریص باشی تو یا محمّد بر هدایتِ ایشان، خود خدای تعالی راه ننماید آن کسی را که او بیراه کند و هیچ کسی نبوَد ایشان را که یاری دهد●

و بدان که مردی از مسلمانان را وامی بود بر مردی از مشرکان، نیامد و بر وی تقاضا کرد. در میانِ سخنِ وی برفت بدان کسی که من بر وی امیدی دارم از پس مرگ. مشرك وی را گفت: تو همی گویی از پس مرگ برانگیختن باشد، به خدای که نباشد، خدای تعالی فرو فرستاد:

[آیه۳۸] وَأَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ و سوگند یاد کردید به خدای تعالی، و آن غایت سوگندهای ایشان است که برنینگیزاند خدای آن کسی را که بمیرد. آری آن وعده است بروی حق، ولیکن بیشتری از مردمان ندانند●

[آیه۳۹] لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ؛ تا روشن کند ایشان را آنچه اختلاف همی کردند اندران، و تا بدانند آن کسانی که کافر شده‌اند که ایشان دروغ‌گویان‌اند●

ابن عبّاس گوید که گروهی گفتند از اهلِ عراق که «این علی است که به این جهان خواهد آمدن از پیشِ قیامت». ابن عبّاس گفت: اگر وی پیش از قیامت خواستی آمدن ما زنان او را به شوهر ندادیمی و مال وی قسمت نکردیمی بل که همه خلق را می‌خواهد که روز قیامت برخیزند.

[آیه۴۰] إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ خود قول ما چیزی را که خواهیم که بیافرینیم آن را گوییم بباش، بباشد●

و این دلیل است بر آن که کلام خدای تعالی مخلوق نیست که اگر مخلوق بود وی را ایجاد دیگر بایستی که بدان گفتی: کُنْ. و آن را قولی دیگر بایستی الی نهایه.

و بدان که چون اهلِ مکّه بر اصحاب پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ ستم می‌کردند تا ایشان را به هجرت بایست رفت به حبشه، خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را منزلگاهی ساخت ایمن از مدینه و یارانِ مؤمن از اهلِ مدینه. چنان که گفت:

[آیه۴۱] وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ و آن کسانی که هجرت کردند در راه خدای تعالی از پسِ آن که بر ایشان ستم کردند، فرو آریم ایشان را در دنیا به منزلی نیکو، و روزی کنیم ایشان را غنیمتها، و مزدِ آخرت بزرگتر، اگر همی دانستندی●

و چون عمر بن خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ کسی را از مهاجران عطایی دادی، گفتی: «بگیر بارك الله لك فیه. این است که خدای ترا اندرین جهان وعده کرده است و اما آنچه ترا بدان جهان باز نهاده است ازین فاضلتر و بزرگوارتر». و این آیت که یاد کردیم بر وی خواندی. آنگاه خدای صفتِ ایشان یاد کرد و گفت:

[آیه۴۲] الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ آن کسانی که صبر کنند و بر خدای خویش توکّل کنند●

[آیه۴۳] وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ و نفرستادیم از پیش تو مگر مردانی را که وحی می‌فرستادیم بر ایشان، بپرسید از مؤمنانِ اهلِ کتاب، اگر چنان است که همی ندانید●

[آیه۴۴] بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ به حجّتها و کتابها، و فرو فرستادیم بر تو قرآن تا بیان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کنی مردمان را آنچه فرو فرستاده‌اند به ایشان، و تا مگر ایشان تفکّر کنند ❋

و سببِ نزولِ این آیت آن بود که مشرکان انکار کردند نبوّتِ مصطفی را ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ و گفتند: خدای بزرگتر از ان است که بشری را به رسولی به ما فرستد. خدای این آیت فرو فرستاد که یاد کردیم. آنگاه تهدید کرد کافران را، و گفت:

[آیه۴۵] أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُوا ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَنْ يَخْسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ ای ایمن گشته آن کسانی که مکر ساختند فعلهای بد که فرو برد خدای تعالی ایشان را بر زمین، یا با ایشان آید عذاب از آنجا که ندانند❋

[آیه۴۶] أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ یا بگیرد ایشان را در سفرهای ایشان، پس ایشان معجز نباشند ما را، یعنی از ما درنگذرند❋

[آیه۴۷] أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ؛ یا بگیرد ایشان را بر سبیل تنقص بعضی از پس بعضی، آنگاه که همه را هلاك کنند که خدای شما رئوف است و رحیم است که عقوبت را تعجیل نکند❋

[آیه۴۸] أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَٰلُهُ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَٱلشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ؛ ای همی نبینید به آن که آفریده است خدای تعالی از هر چیزی که وی را جسمی است قایم که همی بازگردد سایه‌های آن از دست راست و یك بار از دست چپ، دیگر بار درحال سجود خدای را، و در همه حال ایشان ساجد و متواضع و برپای به فرمان خدای تعالی❋

[آیه۴۹] وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِنْ دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ؛ و خدای را سجود همی کنند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین از حیوانی که می‌رود بر روی زمین، و فریشتگان، و ایشان کبر نیارند در عبادت وی❋

[آیه۵۰] يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ؛ همی ترسند از خدای خویش که فوقِ ایشان است به قهر و قدرت، و همی کنند آنچه فرمایند ایشان را❋

[آیه۵۱] وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓا إِلَٰهَيْنِ ٱثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَإِيَّٰيَ فَٱرْهَبُونِ؛ و گفت خدای تعالی: مگیرید دونِ خدای دو خدای، که خود او خدای است یکی، و از من بترسید❋

[آیه۵۲] وَلَهُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ؛ و او را است آنچه در آسمانها و زمین است و او را است طاعتِ دایم ثابت، أی جز از خدای تعالی کس هست که از وی همی ترسید؟ ❋

[آیه۵۳] وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ؛ و هرچه به شما موجود است از نعمتی، خود از خدای تعالی است، آنگاه چون به شما رسد مضرّتی، به سوی وی زاری کنید و فریاد خوانید ❋

[آیه۵۴] ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ؛ پس آنگاه که کشف کند مضرّت و بلا از شما، در وقت گروهی از شما به خدای خویش مشرك همی شوند ❋

[آیه۵۵] لِيَكْفُرُوا بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ تا جحود کنند آنچه ایشان را داده‌ایم پس منفعت گیرند به دنیا، زود بُوَد که بدانند ❋

[آیه۵۶] وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَٰهُمْ تَٱللَّهِ لَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ؛ و همی نهند آن را که همی ندانند حقّی و حظّی از آنچه ما ایشان را روزی کرده‌ایم. به خدای که بپرسند شما را روزِ قیامت از ان دروغ که شما همی ساختید در دنیا ❋

[آیه۵۷] وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَٰتِ سُبْحَٰنَهُ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ؛ و خُزاعه و کفّار گفتند که فریشتگان خدای را دختران‌اند، منزّه است خدای زانچه ایشان می‌گویند و ایشان را است آنچه آرزو کنند❋

[آیه۵۸] وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ؛ و هرگه که خبر دهد یکی را از ایشان به فرزندی ماده، روی وی شود سیاه، و وی پُر از خشم بباشد❋

[آیه۵۹] يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ أَيُمْسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِ أَلَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ؛ پنهان شود از قوم خویش از اندوه آنچه وی را از

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

ان خبر داده باشند، همی اندیشد تا وی را بدارد بر خواری، یا پنهان کند وی را در خاك. ای بد است حکم ایشان●

[آیه۶۰] لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ آن کسانی را که ایمان نیاورند به آخرت، مَثَل بدیست. و خدای را است بزرگ توحید و اخلاص و تنزیه از آنچه ایشان می‌گویند، و وی است بی‌همتا و حکیم●

[آیه۶۱] وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ و اگر بگیرد خدای تعالی مردمان را به ستم ایشان که همی کنند، نگذاشتی بر زمین هیچ جنبنده‌ای، ولیکن ایشان را مهلت همی دهد تا آخرِ عمرِ ایشان، چون بیاید اجل ایشان، بازپس نباشند یك ساعت و تقدیم نکنند●

[آیه۶۲] وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ؛ و همی نهند خدای را آن چیزی که کراهیت همی کنند از خویشتن، و همی گوید زبانهای ایشان دروغ که ایشان را است بهشت، حقّا که ایشان را است دوزخ، و ایشان را تعجیل کنند به دوزخ●

[آیه۶۳] تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ بخدای که خود فرستادیم به امّتان از پیش تو، پس مزیّن کرد ایشان را شیطان عمل‌های ایشان، اوست قرین ایشان امروز، و ایشان را است عذابی دردنمای●

[آیه۶۴] وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ و فرو نفرستادیم به تو قرآن إلّا که تا بیان کنی ایشان را. پس خلاف کرده‌اند اندران ـ یعنی احکام آن ـ و هدایتی و رحمتی است آن کسانی را که ایمان آورند●

[آیه۶۵] وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

زنده کرده است بدان زمین را از پس مرگ آن، خود اند[ر]ان نشانی است گروهی راکه بشنوند بحقیقت●

[آیه۶۶] وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ؛ و خود شما را در چهارپایان عبرتی است که شما را خوردگاهی ساختیم از آنچه اندر شکمهای ایشان است شیر که آن را بیرون آورید پاك از میان آنچه در جوف حیوان باشد از نجاسات، شیری خالص که هیچ چیز روان در حلق خورندگان. چنین گفتند که هرگز کس را اندر گلو نمانده است●

ابن عبّاس گوید که چون ستور علف بخورد و در جوف وی قرار گیرد و گرمی جگر به آن رسد به سه قسمت شود: اوّلش خون گردد و در عروق پراگنده شود. و اوسطش شیر بُوَد و به ضرع شود، و آخرش فرث بود به شغل بیرون آید. عزّ من قائل:

[آیه۶۷] وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و از میوه‌ها درخت خرما و انگورها دهیم شما را که سازید از آن مسکری و روزیی نیکو، خود اندران نشانهاست گروهانی را که خردمند باشند●

و بدان که در معنی «سکر» خلاف است میان مفسّران؛ گروهی گفتند: سکر مسکر باشد چون خمر و نبید و آنچه بدان ماند. و آن گروه گفتند که این آیت از پیش آن فرود آمد که خمر حرام کردند. و گروهی گفتند که از پس آن فرود آمد ولیکن گفت: شما چنین کنید. و نگفت: شاید که چنین کنید. نبینی که آن را به دو قسمت کرده، یکی را نیکو خواند تا خردمندان بدانند که دیگر زشت باشد.

و این تحقیق آن است که از ابن عباس روایت کردند که وی گفت: سکر آن بُوَد که حرام بُوَد از میوه آن سازی. و رِزْقاً حَسَناً آن بُوَد که حلالی بود که آن را بسازی از میوه.

و گروهی گفتند که سکر نه مسکر باشد. شعبی گوید که هرچه آن را بیاشامند آن

pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir
mandegar.tarikhema.org

tarikhema.org

را سکر خوانند، و رِزْقاً حَسَناً آن بُوَد که آن را بخورند.

و کوفی روایت کند از ابن عباس که سکر سرکه باشد به زبانِ حبش. بوعبیده گوید که سکر در لغتِ عرب طعام باشد و از بهرِ آن گویند: سَکَرٌ لكَ طعامٌ بك. قوله تعالی:

[آیه۶۸] وَأَوْحىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ أَنِ ٱتَّخِذِى مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ؛ و الهام داد خدای تو منجِ انگبین‌را که فرا گیرد از کوهها خود را خانه‌هایی، و از درختان و از آن چفته که ایشان همی بندد●

[آیه۶۹] ثُمَّ كُلِى مِنْ كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ فَٱسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَآءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ آنگاه بخورید از همه میوه‌ها ـ همه را گفت و بعضی را می‌خواهد ـ اندر روید در راهها که خدای شما را آفریده است مذلل کرده شما را و مسخر کرده، بیرون می‌آید از شکمهای آن شرابهای گوناگون سفید و سرخ و زرد که در ان شفا باشد مردمان را، خود اندران نشانهاست گروهی را که تفکّر کنند●

روایت کرده‌اند که مردی آمد به نزدیك پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و گفت: برادر مرا شکم درد می‌کند. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: وی را انگبین بده. برفت و باز آمد، گفت: دادم وی را انگبین و سود نداشت. دیگر گفت: برو وی را انگبین بده، فَقَد صَدَق الله وَكَذَب بَطْن أخيك، که خدای تعالی راست گفت و شکمِ برادرت دروغ گفت. وی را انگبین داد دیگر بار و صحت یافت.

و بدان که اهلِ معارف خلاف کرده‌اند اندران شهد که از نحل بیرون آید تا آن از کجا بیرون می‌آید؛ گروهی گفتند که آن از دهن بیرون آید از بهرِ آن که در خبر آمده است که جبرئیل پیغمبر را ـ علیه‌السّلام ـ گفت در مقامی از مقامها که ملکت امّتِ تو بدان خواهد رسید که نعمت دنیا بر ایشان فراخ گردد تا ایشان همی خورند لعاب نحل با لبابِ گندم آمیخته به سمن. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ چون این سخن شنید از شادی آوازی کرد. پس اندرین خبر انگبین را لعاب خواند دانستیم که از دهن وی بیرون

آید.

و آمده است از اثر از امیرالمؤمنین علی ـ رضی‌الله عنه ـ که وی می‌فرمود در مذمّتِ دنیا، پس گفت در وصف شیرینی که بزرگترین شیرینی‌های دنیا انگبین آن است و آن نیست مگر بزقة النّحل. و بزاق آب دهن بُوَد. و این موافق آن است آن را که از خبرِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ روایت گردید.

و نیز دلیل کند بر آن که منجِ انگبین چنان که خواهد آن را بنا همی سازد اندران خانهٔ خویش، و اگر نه از دهنِ وی بیرون آمدی قادر نبودی بدانچه خواستی در ان کردن. و چنان که خواستی آن را بنهادی. و دیگر آنکه هر چیزی که علف وی بُوَد از ثمارهای مختلف که غالب بُوَد بر وی بوی، از آن گرد وی همی تواند ساخت و آن نبوَد مگر آنکه بر دهن وی بُوَد، باز آمیخته گردد از بهرِ آن که بوی هیچ طعام بر ثقل هیچ حیوان نباشد.

و گروهی گفتند آن از زیرِ وی بیرون آید. و نشانِ آن این است که اهلِ آن صنعت نگاه داشته‌اند وی را، هر آنگاهی که قصدِ آن کند که شهد خواهد ساخت پیش از ان خویشتن را پاك گرداند تا آن چیز که ثقل بود و فضولِ تن وی، همه پراگنده از تن وی بیرون آید و بوی آن گردیده باشد و مکروه باشد و نجس بُوَد، آنگاه چون پاك گشته باشد پس از ان انگبین پیدا شود، و آن دیگر که مکروه بُوَد، نیاید، سپس آن دانستیم که راه یکی است که برین آن را بازدارد.

و گروهی گفتند از زیرِ پرِّ وی بیرون می‌آید آنجا که زخمْ‌گاه پرِّ وی بُوَد و بر آن زخم پرِّ آن از دهن وی جدا شود و دست و پای ترتیبِ ترکیب آن کند. و این قول درست‌تر می‌نماید از بهرِ آن که هر آن چیزی که به خوردن مردمان را شاید و حلال و پاك باشد از آن چیزها که از دیگر حیوانات جدا شود هیچ ازین دو سبیل نبود چون شیر و بچّه و خایه، بلکه معدن و مجری آن از ان حیوان خلاف معدن آن چیزی بود که آن نشاید خوردن. و اگر انگبین از ان دو سبیل از یکی بودی، طباع مردم از ان نفرت گرفتی. و خداوند سبحانه و تعالی منّت نهاده است به خلق بدان که شیر بیرون می‌آید از معدنی ساخته، و وی را میان معدن فرث و معدن دم نهاده تا مصون همی باشد از آمیختن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بدان. همچنان بُوَد حالِ منجِ نحل، و آن کسی که این قول گوید آن چیز را که اندران لعاب النَّحل است بر معنی تشبیه تأویل کند نه بر معنی تحقیق.

و بدان که قولها است که یاد کردیم که هرکسی از خردمندان و اهل بصیرت و تجربه درین باب گفته‌اند بر مقدارِ اجتهادِ خویش، و حکمِ خداوند تعالی اندران که آن پوشیده کرده است، آن است تا بنماید به بندگانِ خویش عجزِ ایشان از ان چیزی که ایشان را بدان راه نداده باشد هرچند که عالم و بصیر باشند و چیزهای بسیار دانسته باشند و بر آن ایشان را یقین و هدایت افزاید. چنان که آمده است در قصّهٔ سلیمان ـ علیه‌السّلام ـ که وی خواست که یقین بداند که از کجا همی سازد، فرمود تا وی را کَنْدوهی ساختند از آبگینهٔ سفید تا مگر وی بر آن مطلع گردد، و خدای ـ عزّوجلّ ـ الهام داد تا آن را به گل بپوشیدند، آنگاه موم بر روی آن برآوردند، آنگاه شهد ساختند تا کس را بدیشان دیدار نبوَد که ایشان چه می‌کنند. و چیزی که در سورة الواقعه یاد کرده آمده است انجا که همی گوید: وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ [1]، به این باب درخورنده است و حجّت قول آن کسی که گوید که از زیرِ بیرون می‌آید. آنگاه گفت عزّ من قائل:

[آیه ۷۰] وَٱللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمْ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْـًٔا إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ؛ و خدای بیافرید شما را، آنگاه تمام کند اجل شما، و از شما کسی بُوَد که وی را به بَتَرین عمر رساند ـ یعنی خرفی ـ تا نداند پس از ان که دانست هیچ چیز، خود خدای دانا است به آنچه آفریند و قادر است *

آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ رد کرد بر مشرکان که ایشان خلقِ خدای را با وی شرك همی نهادند و ترسایان که عیسی را خلق و فعل نهادند، خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را همواره می‌گوید: شما رضا ندهید که خدای از ان که خاص ملك شما بود جز مال و زن و کنیز که بندگان شما را اندران بعضی بود چون رضا دهید [2] که این معنی به خداوندِ خویش منسوب کنند.

۱. الواقعه (۵۶) ۲۱ ۲. باد: رضا دهد

[آیه ۷۱] وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلرِّزْقِ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُوا۟ بِرَآدِّى رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَآءٌ أَفَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ؛ و خدای تعالی فضل نهاد بعضی را از شما بر بعضی اندر روزی، پس نه آن کسانی که فضل نهاده‌اند ایشان را، رد کنند روزی خویش بر بندگان خویش، و ایشان اندران برابر باشند، ای به نعمت خدای انکار می‌کنند و شرك می‌آورند؟ *

[آیه ۷۲] وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ ٱللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ؛ و خدای بیافرید شما را از تن‌های شما ازواجی ـ یعنی زنانی و حوّا را از آدم بیافرید ـ و بیافرید شما را از زنان شما پسران و نوادگان، که ایشان را خدمت کنید، و روزی داد شما را از چیزهای خوش حلال. ای به باطل ایمان می‌آورند ـ یعنی به اصنام ـ و به نعمت خدای کافر می‌شوند ـ یعنی به توحید ـ *

[آیه ۷۳] وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ؛ و همی پرستند از دون خدای تعالی آن چیزی را که قادر نبوَد ایشان را به روزی که دهد از آسمانها و زمین هیچ چیز را از باران و نبات، و نتوانند هیچ چیز *

[آیه ۷۴] فَلَا تَضْرِبُوا۟ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ مثل منهید خدای را، و شرك مگویید که خدای تعالی داند و شما ندانید که صواب کدام است *

آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ یاد کرد مَثَلِ مؤمن و کافر، گفت: مَثَلِ کافر بخیل که نفقه نکند در راه خدای تعالی، و تواند از شح و بخل، چنان که بوجهل بود چون مَثَلِ بنده است مملوك که قادر نبود بر هر چیز. و مَثَلِ مؤمن کسی بُوَد توانگر سخی، نفقه همی کند اندر سرّ و جهر، چنان که ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه. و گفت عزّ من قائل:

[آیه ۷۵] ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَىْءٍ وَمَن رَّزَقْنَٰهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُۥنَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ یا دکرد خدای تعالی مَثَلی از مال بندهٔ مملوك که قادر نباشد بر چیزی، و آن کسی که وی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را روزی کرده باشیم از فضلِ ما روزیی نیکو، و وی نفقه همی کند از ان پنهان و آشکارا؛ ای برابر باشد؟ حمد خدای را، بل بیشتری از ایشان همی ندانند و همی پندارند که بتان را بر ایشان دستی است و نعمتی، بلکه نعمت خدای را است خالص*

آنگاه مَثَلی دیگر یاد کرد و گفت :

[آیه ۷۶] وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَآ أَبْكَمُ لاَ يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَىٰهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لاَ يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ؛ و یاد کرد خدای تعالی مثلی از حال دو مرد که یکی گنگ باشد و قادر نباشد بر هیچ چیز، و وی وبالی باشد بر یارِ خویش هر کجا که فرستدش، نیارد هیچ خیر از بهرِ آن که فهم نکند و کس را فهم ندهد، ای برابر باشد او با آن کس که فرماید به عدل، و او بر راه راست باشد خلق را*

مقاتل گوید که بدین صفت هشام بن عمرو بن الحرث قرشی را می‌خواهد که با پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ دشمنی می‌کرد و مردی بی‌خبر بود وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ، حمزه و عثمان عفّان و عثمان بن مطعون بودند. آنگاه پیدا کرد که خدای ـ عزّوجلّ ـ غیب آسمانها و زمین داند و شما را سمع و بصر است و بتان را نیست.

[آیه ۷۷] وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلأَرْضِ وَمَآ أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ و خدای راست دانستن غیب آسمانها و زمین، و نیست کار پدید آوردن قیامت مگر که ننگرد چشم هرکه که گوید مگر که از ان كُنْ فَيَكون نزدیکتر است و خدای تعالی بر هر چیزی قادر است *

[آیه ۷۸] وَٱللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلأَبْصَٰرَ وَٱلأَفْـِٔدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و خدای تعالی بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما هیچ ندانستند چیزی، و بیافرید شما را سمع و بصر و دل. این هرسه بود در شکم مادر، و علم آنگاه دهدکه بیرون آید تا مگر شما شکرکنید*

[آیه ۷۹] أَلَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ مُسَخَّرَٰتٍ فِي جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ ٱللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لآيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ ای همی نبینید مرغان را مسخّر اندر هوا، و ندارد اندر هوا ایشان را مگر خدای تعالی، خود اندران نشانهاست گروهی را که ایمان آرند به خدای*

[آیه ۸۰] وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ ٱلأَنْعَٰمِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَآ أَثَٰثاً وَمَتَٰعاً إِلَىٰ حِينٍ؛ و خدای تعالی بیافریده است شما را از خانه‌های شما مسکنها، و بیافریده است شما را از پوستها[ی] چهارپایان خانه‌ها، خیمه‌ها و قها که از آدیم کنند تا به سبکی همی بردارند آن را روز رحلت شما و روز اقامت شما گران نباشد در شما هر دو وقت. و از پشمِ میشان و از پشم اشتران و از مویهای بزان مالی و متاعی چون فرش و گلیم بدان انتفاع همی کنند تا وقت مرگ*

[آیه ۸۱] وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّمَّا خَلَقَ ظِلاَلاً وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنَ ٱلْجِبَالِ أَكْنَٰناً وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلْحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ؛ و خدای تعالی بدارد شما را از آنچه آفریده است سایه‌ها از بناها و درختها تا شما را از گرما نگه دارد و بیافرید شما را از کوهها نهفتها چون غارهای کوه که اندران مأوا دارند، و بیافرید شما را پیراهنها که شما را نگاه دارد از گرما، و پیراهنها که شما را نگاه دارد از حرب ـ یعنی درعها از سلاح ـ همچنان تمام کند نعمت خویش بر شما تا مگر شما اخلاص آرید*

[آیه ۸۲] فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلاَغُ ٱلْمُبِينُ؛ اگر برگردند خود بر تو رسانیدن باشد ظاهر*

[آیه ۸۳] يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ؛ همی ندانند نعمت خدای ـ عزّوجلّ ـ آنگاه انکار همی کنند آن را، و بیشتری ایشان کافرانند*

مجاهد گوید: آن نعمتها که یاد کردیم همی دانند، آنگاه انکار کنند، گویند: ما

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

از پدران میراث یافته‌ایم یا به شفاعت ایشان یافته‌ایم یا به یاری فلان یافته‌ایم.

[آیه۸۴] وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ؛ و آن روز که برانگیزیم از هر اُمّتی رسولی، آنگاه دستوری ندهند کافران را در عذر خواستن، و از ایشان خواهند که خشنود کنند کسی را؛ زیرا که آن جهان نه سرای تکذیب است●

[آیه۸۵] وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ؛ و چون بینند آن کسانی که ظالمان‌اند عذاب را، تخفیف نکنند از ایشان، و نه ایشان را مهلت دهند●

[آیه۸۶] وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ؛ و چون بینند آن کسانی که شرك آورده‌اند بتانِ خویش را، گویند: ای خدای ایشان‌اند شرکای آن کسانی که ما ایشان را می‌خوانیم از دونِ تو ـ گویند ایشان را: شما دروغ‌زنان‌اید●

[آیه۸۷] وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذِ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ و پدید آورند به خدای ـعزَّوجلَّ ـ آن روز انقیاد، و گم شد از ایشان آنچه همی گفتند از دروغ که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد●

[آیه۸۸] الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ؛ آن کسانی که کافر شدند و منع کردند از طاعت خدای تعالی، بیفزودیم ایشان را عذابی فوقِ عذاب از بهرِ گناهان آن کسانی که ایشان را متابعت کنند●

[آیه۸۹] وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ؛ و آن روز بفرستیم در هر امّتی رسولی از جملهٔ قوم ایشان، تا گواه باشد بر ایشان از ایشان، و بیاریم ترا یا محمّد گواهی بر ایشان، و فرو فرستادیم بر تو کتابی که دران است پیدا کردن هر چیزی از حلال و حرام، و جملهٔ احکام، و هدایتی و رحمتی و بشارتی مسلمانان را●

[آیه۹۰] إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ خود خدای تعالی می‌فرماید به انصاف دادن، و با خلقان نیکویی کردن، و با خویشان رحم پیوستن و ایشان را عطا دادن؛ و نهی همی کند از فعلهای ناشایست کردن، و آن چیزی که در شریعت مُنکَر باشد و ستم کردن، پند می‌دهد شما را تا مگر شما پند پذیرید●

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ عثمان بن مطعون را به ایمان همی خواند، چون این آیت فرود آمد عثمان گفت: چون این شنیدم ایمان در دلِ من قرار گرفت و پیغمبر [را] ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ اجابت کردم.

و سفیان بن عبدالله گوید که عدل آن باشد که سرّ و علانیت برابر باشد و احسان آن بُوَد که سرّ نیکوتر بُوَد از علانیت، و مُنکَر آن بُوَد که علانیت بهتر بُوَد از سرّ.

آنگاه گفت: آن کسانی را که عهد کرده بودند با پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم:

[آیه۹۱] وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ؛ وفا کنید به عهد خدای تعالی چون عهد کرده باشید و نقض مکنید سوگندها از پس احکام آن، و خود کردید خدای بر خویشتن کفیلی بر وفای عهد که خدای ـ عزَّوجلَّ ـ داند آنچه شما همی کنید●

[آیه۹۲] وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ؛ و مباشید چُنان زنی که بازشکافت ریسمان خویش را از پس آنکه محکم کرده بود تا آن باز پشمی شد شکافته. و چُنان مباشید که بگیرید سوگندهای خویش فریبی و خیانتی در میان شما از بهرِ آن که گروهی پیش از گروهی باشد، خود خدای شما را اختیار می‌کند بدین عهد، تا وفا کنید یا نه، و خود بیان کند شما را روز قیامت آن چیزی که اندران خلاف می‌کردید در دنیا●

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کلبی گوید این که همی گوید: وَلاَ تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا، زنی بود در قریش، نامِ وی ریطه بن عمرو بن سعد، و سخت نادان بود و دوکی ساخته بود یك ارش، بدان پشم همی تافتی و کنیزکان وی با وی همی تافتندی تا روز به نیمه رسیدی کنیزکان را فرمودی تا آن رشته بازشکافتندی، و دیگر روز بتافتندی. پس نقض کردندی و بدین عادت بودندی هر روزی. خدای ـ عزّوجلّ ـ تشبیه کرد به حالِ وی حالِ آن کسی که سوگند یاد کند و آنگاه آن را نقض کند.

مجاهد گوید این که همی گوید: أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبىٰ مِنْ أُمَّةٍ، آن است که ایشان با گروهی عهد کردندی چون گروهی پیشتر از ان پدید آمدی و عهد پیشینگان بشکستندی و با دیگران عهد کردندی خدای تعالی ایشان را از ان نهی کرد قوله تعالی:

[آیه۹۳] وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و اگر خواستی خدای تعالی بداشتی شما را یك ملّت، ولیکن ضلالت آفریند آن را که خواهد و هدایت کند آن را که خواهد، و آنگاه پرسند شما را از آنچه همی کردید●

[آیه۹۴] وَلاَ تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ و فرا مگیرید سوگندهای خویش را قرینی در میان شما، یا کسی را بر آن غرّه کنید آنگاه نقض کنید و از جای برود قدم شما پس از آن که ثابت بود بر جای، و بچشید عذاب بدانچه منع کرده‌اید از طاعت خدای تعالی، و شما را باشد اندران جهان عذابی بزرگ●

[آیه۹۵] وَلاَ تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ و بَدَل مستانید به عهد خدای که آن را نقض کنید بَدَلی اندك از دنیا که آن که نزد خدای است از ثواب و وفا، آن بهتر باشد شما را، اگر می‌دانید●

[آیه۹۶] مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آنچه نزد شما بود برسد، و آنچه نزد خدای است باقی بُوَد، و جزا دهد آن کسانی را که صبر کنند و وفا، مُزدِ ایشان نیکوترین آنچه همی کنند●

[آیه۹۷] مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ هر که کاری کند شایسته، از مردی یا از زنی و او مؤمن باشد، زنده داریم زندگانی خوش، و جزا دهیم ایشان را مُزدِ ایشان به نیکوترین آنچه کرده باشند●

و نزول این آیت به سبب آن بود که گروهی از جهودان و گروهی از ترسایان و گروهی از بت‌پرستان با یکدیگر نشسته بودند، هریکی همی گفت که ما فضل‌تریم[1] از دیگران، خدای ـ عزّوجلّ ـ این آیت فرو فرستاد و شرط کرد ایمان در جزای نیکو یافتن آنجا که گفت: وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، و بس. آنگه خدای گفت آن کسی را که خواهد که قرآن خواند تا پناه با خدای ـ عزّوجلّ ـ کند از شرّ شیطان و وسوسهٔ وی[2]:

[آیه۹۸] فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ چون خواهی که برخوانی قرآن، استعاذت کن به خدای از شیطان رجیم ـ یعنی بگو: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ●

[آیه۹۹] إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ که نیست وی را هیچ ولایت بر آن کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدای خویش توکّل کنند●

[آیه۱۰۰] إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ؛ خود سلطانِ وی بر آن کسانی باشد که وی را طاعت دارند و آن کسانی که به خدای شرك آورند●

و بدان که مشرکان می‌گفتند که محمّد سخریت می‌کند اصحاب خویش را، ایشان را چیزی همی فرماید امروز و فردا ایشان را از ان نهی می‌کند و چیزی دیگر فرماید از ان آسانتر، و این نیست مگر چیزی که خویشتن می‌نهد. خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت عزّ من قائل:

---

۱. چنین است در باد: فضل‌تر ۲. باد: وی + گفت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۰۱] وَإِذَا بَدَّلْنَآ اٰيَةً مَكَانَ اٰيَةٍ وَٱللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓا اِنَّمَآ اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ و چون تبدیل کنیم آیتی به آیتی ـ یعنی نسخ کنیم ـ و خدای بهتر داند که چه همی فرو فرستد، گویند: خود تو همی بسازی این؛ بل بیشتری از ایشان همی ندانند*

[آیه ۱۰۲] قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ اٰمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرٰى لِلْمُسْلِمِينَ؛ بگو که فرو آورد قرآن بر وی جبرئیل از خدای تو بحقّ تا تقویت کند آن‌کسانی را که ایمان آورده‌اند و هدایتی و بشارتی باشد مسلمانان را*

بدان که عکرمه گوید که بَنی مُغیره را غلامی بود کتابْ‌خوان، نامِ وی بعیس؛ مردمِ قریش گفتند که از وی می‌آموزد. دو بنده بود نام ایشان حبر و یسار، شمشیرگری کردندی و تورات و انجیل خواندی، چون پیغمبر ـ علیه‌السَّلام ـ به ایشان بگذشتی بایستادی و خواندنِ ایشان بشنیدی، قریشیان گفتند: محمّد از ایشان می‌آموزد این که می‌گوید. و گروهی گفتند که وی را بلعم عجمی همی آموزد، خدای تعالی فرو فرستاد قوله تعالی:

[آیه ۱۰۳] وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ اِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ ٱلَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَهٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ؛ و خود ما دانیم که ایشان همی گویند که وی را همی آموزد یکی از ایشان از آدمیان. آنگه بر ایشان حجّت کرد: زبانِ آن کسی که اشارت و میل همی کنند اعجمی است و این قرآن به زبان عربی است فصیح*

[آیه ۱۰۴] اِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاٰيَاتِ ٱللّٰهِ لَا يَهْدِيهِمُ ٱللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ؛ آن کسانی که ایمان نیارند به حجّتهای خدای تعالی، راه ننماید ایشان را خدای تعالی، و ایشان را بُوَد عذابی الیم*

[آیه ۱۰۵] اِنَّمَا يَفْتَرِي ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاٰيَاتِ ٱللّٰهِ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَاذِبُونَ؛ خود افترا و دروغ آن کسانی کنند که ایمان نیارند به حجّتهای خدای تعالی، و ایشان‌اند ایشان که دروغ‌زنان‌اند*

[آیه ۱۰۶] مَنْ كَفَرَ بِٱللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيمَانِهِ اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِٱلْاِيمَانِ وَلٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِٱلْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ ٱللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ هرکه کافر شود به خدای از پس ایمان وی، مگر آن کسی که وی را اکراه کند و کفر، و دل وی آرام گرفته به ایمان، ولیکن آن کسی که بازگشاید کفر را، دل خویش، و آن را بپذیرد به اختیار، بر ایشان بُوَد خشمی از خدای ـ عزّوجلّ ـ و ایشان را بُوَد عذابی عظیم*

و این آیت دلیل است به دل نه به مجرّدِ گفتار. ابن عباس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که این آیت در شأنِ عمار فرود آمد که مشرکان وی را و پدر و مادر وی را بگرفتند و ایشان را عذاب کردند تا ایشان را بکشتند، و ایشان اوّل کسی بودند که کشته آمدند از مسلمانان؛ و امّا عمار آنچه از وی همی خواستند از کفر، به زبان گفت از بیم ایشان، و دلِ وی برجای بود، خدای ـ عزّوجلّ ـ این آیت در شأنِ وی فرو فرستاد. و امثال این قصّه بسیار افتاده است در مسلمانان. و این آیت رخصت است در چنان حال تا سلامت یابد از ان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت در صفتِ آن کسانی که کفر آورند به اختیار، ایشان را است عذابی عظیم. آنگاه گفت:

[آیه ۱۰۷] ذٰلِكَ بِاَنَّهُمُ ٱسْتَحَبُّوا ٱلْحَيٰوةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْاٰخِرَةِ وَاَنَّ ٱللّٰهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَافِرِينَ؛ آن از بهرِ آن است که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیا بر آخرت، و خدای تعالی راه ننماید گروهی را که کافر شده‌اند*

[آیه ۱۰۸] اُولٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَاَبْصَارِهِمْ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَافِلُونَ؛ ایشان ایشان‌اند آن کسانی که مُهر برنهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوایی ایشان و به بصرهای ایشان، و ایشان‌اند ایشان که غافلان‌اند*

[آیه ۱۰۹] لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ فِي ٱلْاٰخِرَةِ هُمُ ٱلْخَاسِرُونَ؛ حقّا که ایشان‌اند در آخرت که ایشان زیانکاران‌اند*

[آیه ۱۱۰] ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جٰهَدُوا وَصَبَرُوٓا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ آنگاه خدای تو آن کسانی را که هجرت کردند از پس آن‌که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشـان را عذاب کردند، منع کردند از مسلمانی، آنگاه جهاد کردند و صبـر کردند بـر ایمان و هجرت و جهـاد، خدای تـو از پس آن آمرزگار است و رحیم است ایشـان را●

و این آیت در شأنِ عیاش بن ربیعه که برادر ابوجهل بود از شیر خوردن، و ابوجندل بن صهل بن عمر و ولید بن الولید بن المُغیره و جماعتی که مشرکان ایشان را فتنه کردند تا ایشان بعضی از مراد کافران بدادند تا از ایشان سلامت یافتند، آنگاه هجرت کردند پس آن و جهاد کردند، در شأنِ ایشان فرود آمد این آیت. آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ پدید کرد که رحمت کند[1] بر ایشان، و گفت:

[آیه ۱۱۱] يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ آن روز که همی آید هرکسی خصومت همی کند از تنِ خویش، و حجّت همی آورد خویشتن را به کسی دیگر نپردازد و تمام بدهند هرکسی را آنچه کرده باشند، و ایشان‌اند که ظلم نکنند بر ایشان●

و عمر بن خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ روزی کعب الأحبار را گفت: ما را بترسان و پندی بده. گفت: به خدای که اگر عمل هفتاد پیغمبر بدان جهان بری، چیزهایی ترا پیش آید که هیچ چیز ترا نیاید مگر تنِ خویش. و کی بُوَد که دوزخ زفرتی بود که هیچ فرشتهٔ مقرّب بنماند و هیچ پیغمبر مرسل، إلّا که از بیمِ آن به زانو درافتد، تا ابراهیم خلیل‌الرحمن گوید که یا رب! من خلیلِ توام از هیچ چیز نخواهم، مگر تنِ خویش. آنگه کعب این آیت برخواند: يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَفْسِهَا[2]؛ [تن] خصمی کند، روح گوید: تن کرده است و پای و چشم و گوش تو نبودی، من چه توانستمی کردن و ازین بلا برسته بودمی؟ یا ربّ! مرا هیچ گناه نیست گناه تن را است. و تن گوید که یا ربّ! من جمادی بودم چون پاره‌ای چوب، این جان بیامد چون شعاع نوری، تا

۱. باد: کند رحمت ۲. النحل (۱۶) ۱۱۱

سمع و بصر و قوّت در من پدید آمد، اگر وی نبودی من چه توانستمی کردن؟ یا رب! عذاب جان را کن و مرا مکن. خدای ـ عزّوجلّ ـ گوید که مَثَلِ شما چون مَثَل آن است که حایطی بود و در ان جای میوه باشد و مقعدی و نابینایی آنجا حاضر باشد، مقعد را دست به میوه نرسد و نابینا میوه نمی‌بیند، ایشان حیلت سازند مقعد تا نابینا را گوید: بیا تو مرا برگیر تا دست من به میوه رسد. ایشان هر دو بسیاری میوه از ان تباه کنند بدین حیلت غرامت بر ایشان هر دو باشد نه بر یکی. همچنین حال تن و جان که آنچه کردند که جرم عذاب بر هردو باشد نه بر یکی.

و بدان که اهلِ مکّه همواره ایمن بودندی و کس ایشان را رنجه نداشتی به غارت، و نعمتهای جهان به ایشان بردندی از برّ و بحر. چون پیغمبر بیامد ایشان به وی کافر شدند، خدای ـ عزّوجلّ ـ بیم و گرسنگی بر ایشان مسلّط کرد. اما بیم آن بود که هر زمان سرّیتی از سرایای مصطفی بر ایشان گرفتی. و اما جوع آن بود که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ فرمود عرب را تا طعام کشیدن به ایشان از ایشان باز گرفتند هفت سال، تا آنگاه که سگِ مردهٔ استخوان‌سوخته خوردند و پشم و خون به یکدیگر همی برآوردند و می‌خوردند. پس پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ کس فرستادند که اگر ما گناه کردیم کودکان و زنان ما را چه گناه، و اگر ما را دشمن داری با ایشان چه دشمنی داری! پیغمبر ـ صلّی‌الله وعلیه وسلّم ـ دستوری داد مردمان را تا طعام بردند و هنوز کافر بودند. خدای ایشان را مَثَلی ساخت جمله کافران را، و گفت عزّ من قائل:

[آیه ۱۱۲] وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ؛ و یاد کرد خدای تعالی مَثَلی از حالِ دهی ـ یعنی مکّه ـ ایمن بود و آرمیده آمد به وی روزی وی فراخ از هر جایی، پس کافر شدند به نعمتهای خدای تعالی، پس بچشانید وی را خدای تعالی رنج لباسِ گرسنگی و ترس به آنچه همی کردند●

[آیه ۱۱۳] وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ كَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ؛ و خود آمد به ایشان رسولی از ایشان، تکذیب کردند وی را، پس بگرفت ایشان را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عذاب، و ایشان ستمکار بودند بر خویشتن*

و پس از این فرمود مؤمنان را که :

[آیه ۱۱۴] فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ؛ بخورید و شکر کنید نعمت خدای را، و کفران میارید از آنچه روزی کرده است شما را خدای ـ حلال و پاك ـ و شکر کنید نعمت خدای را اگر چنان است که وی را همی پرستید*

[آیه ۱۱۵] إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و خود حرام کرده است بر شما مردار و خون و گوشت خوك، و آنچه کشته باشند نه بر نام خدای. پس هرکه را ضرورتی رسد نه[1] ستمکار باشد در فرمان خدای، خود خدای غفور است و رحیم*

[آیه ۱۱۶] وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ؛ و مگویید آن چیزی که صفت همی کند زبانهای شما آن را به دروغی که این حلال است و این حرام است چون بحیره و سائبه، یا بنهید بر خدای دروغ آن کسانی که بنهند بر خدای تعالی دروغ، از عذاب خدای نرهند*

[آیه ۱۱۷] مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ ایشان راست متاعی اندك در دنیا، و ایشان را بُوَد عذابی الیم در آخرت*

[آیه ۱۱۸] وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ و بر آن کسانی که جهودان بودند حرام کردیم آنچه برخواندیم بر تو از پیش، و ما بر ایشان ستم نکردیم که آن بر ایشان حرام کردیم ولیکن ایشان بر خویشتن ستم کردند یعنی شما چنان مکنید*

۱. باد: و + نه

[آیه ۱۱۹] ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ پس اگر کنید خود خدای آن کسانی که کنند بدی به نادانی، آنگاه توبه کنند از پس آن و کارهای شایسته کنند، خدای تو از پس توبه معصیت و جهالت غفور و رحیم است*

[آیه ۱۲۰] إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ خود ابراهیم امّتی بود مطیع خدای را، برگردیده از شرك، و نبود از مشرکان*

[آیه ۱۲۱] شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ شاکر بود نعمتهای خدای را، برگزیده خدای وی را، و راه نموده بود وی را راه راست*

[آیه ۱۲۲] وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ و داده بودیم وی را در دنیا نیکویی ـ یعنی ثنای نیکو و قبول همه امّتان وی را ـ و وی در آخرت از جمله شایستگان باشد*

[آیه ۱۲۳] ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ آنگاه وحی کردیم به تو یا محمّد که متابعت کن دین ابراهیم را ـ علیه‌السّلام ـ که وی حنیف بود و نبود از مشرکان ـ یعنی وی را متابعت کن اندر مشاعر حج[1] و آن صفت که وی کرد*

مفسّران گفتند که ابراهیم [را] ـ علیه‌السّلام ـ از بهرِ آن خواند امّتی، که اندر وی چندان خصال محمود بود که در امّتی باشد. و مجاهد گوید که در روزگارِ وی هر که به روی زمین بود همه کافر بودند مگر وی به تنها، که مؤمن و مطیع بود. و شَهْر بن حَوْشَب گوید که هیچ وقت نبود که نه اندر زمین به چهل تن بودی که خدای ـ عزّوجلّ ـ بلا دفع کردی و برکات پدید آوردی به دعای ایشان، مگر در وقت ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ که وی بود تنها؛ از بهرِ آن بود که خدای تعالی وی را امّتی خواند.

آنگاه خدای پدید کرد که تعظیم سبت نبود در روزگار ابراهیم ـ علیه‌السّلام، از آن

۱. باد: حج + کن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است که اندر دینِ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ نیست. قوله تعالی:

[آیه ۱۲۴] إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبْتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ خود نهاده آمده است تعظیمِ حرمتِ سبت بر آن کسانی که خلاف کردند در آن ـ یعنی جهودان ـ و خود خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت اندران چیزی که اندران خلاف کردند اندر دنیا●

کلبی گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ موسی را ـ علیه‌السّلام ـ به جمعه فرمود و گفت: از هفت روز یك روز فارغ گردید کار خدای را و عبادت وی را، و شش روز صنعتهای شما را باشد. گفتند: نخوانیم مگر روزِ شنبه که خدای ـ عزّوجلّ ـ در آن روز هیچ چیز نیافرید از ارکان عالم. خدای ایشان را آن بداد و در آن باب با ایشان تشدید بسیار کرد، آنگاه عیسی بن مریم ـ صلوات‌الله علیه ـ بیامد و امّتِ خویش به جمعه فرمود، گفتند: نخواهیم که عید جهودان [است] و لا بس، عید ما باشد در روز یك‌شنبه، [و آن روز] عید ساختند، خدای ـ عزّوجلّ ـ این آیت را کرامت کرد و آن روز به ارزانی داشت. و از بهرِ آن گفت پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ جهودی [را] که روز آدینه ما را و فردا شما را و پس فردا ترسایان را. شما اندرین جهان پیش از ما باشید به وقت، ولیکن روز قیامت ما از شما پیش باشیم به بهشت، و بهشت حرام است بر همه پیغمبران تا آنگاه که من در بهشت روم و حرام است بر همه امّتان تا آنگاه که امّتِ من در بهشت روند.

آنگاه پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ فرمود تا خلق را به طاعت خدای تعالی خوانَد، قوله تعالی:

[آیه ۱۲۵] ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ وَجَٰدِلْهُمْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ؛ بخوان خلق به دینِ خدای خویش به حکمت و پند نیکو ـ یعنی قرآن ـ و مناظره کن با ایشان که آن طریق که نیکوتر باشد، خود خدای تو بهتر داند

آن کسی را که گم شده باشد از راه وی، و وی بهتر داند مهتدیان را●

و بدان که تا اینجا که رسید ازین سوره، در مکّه فرود آمده بود و این باقی که مانده است در شأن شهدای اُحد فرود آمده است از بهرِ آن که مشرکان در کشتنِ مسلمانان افراط بسیار کردند و بسیاری را از مسلمانان مثله کردند و گوش و بینی و دست و پای و مذاکیر همی بریدند تا هیچ‌کس نبود از مسلمانان که با وی نکالی نکرده بودند مگر حَنظلة بن الرّاهب که پدر وی عامرِ بو راهب با بوسفیان بود از بهرِ آن مثله نکردند. چون مسلمانان آن بدیدند، گفتند: اگر خدای ما را بر ایشان ظفر دهد ما با ایشان آن کنیم از نکال و مثله که هرگز هیچ‌کس از عرب آن نکرده باشد. و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بیامد و بر سرِ حمزة بن عبدالمطلب ـ رضی‌الله عنه ـ بایستاد عمّ وی، و گوش و بینی و مذاکیرِ وی بریده بودند و شکم وی شکافته، و هند پاره‌ای از جگر وی خاییده[1] و خورده و به حلقِ وی فرو نرفت، بینداخت آن را تا پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اگر آن در تن بایستندی هرگز تن وی دوزخ ندیدی که حمزه برِ خدای تعالی گرامی‌تر است از آن که چیزی را از تن وی در دوزخ کند. چون پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ وی را بدید بر آن حال، دردی یافت در دل خویش که هرگز همچنان دردی نیافته بود، و گفت: به خدای که اگر خدای مرا ظفر دهد بر ایشان، هفتاد تن را از ایشان مثله کنم به جای تو. خدای تعالی فرو فرستاد:

[آیه ۱۲۶] وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّٰبِرِينَ؛ و اگر پاداش کنید کسی را بر عقوبتی، چنان عقوبت کنید که با شما کرده باشند ـ یعنی زیادت مجویید و تعدّی مکنید ـ و اگر صبر کند آن صبر بهتر باشد صابران را●

و چون این آیت فرود آمد، جماعت را گفت: اگر صبر کنید و خاصّه مصطفی را

۱. باد: خاینده

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: صبر کن. پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: بلی صبر کنیم تا آن را که گفته بود بگذاشت و آن سوگند را کفارت کرد.

ابن عباس و ضحاك گویند که این آیت منسوخ است به آیتِ قتال، و این از پیشِ نزولِ سوره برآمده بود و آن وقت بود که پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ فرموده بود که جنگ کن با آن کسی که با تو جنگ کند، بر ابتدا با هیچ کس حرب نکند.

و مجاهد با جماعتی گفتند که این آیت محکم است و مقرّر در شریعت، و معنیش آن است که کسی را ستم رسیده باشد از دیگری، همچنان وی را مکافات کند، و نشاید که بر وی زیادتی جوید.

آنگاه پیغمبر را ـ علیه‌السّلام ـ بر خصوص فرمود تا صبر کند، و گفت عزّ من قائل:

[آیه ۱۲۷] وَٱصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ؛ و صبر کن و نبوَد صبر تو مگر به توفیقِ خدای، و اندوه مدار بر اعراض ایشان، و مباش در تنگی از مکرِ ایشان*

[آیه ۱۲۸] إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ؛ که خود خدای تعالی با آن کسانی بُوَد که پرهیزکار باشند و آن کسانی که ایشان نیکوکاران باشند*

سورة بنی‌اسرائیل

این سورت مکّی است و صد و یازده آیت است در عدد کوفی و ده در عدد مدنی و بصری. و هزارو پانصد و سی و سه کلمه است و شش هزار و چهارصد و شصت حرف است. و اُبیّ بن کعب روایت کند از پیغامبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت که هرکه سورت بنی‌اسرائیل برخواند و دل وی تنگ شود از یادکردِ پدر و مادر ـ یعنی از آنچه درین سورت یاد کرده است ـ وی را بدهند در بهشت مزدِ هفت قنطار، هر قنطاری هزار و دویست اَوْقیه، هر اَوْقیه بهتر از دنیا و هرچه اندر دنیا است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

[آیه ۱] سُبْحَانَ ٱلَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَى ٱلَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ ءَايَٰتِنَا إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ؛ پاك و منزّه آن کسی که ببرد بندهٔ خویش را شبی از مسجدِ حرام به مسجدِ بیت‌المقدس، آن مسجد که چیزها ثابت گردانیدیم گردِ وی. ـ یعنی اردن

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و فلسطین و غیر آن و آن را مقرّ انبیا ساختیم مهبط فرشتگان به وحی و محشرِ قیامت ـ ما بنماییم وی را عجایبِ کارهای ما که او است شنوا و بینای بی‌نهایت●

گروهی گفتند که ابتدا اسرا از مسجدِ مکّه بود چنین روایت کند انس مالك ـرضی‌الله عنه ـ از پیغمبر صلّی‌الله علیه وسلّم. و گروهی گفتند: از سرای خواهر علی ابن أبی طالب ـ رضی‌الله عنه ـ بود امّ هانی. و چنین روایت آمده است از امّ‌هانی که گفت: پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ در خانهٔ من بود نماز خفتن کردم با وی، و برخاستم و تکیه کردم و وی را در نمازگاه بگذاشتم و از خواب بیدار نشدم تا بامداد، پیغمبر ـعلیه‌السّلام ـ گفت مرا: برخیز یا امّ‌هانی برخیز تا ترا چیزی عجب بگویم. امّ‌هانی گفت که من گفتم: همه چیزهای تو عجب است. پس وی نماز کرد و من با وی نمازِ بامداد کردم، چون از نماز بپرداختم، گفت مرا: یا امّ‌هانی! دوش من با تو نمازِ خفتن کردم چنان که دیدی، آنگاه جبرئیل بیامد و گفت: یا محمّد! من به درِ سرای رفتم فریشته‌ای دیدم ایستاده بر استوری، مرا گفت: برنشین، و خبر یاد کرد چنان که بگویم پس ازین. و آن کس که این قول گوید ظاهرِ قرآن را تأویل کند و گوید: مسجد حرام گفت اندر آیت، ولیکن جملهٔ حرم خواست که حرم همه مسجد است و حرمتِ مسجد را همه رسیده است.

و بدان که حدیثِ معراج حدیثی است مشهور در میانِ خواص و عوام. و اخبار در بابِ آن مستفیض است از پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ در جمله هر چند اندر تفاصیل آن اختلاف است میانِ راویان، و هیچ کس آن را انکار نکند از جملهٔ اهل سنّت و جماعت، ولیکن گروهی از معتزلیان و روافض آن را انکار کنند و باك ندارند که آیتهای قرآن را و اخبارهای درست انکار کنند و آن را که ایشان گویند بر هیچ چیز نتوان نهاد مگر آن که خدای تعالی ایشان را از راه حق باز داشته است و بیراه گردانیده تا در ضلالت خویش سرگردان می‌باشند تا آنگاه که حکم خداوند در ایشان رسد والاّ هیچ چیز نیست در دستِ ایشان که آن را از قبلِ آن انکار کنند و از قبل آن انکار توان کرد از بهرِ آن که ایشان نتوانند گفت که خدای ـ عزّوجلّ ـ بر آن قادر نیست زیرا که آن خدای

که قادر نبود که چیزی از عجایب خلق خویش در آسمان و زمین به وی نماید. و نتواند گفت که بر اثبات آن خبر نیامده است زیرا که خبر درین باب بیشتر از آن است که آن را انکار توان کرد، وَلٰکِنَّ اللهَ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ[1] بِعَدْله وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ بِفَضْله لاٰ خُرُوج مِنْ أمره وَلاٰ إعتراض عَلَیه مِنْ فِعْله، لاٰ یُسْـأَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُون[2].

و بدان که حدیث معراج جماعتی از پیغمبر روایت کرده‌اند به روایتهای مختلف، و آنچه ظاهرترین و پیداترین و به اتّفاقِ راویان نزدیك‌تر، یاد کنیم ترا إنْشَاءالله تعالی. و از جملهٔ راویانِ این خبر ابن عبّاس است ـ رضی‌الله عنهما ـ و عایشه ـ رضی‌الله عنهما ـ و جابر بن عبدالله و ابوهریره و انس بن مالك رضی‌الله عنهم. [و انس بن مالك]یکبار از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ روایت کند و یك بار از مالك بن صَعْصَعه روایت کند از پیغمبر صلّی‌الله علیه وسلّم. گفتند: پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: به مکّه بودم میانِ خفته و بیدار که جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ بیامد و گفت: برخیز یا محمّد! من برخاستم جبرئیل و میکائیل را ـ علیهما السّلام ـ دیدم، جبرئیل میکائیل را گفت: طشتی بیار از آب زمزم تا دلِ وی پاك کنم. و آنگاه شکمِ من باز کردند و میکائیل سه بار آب آورد از زمزم تا دلِ من بشُست و غل و غش از دلِ من بکَنْد و آن را از علم و حلم و ایمان بیاگند و میان دو کتفِ من به خاتم‌النبوّة مهر کرد. آنگه جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ دست من بگرفت و مرا برد تا به سقایهٔ زمزم، و فرشته وی را گفت: پاره‌ای از آب زمزم و آب کوثر بیار. و مرا گفت دست و روی بشوی بدین. من دست و روی بشستم. و گفت مرا: برو یا محمّد. گفتم: کجا روم؟ گفت: نزدِ خدای تو و خدای همه خلق، یعنی آنجا که وی فرمان داده است. پس دستِ من بگرفت و مرا از مسجد بیرون آورد، بُراق دیدم بازداشته، ستوری مهتر از خر و کهتر از ستور، و روی وی چون روی مردم، و دُنبالِ وی چون دُنبالِ اشتر، و عرف وی چون عرفِ اسب، و پایهای وی چون پایهای استر، و اضلاف وی چون اضلاف گاو، و سینهٔ وی چون یاقوتِ سرخ، پشت چون مروارید، رحلی به وی از رحلِ بهشت، و وی را دو بَرّ از رانها رسته، و رفتن وی چون

۱. مأخوذ از سورة النحل (۱۶) آیهٔ ۹۳ ۲. الانبیاء (۲۱) ۲۳

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

رفتن برق، و گام وی چندان که چشم بدیدی. جبرئیل گفت مرا: برنشین یا محمّد که این ستور ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ است که خانه را بر وی زیارت کردی. پس چون من خواستم که دست بر وی نهم سر برآورد، جبرئیل وی را گفت: یا بُراق! بُراق گفت: یا جبرئیل! وی دست به چیزی آرزوی کرده است. جبرئیل گفت مرا: یا محمّد! هرگز دست فراروی کرده‌ای؟ گفتم: نکردم یا جبرئیل مگر یك بار که بر اساف و نایله بگذشتم دست بر سرِ ایشان بمالیدم و گفتم: گروهانی که شما را همی پرستند از دونِ خدای سخت بیراه مردمان‌اند. گفت جبرئیل: ای بُراق! به خدای که هرگز بر تو ننشسته پیغمبری گرامیتر به خدای تعالی از محمّد علیه‌السّلام. آن بُراق ترسید و عرق از وی بگشاد از شرمِ سر باز زدن که کرده بود و آنگاه تن فرو داشت تا خواست که بر زمین افتد من بر وی نشستم و راست بایستادم. جبرئیل روی سوی مسجد الحشر نهاد و بُراق هر گامی که می‌نهاد چندان که چشم وی بدیدی، و جبرئیل بر پهلوی، من از وی درنگذشتمی و وی از من درنگذشتی. و من اندران رفتن بودم که ندایی شنیدم از دستِ راست سه بار: یا محمّد بایست تا چیزی از تو بپرسم. ندای دیگر شنیدم از دست چپ سه بار: یا محمّد بایست تا چیزی از تو بپرسم. نایستادم و از وی درگذشتم، عجوزی پیش آمد هر چیزی از گوناگون از زینت و آرایش بر وی کرده، مرا گفت: یا محمّد! با من نگر. من به وی ننگرستم[1] و چون از وی درگذشتم، گفتم: یا جبرئیل! که بود مرا که بخواند از دست راست؟ گفت: داعیهٔ جهودان بود و به خدای که اگر تو وی را اجابت کردی امّتِ تو همه دنیا را بر آخرت اختیار کردند[ی].

آنگاه دو جام بیاوردند، یکی شیر و یکی می، و مرا گفتند: بخور هرکدام که خواهی. من شیر گرفتم و خوردم. جبرئیل مرا گفت: صواب کردی که اگر می فراگرفتی، امّتِ تو بعد از تو همه بیراه گشتندی. آنگه گذشتم به گروهی که همی کشتند و همی درودند، در یك روز هرچند بدرودندی باز برستی، گفتم: یا جبرئیل! ایشان که‌اند؟ گفت: ایشان مجاهدان‌اند در راه خدای تعالی، هر نیکویی که کرده

۱. باد: نگرستم

باشند ایشا نرا مضاعف کنند یکی هفصد. وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرّٰازِقِینَ.[1]

آنگه بگذشتم به گروهی که سرِ ایشان همی کوفتند به سنگ باز برستی، گفتم: یا جبرئیل! ایشان چه قوم‌اند؟ گفت: ایشان آنان‌اند که سرِ ایشان گران گردیدی از نمازِ فریضهٔ کردن.

آنگاه بگذشتم به گروهی، نشانهای بسیار بر پس و پیشِ ایشان، و ایشان را گذاشته چنان که ستوران را بگذارند تا ایشان زقّوم و ضریع و آتش دوزخ و سنگهای آن همی چریدند، گفتم: یا جبرئیل! ایشان کی‌اند؟ گفت: آن کسانی که صدقاتِ مالِ خویش ندادندی وَمٰا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰکِنْ[2] أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ[3]، وَمٰا رَبُّكَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِیدِ[4].

آنگاه بگذشتم به گروهی که در پیشِ ایشان دیگی گوشت بود پخته و خوش، و دیگی دیگر بود پلید، ایشان آن پلید می‌خوردند و آن خوش و پخته نمی‌خوردند، گفتم: یا جبرئیل! ایشان که‌اند؟ گفت: ایشان گروهانی‌اند در امّتِ تو که زن حلال خویش را بگذارند و به زنی حرام پلید قصد کنند و با وی باشند.

آنگه بر چوبی بگذشتم در راه که هیچ جامه به وی برنگذشتی إلاّ که آن را بدریدی و پاره بکردی، گفتم: یا جبرئیل! این چیست؟ گفت: این مَثَلِ گروهی است در امّتِ تو که ایشان راه زنند. آنگه برخواند: وَلاٰ تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرٰاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ...[5] الآیه.

آنگاه بگذشتم بر مردی که حُزْمهٔ عظیم از هیزم جمع کرده بود و نمی‌توانست که آن را بردارد از آن عاجز شده و به نزدیك آن مانده و زیادت همی نهاد بر آن، گفتم: یا جبرئیل! این چیست؟ گفت: این مردی است از امّتِ تو که امانات بسیار گرد آمده است بر وی، و همی نتواند که از ان بیرون آید، عاجز مانده است.

آنگاه بگذشتم بر گروهی که لبها و زبانهای ایشان می‌بریدند به ناخنْ بُرای آهنین

۱. سبأ (۳۴) ۳۹ ۲. باد: ولکن + کانوا ۳. آل عمران (۳) ۱۱۷
۴. فصّلت (۴۱) ۴۶ ۵. الاعراف (۷) ۸۶

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سو در بعضی روایات آن است که از آتش ـ هرچند که بریدندی دیگر برستی، گفتم: یا جبرئیل! ایشان چه قوم‌اند؟ گفت: ایشان خطیبانِ با فتنه‌اند.

آنگه فرا رسیدم به سوراخی خُرد که گاوی بزرگ از آنجای بیرون آمد، خواست که بازگردد و باز آنجا فرو رود، نتوانست، گفتم: یا جبرئیل! این چیست؟ گفت: این کسی بُوَد از امّتِ تو که سخنی بگوید عظیم، آنگه نتواند که آن را باز دریابد.

آنگاه گذشتم به وادیی که بادی گذشت آنجا سرد و خوش و بانگی می‌آمد، گفتم: یا جبرئیل! این بانگ و این باد چیست؟ گفت: این بانگ بهشت است که می‌گوید: یا ربّ برسان به من آن کسی که وعده کرده‌ای که بسیار شد نعمتهای گوناگون به نزدیك من از کوشکها و غرفه‌ها و استبرق و سندس و زر و سیم و اواها و فواکه و طعامهای نیکو، بده مرا آنچه[1] کرده‌ای وعده. گفت: ترا دادم هر که مؤمن انست از زنان و مردان که ایمان آرد به من و رسولان من و کارهای شایسته کنند و به من شرك نیاورند و مرا مِثْلی نه ننهند، و هر که از من بترسد وی ایمن است و هر که از [رسول] من بترسد وی ایمن است و هر که از من عطا خواهد وی را است و هرکه مرا وام دهد من وی را جزا دهم و هر که بر من توکّل کند شغل وی کفایت کنم، مَنَم خدای که نیست خدای غیر از من، خلاف نکنم وعدهٔ خویش را قَدْ اَفْلَحَ اَلْمؤمِنُون[2]، فَتَبَارَكَ اللهُ اَحْسَنُ اَلْخَالِقِين[3]. بهشت گفت: راضی شدم.

آنگه با وادیی رسیدم آوازی شنیدم سخت مُنْکَر و ناخوش‌بوی، گفتم: یا جبرئیل! این چیست؟ گفت: این بانگ دوزخ است که می‌گوید: ای بار خدای به من ده آنچه وعده کرده‌ای که بسیار شد به نزدیك من سلاسل و اغلال وعذابهای گوناگون. خدای ـعزّوجلّ ـ وی را گفت: ترا است هر مشرك و مشرکه که بیافرینم و هر خبیثی و جبّاری که ایمان نیارد به روزِ شمار. دوزخ گفت که راضی شدم.

آنگاه با جایگاهی رسیدم و جبرئیل مرا گفت: فرود آی و نماز کن. فرود آمدم و نماز کردم، گفت: دانی که کجا نماز کردی [به وقت] هجرتْ[4] تو اینجا خواهی بود.

۱. باد: که + آنچه ۲. المؤمنون (۲۳) ۱ ۳. المؤمنون (۲۳) ۱۴ ۴. باد: مطبّه و هجرت

پس از ان همی رفتیم تا به جایگاهی رسیدیم، جبرئیل گفت: فرود آی. فرود آمدم و دو رکعت نماز کردم، گفت: دانی که کجا نماز کردی به طور سینا آنجا که خدای با موسی سخن گفت. پس از ان [همی رفتیم تا به جایگاهی رسیدیم، جبرئیل] گفت: فرود آی، فرود آمدم و نماز کردم، گفت: دانی که کجا نماز کردی آنجا که عیسی از مادر بزاد.

آنگه رفتیم تا به بیت‌المقدس رسیدم و فریشتگان را دیدیم که از آسمان فرود آمده بودند و به بشارت و کرامت پیش من آمدند به فرمان خدای تعالی، و می‌گفتند: السّلام‌علیك یا اوّل و یا آخر و یا حاشر. گفتم: یا جبرئیل! چیست این تحیّت که ایشان مرا می‌گویند؟ گفت: تو آن کسی که برخیزی روز قیامت به اوّل، و اوّل کسی باشی که شفاعت کنی و خدای تعالی شفاعت وی بدهد و ابتدای حشر به تو خواهد بود و به امّتِ تو.

آنگاه از ایشان درگذشتیم تا به درِ مسجد رسیدیم، جبرئیل مرا فرود آورد و بُراق بر در حلقه مسجد بست آنجا که پیغمبران از پیشِ من بایستادندی به غشاوه از حریر بهشت. چون در مسجد رفتم پیغمبران را ـ علیهم‌السّلام ـ دیدم که از پیش من بودند. و در بعضی از خبرها آمده است که روح ایشان را دیدم آن پیغمبرانی که از وقت ادریس و نوح بودند تا به وقت عیسی ـ علیه‌السّلام ـ بر من تحیّت کردند همچنان که فریشتگان کرده بودند. گفتم: یا جبرئیل! ایشان که‌اند؟ گفت: ایشان برادرانِ تو اند از پیغمبران. مشرکان می‌گویند که خدای را انباز است و جهودان و ترسایان می‌گویند که وی را فرزند است، بپرس از این پیغمبرانِ خدای که خدای را هیچ انباز و فرزند هست؟ آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید: وَسْئَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ اَلرَّحمٰنِ اٰلِهَةً يُعْبَدُون[1]. ایشان همه آفریده‌اند خدای را به یگانگی، پس ایشان را فرمود تا صفها کشیدند و مرا فرمود تا ایشان را امامی کردم.

آنگاه پیغمبران هر یکی ثنا کردند بر خدای ـ عزّوجلّ ـ و شکر کردند بر نعمتها که

۱. الزخرف (۴۳) ۴۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را بدان مخصوص گردانیده بود. اوّل کسی که ثنا کرد ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ بود و آخر من بودم، گفتم: الحمدُ لِلّه الّذی أرسلنی رحمة للعالمین وکافّة للناس بشیراً و نذیراً وأنزل علیّ القرآن فیه تبیان کلّ شیْ وجعل اُمّتی خیر اُمّة أخرجت للنّاس وجعل اُمّتی وسطاً وجعل اُمّتی هم الاوّلون وَالآخرون وشرح لی صدری ووضع عنّی وِزْری ورفع لی ذکری وجعلنی فاتحاً وخاتماً. پس ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ گفت دیگر پیغمبران را: بدین است که محمّد بر شما فضل گرفته است.

آنگاه سه جام بیاوردند سر پوشیده، یکی اندر ان آب، مرا گفتند: از آن بخور اندکی. آنگاه جام دیگر به من دادند اندر ان شیر، از آن می‌خوردم تا سیر گشتم. آنگاه جامی دیگر به من دادند اندرو می، گفتم: مرا ازین نمی‌باید که سیر خوردم. جبرئیل مرا گفت: صواب کردی که اگر ازین می‌خوردی هیچ کس ترا متابعت نکردی از امّتِ تو إلّا اندکی، و اگر از آب سیر می‌خوردی امّتِ تو غرقه شدندی.

آنگاه جبرئیل دست من بگرفت و مرا به نزدیك صخره آورد و بر بالای صخره آورد، معراجی دیدم بر آسمان که هرگز کسی نیکوتر از ان چیزی ندیده باشد که فریشتگان بر آن بر آسمان رفتندی؛ اصلش بر صخرهٔ بیت‌المقدس و سرش بر آسمان پیوسته، یك جانب از ان از یاقوت سرخ و دیگر از ان زبرجدِ سبز، پایه از سیم و دیگر از زر و دیگر از زمرّدِ مرصّع به دُرّ و یاقوت. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت: آن معراج است که ملك‌الموت از ان پدید آید آن وقتی که جان کسی برخواهد داشت وقتی که شما مردهٔ خویش ببینید که چشم به چیزی افگند و معرفت خلق از وی بریده شود از نیکویی آنچه بیند.

آنگه جبرئیل مرا برداشت و در برِ خویش نهاد و مرا بر آن معراج به آسمانِ دنیا برد، و دَر بزد، گفتند: کیست؟ گفت: مَنَم جبرئیل. گفتند: با تو کیست؟ گفت: محمّد. گفتند: فرستاده‌اند وی را به خلق؟ گفت: آری. گفتند: وَمَرْحَباً بِه حَیاهُ الله من أخٍ ومن خلیفةٍ؛ و در را بگشادند تا ما در رفتیم و در آسمان دنیا می‌رفتیم خروسی دیدم موی وی سبز و سرِ وی سفید و پایهای وی در اصل زمین هفتم؛ سرِ وی به نزدیك عرش، گردن درگردانیده، زیر عرش وی را دو پر که اگر از ان باز کردی از مشرق و

مغرب درگذشتی، و چون بعضی از شب گذشتی پرها باز کردی و بر وی بانگی کردی به تسبیح خدای ـ عزّوجلّ ـ گفتی: سبحان الملك القدّوس الکبیر المتعال لا إله إلاّ هو الحیّ القیوم. چون وی چنان کردی همه خروسان زمین تسبیح کردندی و بانگ برآوردندی، و چون وی بیارامیدی خروسان زمین بیارامیدندی، و چون وی بجنبیدی جواب تسبیح وی دادندی. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ می‌گوید: تا آن خروس دیده‌ام به آرزوی آنَم که یك بار دیگر وی را ببینم.

آنگاه بر فرشته‌ای بگذشتیم نیمهٔ زیرِ وی از آتش و نیمه‌ای از برف، که نه آتش برف را می‌گداخت و نه برف آتش را می‌نشاند. و وی بانگ می‌کرد به آوازی بلند: ای بار خدای که تألیف کردی میانِ برف و آتش، تألیف کن میانِ دل مؤمنان. گفتم: یا جبرئیل! این کیست؟ گفت: فرشته‌ایست از فریشتگانِ خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را موکّل کرده است بر کناره‌های آسمان و زمین تا اهلِ زمین را نصیحت می‌کند، گفتارِ وی این است از ان وقت که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را بیافریده است.

آنگاه گذشتم بر فریشته‌ای دیگر، نشسته بر کرسی، و همه دنیا در میانِ دو زانوی خویش گرد کرده، در دستِ وی لوحی نوشته است[1]، اندران لوح می‌نگریست و هیچ گونه از سوی دست راست و دست چپ نمی‌نگریست[2]، گفتم: یا جبرئیل! من بر هیچ فریشته‌ای نگذشتم که من از وی بیش از ان ترسیدم که از ان می‌ترسم. جبرئیل گفت: ما نیز همچنین از وی همی ترسیم و این ملك‌الموت است و شغلِ وی آن است که همواره جانهای خلق فرا گیرد. گفتم: یا جبرئیل! هر که بمیرد وی را بدین فرشته باید نگریستن؟ گفت: آری. گفتم: ای عظیما کار که مرگ است. گفت: آنگه از پیس مرگ عظیم‌تر. گفتم: یا جبرئیل! مرا به نزدیكِ وی بر، تا بر وی سلام کنم. جبرئیل مرا به نزدیك وی برد، سلام کردم، به من اشارت کرد و جبرئیل گفت: این محمّد است پیغمبرِ عربی، پیغمبر رحمت. مرا تحیّت و ترحیب کرد و اکرام کرد و گفت: یا محمّد! بشارت باد ترا که من همه چیز در اُمّتِ تو می‌بینم. گفت: الحمدالله المنّان بالنّعم.

۱. باد: است + از ۲. باد: می‌نگریست

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتم: این لوح چیست که در پیشِ تو نهاده است؟ گفت: درین لوح آجالِ خلقان نوشته است. گفتم: پس کجا است نامِ آن کسانی که جانِ ایشان فرا گرفته‌ای در روزگارِ گذشته؟ گفت: آن در لوحی دیگر است، نشان کرده‌ام و چنان کنم که هرکه جان فراگیرم هریکی را در حلقهٔ درکشم. گفتم: یا ملك‌الموت! چون خود توانی که جانِ همه خلق برگیری و تو بر یك جای نشسته و از آنجا برنخیزی؟ گفت: نمی‌بینی که خدای ـ عزّوجلّ ـ همه دنیا در میانِ هر دو زانوی من کرده است و همه خلق را پیش چشم من جمع کرده است و دست به مشرق و مغرب رسد و آنچه ورای آن است، چون برسد اجلِ بنده‌ای از بندگانِ خدای، با وی نگرم و بدان فرشتگان نگرم که یارانِ من باشند تا ایشان بدانند که جانِ وی فرا می‌باید گرفت، تا ایشان روحِ وی را معالجت کنند تا آنگاهی که به حلقوم رسد من به دستِ خویش جانِ وی برگیرم. و هیچ‌کس غیر از من جان برنگیرد و این است کاری که هر که خداوند تعالی وی را آفریده است مرا گفتارِ وی به گریستن آورد.

آنگاه بر فرشته‌ای دیگر بگذشتم تُرش‌روی و حسنِ‌کریه‌منظر شدید البَطش خشمگین، چون وی را دیدم بترسیدم، گفتم: یا جبرئیل! این کیست که من از وی ترسیدم ترسیدنی سخت؟ گفت: عجب مدار که ما نیز از وی می‌ترسیم، این مالك است خازنِ دوزخ، هرگز نخندیده است تا خداوند تعالی وی را آفریده است و از آن روز که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را خازنِ دوزخ کرده است هر روزی خشم و غیظِ وی همی افزاید بر دشمنان خدای تعالی و اهل معصیت تا آنگاه که از ایشان انتقام کند. گفتم: مرا به نزدیك وی بر. مرا به نزدیكِ وی برد و جبرئیل بر وی سلام کرد سر برنداشت، جبرئیل گفت: یا مالك! این محمّد است رسول عربی. وی به من نگریست و مرا تحیّت کرد و ترحیب و آرام کرد و گفت: یا محمّد! بشارت باد ترا، و به چیزها بشارت داد، گفتم: چند است که تو موکّلی به دوزخ؟ گفت: از ان وقت باز که خدای تعالی مرا آفریده است تا اکنون و تا قیامت همچنین باشم. گفتم: یا جبرئیل! بگوی تا راهی از دوزخ به من نمایند. وی دری از ان بگشاد لهبی بیرون آمد سیاه با وی دودی تیره و تاریك که همه آفاق از ان پُر برآمد و من از ان بترسیدم سخت که صفت آن نتوانم کرد

و از پیش نرفتم و بیم آن بود که جان از تنِ من برآید. جبریل مرا دربر گرفت و وی را گفت تا آتش را بجای خویش باز برد.

آنگاه از وی درگذشتیم و به بسیاری از فریشتگان بگذشتیم که عددِ آن خدای داند، هریکی از ایشان چندین روی میان دو کتف و چندین روی بر سینه، و بر هر رویی چندین دهن، و بر هر دهنی چندین زبان، و به هر زبانی خدای تعالی را تسبیح و تهلیل می‌کردند، و از خلقت و عبادت ایشان چیزی عظیم دیدم.

آنگاه که از ایشان بگذشتم به مردی رسیدم تمام خلقت، از دستِ راست وی دری، و از ان در بوی خوش می‌آمد. و از دستِ چپ وی دری و از ان بوی ناخوش می‌آمد. چون به دسته راست نگریستی خندیدی و چون به دست چپ نگریستی بگریستی، گفتم: یا جبرئیل! این کیست و این دو در چیست؟ گفت: این پدر تو هست آدم، و این در که از دستِ راستِ وی است چون بدان نگرد کسانی بیند در ذرّیّتِ خویش که در بهشت خواهند رفت شادمان شود و بخندد و آن دری که از سوی چپ وی است دوزخ است چون بدان کسانی نگرد که از ذرّیّتِ وی در وزخ خواهند بود بگرید و غمناك شود.

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: برآسمان دوم رفتیم جبرئیل ـعلیه‌السّلام ـ در بزد، گفتند: یا جبرئیل این کیست که با تو است؟ گفت: محمّد. گفتند: وی را به خلق فرستادند؟ گفت: آری. گفتند: حیاه الله من اخٍ ومن خلیفته فنعم المجیٔ جاء. چون دررفتیم دو برنا دیدیم، گفتم جبرئیل را که ایشان که‌اند؟ گفت: عیسی بن مریم و یحیی زکریا ـ صلوات‌الله علیهم ـ پسران خالهٔ یگدیگر.

پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: آنگاه بر آسمان سیوم رفتیم، گفتند: یا جبرئیل! با تو کیست؟ گفت: محمّد. گفتند: وی را به خلق فرستادند؟ گفت: آری. گفتند: حیاه الله من اخٍ ومن خلیفته فنعم المجیٔ جاء. و چون دررفتیم مردی را دیدم که چندان فضل داده وی را اندر نیکویی که ماه را بر جملهٔ ستارگان لیلة‌البدر. گفتم: یا جبرئیل! این کیست؟ گفت: برادرِ تو یوسف علیه‌السّلام.

گفت پیغمبر صلّی‌الله علیه وسلّم: آنگاه بر آسمان چهارم بُرد مرا، و در بزد،

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتند: کیست با تو؟ گفت جبرئیل: با من محمد است علیه‌السّلام. گفتند: وی را به خلق فرستادند؟ گفت: آری. گفتند: حیاه الله من اخٍ ومن خلیفته فنعم المجیٔ جاء. پس دررفتیم، مردی دیدم، گفتم: یا جبرئیل! کیست؟ گفت: ادریس قَدْ رَفَعه‌الله مکاناً علیاً. پشت به دیوانهای خلق باز نهاده بود که کارهای ایشان اندران مثبت بود.

آنگاه بر آسمان پنجم برد، بفرمود تا در بگشادند، گفتند: کیست؟ گفت جبرئیل: با من محمّد [است] علیه‌السّلام. گفتند: وی را به خلق فرستادند؟ گفت: آری. گفتند: حیاه‌الله من اخٍ ومن خلیفته فنعم المجیٔ جاء. پس در رفتیم مردی دیدم نشسته و گروهی گردِ وی نشسته و ایشان را قصّه می‌گفت. گفتم: یا جبرئیل! این کیست؟ گفت: این هارون است که محبوب بود در قوم خویش، و این که گردِ وی نشسته‌اند بنی‌اسرائیل‌اند.

آنگه در رفتیم بر آسمان ششم در بگشادند و تحیّت بر آن صفت که یاد کردیم [بگفتند]. پس مردی را دیدم نشسته، گفتم: این کیست یا جبرئیل؟ گفت: موسی علیه‌السّلام. بر وی سلام کردم جواب[1] داد و نیز گفت: مرحباً بالاخ الصّالح والنّبیّ الصّالح. چون از وی درگذشتم بگریست، گفتند وی را: چرا می‌گریی؟ گفت: از ان می‌گریم که غلامی از پس من به خلق فرستادند در بهشت رود از امّتِ وی بیشتر از ان که از امّتِ من.

و در روایت ابن عبّاس آمده است از پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ که در آسمان ششم خلق بسیار دیدم که موج همی زدند و فریشتگان دیدم که سر تا پای ایشان سرها بود و رویها بود و زبانها بود، هریکی از ان تسبیح می‌کردند و ثنای می‌گفتند خدای ـ عزّوجلّ ـ را که به یگدیگر نمانست به بانگها، و نعمتها که به یگدیگر نمانست. چنان که اگر بانگ یکی از ایشان اهل زمینْ همه بشنوند از بیمْ همه بمیرند. و تا خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را همه بیافریده بود بر همان صفت بودند به تسبیح و عبادت که هیچ‌کس از

۱. باد: و + جواب

ایشان با دیگری سخن نگفته بود و روی دیگری ندیده بود و هرگز سر برنداشته بودند و به آسمان هفتم نگریسته بودند از بیم و هیبت و خشوع در عبادت و طاعت، بر ایشان سلام کردم پس اشارت کردند و جواب دادند و به من ننگرستند از خشوع. و جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ گفت: این محمّد است نبی‌الرّحمة، خاتم‌النبیّین، سیّدالبشر بنی‌العرب، با وی سخن بگویید. چون قول جبرئیل شنیدند مرا تحیّت کردند و سلام کردند و بشارت دادند و گرامی کردند و باز روی به عبادت خویش نهادند چنان‌که بودند و من بسیار نگریستم با ایشان از عظیمی خلق ایشان و نهماری عبادت ایشان.

آنگاه بر آسمان هفتم رفتیم، گفتند: یا جبرئیل! با تو کیست؟ گفت: محمد. گفتند: وی را به خلق فرستادند؟ گفت: آری. گفتند: حیّاه‌الله من اخ ومن خلیفته فنعم الأخ ونعم الخلیفة ونعم المجیٔ جاء. و چون بر آسمان شدیم مردی دیدیم اشمط، بر کرسی نشسته، به نزدیکِ در بهشت، و به نزدیکِ وی گروهی نشسته سفیدروی، و گروهی در لونهای ایشان خیرگی بود از تغیّر. پس برخاست آن کسانی که در ایشان تغیّری بود غسل کردند و بیرون آمدند و لونهای ایشان پاره‌ای بهتر شد، آنگاه در جوی دیگر رفتند و غسل کردند و بیرون آمدند و لونهای ایشان چنان سفید شده بود که دیگران بودند، بیامدند و بنشستند با آن دیگران که سفیدروی بودند از پیش، گفتم: یا جبرئیل! این اشمط کیست و این قوم که گردِ وی‌اند که‌اند و این جوی چیست؟ گفت: این پدرِ تو است ابراهیم علیه‌السّلام، اوّل کسی[1] بر روی زمین که سفیدی در موی وی پدید آمد، و این گروه سفیدرویان که با وی نشسته‌اند آن کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و آن را به هیچ ظلم نیامیخته‌اند. و این گروه سفیدرویان که در ایشان تغیّری است آن کسانی‌اند که کارِ نیك با بد آمیخته‌اند آنگاه توبه کرده‌اند خدای ـ عزّوجلّ ـ توبهٔ ایشان قبول کرد. و امّا این سه جوی که می‌بینی یکی رحمت خدای است و سیوم آن است که می‌گوید: وَسَقٰیهُمْ رَبّهُم شَراباً طَهُوراً.[2] و ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ پشت به خانه گذاشته

۱. باد: کسی + که ۲. الانسان (۷۶) ۲۱

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود، گفتم: یا جبرئیل! این خانه چیست؟ گفت: این بیت‌المعمور است هر روزی هفتاد هزار فریشته اندرین خانه رود که هرگز باز نیایند و نوبت به ایشان نرسد.

آنگاه جبرئیل مرا برد تا سدرةالمنتهی، درختی دیدم بر وی برگهای بسیار، که هر برگی از ان همه دنیا را بپوشیدی و نَبقِ آن هریك چند قلّه از قلال هجر، و چهار جوی از اصل آن درخت بیرون می‌آید: جویی مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ [۱]، و جویی مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ [۲]، و جویی مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ [۳]، و جویی مِنْ عَسَلٍ مُصفیً. [۴] و این درخت بر آسمان هفتم بود از آن سو که با بهشت دارد و تنه‌ها و شاخه‌های آن در زیر کرسی، و من همی نگریستم فریشتگان بیامدند چون ملخ زرّین شده از بیم خدای تعالی، و گردِ آن درخت درآمدند چندانی که عددِ آن خدای تعالی داند. و مقامِ جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ در میانِ ایشان. چون به آنجا رسیدیم جبرئیل مرا گفت: اندر پیش رو یا محمّد. گفتم: تو در پیش رو. گفت: تو برِ خدای تعالی گرامی‌تری از من، در پیش رو. من در پیش رفتم و جبرئیل بر اثرِ من می‌رفت تا به آنجا رسیدیم که حجاب فراش رز بود، جبرئیل آن فراش را بجنبانید، گفتند: کیست؟ جبرئیل گفت: مَنَم و با من است محمّد صلّی‌الله علیه. گفت: الله اکبر، و دست بیرون کرد از حجاب، مرا برداشت وجبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ باز پس ایستاد، گفتم: یا جبرئیل تا کجا؟ گفتا: یا محمّد! وَمٰا مِنّٰا إلاّ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلومٌ [۵]؛ این آنجا است که کس از خلق خدای ـ عزّوجلّ ـ از آنجا درنگذشته است و بدین نزدیك نشده است وی را دستوری دادند اکنون تا به نزدیكِ این حجاب آمدم حرمتِ ترا. پس آن فریشته مرا برد تا به حجابی دیگر که وی را حجاب لؤلؤ خوانند و آن حجاب را بجنبانید فریشته‌ای از پسِ حجاب گفت: این کیست؟ گفت: منم صاحب فراش رز، و با من است رسول عرب. آن فریشته گفت: الله‌اکبر، و دست از حجاب بیرون کرد و مرا برداشت و در پیشِ خود بنهاد و هموار مرا همچنان از حجاب به حجاب همی بردند تا از پیشِ هفتاد حجاب بگذاشتند مرا؛ و سطبری هر حجابی

۱ـ۴. محمد (۴۷) ۱۵ ۵. الصافات (۳۷) ۱۶۴

پانصد ساله راه بود.

آنگاه فرو گذاشتند از بهرِ من رفوفی سبز که روشنایی آن روشنایی آفتاب را غلبه می‌کرد، خواست که روشنایی چشم من برباید. و مرا بر آن رفوف نهادند و مرا برداشت آنگاه که مرا به عرش رسانید، چون عرش بدیدم هرچند که در اوّل دیده بودم در پیش چشم من حقیر بود از بزرگی عرش، و خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا نزدیك کرد به عرش قطره‌ای دیدم که از عرش فرود آمد و در دهان من افتاد که هرگز کسی نچشیده باشد شیرین‌تر از آن، خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا بر آن قطره‌ای که به زبان من افتاد بیاگاهانید مرا از خبرِ اوّلین و آخرین، و زبانِ من‌گشاده گردانید، پس از ان که بسته آمده بود از هیبتِ رحمان. پس ابتدا کردم و گفتم: التّحیّاتُ لِلّه والصّلوات الطیّبات. و خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: سَلامٌ‌عَلیكَ أیّها النّبیّ وَرحمةالله وبرکاته. گفتم: السّلامُ عَلَینا وَعَلی عبادالله‌الصّالحین. خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: یا محمّد! هل تعلم فیما اختصم الملؤ الأعلی. ای دانی یا محمّد آن گروهانی که برداشته‌اند در چه خصومت می‌کنند و در آن مختلف‌اند؟ گفتم: تو بهتر دانی یاربّ که تویی علاّم‌الغیوب. گفت: ایشان اختلاف می‌کنند در درجات و حسناتِ تو؛ دانی یا محمّد که درجات و حسنات چه باشد؟ گفتم: تو بهتر دانی یا ربّ. گفت: امّا الدّرجات فَاسباغ الوضوْ فی المکروهات والمشی علی الأقدام إلی الجماعات وانتظار الصّلوات بعد الصّلوات. گفت: درجات آن باشد که دست و روی شستن تمام بشوید کسی در وقتها[ی] مکروه، یعنی در وقت سرمای، و آنگاه برپای خویش رود به جماعت و انتظار کند نماز را از پس نماز. و امّا الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطّعام و التهجّد باللّیل والنّاس نیامٌ. گفت: حسنات آن باشد که سلام کردن فراخ داری به خلق و طعام بر خلق گشاده داری و شب که مردمان خفته باشند تو نماز کنی و با خدای خویش مناجات آری. آنگاه گفت: یا محمّد! إٰمَنَ الرّسول. ای ایمان آورد رسول؟ گفتم: آری یا ربّ. گفت: ولی. گفتم: والمؤمنون کلّ آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله. و مؤمنان نیز هرکسی ایمان آورده‌اند به خدای و فریشتگان و کتابها و ملایکه وی، لا نفرّق بین أحد من رسله کما فرّقت الیهود والنصاری. و فرق نکنیم میانِ یکی از رسولانِ تو چنان که یهودیان و ترسایان کردند. خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: چه

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفتند یعنی مؤمنان؟ قالوا: سمعنا وأطعنا غفرانك ربّنا والیك المصیر[۱]، قالوا: سمعنا قولك واطعنا أمرك. گفتند: شنیدیم گفتارِ تو، و طاعت داشتیم فرمانِ تو. گفت: راست گویی، گفت: بخواه تا بد هم. گفتم: غفر انك ربّنا والیك المصیر[۲]. گفتم: آمرزش تو خواهم که بازگشت به تو باشد. گفت: بیامرزیدم ترا و امّتِ ترا، سَلْ تُعط، بخواه تا بدهند. گفتم: رَبَّنا لاٰ تُؤاخِذْنا إنْ نَسِینٰا أوْ أخْطَأْنا.[۳] یا ربّ! ما را به نسیان و خطا مگیر. گفت: برداشتیم از تو و امّتِ تو نسیان و خطا و آنچه ایشان را بر آن دارند به کره. گفتم: رَبَّنا وَلاٰ تَحْمِلْ عَلَیْنا اصراً کَما حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا[۴]. گفت: آن ترا است. گفتم: بر ما منه مشقتی چنان که بر آن کسانی نهادی که از پیشِ ما بودند. گفت: ترا و امّتِ ترا بدادم آن. گفتم: رَبَّنا وَلاٰ تُحَمِّلْنا ما لاٰ طاقَةَ لَنا بِه[۵]؛ بر ما حمل مکن آن چیزی که ما را طاقت نبوَد بر آن. گفت: بدادم ترا و امّتِ ترا آن. گفتم: وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا[۶]؛ ما را عفو کن از خسف، یعنی به زمین فرو بردن، و ما را بیامرز از قذف و بلاها به ما انداختن، وَارْحَمْنا[۷]؛ و رحمت کن بر ما از مسخ، یعنی از تغیرِ صورت؛ أنْتَ مَوْلیٰنا[۸]؛ تو خداوندِ مایی؛ فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ[۹]، و ما را نصرت ده بر گروهانی که ایشان کافراناند. گفت: بدادم ترا و امّتِ ترا.

آنگاه گفت مرا: بخواه. گفتم: ابراهیم را خلیلِ خویش کردی و ادریس را برداشته کردی و سلیمان را ملکت دادی و موسی را کلیمِ خویش خواندی و داود را زبور کرامت کردی، مرا چیست یا رب؟ خدای تعالی گفت: یا محمّد! ترا حبیبِ خویش خواندم چنان که ابراهیم [را] خلیل خویش خواندم و با تو سخن گفتم چنان که با موسی سخن گفتم و ترا عطا دادم فاتحةالکتاب و خواتیم سورةالبقره، و ایشان از گنجهای عرش بودند و هرگز هیچ پیغمبر را آن ندادم، و ترا فرستادم به جملهٔ اهلِ زمین: سفید و سیاه، جن و انس، و هیچ پیغمبری را هرگز به ایشان همه نفرستادم، و جملهٔ زمین برّ و بحر مسجدِ تو و امّتِ تو کردم و امّتِ ترا غنیمتْ حلال کردم و هیچ امّت را این ندادم از پیشِ ایشان، و ترا نصرت دادم بر دشمنانِ تو به آن که بیم تو در دلِ

۱ـ۲. البقره (۲) ۲۸۵ ۳ـ۹. البقره (۲) ۲۸۵

ایشان افکنم بر یك ماهه راه، و فرستادم بر تو کتابی که سیّدِ کتابها است مهیمن بر همه کتابها، قرآنی پراکنده همی فرستم، و نام ترا برداشته کردم تا هرگاه که مرا یاد کنند در ذکرِ من ترا یاد کنند، و ترا دادم به جای توراتْ مثانیِ قرآن، و به جای انجیلْ یاسین، و به جای زبورْ خواتیم، و فضل نهادم ترا بر پیغمبران به سبعِ مفصّل، و دل تو بگشادم و وزر از تو بنهادم و امّتِ ترا بهترین امّتها کردم، ایشاناند اوّلین، و ایشاناند آخرین، فَخُذْ ما آتَیْتُكَ وَکُنْ مِنَ الشّاکِرِین[۱].

آنگه چیزهای دیگر گفت که مرا دستوری ندادند که از ان خبر دهم کسی را. آنگه واجب کردند بر من و امّتِ من پنجاه نماز، و آنگاه عهد بر من گرفت و گفت: بازگرد به قومِ خویش، و تبلیغ کن از من. آنگاه از رفرفِ سبز بیامدم و مرا همی آوردند با نشیب تا سدرةالمنتهی. جبرئیل‌را ـ علیه‌السّلام ـ دیدم و چنان بود که هرچه پیشِ چشمِ من بود همی دیدم و هرچه باز پسِ من بود به دل همی دیدم و جبرئیل مرا گفت: بشارت باد ترا یا محمّد که تو بهترینِ خلقِ خدایی عزّوجلّ، ترا تحیّتی کرد که هرگز هیچ کس را از خلقْ آن نکرده است. و ترا به جایی رسانید که هیچ‌کس را از اهلِ آسمان و زمین بر آن نرسانید. و مرا به آن تهنیت بسیار کرد و گفت: خدای را شکر کن. من خدای را ـعزّوجلّ ـ بر آن شکر کردم. پس جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ مرا گفت: برو یا محمّد تا بهشت به تو نمایم و آنچه ترا است از نیکوئیها، تا زهدِ تو در دنیا زیادت شود و رغبت تو در عقبیٰ.

آنگاه رفتیم به نشیب فرو، فروتر از باد، تا آنگاه که به بهشت رسیدیم دلِ من به من آمد و ساکن شدم و جبرئیل را پرسیدم که چه بود که من دیدم؟ گفت: در راه که من همی رفتم به نزدیك عرش اندر نار و نور و جز از آن. جبرئیل گفت: سبحان‌الله آن سراهایی است که خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را ستری ساخته است میان نورِ آن حجابها و نورِ عرش، و میانِ خلقان؛ و اگر نه آن را بودی نور عرش و نور آن حجابها که خدای ـعزّوجلّ ـ بیافریده است دونِ عرش، خلقی را بسوختی و آن که ندیدی بیشترْ عجبتر از

۱. الاعراف (۷) ۱۴۲

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

آن است که تو دیدی. گفتم: سُبْحانَ اللهِ الْعَظِیم ما أکْثَرَ عَجائِبِ خَلْقه. گفتم: یا جبرئیل! آن فریشتگان که بودند که صفها کشیده بودند بسیار در دریاها، چنان که گفتی بنیانی‌اند مرصوص. گفت: یا محمّد! ایشان روحانیان‌اند روح اعظم و اسرافیل از ایشان است. گفتم: یا جبرئیل! آن صف که بود اندران دریا بلندترین ایستاده بودند زیرِ همه صفها گرداگردِ عرش؟ جبرئیل گفت: ایشان کرّوبیان‌اند شریف‌ترین و نزدیکترین فریشتگان‌اند و یکی از ایشان دل ندارد که در آن فریشته نگرد که بر کرسی رسیده است و حال ایشان بزرگتر از ان است که ترا صفت توانم کرد.

آنگاه جبرئیل در بهشت بگردید با من، هیچ جای نگذاشت إلاّ که من آن را بدیدم و مرا از ان خبر داد. و کوشکها دیدم از دُر و یاقوت و زبرجد، و درختها دیدم از زرِ سرخ، شاخه‌های آن از لؤلؤ، تن‌های آن از سیم رسته در مشك، و من بهتر دانم هر درختی را و هر کوشکی را و هر غرفه‌ای را و خیمه‌ای را و میوه‌ای را که در بهشت است از آنچه درین مسجدِ من است. و جویی دیدم که از زیرِ آن [آب] می‌آمد سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از انگبین، می‌رفت به دُر و یاقوت و مشك. جبرئیل گفت: این است کوثر که خدای تعالی داده است ترا، و آن است تسنیم که بیرون آید اندر سرایها و کوشکها و غرفه‌ها و خانه‌ها، و ایشان بدان بیامیزند شرابهای بهشت. چنان که خدای ـعزّوجلّ ـ می‌گوید: عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُاللهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً.[1] آنگه بر درختی رسیدم که در بهشت چنان ندیده بودم و در بزرگی آن عجب فرو ماندم تا هیچ چیز از خلقِ خدای چنان ندیدم، و وی را بویی که در بهشت چنان نشنیدم، برگهای آن از طوایف جامه‌های بهشت: سفید و سرخ و زرد، و میوه‌های آن چندِ قلّه‌های بزرگ، بروی هر میوه‌ای که خدای ـ عزّوجلّ ـ در آسمانها و زمینها آفریده است لونهای گوناگون و طعمهای گوناگون و بویهای گوناگون؛ عجب بماندم از آن درخت و از نیکویی آن، گفتم: یا جبرئیل! این چه درخت است؟ گفت: آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: طُوبیٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ.[2]

۱. الانسان (۷۶) ۶ ۲. الرعد (۱۳) ۲۹

و در خبرها آمده است که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ کوشکی دید در بهشت بغایت نیکو و بزرگوار، و در وی حور عین بسیار به نام عمر بن خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ و چون پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ عمر را از ان خبر داد، گفت: من اندران کوشکِ تو نرفتم که تو مردی غیوری. عمر ـ رضی‌الله عنه ـ بگریست و گفت: أَوَ عَلَیْكَ أُغار یا رسول‌الله. آنگه پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: در بهشت آن دیدم که هرگز هیچ چشم ندیده است و هیچ گوش نشنیده است و بر دلِ هیچ بشر نگذشته است، همه پرداخته و ساختهٔ خداوندان آن را، ایشان[1] از اولیای خدای عزّوجلّ. و گفت: لِمِثْلِ هٰذا فَلْیَعْمَلِ الْعامِلُون[2].

آنگه جبرئیل دوزخ بر من عرضه کرد تا أغلال و سلاسل آن بدیدم و حیّات و عقارب آن و یَحْمُوم و غسّاق و زقّومِ آن بدیدم، گروهی را [دیدم] در دوزخ که لبهای ایشان چون لبِ اشتر، و لبهای ایشان می‌گرفتند و سنگی از آتش در دهن ایشان می‌نهادند چنان که به زیرِ ایشان بیرون می‌آمد، گفتم: یا جبرئیل! ایشان چه قوم‌اند؟ گفت: آن کسانی که مالِ یتیمان خورند بظلم.

آنگاه بر گروهی بگذشتم که شکم ایشان چون خانه‌های بزرگ؛ چون آلِ فرعون به ایشان بگذشتندی، خواستندی که برخیزند که تا ایشان شکمهای ایشان را در زمین کشیدی، بیفتادندی، و آل‌فرعون ایشان را به پای همی مالیدندی و آتش بر ایشان عرضه کردندی بامداد و شبانگاه، گفتم: یا جبرئیل! ایشان کیستند؟ گفت: ایشان خورندگانِ رباانند لاَ یَقُومُونَ إلاّ کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ.[3]

چون از ایشان گذشتم زنانی را دیدم که آویخته بودند از پستانها سر به زیر، گفتم: یا جبرئیل! ایشان چه قوم‌اند؟ گفت: زنانی‌اند که زنا کنند و کودکانِ خویش بکشند.

آنگاه مرا بیرون آورد و به آسمانها همی فرود آمدیم تا آنگاه که به نزدیك موسی ـعلیه‌السّلام ـ رسیدیم و مرا گفت: خدای تعالی چه فریضه کرده است بر تو و بر امّتِ

۱. باد: ایشان + را ۲. الصافات (۳۷) ۶۱ ۳. البقره (۲) ۲۷۵

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

تو؟ گفتم: پنجاه نماز. موسی گفت: من مردمان را بهتر دانم از تو، و من رنجِ بنی‌اسرائیل کشیده‌ام و امّتِ تو ضعیف‌ترین امّت‌هااند، بازگرد و از خدای تعالی بخواه تا از امّتِ تو تخفیف کند. من بازگردیدم و رفتم تا سدرةالمنتهی به سجود درافتادم، خداوند تعالی ده نماز از من تخفیف کرد، با نزدیكِ موسی ـ علیه‌السّلام ـ آمدم ویرا گفتم، گفت: باز رو و از خدای تعالی تخفیف خواه که امّتِ تو طاقتِ آن ندارند. بازگردیدم، پس هموار می‌رفتم و می‌آمدم تا آن وقتی که نمازهای فریضه باز پنج کرد، آمدم به نزدیكِ موسی، موسی گفت: بازگرد تخفیف خواه. گفتم: چندان باز رفتم که شرم می‌دارم از خداوند تعالی، و من باز نخواهم گردید. پس ندای شنیدم که من آسمان را و زمین بیافریدم و پنجاه نماز بر تو و امّتِ تو واجب کردم وَمَا يُبَدَّل القول لَدَيَّ[1]، و به حکم من تبدیل نیفتد این پنج نماز به آن پنجاه است، بپای دارید این پنج نماز را تو و امّت، که من آن را بر اندام و بر بندگانِ خویش تخفیف کردم و بر هر نیکویی چندان جزا دادم هر نمازی را ده نماز.

آنگاه جبرئیل مرا باز آورد به مضجع خویش، و این همه در یك شب بود ازین شبهای شما. أنَا سيّد وَلَد آدَم وَلاَ فَخْر و بیدی لواء الحمد يَوْم الْقيامة ولا فخر و بیدی مفاتیح الجنّة يوم‌القيامة ولا فخر. و مرا از میانِ شما بیرون برند زود که مرا شتابِ پایهای بزرگ که دیدم گرفت و آرزوی آن برادران که دیدم گرفت، و آنچه خدای ـ عزّوجلّ ـ دوستان خویش را از شربتها و نعمتها ساخته «وَمَا عِنْدَالله خَيْرو أبْقَى[2]».

و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت: که چون به زیرِ طوبی رسیدم، جبرئیل را گفتم که قومْ مرا تصدیق نکنند. گفت: ترا بدین تصدیق کند ابوبکر صدیق ـرضی‌الله عنه ـ که او صدیق است و عایشه.

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت: دیگر روز بیرون آمدم، بنشستم جدا یگانهٔ اندوهگن از مردمان، که دانستم که قوم من آن بشنوند و مرا تکذیب کنند. بوجهل عدوالله به من بگذشت به نزدیكِ من بنشست و گفت بر سبیل استهزا: هیچ چیز تو

۱. ق (۵۰) ۲۹ ۲. القصص (۲۸) ۶۰

یافته‌ای؟ گفتم: دوش مرا [بردند]. گفت: کجا؟ گفتم: به بیت‌المقدس. گفت: آنگاه به میان ما آمدی؟ گفتم: آری. بوجهل آن را انکار نکرد از بیمِ آن که من آن پنهان کنم از قوم، و گفت: این که مرا گفتی دیگران را بگویی؟ گفتم: آری. بوجهل گفت: یا مَعْشر بنی لُؤَیّ! بیایید تا بشنوید. خلقِ بسیار بیامدند و بنشستند. بوجهل گفت: بگوی ایشان را آنچه مرا گفتی. گفتم: دوش مرا بردند. گفتند: کجا؟ گفتم: به بیت‌المقدس. و آنگاه بامداد به میانِ ما آمدی؟ گفتم: آری. از ایشان گروهی دست بر یکدیگر همی زدند و گروهی دست بر سر نهادند و تعجّب می‌کردند و می‌گفتند: این دروغ است. و گروهی از آنان که ایمان آورده بودند، مرتد گشتند، و گروهی از مشرکان رفتند به نزدیكِ ابوبکر صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ و گفتند: چه گویی درین یارِ خویش که می‌گوید که مرا[1] دوش به بیت‌المقدس بردند؟ ابوبکر صدیق گفت: وی این گفت؟ گفتند: آری. گفت: اگر گفتْ راست گفت. گفتند: وی را تصدیق می‌کنی که وی می‌گوید که من به بیت‌المقدس رفتم و باز آمدم پیش از بامداد؟ گفت: من وی را تصدیق کنم اندر بیشتر ازین که وی بامداد و شبانگاه مرا خبر دهد از آسمانها، و من [که] وی را تصدیق می‌کنم اندرین مقدار، وی را تصدیق نکنم آن روز؟ پس وی را ابوبکر صدیق نام نهادند همگنان.

و در جملهٔ آن قوم کسانی بودند که سفر کرده بودند بیت‌المقدس را، و مسجد آن دیده، گفتند: توانی که ما را مسجدْ صفت کنی؟ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت: توانم. صفتِ آن می‌گفتم یك یك، بعضی از ان بر من پوشیده گردید، جبرئیل ـعلیه‌السّلام ـ مسجد را پیشِ من داشت تا من صفتِ آن گفتمی، و به وی نظر می‌کردم. گفتند: اما صفتِ مسجد همه صواب گفتی ولیکن ما را خبر ده از کاروانی که در راه بودند که ما را شغل ایشان مهمتر از صفتِ مسجد است، بگوی که ایشان را دیدی؟ گفتم: کاروانِ فلان قبیله را به روحا دیدم که اشتری گم کرده بودند و ایشان در آن بودند و ایشان را قدحی آب نهاده،تشنه بودم[2] آن بخوردم و قدح تهی بنهادم. از

۱. باد: من ۲. باد: نشسته بودم

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان بپرسید که چون ایشان باز آمدند در آن قدح آب یافتند؟ گفتند: این نشانی نیکوست. و گفتم: به کاروانِ فلان قبیله بگذشتم و دو تن از ایشان بر اشتری نشسته بودند اشترِ ایشان از من برمید و یکی را بیفکند و دست وی بشکست، بپرسید از ایشان. گفتند: این نیز نشانی است، ولیکن ما را خبر ده از کاروانِ ما. گفتم: بر آن بگذشتم به تنعیم. گفتند: ما را از هیأت ایشان خبر ده، نشانهای آن بدادم و گفتم: فلان و فلان اندران کاروان است و اشتری اَوْرَق در پیش ایشان می‌آید و عزاره بر پشتِ وی؛ چون آفتاب برآید ایشان پدید آیند. و همه دویدند و گفتند: به خدای که محمّد قصّه‌ای عجب گفت ما را، آمدند و بر ثَنِیّهْ کَداء بنشستند تا آفتاب برآید، و وی را تکذیب می‌کردند، یکی از ایشان گفت: به خدای که آنگه که آفتاب برآید؛ دیگری گفت: به خدای که کاروان آمد. و اشتری اَوْرَق در پیش آفتاب می‌آمد و کاروان و مردمان بر همان هیأت که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ نشان داده بود می‌آمدند، آن همه بدیدند و بشنیدند و هیچ‌کس از ایشان فلاح نکرد و ایمان نیاورد و گفتند: هرگز چنین نشنیدیم، و نیست این مگر جادویی عظیم.

این است آنچه در اخبارِ معتمد آمده است در حدیثِ معراج و گفته‌اند برظاهرترین لفظی، تا بدانی و شکر کنی خدای ـ عزّوجلّ ـ را بر آن.

و بدان که یادکرد خدای تعالی اسرا تا به مسجد اقصی، و آنچه از پسِ آن از خبرِ معراج یاد کرد تا چون اسرا خلق را درست شود به قول خدای ـ عزّوجلّ ـ بدانکه یاد کردیم از نشانها، و آن را تقریر افتد در دلها به خبرِ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ معلوم گردد ایشان را آنچه از پسِ آن یاد کند از خبرِ معراج، که اگر از ابتدا ایشان را خبر دادی از آسمانها و سدرةالمنتهی و تقریبِ وی جستن، دَنَا فَتَدَلّیٰ، فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ[1] ـ چنان که یاد کرد در سورهٔ وَالنَّجْمِ اِذَا هَویٰ، آنگاه ایشان را صعب‌تر بودی و از آن نفرت بیشتر گرفتندی، خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را بیان کرد به تدریج، بعضی اندرین سوره و بعضی اندران سوره، و بعضی به زبان مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ چنان

۱. النجم (۵۳) ۸ ـ ۹

که گفت: وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ، اِنْ هُوَ اِلاّ وَحْیٌ یُوحیٰ.[1]

و آنگه چون خداوند تعالی یاد کرد کرامت مصطفی صلّی‌الله علیه وسلّم، یاد کرد و انچه داده بود موسی را ـ علیه‌السّلام ـ از نعمت و عطاها.

[آیه ۲] وَاٰتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدیً لِبَنِیٓ اِسْرَآئِیلَ اَلاّ تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلاً؛ و عطا دادیم موسی را کتاب، و کردیم آن را هدایتی بنی‌اسرائیل را، که فرا نگیرند از دونِ من کسی به خدایی*

[آیه ۳] ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ اِنَّهُ کَانَ عَبْدًا شَکُورًا؛ ایشان ذرّیت قومی بودند که ایشان را برداشتیم با نوح در کشتی، و از طوفان برهانیدیم، که وی بنده‌ای بود شکور*

و مفسّران گفته‌اند که نوح [را]از بهرِ آن شکور خواند که هرگه که وی نان خوردی، گفتی: «الحمدُ لِلّه که مرا طعام داد و اگر خواستی مرا گرسنه داشتی». و چون آب خوردی، گفتی: «الحمدُ لِلّه که [مرا آب داد] و اگر خواستی مرا تشنه داشتی». و چون جامه پوشیدی، گفتی: «الحمدُ لِلّه و اگر خواستی مرا برهنه داشتی». و هرگاه که نعلین پوشیدی، گفتی: «شکر خدای را که مرا این داد و اگر خواستی پای من برهنه داشتی». و هرگاه که قضاء حاجتی کردی، گفتی: «الحمدُ لِلّه که این از من جدا شد در عافیت، و اگر خواستی این را بر من حبس کردی و من در بلای این بماندی». از بهرِ این شکرها که می‌کرد خدای ـ عزّوجلّ ـ بر وی ثنا کرد و گفت: اِنَّهُ کَانَ عَبْداً شَکُوراً.[2]

آنگه خدای تعالی پدید کرد که هر که معصیت اختیار کند و فساد بر صلاح گزیند و به حجّتهای خدای تعالی ایمان نیاورد و فرمانهای وی را طاعت ندارد خدای ـعزّوجلّ ـ نعمت از وی زایل گرداند و دشمنان بر وی مسلّط گرداند. و تحقیقِ این معانی را از حالِ بنی‌اسرائیل خبر داد و گفت:

۱. النجم (۵۳) ۲ ـ ۳ ۲. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۴] وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓئِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا؛ و بیاگاهانیدیم بنی‌اسرائیل را در کتاب ایشان که شما فساد کنید اندر زمین دو بار، و بزرگی کنید بر مردمان بزرگواریی بزرگ*

[آیه ۵] فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَآ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا؛ چون بیاید وعدهٔ اوّل بار، فرستیم بر شما بندگان ما را، خداوندانِ حرب سخت، پس بگردند میان شهرهای شما، و آن بود قضایی رانده، و اندران هیچ خلاف نه*

[آیه ۶] ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا؛ و آنگاه شما را باز دولت دادیم بر ایشان که جالوت را بکشید بر دست داود، و مدد دادیم شما را به مالها و پسران، و کردیم شما را بیشتر از ایشان به عددِ مردان*

[آیه ۷] إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْءَاخِرَةِ لِيَسُوٓءُا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا؛ اگر نیکویی کنید با بنی‌اسرائیل، نیکویی کرده باشید خویشتن را، و اگر بدی کنید هم تنهای شما را بُوَد جزای آن، و چون بیاید وعده دیگر باره فساد شما، اندوهگین کنند دیگر باره رویهای شما را، و اندر روند در مسجد در نواحی آن ـ یعنی بیت‌المقدس ـ چنان که اندر رفتند اوّل بار، و هلاك برآرند از هرچه بر آن غلبه کنند از شهرها، هلاك برآوردنی*

و این بارِ دوم از فساد کردنِ ایشان آن بود که قصد کشتنِ عیسی بن مریم کردند آنگاه که وی به آسمان بردند و یحیی بن زکریا را بکشتند، خدای ـ عزّوجلّ ـ ططوس الرومی را و ملك فرس را بر ایشان مسلّط کرد که نام وی خردوس الفارسی بود تا ایشان را بکشتند و به اسیر ببردند و شهرهای ایشان غلبت کردند و مسجدهای ایشان ویران کردند.

[آیه ۸] عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ حَصِيرًا؛ بُوَد

که خدای شما بر شما رحمت کند با بنی‌اسرائیل، شما را بر ایشان باز نصرت دهد. و اگر باز روند به معصیت، باز رویم به سرِ عقوبت، و آنگاه بساختیم دوزخ کافران را زندانی که ایشان را جمع کنند*

و بدان که محمد بن اسحاق بن یسار گوید در تفسیرِ این حال که پیشامد بنی‌اسرائیل را آن بود که اَحْداث در میانِ ایشان بسیار شد خدای تعالی شعیا را به پیغمبری به ایشان فرستاد تا ایشان را بر حکم تورات بدارد و ایشان را به عیسی و به محمّد ـ علیهم‌السّلام ـ بشارت دهد. ایشان عصیان پیش آوردند، خدای تعالی سنجاریب را که ملكِ بابل بود، برانگیخت تا قصدِ بنی‌اسرائیل کرد با ششصد هزار رایت. و ملك نالان بود، ریشی بر ساقِ وی برآمده بود و از آمدنِ سنجاریب ترسید، شعیا را گفت: یا نبی‌الله! هیچ وحی آمده است در بابِ سنجاریب تا خدای ـ عزّوجلّ ـ با ایشان چه خواهد کرد؟ گفت: نه. پس در وقت وحی آمد بر شعیا که ملك را بگوی تا وصیت کند و کسی را از اهلِ بیتِ خویش وصی کند که وی خواهد مُرد. شعیا ـ علیه‌السّلام ـ وی را گفت، وی برخاست و دعا و زاری بسیار کرد و نماز و تضرّع بسیار کرد، و خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی کرد به شعیا که ملك را بگوی که خدای ـ عزّوجلّ ـ دعای تو مستجاب کرد و پانزده سال در عمرِ تو بیفزود و این ریش را از تو برداشت و ترا از دشمن برهانید و نشان این است که فردا همه لشکر ایشان مرده باشند و هیچ‌کس از ایشان نرهد مگر سنجاریب و پنج تن از دبیرانِ وی. پس دیگر روز همه هلاك شده بودند و سنجاریب با پنج تن از دبیرانِ وی بگرفتند، یکی از ایشان بختُ‌نصّر بود. و ایشان را آورد به نزدیكِ ملك بنی‌اسرائیل. وی سجود کرد از بامداد تا نمازِ دیگر روی بر زمین نهاده بود آنگه سر برداشت سنجاریب را گفت: دانی که خدای ـ عزّوجلّ ـ چه کرد با شما، و شما را زنده نگذاشت خدای عزّوجلّ. آنگه دیگران را خبر دهید. سنجاریب آمد به بابل، و هفت سال در مملکت بزیست، آنگه بخت‌نصّر را خلیفهٔ خویش کرد و چون هفده سال برآمد ملك بنی‌اسرائیل بمرد و فساد در میانِ ایشان ظاهر شدو یگدیگر را می‌کشتند و فسادهای گوناگون می‌کردند و فرمان شعیاء النّبی

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

ـعلیه‌السّلام ـ هیچ نبردند و خدای ـ عزّوجلّ ـ به زبانِ وی براند بسیاری پند و وعده و وعید بنی‌اسرائیل را، و گفت: بگوی ایشان را که من چون پذیرم روزهٔ شما و دلهای شما مایل به آن کسانی که معصیت می‌کنند، و چون پذیرم از شما صدقهٔ شما، صدقه از مالِ کسانی می‌دهید من مزد شما را ندهم و خداوندِ آن را بدهم که از ایشان غصب کرده‌اید. و چون شنوم دعای شما، و شما دعا می‌کنید و دلها از ان دور؟ و چون پیغمبر ایشان ازین مقالت بپرداخت همه قصدِ وی کردند که وی را بکشند، بگریخت، درختی پیش وی آمد از یگدیگر باز رفت تا وی در میان آن درخت رفت. چون وی در میان آن درخت رفت شیطان یك ریشه از جامهٔ وی بگرفت و به ایشان نمود آرّه به میانِ درخت نهادند و آن را ببریدند تا وی در میان آن بریده شد. خدای ـ عزّوجلّ ـ بر ایشان خلیفه کرد مردی را از ایشانْ نامِ وی ناشیهٔ بن اموص، و خضر را به پیغمبری به ایشان فرستاد و نام وی اورمیا بن حلقیا بود، وی ایشان را پند داد بسیار، و بترسانید، فرمانِ وی نبردند چنان‌که یاد کرده‌ایم قصّهٔ وی در سورة البقره. و بخت‌نصّر در بیت‌المقدس رفت و در شهرهای شام بگردید و ایشان را بکشت و نیست کرد و بفرمود هرکسی را از لشکرِ خویش تا سپرِ خویش پر از خاك کردند و در بیت‌المقدس ریختند و آن را پر از خاك برآوردند، و آمد به زمینِ بابل و فرمود تا هر که از بیت‌المقدس بود، همه را گرد کردند از بنی‌اسرائیل، [انگاه از] ایشان هفتاد هزار کودك اختیار کرد و آن را بر ملوك قسمت کرد.

و در جملهٔ آن غلامان که قسمت کرده بودند دانیال بود و هفت هزار از اهل بیت داود و پانزده هزار اسباط یوسف ـ علیه‌السّلام ـ و برادرِ وی بنیامین. و جمله بنی‌اسرائیل را به سه گروه کرد، گروهی را بکشت و گروهی را به شام تقریر کرد و گروهی را به بندگی بداد و ملکتِ وی مدّتی بماند و فساد بسیار کرد در زمین. آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ هفت سال وی را مسخ کرد، پس از ان وی را باز به صورتِ مردم آورد و ملکت باز به وی داد تا مگر آن تنبیهی باشد وی را. و از پسِ آن هلاك شد. گروهی گفتند: بر حالِ ایمان و توبه ازین جهان بیرون رفت، و گروهی گفتند: بر حالِ کفر. این بود آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَيٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُم عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ

شَدِيدٍ.[1] و در اخبارِ بُخت نَصّر بسیار عجب آمده است و این مقدار که یاد کردیم در مقدارِ تفسیرِ آیت کفایت بُوَد.

و آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ سبب کرد تا شام آبادان گردید چنان که یاد کردیم و بنی‌اسرائیل به جایگاه خویش باز رفتند و مدّتی دراز برآمد و عُزَیر ـ علیه‌السّلام ـ از میانِ ایشان بیرون رفت ایشان بسرِ طغیان و فساد باز رفتند، خدای ـ عزّوجلّ ـ به ایشان پیغمبران بسیار فرستاد، گروهی را بکشتند و گروهی را تکذیب کردند. و از جملهٔ پیغمبران که به ایشان فرستاد زکریا و یحیی و عیسی ـ علیهم‌السّلام ـ بودند و همه از اهل بیت داود بودند. زکریا ـ علیه‌السّلام ـ وفات یافت و یحیی را بکشتند از بهرِ آن که ملكِ ایشان را دختر برادری بود که وی را دوست داشتی و هر روزی وی را حاجت کردی و همی خواستی که وی را بخواهد. یحیی بن زکریا وی را منع می‌کرد و گفت: این چنین نشاید کرد و این در دین روا نباشد. وی را بکشتند و قصد کشتن عیسی کردند چنان که یاد کردیم از پیش. و فسادها در میان ایشان بسیار شد، خدای ـ عزّوجلّ ـ ملکی از ملوك بابل بفرستاد نام وی خردوس تا بر ایشان غلبه کرد و بیوه‌زادگان را بفرمود تا از ایشان چندان بکشت تا خون در لشکرگاه ایشان به سیل برفت، و بیوه‌زادگان آمد در بیت‌المقدس، آنجا بایستاد که ایشان قربانها کردندی، خونی دید که همی جوشید، ایشان را گفت: این چیست؟ گفتند: این قربانی بود که از ما نپذیرفتند همچنین می‌جوشد تا هفتاد هزار از ایشان بر آن خون کشت، همچنان بجوشید خون. ایشان را گفت: راست بگویید که این چیست والاّ من شما را همه بکشم بر این خون. گفتند: این پیغمبری بود در میانِ ما، اگر فرمانِ وی می‌بردیم ما را بهتر بودی، ولیکن فرمان وی نبردیم و وی را بکشتیم، نامِ وی یحیی. گفت: اکنون راست گفتید، این کینهٔ وی است که خدای ـ عزّوجلّ ـ از شما بازخواست، و بفرمود تا درهای شهر را ببستند و مردمان خردوس از ایشان بازداشتند، خدای ـ عزّوجلّ ـ را سجود کرد، آنگاه گفت: ای یحیی بن زکریا! خدای من و تو داند که قوم ترا از بهرِ چه رسید، بیارام به فرمان

۱. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای ـ عزّوجلّ ـ پیش از آنکه یکی از بنی‌اسرائیل بنگذاریم الاّ که از بهرِ خونِ تو بکشم. آن خون آرام گرفت، وی کشتن از ایشان برداشت و گفت: آمنتُ بِما آمنت بنواسرائیل و صدقت به. و برخاست با خردوس ملك، و لشکرها برگرفتند و رفتند باز به بابل. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: عَسىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُم وَإِنْ عُدتُّم عُدْنَا ...[1] چنان که پیدا کردیم از پیش به توفیق خدای تعالی.

و خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً.[2] و چون خداوند تعالی این خبر از بنی‌اسرائیل یاد کرد تا پندی و عبرتی باشد امّتِ مصطفی را ـ علیه‌السّلام ـ درین معنی.

[آیه۹] إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا؛ خود این قرآن راه نماید به آن طریقی راست، و بشارت می‌دهد مؤمنان را ـ آن کسانی که کنند کارهای شایسته ـ به آنکه ایشان را بُوَد مزدی بزرگ*

[آیه۱۰] وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ و خود آن کسانی که ایمان نیارند به آخرت، باز نهادیم ایشان را عذابی الیم*

[آیه۱۱] وَيَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا؛ و دعا خواند مردم به شرّ، به نزدیكِ تنگ‌دلی بر مال و فرزند. چنان که دعا خواند به چیزی که وی را در آن اجابت کند، و بُوَد مردم شتاب‌زده اندر[3] دعا به هر چیزی*

ابن‌عبّاس گوید که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در تنِ وی بیافرید تا به ناف وی، به خویشتن نگریست، شاد شد از خویشتن، خواست که برخیزد، نتوانست، آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا.[4]

۱. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۸ ۲. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۷ ۳. باد: شتاب زده‌اند در
۴. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۱۱

آنگاه خدای تعالی دلیل‌های قدرت و حکمت پدید کرد:

[آیه۱۲] وَجَعَلْنَا الَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ الَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا؛ و بیافریدیم شب و روز تا دو علامت باشد بر یگانگی ما، آنگاه بستردیم آیت شب ـ یعنی ماه را ـ و کردیم آیت روز را، چنان که روشن دارد روز را، تا بجویید فضلی از خدای خویش، تا بدانید عددِ سالها و شمارها، و هر چیزی بیان کردیم بیان‌کردنی ظاهر*

ابن‌عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ گوید که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت که خدای ـ عزّوجلّ ـ در نور عرش دو آفتاب بیافرید. پس جبرئیل را فرمود تا سه بار پر بر یکی از آن بمالید تا روشنایی آن کمتر شد و مقدار نور قمر بماند به نظر و رحمت خویش بندگان را. و آن سیاهی که شما در ماه می‌بینید از ان محو است و اگر ایشان را بر اصل خلقت بگذاشتی هیچ‌کس روز از شب ندانستی و مزدوران ندانستندی که کار تا چه وقت باید کرد و هیچ‌کس مقدارِ عدتها و نامهای وقتِ کِشتن و درودن و وقت فروختن و خریدن در تجربه‌ها ندانستی. و اگر همه وقت شب تاریك بودی شغلهای مردمان معطل گشتی و هیچ‌کس جستنِ مصلحتِ خویش ندانستی. و اگر همه وقت روز بودی مردمان حریص بر کارهای خویش ایستادندی تا خویشتن کشتندی. خدای ـعزّوجلّ ـ به رحمت خویش شب و روز بیافرید تا مصالح بندگان در هر دو تمام آید.

آنگاه خبر داد و از حالِ مردم و عاقبتِ وی، و گفت:

[آیه۱۳] وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا؛ و هرکسی را الزام کرده‌ایم آنچه در گردنِ اوست ـ یعنی ملازم است وی را ـ و بیرون آریم روز قیامت کتابی، ببیند آن را باز کرده ـ یعنی صحیفهٔ اعمالِ وی*

[آیه۱۴] اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا؛ بخوان وی را کتابِ خویش، کفایت بُوَد تنِ تو امروز بر تو محاسبی*

[آیه۱۵] مَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

أُخْرىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتّىٰ نَبْعَثَ رَسُولاً؛ آن کسی که راه یابد خود راه یابد خویشتن را، و هر که بی‌راه شود خود خویشتن را بی‌راه شود، و برنگیرد هیچ‌کس وزرِ دیگر کس، و ما هیچ کس را عذاب نکردیمی تا نفرستیم رسولی*

[آیه۱۶] وَإِذَآ أَرَدْنَآ أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا ٱلْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا؛ و چون خواهیم که هلاك کنیم دیهی را، بسیار گردانیم توانگران ایشان، تا فسق کنند اندران دیه، بر ایشان [است]، عذاب، پس ویران کنیم آن را ویران کردنی*

[آیه۱۷] وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛ و چند هلاك کردیم از قرنهای کافران از پس نوح، و تمام بُوَد خدایِ تو به گناه بندگانِ وی، دانا و بینا*

[آیه۱۸] مَنْ كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَيٰهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا؛ هرکه می‌خواهد دنیا، تعجیل کنیم وی را اندران، آنچه خواهیم بدهیم آن‌کس را که خواهیم، آنگاه بدهیم وی را دوزخ در آخرت، تا همی یابد پیش آن را نکوهیده، از رحمتِ خدای دور کرده*

[آیه۱۹] وَمَنْ أَرَادَ ٱلْآخِرَةَ وَسَعىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا؛ و هرکه خواهد آخرت و کسب کند آن را عمل آن و وی مؤمن باشد، ایشان باشند که سعی ایشان مقبول باشد*

[آیه۲۰] كُلًّا نُمِدُّ هَٰؤُلَآءِ وَهَٰؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛ هرکس را مدد همی دهیم ایشان را از عطای خدای تو، و نبود عطای خدای تو ممنوع از بندگان*

[آیه۲۱] ٱنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا؛ ولیکن بنگر یا محمّد! که چگونه تفضیل کردیم بعضی را از ایشان بر بعضی، و آخرت را بزرگتر درجاتْ و بیشتر تفضیلش*

[آیه۲۲] لَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلٰهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا؛ مخوان با خدای خدای دیگر، که بمانی نکوهیده و مخذول*

[آیه۲۳] وَقَضىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓا إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛ و حکم کرد خدای تو که مپرستید مگر خدای، و وصیت کرد با مادر و پدرْ نیکویی کردن، اگر به بزرگی رسد به نزدیك تو یکی یا هردو، مگوی ایشان را چیزی که کراهیت کنند، و ایشان را زجر مکن، و بگوی ایشان را قولی نیکو*

[آیه۲۴] وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛ و فرود آر ایشان را بر مذلّت از رحمت و شفقت ـ یعنی تواضع کن ایشان را ـ و بگو: یاربّ! رحمت کن بر ایشان چنان که مرا پرورده‌اند در کودکی*

مجاهد گوید: تحقیق آن که خدای تعالی می‌گوید: فَلَا[1] تَقُل لَّهُمَا[2] آن باشد که اگر بولی یا چیزی از ایشان بیرون آید آن را کراهیت نکنی نه به زبان و نه به دل، و آن را از ایشان ازالت کنی. چنان که ایشان با تو کردند در حالِ کودکی.

و ابن عمر ـ رضی‌الله عنهما ـ روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: رضای خدای تعالی با رضای مادر و پدر است.

و عایشه ـ رضی‌الله عنهما ـ روایت کند از پیغمبر که وی گفت: عاق را گویند: بکن هرچه خواهی که من ترا نیامرزم. و بارّ را گویند: بکن هرچه خواهی کن من ترا بیامرزم.

و ابن عبّاس روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: هرکه بامداد خیزد و شبانگاه خُسبد و پدر و مادر از وی خشنود بُوَد بر وی دو در گشاده باشد به بهشت؛ یکی به یکی. و اگر بامداد و شبانگاه کند و ایشان را به خشم آرد دو در از دوزخ به وی گشاده باشد، یکی به یکی. مردی گفت: یا رسول‌الله! و اگرچه ستم کنند بر وی؟ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: و اگرچه ستم کنند بر وی. سه بار بگفت.

۱. باد: ولا ۲. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۲۳

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و مردی آمد به نزدیكِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و گفت: یا رسول‌الله! مرا دلالت کن بر کاری، که آن بکنم به خدای ـ عزّوجلّ ـ نزدیك گردم. گفت: ترا پدر و مادر هست؟ گفت: آری. گفت: به اطاعتِ ایشان کار اندك کفایت باشد.

و بدان که استغفار کردن ایشان را شرطْ آن بُوَد که مؤمن باشند. نبینی که خدای ـعزّوجلّ ـ می‌گوید: مٰا كٰانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كٰانُوا اُولِي قُرْبىٰ... الآیه.

[آیه۲۵] رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمٰا فِي نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا صٰالِحِينَ فَاِنَّهُ كٰانَ لِلْاَوّٰابِينَ غَفُوراً؛ خدای شما داناتر است به آنچه در دلهای شما است از برّ و عقوق، اگر باشید شایسته و مطیعْ خدای را، وی خود اَوّابان را آمرزگار است*

و «اوّاب» آن بُوَد که به خدای بازگردد به هرچه پیش آید. و عونِ عقیلی گوید: اوّاب آن بُوَد که نماز چاشت به پای دارد. محمّد بن المُنکَدِر گوید که اوّاب آن باشد که نماز کند میان شام و خفتن. سعید بن جُبَیر گوید: اوّاب آن باشد که دعا بسیار باشد.

[آیه۲۶] وَ اٰتِ ذَا ٱلْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَلٰا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً؛ و بده خویشاوندان را حقِّ وی از پیوستن رحم ـ و گروهی گفتند: قرابتِ پیغمبر ـصلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ و حقّ مسکین، و حق را مگذری، و مکن در معصیت هیچ نفقات*

مجاهد گوید که اگر کسی همه مال نفقه کند در خیر، مُسرف و مُبذر نباشد و اگر مُدّی طعام در باطل نفقه کند مُسرف باشد لقوله تعالی:

[آیه۲۷] اِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كٰانُوا اِخْوٰانَ ٱلشَّيٰاطِينِ وَكٰانَ ٱلشَّيْطٰانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً؛ خود مُبذرانْ اولیای شیاطین باشند و قرینانِ ایشان، و شیطان بود خدای خویش را کفور ـ یعنی نعمت وی را جحود و انکار کند*

۱. التوبه (۹) ۱۱۳

[آیه۲۸] وَاِمّٰا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغٰاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهٰا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَيْسُوراً؛ و اگر اعراض کنی از ایشان که ترا یاد کردم که حقِّ ایشان بده از آن که چیزی بیابی، و شرم داری انتظارِ وی، و از رحمت خدای تعالی امید داری که به تو رسد تا به ایشان دهی، خود بگوی ایشان را قولی نرم و وعدهٔ نیکو*

و این آیت در شأنِ بلال و صُهَیْب و سالِم و خَبّاب و مِهْجَع فرود آمد که ایشان گاه گاه از پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ چیزی خواستندی که بدان حاجتمند بودندی، پیغمبر ـعلیه‌السّلام ـ چیزی نیافتی، از شرمِ ایشان روی بگردانیدی، خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: ایشان را سخنی خوش بگوی و وعده‌ای نیکو بده تا اندوهگین نگردند.

جابر بن عبدالله گوید که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ در میان صحابه نشسته بود کودکی بیامد، گفت: یا رسول‌الله! مادرْ مرا می‌گوید که مرا پیراهنی است بفرست تا درپوشم. و پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ هیچ پیراهنی نبود مگر آنکه پوشیده داشت. پیغمبر ـعلیه‌السّلام ـ گفت: ساعة ما متاعة؛ پدید می‌آید وقتی دیگر باز آی. کودك که برفت و باز آمد و گفت: مادرم گفت این پیراهن که داری به من ده تا درپوشم. پیغمبر ـصلّی‌الله علیه وسلّم ـ برخاست و در سرای رفت و پیراهن برکند و به وی داد و برهنه بنشست. پس چون بلال بانگِ نماز کردی وی را انتظار می‌کردند، بیرون نیامد، دلهای صحابه مشغول گشت، یکی از ایشان برخاست و نزدیكِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ آمد وی را دید برهنه، خدای فرو فرستاد:

[آیه۲۹] وَلٰا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلىٰ عُنُقِكَ وَلٰا تَبْسُطْهٰا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً؛ و دست از عطا فرو مدار چنان چون کسی که دستِ وی با گردن بسته‌اند و مگستران دست را به عطا گستراندنی که هرچه داری بدهی و بنشینی تا ملامت همی کنند ترا منقطع از خیر*

گروهی گفتند: سایلان ترا ملامت کنند که دیگر کس را چیزی نتوانی داد و بازماندی از عطا دادن و نفقه کردن، و بیمِ آن بُوَد که پشیمانی خوری به آنچه کرده باشی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

از نیکویی.

[آیه ۳۰] إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛ خود خدای تو فراخ دارد روزی بر آن کسی که خواسته است و تنگ دارد بر آن کسی که خواسته، که وی خود به بندگانِ خود دانا است و بینا*

[آیه ۳۱] وَلَا تَقْتُلُوٓا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا؛ و مکُشید فرزندانِ خویش را از بیم درویشی، ما روزی دهیم ایشان را و شما را، و بر شما نیست روزی دادن، که خودْ کُشتنِ ایشان گناهی بزرگ است*

[آیه ۳۲] وَلَا تَقْرَبُوا ٱلزِّنَىٰٓ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا؛ و گردِ زنا مگردید که آن فضیحت کردن باشد و بد راهی است*

[آیه ۳۳] وَلَا تَقْتُلُوا ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا؛ و مکُشید تنی را که حرام کرده باشد خدای الاّ بحقّ ـ یعنی آنجا که خدای فرموده است ـ و هر که وی را بکشد به ظلم، خود دادیم ولی ترا قوّتی و ولایتی که خواهد بکشد و خواهد عفو کند و خواهد دیت فرا گیرد، اسراف مکناد در کشتن که ولی قتل منصور بُوَد ـ یعنی دو به یکی نکشد و غیر قاتل را نکشد و مثله کند از قِبَلِ امام، تا از هر سهْ هرچه خواهد بدهد و کشته منصور بُوَد در آن جهان به ثواب و درین جهان به قصاص*

[آیه ۳۴] وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ وَأَوْفُوا بِٱلْعَهْدِ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ و نزدیکِ مالِ یتیمان مروید مگر بر آنچه نیکوتر، تا برسد به سنّ بلوغ، و وفا کنید به عهد، که عهد مطلوب است از شما*

[آیه ۳۵] وَأَوْفُوا ٱلْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ و تمام بدهید کیل، آنگاه که کیل کنید و بسنجید به ترازو راست، آن بهتر و نیکوتر عاقبتِ آن*

[آیه ۳۶] وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ و متابعت مکن چیزی را که نبوَد ترا بدان علم، که گوش و چشم و دلْ هریکیْ خداوندِ آن از ان مسئول خواهد بود*

[آیه ۳۷] وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولًا؛ و مرو در زمین بر سبیلِ بَطَرو خُیَلا که خود نبری چنانکه به آجر رسی زمین را، و نرسی به کوهها ـ یعنی با کوهها برابری نتوانی کرد از کبر و سرکشی*

[آیه ۳۸] كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا؛ هریکی از آن که یاد کردیم گناهی است به نزدِ خدای تو مکروه، و به نزدیکِ خردمندان مذموم*

[آیه ۳۹] ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوْحَىٰٓ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِى جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا؛ آنکه بیان کردیم از آن است که وحی کرده است به تو خدای تو از حکمتها، و مخوان با خدای خدایی دیگر، که آنگاه بیفکند ترا در دوزخ نکوهیده از همه چیز دور کرده*

خطابْ وی را است و معنی دیگر کس را می‌خواهد. کلبی گوید: این هردو آیات در الواحِ موسی ـ علیه‌السّلام ـ بود. و از تورات ده آیت بود آنگاه مشرکان عرب گفتند که فریشتگان دخترانِ خدای‌اند، تعالی‌الله عمّا یَصِفه الظّالِمُون. قوله تعالی:

[آیه ۴۰] أَفَأَصْفَىٰكُمْ رَبُّكُم بِٱلْبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا؛ ای اختیار کرده است و برگزیده شما را خدای شما به پسران، و فراگرفته است از فریشتگان دخترانی، ای مشرکانِ شما همی گویند گفتاری عظیم*

[آیه ۴۱] وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِى هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا؛ و خود گردانید مَثَلها و حجّتهای گوناگون اندرین قرآن، تا پند پذیرند، و نیفزاید[1] از پند دادن ایشان را الاّ دوری از حق*

[آیه ۴۲] قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّٱبْتَغَوْا إِلَىٰ ذِى ٱلْعَرْشِ سَبِيلًا؛ بگو ای محمّد مشرکان را: اگر بودی با وی خدایانی دیگر چنان که شما همی گویید، آنگاه بجستندی ایشان به خدای عرش راهی ـ که بدان تقرّب کردندی به وی که فضل و بزرگی وی دانستندی که وی آفریدگارِ عرش است و پادشاه آن است*

۱. باد: بیفزاید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و گروهی گفتند: راهی جستند به ذی‌العرش تا مگر وی را قهر کنند و ملكِ وی را زایل کنند چنان که ملوك دنیا با یگدیگر کنند.

درین آیت گفته‌اند محقّقان دلیلِ تمانع بر توحید که گفتند: اگر دو بودندی، بایستی که هردو عاجز بودندی که یگدیگر قهر نتوانستندی کردن تا یکی عاجز بودی و دیگر نبودی، خدای آن بودی که قاهر و قادر بودی و عاجز نشایستی. این است که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: إِذاً لَابْتَغَوْا إِلَى ذِي ٱلْعَرْشِ سَبِيلاً [1] و عرش درین آیت بر معنی «ملك» تأویل کنی، ظاهرتر باشد و به دین [نزدیکتر]. ندانستی که هرچه محقّقانِ توحید اندرین سخن می‌گویند، اصل و تحقیق آن از کتاب خدای است و سنّت رسول ـ علیه‌السّلام ـ و قول انبیای پیشین ـ علیهم‌السّلام ـ و علما که در هر عصری بوده‌اند. و روا ندارد که آن را خلاف، یاآن را انکار کند الاّ آن که کوردلی بر وی غلبه کرده باشد وی را در بابِ دانستن هیچ حجّت نباشد.

آنگه خدای ـ عزّوجلّ ـ تنزیه خویش یاد کرد و گفت:

[آیه ۴۳] سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا؛ پاکا خدایا و بزرگا از آنکه ایشان می‌گویند بزرگی، بزرگ بی‌نهایت●

[آیه ۴۴] تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَاتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا؛ تسبیح همی کنند وی را آسمانها هفتگانه و زمین، و آنچه اندران است، و نیست هیچ چیز که نه همه تسبیح کند به حمدِ وی، ولیکن شما ندانید تسبیح ایشان از آنکه لغتِ ایشان باشد، که خدای حلیم و آمرزگارست●

و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: وَإِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ چیزی می‌خواهد که زنده باشد. قتاده گوید: نامی را می‌خواهد. عکرمه گوید: درخت تسبیح کند و اُسْتُون تسبیح نکند.

۱. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۴۲

و خوانی پیشِ حسن بصری نهادند، گفتند: یا باسعید! این خوان تسبیح کند؟ گفت: وقتی تسبیح همی کرد، یعنی پیش از آن که درخت بود وی را بریدند. چنان که پیغمبر گفت: مٰا عَضُّبِهَتْ عَضَاهَةٌ إِلاّ بَرَكَها التَّسبيح، نه نبریدند هیچ درخت را الاّ آنکه تسبیح بازداشت. و ابراهیم گوید که طعام تسبیح کند. و اَنَس بن مالك و وَهب بن منبّه گویند که هیچ خانه را مسجد نکنند تا آنگاه که سیصد سال تسبیح نکند.

و انس بن مالك گوید: نزدیكِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بودم کفی از سنگ ریزه داشت، در دستِ وی تسبیح می‌کرد چنان که ما شنیدیم، آنگه به دست ابوبکر ـ رضی‌الله عنه ـ داد و تسبیح می‌کرد چنان که ما شنیدیم، و وی در دست عمر کرد و در دست وی تسبیح می‌کرد چنان که ما شنیدیم، آنگه در دست عثمان کرد و در دست وی تسبیح می‌کرد چنان که ما شنیدیم، آنگه بر دستهای ما کرد و در دست ما تسبیح نکرد.

و مِقْدام بن مَعْدِیکَرِب گوید که خاك تسبیح می‌گوید تا آنگاه که تر گردد، و برگ بر درخت تسبیح می‌کند تا آنگاه که فرو افتد دیگر تسبیح نکند، و آب تسبیح می‌کند مادام که می‌رود، چون بایستد تسبیح نمی‌کند، و جامه تسبیح می‌کند تا نو باشد چون شوخ گیرد تسبیح نکند، و وحش بانگ می‌کند تسبیح می‌کنند و مرغان بانگ می‌کنند تسبیح همی کنند، چون خاموش گردند تسبیح بگذارند، و جامه کهنه منادی می‌کند در اوّلِ روز: یا ربّ! تو آن را بیامرز که مرا بشوید.

و بدان که معرفتِ این باب موقوف بُوَد بر خبر. چون خبرها در این باب آمده باشد خاصّه نصِّ قرآن، قطع کنیم به وجودِ آن، ولیکن آنگاه سه طریق محتمل باشد: یکی آن که بر معنیِ دلالت بُوَد بر توحید. و این مشروط نباشد به وجودِ حیات. اندرو هیچ چیز نیست از آفریدهٔ خدای ـ عزّوجلّ ـ که نه آن را این صفت است از جمله جواهر و اعراض. چنان که شاعر گوید:

وَفِی کلّ شَیء لَهُ آیَة تَدلّ علی انّه واحد

و یکی آن که بر معنیِ اقرار باشد به صوتی مسموع، و آن معنی روا باشد بر جمله اجسام و جواهر، و محال باشد از اعراض. و حیاتِ این شرط نباشد.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و سیوم آن باشد که بر معنیِ نطق و معرفت باشد. این معنی از جمادات محال باشد. و هرچه این معنی در وی درست شود لیکن قطع حیات در صفت وی واجب بُوَد در وقتِ وجودِ این معنی؛ زیرا که وجودِ این معنی بی‌حیات معقول نباشد.

[آیه۴۵] وَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا؛ و چون برخوانی قرآن یا محمّد بر مشرکان، بکنیم میانِ تو و میانِ آن کسانی که ایمان نیارند به آخرت حجابی پوشیده از دیدارِ مردمان، تا آن حجاب را نبینند*

سعید بن جُبَیر ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: [این]اندر زنِ بولهب فرود آمد در نزدیك پیغمبر صلّی‌الله علیه وآله وسلّم. و ابوبکر ـ رضی‌الله عنه ـ با پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ نشسته بود گفت: یا رسول‌الله! این زنی پلیدْ زبان است و اگر خویشتن از وی پنهان کنی چه شود؟ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ میانِ من و وی حایلی کند که وی مرا نبیند، آن زن فرا رسید و وی را ندید، ابوبکر را گفت که این صاحبِ تو ما را هجا کرده است. ابوبکر ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: به خدای که وی شعر نگوید. گفت: تو راست گویی، و بازگردید. ابوبکر گفت: یا رسول‌الله! این زن ترا ندید. گفت: فرشته‌ای میان من و میان وی حایل بود تا آنگاه که وی بیرون رفت.

کَعْبُ الأحبار درین آیت گفت که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ خویشتن را از مشرکان بپوشیدی به سه آیت: یکی این است و دیگر آن که می‌گوید در سورةالنحل: أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللّٰهُ عَلَى قُلُوبِهِم وَسَمْعِهِم وَأَبْصٰارِهِم وَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلْغٰافِلُون.[1] و دیگر آن که می‌گوید: أَفَرَأَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ.[2] و این آیت در سورةالکهف آمده است.[3] نیز: وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِم أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِم وَقْراً.[4] هرگاه که وی این سه آیت برخواندی وی را از مشرکان بپوشیدندی. کعب گوید: کسی را از این خبر گفتم مردی از اهلِ شام، وی را اسیر بردند به روم، در میانِ ایشان بایستاد مدّتی، آنگه این آیتها

۱. النحل (۱۶) ۱۰۸ ۲. الجاثیه (۴۵) ۲۳ ۳. نگاه کنید به تعلیقات ۴. الانعام (۶) ۲۵

برخواند و از میانِ ایشان بیرون آمد به طلبِ وی بیامدند و با وی در راه می‌رفتند، وی را ندیدند.

کلبی گوید که این حدیث مردی را گفتم از زمینِ دیلمان، وی را اسیر بردند در میانِ ایشان بایستاد مدّتی، آنگاه این آیتها برخواند و بگریخت و به طلبِ وی بیامدند چنان که جامهٔ ایشان به جامهٔ وی بازمی‌آمد و وی را ندیدند. عز من قائل:

[آیه۴۶] وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِم وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي ٱلْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبٰارِهِمْ نُفُورًا؛ و برنهیم بر دلهای ایشان عطاهایی، تا ندانند آن را، بیافرینیم در گوشهای ایشان گرانیی از شنیدن آن، و چون یاد کنی خدای را در قرآن به یگانگی، برگردند مشرکان و شیاطینْ بر اثرِ خویش روند و نفرت گیرند از کراهیتِ آن*

[آیه۴۷] نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْهُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ ٱلظّٰالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا؛ و ما داناتریم به آن طریق که ایشان همی شنوند بدان آنگاه که همی شنوند از تو، و تو قرآن می‌خوانی، و انگاه که ایشان مناجات می‌کنند اندر کارِ تو، تا آن وقتی که همی گویند ظالمان ـ یعنی وَلید بن مُغیره و اصحاب وی ـ متابعت نکنند مگر مردی را که وی را جادویی کرده‌اند و فریفته*

[آیه۴۸] ٱنظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ ٱلْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا؛ بنگر تا چون زنند ترا مَثَلها گفتند: ساحر و شاعر و کاهن و مجنون مسحون است استطاعت ندارند و هیچ راه ندارند ـ یعنی در ضلالتْ استطاعتِ آن ندارند که از ضلالت بیرون آیند، یعنی قدرتِ هدایت ندارند اندرین حال*

و این دلیل است است برخلافِ آنکه معتزله گویند، از بهرِ آن که ایشان گویند: «مستطیع بُوَد هدایت را». و قدرت به نزدیكِ ایشان هر دو ضد را شاید و اندران حال که بر ضلالت قادر بُوَد بر هدایت نیز قادر بُوَد. و خدای تعالی از ایشان خبر داد که بر هیچ چیز قادر نَه‌اَند. و نیز معتزلیان گویند که قدرت پیش از فعل بُوَد. و بیشترِ از

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان بر آن‌اند که نیست شود و آنگه فعل حاصل آید بدان. و اگر روا بودی که به قدرتی معدوم فعلی حاصل شدی روا بودی که هزار هزار فعل کردی فاعلی که وی را هرگز قدرت نبودی.

و اگر گویند که قدرت باقی می‌ماند تا فعل کنند و وی خود از پیش فعل مفعول نباشد و از بهرِ آن که فایدهٔ قدرت آن بُوَد که بدان متمکّن گردد از فعل، و چون در اوّلِ حال آنچه حقیقت قدرت است محال است اندران حال، یعنی وجود فعل، پس وجودِ قدرتْ گفتن محال است.

و گروهی از داعیانِ معتزله تلبیس کنند عوام [را]، و از اصحابِ رای خواهند که ایشان را از طریقت اهل سنّت و جماعت بگردانند و از جمله اهلِ بدعت و ضلالت گردانند، و گویند: مذهب ابوحنیفه در باب استطاعت با مذهب معتزله برابرست، که وی گوید: استطاعت هر دو ضد را شاید کفر و ایمان را در یك حال. چنان که معتزله گویند و بدین ایهام افکنند که باید که [ابو]حنیفه ـ رحمةالله علیه ـ معتزلی باشد. و هیهات که بوحنیفه امامی بود به طریقتِ اهلِ سنّت و جماعت، و هیچ چیز از بدعتِ معتزلیان با دینِ وی نیامیخت. بوحنیفه روا نداشتی نماز کردن از پسِ معتزلیان، و یا نماز کردن بر جنازهٔ ایشان. چنان که فرمانِ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ آمده است در بابِ قَدَریان.

و بدان که مذهبِ ابوحنیفه در بابِ استطاعت موافق است مذهبِ ابی‌العبّاس القلانسی را ـ رحمةالله علیه ـ و ابوالعباس بن سریح [را]، و خلافِ مذهبِ معتزله است از بهرِ آن که ایشان هر سه گویند که استطاعت هر دو ضد را نشاید ولیکن بر دل بر آن معنی که چون ایمان به استطاعت پیوست مستطیع ایمان نشاید، و معتزلیان گویند: در یك حال روا بُوَد که یك ضد را ملابس باشد و دیگر را مستطیع باشد. و این آیت دلیل است بر فسادِ قولِ ایشان در هر دو مسئله. از بهرِ آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ پدید کرد که ایشان در حالِ کفر مستطیع هدایت نباشند، و نیز پدید کرد که اندران حال که مهتدی باشند استطاعت هدایت ندارند و در این سخن مسئله بسیار است و این مقدار که یاد کردیم آنجا کفایت است. آنگاه خبر داد از شبهتِ ایشان و گفت، قوله تعالی:

[آیه ۴۹] وَقَالُوٓا ءَاِذَا كُنَّا عِظَٰمًا وَرُفَٰتًا ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا؛ و گفتند: ای که ما باشیم استخوانهایی، و ریزنده گردیم، ای ما را برخواهند انگیخت خلقیْ نو آفریده*

[آیه ۵۰] قُلْ كُونُوا حِجَارَةً اَوْ حَدِيدًا؛ بگو یا محمّد! بباشید هرچه خواهید، سنگ یا آهن*

[آیه ۵۱] اَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِى صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ ٱلَّذِى فَطَرَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ اِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتٰى هُوَ قُلْ عَسىٰ اَنْ يَكُونَ قَرِيبًا؛ یا خلقی که بزرگتر است اندر دلِ شما هرچه باشد شما را بمیرانند و باز زنده کنند، پس گویند باز که بیافریند: ما را بگوی آن کسی که بیافرید شما را اوّل بار، همی جنبانند به تو سرهای ایشان به سبیل استهزا و تعجّب، و همی گویند کی[1] باشد آن؟ بگوی باشد که بُوَد نزدیك*

[آیه ۵۲] يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا قَلِيلًا؛ آن روز که شما را بخوانند از گورها، پس شما جواب دهید وی را به حمد و ستایش وی به سمع و طاعت، آنجا که حمد سود ندارد، و پندارید که درنگ نکرده‌اید در دنیا و گور مگر اندکی*

کلبی گوید که مشرکان مسلمانان را می‌رنجانیدند به قول و فعل، ایشان گله کردند به مصطفی صلّی‌الله علیه وسلّم، خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را فرمود تا ایشان بگذارند و صبر و تحمّل کنند و ایشان را مکافات نکند بر آن سفاهت. و این پیش از آن بود که آیتِ قتال فرود آمد که ایشان را به احتمال فرمود و گفت:

[آیه ۵۳] وَقُلْ لِعِبَادِى يَقُولُوا الَّتِى هِىَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطٰنَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطٰنَ كَانَ لِلْاِنْسٰنِ عَدُوًّا مُبِينًا؛ و بگوی بندگانِ مرا که بگویند آن چیزی که نیکوترست خود شیطان همی افکند فساد میانِ ایشان، که شیطان مردم را دشمنی است ظاهر*

---

۱. باد: که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۵۴] رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اَوْ اِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَآ اَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً؛ خدای شما داناترست به حالِ شما، اگر خواهد رحمت کند بر شما، و اگر خواهد عذاب کند شما را. و نفرستادیم ترا بر ایشان نگاهبانی*

[آیه ۵۵] وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنٰا بَعْضَ النَّبِيّٖنَ عَلٰى بَعْضٍ وَاٰتَيْنٰا دٰاوٗدَ زَبُوراً؛ و خدای تو بهتر داند هرکسی را که در آسمانها و زمین است ایشان را بر طبقات مختلف بیافریده در خُلق و خَلق، و خود فضل نهادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی، و داده‌ایم داود را زبور، کتابی که در وی تحمید و دعا بود و هیچ چیز از احکام حلال و حرام در وی یاد نکرده*

[آیه ۵۶] قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلاٰ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلاٰ تَحْوِيلاً؛ بگو بخوانند آن کسانی که همی به دعوی گویند که ایشانْ خدایان را از دونِ خدای ما نبینند که ایشان نتوانند که کشف کنند بلا از ایشان، و نه آنکه بجایی دیگر برند ـ یعنی آن قحط که هفت سال بر ایشان گماشته بود، کشفِ آن طلب کنید از آن بتان که شما آن را می‌پرستید*

[آیه ۵۷] اُولٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ اِلٰى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخٰافُونَ عَذٰابَهُ اِنَّ عَذٰابَ رَبِّكَ كٰانَ مَحْذُوراً؛ ایشان‌اند آن کسانی که همی خوانند و همی جویند به خدای خویش قربت تا که نزدیکتر باشند به خدای، و امید همی دارند رحمتِ وی، و همی ترسند از عذاب وی که عذاب خدای تو چنان است که از ان بباید ترسید*

مجاهد گوید که بدینْ عیسی را ـ علیه‌السّلام ـ همی خواهد و مادرِ وی را فریشتگان و ماه و آفتاب و ستارگان را. و ابن مسعود گوید که [به] این گروهی را [همی خواهد که] از جن همی پرستیدند، آنگاه[1] مسلمان شدند و خدای را همی پرستیدند، و آن ایشان بدانستند و دست از عبادت ایشان بازداشتند، خدای در

۱. باد: آن جنان

صفت ایشان فرو فرستاد:

[آیه ۵۸] وَاِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلاّٰ نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰاباً شَدِيداً كٰانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتٰابِ مَسْطُوراً؛ و نیست هیچ دیه که نه ما آن را هلاك خواهیم کرد از پیشِ روز قیامت، تا ویران شود به مرگ، یا عذاب خواهیم کرد آن را عذابی سخت، آن در لوح محفوظ نوشته بود ـ یعنی آنکه همه خلق از پیشِ قیامت هلاك شوند مصلحان به مرگ و مفسدان به عذاب سخت که در ایشان رسد*

و بدان که ابوالعبّاس بن القاصّ الفقیه در کتابِ دلائل القبله به اسنادِ خویش یاد کرده است از مقاتل بن سلیمان که وی گفت: خواندم در کتبِ ضحّاك بن مُزاحم که وی آن را محزون داشتی از پیس مرگ وی در معنیِ قولِ خدای تعالی: وَاِنْ مِن قَرْيَة اِلاّ نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا[1] که هیچ شهر نیست که نه عذابی در آن رسد از پیشِ قیامت. و اما خرابی مکّه از حبشیان باشد و عذابِ ایشان آن بُوَد. و امّا مدینه عذابِ ایشان جوع بُوَد. و اما بصره خرابی آن از عراق بُوَد. و اما کوفه خرابی آن از ترکان باشد که آنجا روند و ستوران بر نخیل ایشان ببندند. و اما اَرْمنیه سبب خرابی آن صاعقه و زلزله باشد. و اما خراسان سبب خرابی آن عذابهای گوناگون بُوَد. واما بلخ سبب خرابیِ آن، آن بُوَد که بانگی و زلزله‌ای در ایشان افتد آنگاه آب بر ایشان غلبه گیرد و در آن هلاك شوند. و اما بدخشان سبب خرابی آن، آن بُوَد که گروهی بر ایشان غلبه گیرند در آن هلاك شوند و آن را ویران کنند. و اما شهرِ خُلْم[2] سبب خرابی آن زلزله باشد که آن را زیر و زبر کند. و اما ترمذْ اهلِ آن به طاعون هلاك شوند. و اما چغانیان بکشند ایشان را و دشمنی بر ایشان غلبه گیرد. و اما سمرقند غلبه گیرد بر ایشان و بر سواد ایشان بنی‌قنطور بن کرکر، و ایشان را بکشند کُشتنی زود، و همچنان فرغانه و شاش و سنجاب. و اما بخارا هلاك شوند به قحط و جوع، و آن زمینِ جبابره است، و همچنان زمین خوارزم. و اما مَرْو ریگ بر ایشان غلبه گیرد و علمای آنجا هلاك شوند. و اما هرات مار ببارد بر ایشان، و

۱. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۵۸ ۲. باد: حلم

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

ایشان را می‌خورد و می‌کشد. و اما نیشابور رعد و برق و تاریکی ایشان را هلاك کند. امّا ریّ طبریان و دیلمان بر ایشان غلبه کنند گاه این به آن و گاه آن به این. و اما آذربایجان و ارمنیه به سببِ ستور هلاك شوند و به صاعقه و زلزله، و چندان سختی بینند که هیچ‌کس ندیده باشد. و اما همدان لشکری از ناحیت دیلم آنجا رود و آن را خراب گرداند. و اما حلوان هلاك شود از اوّل بادی، بر ایشان بگذرد ساکن، و مردمان ایشان خفته، برخیزند همه فسرده و خنازیر گشته بُوَند. و اما کوفانْ مردی قصدِ ایشان کند نام وی عَنْبسه از بنی‌سفیان، و آن را خراب کند، آنگه مردی را جهنیه نامِ وی ناجیه، بیرون آید در مصر رود، ویل بُوَد بر اهلِ مصر و اهل دمشق و اهل افریقیه و اهلِ رمله، پس وی در بیت‌المقدس رود خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را از آن بازدارد به حول و قوّت خویش. و اما سجستان به بادِ سخت هلاك شود و تاریکی. و اما کوهستان و اصفهان و فارس دشمنی روی بر ایشان نهد چون به نزدیك ایشان رسد بانگی برآرد که دلهای ایشان از جای برود و بمیرند.

و عبدالحکم گوید: از مقاتل بن سلیمان شنیدم که وی گفت: خرابی یمن به ملخ باشد و خرابی سند از قِبَلِ هند باشد و خرابی تبّت از قِبَلِ چین باشد و خرابی افریقیه از قِبَلِ اندلس باشد و خرابی اندلس از قِبَلِ زنج باشد. و تمامیِ خرابیِ مصر از آن بود که بند بریده گردد. و خرابی شام از جنگی بُوَد بزرگ که آنجا افتد که جنگ همی کنند با قسطنطنیه، گشاده شود به دست مردی از بنی‌هاشم که خدای می‌گوید: وَإِنْ مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.[1]

[آیه ۵۹] وَمَا مَنَعْنَآ أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلاَّ أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلاَّ تَخْوِيفًا؛ و باز نداشت ما را از آنکه بفرستیم علامتها که اهلِ مکه می‌گفتند که کوه صفا زر کن ما را، مگر آنکه تکذیب کرده بودند آن را پیشینیان، و ایشان را هلاك کرده بودیم. و دادیم ثمود را ناقه، علامتی پیدا، و ستم کردند بر آن، و نفرستیم این نشانها الاّ که بترسانیم خلق را تا

۱. باد: بنی‌اسرائیل (۱۷) ۵۸

پند پذیرند و اگر نپذیرند ایشان را هلاك کنیم.

[آیه ۶۰] وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْيَانًا كَبِيرًا؛ و یاد کن آن که گفتیم ترا که خدای تو قادر است بر خلق، و نکردیم آن دیدن که ترا نمودیم الاّ که فتنه باشد مردمان را ـ یعنی کافران را ـ و آن درخت ملعون در قرآن فتنه کردیم ایشان را، و همی ترسانیم ایشان را به هر چیزی، و نیفزاید ایشان را مگر ضلالتی بزرگ.

اما «رؤیا»، گروهی گفتند: به آن رؤیةالعین می‌خواهد به معنی معاینه و مشاهده یعنی دیدنِ معراج و عجایبِ آن فتنه کردیم گروهی را از مردمان که بدان تصدیق نکردند از دین و برگشتند.

و گروهی از مفسّران گفتند که رؤیا اینجا بمعنی خواب دیدن است، و بدین آن می‌خواهد که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ عام حُدَیبیه به خواب دید که در مکّه روند، چون برفتند، مشرکان ایشان را منع کردند، گروهی اندران سرگردان شدند، آن خواب فتنه بود ایشان را، تا آنگاه که ابوبکر صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ گفت ایشان را که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: در روید در مکّه، و نگفت: در روید در مکّه امسال. دیگر سال بازآمدند و در رفتند. و تمام قصّه یاد کنیم در سورةالفتح إن‌شاءالله.

و اما «الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»، مرادِ آن درخت زَقّوم است. و وجه فتنه آن بود که چون بوجهل بشنید که در دوزخ درخت زقّوم بُوَد، گفت: ازین دروغ‌ترْ سخنْ کدام باشد که شما را تهدید کند به آیتی که سنگ بسوزد، آنگاه می‌گوید که اندران آتش درخت روید و شما دانید که آتشْ درخت بسوزد.

عبدالله بن الزَّبَعْریٰ گفت: من دانم که زقّوم چه باشد، زَقّومْ خرما باشد و زبد[1] به لغتِ بربر. بوجهل گفت: یا جاریة زَقِّمینا؛ ما را زقّوم ده. کنیزك زبد[2] و خرما آورد،

۱ و ۲. باد: زید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بوجهل قوم را گرد کرد و گفت: بخورید، این است زقّوم که محمّد شما را بدان می‌ترساند. آنگاه خدای تعالی صفتِ آن بگفت آنجا که گفت: إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الأَثِيمِ.[1] و نیز گفت: إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ.[2]

آنگه خدای گفت محمّد را: یاد کن قصهٔ ثمود ابلیس و بِشتُوهی و عصیانِ وی، تا عجب نداری ازین کافرانْ این سخن که ایشان می‌کنند از عصیان و طغیان، درین آیت که گفت عز من قائل:

[آیه ۶۱] وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا؛ و یاد کن آنگاه که گفتیم ملایکه را: سجود کنید آدم را، سجود کردند مگر ابلیس که گفت: ای سجود کنم آن کس را که آفریده‌ای از پاره‌ای گل؟*

[آیه ۶۲] قَالَ أَرَءَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا؛ گفت ابلیس: ای همی بینی تو این کس را که قصد داده‌ای وی را بر من، اگر مرا مهلت دهی تا روز قیامت، من مستولی گردم بر ذرّیتِ وی، مگر اندکی که تو ایشان را نگه داری*

[آیه ۶۳] قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا؛ گفت خدای: برو، هر که متابعت کند ترا از ایشان، خود دوزخ جزای شما بُوَد جزائی تمام*

[آیه ۶۴] وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا؛ و از جای بردار آن را که توانی از ایشان به بانگ خویش ـ یعنی بخوان ایشان را به معصیت. مجاهد گوید: به غنا و مزامیر ـ و جمع کن بر ایشان، و استعانت کن به لشکرِ خویش، سوار[3] و پیاده از جنّ و انس، و مشارکت کن با ایشان در مالهای بعضی تا در حرام بکار برند[4]، و در فرزندانِ ایشان، تا ایشان را بکشند، و وعده کن ایشان را به نیکویی، و وعده نکند ایشان را شیطان مگر چیزی که بدان

۱. دخان (۴۴) ۴۳ـ۴۴ ۲. الصافات (۳۷) ۶۴ـ۶۵ ۳. باد: و + سوار ۴. باد: برنامه

غرّه شوند*

[آیه ۶۵] إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا؛ خود بندگانِ من، نیست ترا بر ایشان سلطنتی و ولایتی، و تمام بُوَد خدای تو حافظی ایشان را*

[آیه ۶۶] رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا؛ خدای شما آنست که براند شما را کشتی در دریا تا بجویید از فضلِ وی که او بر شما رحیم بُوَد*

[آیه ۶۷] وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا؛ و چون برسد بر شما بلایی و جهدی در دریا، گم شود آن کس که او را همی خوانند ـ یعنی کس وی را فریاد رسد مگر وی ـ پس چون شما را فریاد رسد و برهاند ازدریا و بیارد به برّ، اعراض کنید از ایمان، و هستند مردم[1] کفور*

[آیه ۶۸] أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا؛ ای ایمن باشید از آن که فرو برد به زمین شما را پاره‌ای از دشت، یا بفرستد به شما سنگ از آسمان، چنان که بر قوم لوط بارید، آنگاه نیابید خویشتن را حافظی*

[آیه ۶۹] أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا؛ یا ایمن گردید از آن که شما را در دریا باز برد یك بارِ دیگر، و بفرستد بر شما بادی سخت و شکننده از بادها، پس غرقه کند شما را به کفرِ شما، آنگاه نیابید شما را بر ما به سببِ آن بادی که شما را موافقت کند*

[آیه ۷۰] وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛ و خود گرامی کردیم بنی‌آدم را به جود و تسخیر دیگر حیوانات و سخن و قامت راست و صورت، که حیوانی به دهن

۱. باد: مردم + را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خورد و به دست[1] و به نعمتها غیر از آن، و برداشتیم ایشان را در دشت و در دریا به کشتی، و روزی کردیم ایشان را از طعامهای خوش، و ایشان را فضل نهادیم بر بسیاری از خلقان که آفریده‌ایم، فضلْ نهادنی بر حقیقت*

گروهی گفتند بنی‌آدم را فضل است بر همه خلق، تا آن کسی که از ایشان هرگز معصیت نکرده باشد فاضلتر بُوَد از جملهٔ فریشتگان، و اما آن که از ایشان معصیتی کرده باشد فرشته از وی فاضلتر. و این گروه گفتند «کَثِیر» اندرین آیت بر معنی کلّ است چنان که گفت در صفت شیاطین: وَأَکْثَرُهُم کَاذِبُون.[2] و اکثر درین آیت به معنی کلّ است. و گروهی گفتند: طَبَقی از فریشتگان چون جبرئیل و میکائیل و اسرائیل و ملك‌الموت ـ صلوات‌الله علیهم ـ فاضلتراند ایشان از جملهٔ بنی‌آدم. و از بهرِ آن گفت: عَلیٰ کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا.[3] و این قول کلبی است. قوله تعالی:

[آیه ۷۱] یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولَئِکَ یَقْرَؤُونَ کِتَابَهُمْ وَلَا یُظْلَمُونَ فَتِیلاً؛ و یاد کن آن روز که بخوانیم هرکسی از مردمان به امامِ وی ـ یعنی به پیغمبرِ وی یا به آن کسی که اقتدا کنند یا به معبودی یا به عمل ـ پس هر که وی را دهند کتاب وی، به دست راست وی، ایشان باشند که برخوانند کتاب خویش، و ظلم نکنند بر ایشان مقدارِ فَتیلی*

[آیه ۷۲] وَمَنْ کَانَ فِی هَٰذِهِ أَعْمَیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَیٰ وَأَضَلُّ سَبِیلاً؛ و هر که اندرین نعمتها که برشمردیم اندرین دنیا کور باشد و بدین ایمان نیاورد و این را به معاینه همی بیند و وی در آخرت کوردل‌تر باشد که آن را همی بینند و بیراه‌تر*

و گروهی گفتند هر که در دنیا کور باشد از حجّتِ وی، و وی آن را نبیند در آخرت کور باشد از جنت وی، و وی آن را نبیند، و آنجا بیراه‌تر باشد که آنجا توبهٔ وی نپذیرد و در دنیا پذیرند.

۱. باد: و وی به دشت ۲. الشعراء (۲۶) ۲۲۳ ۳. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۷۰

آنگاه گروهی آمدند از ثَقِیف، و گفتند: ما مسلمان نباشیم با آنکه با تو رکوع نکنیم و پشتْ دو تا نکنیم؟ پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت خیر نبوَد در دنیا که در وی رکوع و سجود نبوَد. گفتند: ما مسلمان نباشیم بدانکه ما بتان نشکنیم یك سال؟ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ خاموش گشت و اندیشید که ایشان را اَجَل دهد در بُت شکستن یك سال. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد:

[آیه ۷۳] وَإِنْ کَادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنَا غَیْرَهُ وَإِذاً لَاتَّخَذُوکَ خَلِیلاً؛ و خود خواستند که ترا فتنه کنند و برگردانند از آنچه ما وحی کردیم به تو، تا بنهی بر ما چیزی دیگر، و آنگاه که آن کنی فرا گیرند ترا به دوستی*

[آیه ۷۴] وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً؛ و اگر نه آن بودی که ما ترا بداشتیمی برجای خود، خواستی که میل کنی بر ایشان چیزی اندك*

[آیه ۷۵] إِذاً لَأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیٰوةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنَا نَصِیراً؛ و اگر کرده‌ای بچشانیدیمی عذاب مضاعف در زندگانی و عذابی مضاعف از پس مرگ. پس نیافتی خویشتن را بر ما یاری که ترا نگاه داشتی از عذاب ما*

و [چون] این آیت فرود آمد پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اللّٰهُمَّ لَا تَکِلْنِی إِلیٰ نَفْسِی طرفة عین؛ یا ربّ! به من باز مگذار مرا مقدارِ آنکه چشم بر یکدیگر زنم. آنگاه مشرکانِ مکّه همه مظاهرت کردند که وی را از مکّه بیرون کنند و قصدِ آن کردند، خداوند ـ سبحانه و تعالی ـ گفت عزّ من قائل:

[آیه ۷۶] وَإِنْ کَادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْهَا وَإِذاً لَا یَلْبَثُونَ خِلَافَکَ إِلَّا قَلِیلاً؛ و خواستند که سبك بردارند ترا از زمین ـ یعنی مکّه ـ تا بیرون کنند ترا از آن، و اگر چنین کنند، ساکن نباشند در مکّه پس از تو مگر اندکی*

آنگاه پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بیایست آمدن، و مشرکانِ مکّه هلاك شدند روزِ بَدْر. آنگاه گفت:

[آیه ۷۷] سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِیلاً؛ سنّت آن کس که

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

فرستادیم ما پیش از تو از رسولان ما، و نیابی سنّت ما را تحویلی ـ یعنی آن کسانی را که با ایشان دشمنی کردند هلاك برآوردیم چون پیغمبر از میانِ ایشان بیرون رفت●

و گروهی گفتند: چون پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ به مدینه آمد، جهودان وی را کراهیت کردند و وی را حسد کردند، آمدند به نزدیكِ وی، و گفتند: اگر تو پیغمبری راست‌گویی، جای تو شام است، هرگز به مدینه هیچ پیغمبر نبوده است و پیغمبران به شام بوده‌اند و آن زمینی مقدّس است و زمینِ محشر است و آنجا اولیتر که باشی و هرچند که به روم نزدیك است ترا نباید ترسیدن که خدای تعالی پیغمبران را نگاه دارد. چون پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ این سخن بشنید، قصد غزوِ تبوك کرد بر آن نیّت که آنجا مقام کند. چون از غزو بپرداخت خدای ـ عزّوجلّ ـ این آیت فرو فرستاد، پس از آن که سوره بنی‌اسرائیل به مکّه ختم افتاده بود وی را فرمود تا این آیت به اینجای این سوره بنهد. و وی را فرمود تا به مدینه رود و گفت: آنجا بُوَد زندگانی تو و مرگ تو، و از آنجا بُوَد برانگیختنِ تو. و آنگاه وی را فرمود تا روی به طاعت خدای آورد و سخنِ دشمنان نشنود و خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را در دو جهان مقام بزرگ دهد، و گفت:

[آیه۷۸] **أَقِمِ ٱلصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمْسِ إِلىٰ غَسَقِ ٱلَّيْلِ وَقُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا**؛ به پای دار نماز را از ابتدای آنکه آفتاب از جانب شرق به جانب غرب گردد ـ یعنی نمازِ پیشین و پسین تا در آمدنِ تاریکی شب یعنی نماز شام و خفتن ـ و به پای دار نمازِ بامداد، خود نمازِ بامداد مشهود باشد ـ یعنی ملایکهٔ شب و ملایکهٔ روز گواه شوند بدین نماز بامداد●

آنگه خدای ـ عزّوجلّ ـ جبرئیل را ـ علیه‌السّلام ـ فرستاد تا پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ بیان کرد اوقاتِ نماز و ارکان آن بر تفصیل. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گفت: امامی کرد مرا جبرئیل، به نزدیكِ درِ کعبه نمازِ پیشین کرد آن وقت که آفتاب را زوال افتاد یعنی از میان آسمان بگردید، و نماز دیگر کرد آنگاه که سایهٔ هرچیزی

چندِ بالای وی بیفزود، و آنگاه نماز شام کرد آن وقت که روزهٔ دار روزه گشاید یعنی که آفتاب فرو رود و نمازِ خفتن کرد آن وقت که شفق فرو رود یعنی سرخی، و نماز بامداد کرد آنگاه که طعام و شراب بر روزه‌دار حرام شود یعنی آنگه که صبح صادق برآید، و روز دیگر باز آمد و نماز پیشین کرد آن وقت که از آن بپرداخت سایه هر چیزی هم چند بالای وی افزوده بود، و نماز دیگر کرد آن وقت [که] هر چیزی دو چندِ بالای وی افزوده بود، و نماز شام کرد همان وقت که کرده بود و نماز خفتن کرد آن وقت [که] سه یکی از شب گذشته بود، و نماز بامداد کرد آن وقت که روشنایی بر تاریکی غلبه کرده بود، و گفت: یا محمّد! این است وقتِ تو و وقت پیغمبران از پیش تو. و وقتِ نماز میان این هردو است یعنی هرکه درین وقت که یاد کردیم نماز کند روا باشد و هر که پس ازین نماز کند، قضا باشد.

و بدان که چند شرط باید که حاضر باشد تا در نماز شدن درست آید: اوّل ایمان است تا مؤمن نباشد به اعتقادِ درست نماز از وی درست نیاید. و دیگر آنکه پاك باشد تن وی و جامه وی و جایگاه وی از حدث و جنابت و نجاست. و دیگر آنکه عورت پوشیده باشد مرد را از ناف تا زانو، و زن را همهٔ تن مگر روی و دو کف وی. و دیگر آنکه روی به قبله آرد به مشاهدت و یقین و یا به اجتهاد. چنان که حال واجب کند در وقت اخبار. و دیگر آنکه اگر نماز فریضه باشد وقتش درآمده باشد.

و بدان که در نماز چند رکن بجای باید آورد تا آنگاه بحقیقت نماز باشد:

اوّل آن که نیّت کنی با تکبیر بهم. چنان که نیّت راجمع‌کنی و آن را به دل یاد همی داری تا آنگاه که از تکبیر پردازی. و صورتِ نیّت آن باشد که نیّت کند به نمازِ بامدادین. دو رکعت ادای فریضه، و هر نمازی را به مقدارِ رکعت. و این در حالِ قیام باشد و این به رکن نیّت و تکبیر و قیام بهم باشد و در اوّل هر نمازی این سه رکن بیاید.

و رکن چهارم آن است که فاتحة‌الکتاب برخوانی و اوّلش بسم‌الله الرّحمن الرّحیم تا به آخر هیچ حرف و هیچ تهدید نگذاری. و امّا سوره خواندن از پسِ آن، و اعوذ گفتن و وَجّهت خواندن از پیشِ آن سنّت است.

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و رکن پنجم آن است که رکوع کنی چندانی که پشت را خم دهی و کف‌دست به سرِ زانو رسد و چندان بَایستی در رکوع که هفت اندامِ تو ساکن گردد. فامّا تسبیح کردن و تکبیر در وقت رکوع کردن سنّت است.

و رکن ششم آن است که از رکوع برآیی تا قامتِ تو راست بباشد چندانی بَایستی تا هفت اندام تو ساکن گردد. فامّا یاد کردن در آن سنّت است چنان که گویی: سَمِعَ‌الله لِمَن حَمِدَه ربّنا وَلكَ الْحَمْد ملأ السَّموات وملأ الأرْض و ملأ مَا بَيْنَهُما وملأ مَا شِئْت مِنْ شَيء بَعْده. فامّا دست برداشتن آنگاه که تکبیرِ اوّل کنی بر رکوع شوی. و ذکر در رکوع سنّت است.

و رکن هفتم آن است که به سجود رَوِی، پیشانی و دو کف برهنه، و چندان بَایستی تا هفت اندام تو بر جای آرام گیرد، فامّا تکبیرِ تسبیح سنّت است.

و رکن هشتم آن است که سر از سجود برداری و تمام بنشینی در میانِ هردو سجده. چندان‌که آرام گیری، فامّا تکبیر و یاد کردن میانِ دو سجود سنّت است. چنان که گویی: ربّ اغفرلی وأرحمنی وأرزقنی وأجبرنی و تجاوزعنّی.

و رکن نهم آن است که بر همان صفت که یاد کردیم سجودی دیگر کنی. چون به اینجا رسیدی یك رکعت تمام شد. دیگر رکعتها هم بدین صفت بجای آری. و چون سر از سجود دوم از رکعت بازپسین برآری پنج رکن دیگر بجای آری: یکی بر مقدارِ تشهُّد بنشینی، و یکی آن که تشهّد برخوانی. و اولیترین آن بُوَد که تشهّد برخوانی که ابن‌عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ روایت کرده است: التَّحيّات المباركات الصَّلوات الطّيبات لله سلام عليك أيّها النَّبی ورحمةالله وبركاته سلام علينا وعلى عبادالله الصَّالحين أشهد أن لا إله إلاّ الله وأشهد انّ محمداً رسول‌الله.

و سه دیگر آن که بر پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ صلوات فرستی، بگویی: اللّهم صلّی علی محمّد وآل محمّد. فامّا آنچه پس ازین خوانی از دعا که در خبر آمده است، سنّت است.

و چهارم آن که سلام بدهی، گویی: السّلام علیکم. فامّا آنچه زیادت باشد. و سلامِ دوم سنّت است.

و پنجم آن است که با سلام بهم نیّت کند که بدین سلام از نماز بیرون می‌آیم. این است جملهٔ ارکانِ نماز.

فامّا تشهّد اوّل سنّت است و به هیأت نشستن در تشهّد دوم آن است که برِ پای از نشستنْ‌گاه بیرون کند و نیکو برجای بنشیند.

و امّا قنوت در نمازِ بامدادین از پسِ رکوع خواندن سنّت است چنان که گوید: اللّهم اهدنی فیمن هدَیت وعافنی فیمن عافیت و تَوَلّنی فیمن تولیت وبارك لی فیما أعطیت وقنی شرّ ما قضیت انّك تقضی ولاَيُقضى عليك انّه لا يذلّ من واليتَ ولا يعزّ من عادَيت تباركت ربّنا وتعاليت نستغفرك ربّنا ونتوب إليك.

و همچنان در وتر نیز قنوت کند خاصّه در نیمهٔ بازپسینِ ماه رمضان، و گوید: اللّهم انا نستعينك ونستغفرك ونستشهد بك و نؤمن ونتوكّل ونثنی عليك الخير كلّه نشكرك ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك، اللّهم إيّاك نعبد ولك نصلّی ونسجد واليك نسعی ونحفد نرجوا رحمتك و نخشی عذابك بالكفّار يلحق، اللّهم اهدنا... تا آخر.

و جمله نمازهای‌فریضه در شبانه‌روزی پنج است هفده رکعت: دو نمازِ بامدادین و چهار نمازِ پیشین و چهار نمازِ دیگر و سه نمازِ شام و چهار نمازِ خفتن. و جمله سنّتها[ی] راتبه نیز هفده است دو از پیشِ نمازِ بامداد، و دو از پیشِ نمازِ پیشین، و دو از پسِ نماز پیشین، و چهار از پیشِ نمازِ دیگر، و دو از پسِ نماز شام، و دو از پسِ نمازِ خفتن، و سه وتر. اگر کسی پس ازین توفیق یابد که نمازی زیادت کند چون نماز چاشت، نمازِ اوّلین و جز از ان اولیتر باشد که هر دو رکعت را سلام بدهد.

و امّا نمازِ تهجّد چنان که کسی بخسبد [به] شب، و آنگاه برخیزد و نماز کند درجهٔ بزرگ دارد. و سنّتش یازده رکعت است: ده رکعت به پنج سلام، و بازپسینِ یك رکعت به سلامی. و اگر کسی توفیق زیادت یابد بزرگ عبادتی باشد خدای را. و نمازِ شب بر پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ واجب بود و بر همگان نافله است و در اوّل اسلام بر همه کس واجب بود، خدای ـ عزّوجلّ ـ پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ فرمود و گفت:

[آیه۷۹] وَمِنَ ٱلَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِۦ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا؛ و از

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

شب برخیز از خواب و نماز کن تا آن زیادتی باشد ترا ـ یعنی دیگر[ی را] نوافل[1] کفارت گناهان باشد و ترا گناه نیست زیادتِ درجه باشد ـ تا مگر بدهد ترا خدای تو روزِ محشر مقامی محمود*

و گروهی گفتند: این مقام مقامِ خلّت است چنان که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ می‌گوید: لَوْ کُنْتَ مُتَّخِذاً لاتّخذت[2] أبابکر خلیلاً ولکن صاحبکم خلیل‌الرّحمن. اگر کسی را از خلق دوستی خواستی گرفت ابوبکر صدیق را گرفتمی به دوستی، ولیکن صاحب شما دوست خدای است، آنگاه برخواند: عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُودًا.[3]

و گروهی گفتند: بل این مقام مقامِ رفعت است چنان که مجاهد گوید در تفسیرِ این آیت که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را روزِ قیامت بر عرش نشاند چنان که ابن عمر ـرضی‌الله عنهما ـ روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی این آیت برخواند و گفت: یدینی فیقعدنی علی العرش، مرا نزدیك کند و بر عرش نشاند. و در روایتی دیگر: بر کرسی نشاند. و بدین نزدیکی، مسافت همی نخواهد ولیکن نزدیکیِ رتبت و منزلت می‌خواهد چنان که گویند: فلان نزدیك است با امیر هرگاه که وی را به نزدیكِ وی منزلتی باشد و اگرچه از وی به مسافت دور باشد.

و گروهی گفتند: بل این مقام مقامِ شفاعت است چنان که بوهریره روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُودًا[4]، مقامِ شفاعت است چنان که روایت کرده است از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ که وی گفت: عاصیانِ اهلِ ایمان روز قیامت به نزدیك آدم روند و از وی شفاعت خواهند، آدم گوید که من از گناه خویش شرم دارم که شفاعت خواهم، به نزدیكِ نوح ـعلیه‌السّلام ـ روید که وی اوّل رسولی است که خدای ـ عزّوجلّ ـ به اهلِ زمین فرستاده است. به نزدیكِ وی روند، گوید: من شرم دارم که شفاعت کنم، فَإِنِّی سَأَلْتُ ربّی مَا

۱. باد: از + نوافل ۲. باد: لا اتخذت ۳ و ۴. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۷۹

لَیْسَ لِی بِهِ عِلْم که من از خدای ـ عزّوجلّ ـ چیزی خواسته‌ام که مرا بدان علم نبود ولیکن به نزدیك ابراهیم روید خلیل‌الرّحمن. به نزدیكِ وی روند[1]، وی گوید: مرا این منزلت نرسد ولیکن به نزدیكِ موسی روید کلیم خدای تعالی. به نزدیك وی روند، گوید که من درین منزلت نیستم ولیکن به نزدیك عیسی روید کلمةالله روحه. به نزدیكِ وی روند، وی گوید که من این منزلت ندارم ولیکن به نزدیك محمّد ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ روید که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را آمرزیده است مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ.[2] آیند به نزدیكِ من، و من برخیزم و بروم و مؤمنان از دو جانب سماطین برکشند و دستوری خواهم از خدای تعالی، مرا دستوری دهد سر بر سجود نهم و مرا تحمیدها الهام دهد که هرگز از پیش آن ندانسته باشم. من آن تحمیدها بگویم آنگاه سر از سجود بردارم، مرا گوید: بگو تا بشنوند، بخواه تا بدهند. آنگاه شفاعت می‌کنم خلق را تا آنگاه که از دوزخ بیرون آرند هرکسی که گفته باشد: لا إله إلّا الله.

و بدان که اخبار در بابِ شفاعت بیشتر از آن است که آن را حقیر شاید کرد ولیکن معتزله از ضلالتِ خویش آن را انکار کردند و به جمله آنچه آمده است از آیات و اخبار، ایمان نیاوردند و هیچ وجه نیست از گفتارِ ایشان. و پس از آنکه معقول روا باشد و خبر بدان ناطق است مگر آنکه خدای ـ عزّوجلّ ـ نخواهد که ایشان را راه نماید چنان‌که گفت در صفتِ گروهی: أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِم وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِم وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.[3] آنگاه پیغمبر را ـ علیه‌السّلام ـ فرمود تا دعا کند و گفت:

[آیه ۸۰] وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا؛ و بگوی: ای خدای ما! مرا اندر آر آوردنی براستی، و بیرون آور مرا بیرون آوردنی براستی، و بده مرا از نزدِ تو سلطانی بر دشمنان ناصر ـ یعنی حجّتی ظاهر و قوّتی*

چون وی بگفت این، خدای وعده کرد که مُلكِ فارس و روم بستاند و به امّتِ وی

۱. باد: + وی را ۲. الفتح (۴۸) / ۲ ۳. النحل (۱۶) ۱۰۸

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دهد و وی را نصرت کرد تا بیم در دلِ دشمنان وی باشد بر یك ماهه راه. و دین وی بر همه ادیان ظاهر کرد و امّتِ وی در دین قوی‌دل کرد.

و قتاده گوید: أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْق، یعنی در مدینه آر. وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ، یعنی از مکّه به هجرت بیرون آی. و گروهی گفتند: أَدْخِلْنِی الغار وأَخْرِجْنِی منه إلی المدینه. و گروهی گفتند: أَخْرِجْنِی مِنَ الْمَدِینة إلی فتح مکّه. و گروهی گفتند: أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ در گور، وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ به عرصاتِ قیامت.

آنگاه چون دینِ وی ظاهر گردید، قوله تعالی:

[آیه ۸۱] **وَقُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقًا**؛ و بگو: آمد اسلام و نیست شد کفر که باطل نیست شده باشد در حقیقت*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ گوید: آن روز که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ مکّه بگشاد، سیصد و شصت بُت بود گرد بر گردِ کعبه نهاده بود، پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ چوبکی به دست داشت که آن را محصره خواندند، آن در چشم ایشان می‌زد و می‌گفت: وَقُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الباطِلَ كٰانَ زَهُوقًا، وآن بُتان یك‌یك روی به زمین می‌نهادند و مشرکانِ مکّه به تعجّب می‌گفتند که هرگز ما جادوتر از محمّد ندیده‌ایم. آنگاه گفت:

[آیه ۸۲] **وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لاٰ يَزِيدُ الظّٰالِمِينَ إِلّٰا خَسٰارًا**؛ وفروفرستیم از قرآن آنچه شفایی و رحمتی‌است مؤمنان را ـ یعنی از بیماری جهل و شبهت ـ و نیفزاید کافران را مگر زیانْ کاری*

از بهرِ آن که ایشان را بدان انتفاع نبوَد و کفر و شبهت همی افزاید. قتاده گوید که قرآن با هیچ‌کس قربتی نکند که وی را زیادتی آرد یا نقصانی، به دلیل این آیت. و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ گوید: مَنْ لَم یَسْتَشف بِالْقُرآن فَلاَ شَفَاهُ الله. هرکس به قرآن شفا نجوید هرگز وی را خدای شفا مدهاد.

[آیه ۸۳] **وَإِذٰا أَنْعَمْنٰا عَلَى الْإِنْسٰانِ أَعْرَضَ وَنَأٰى بِجٰانِبِهِ وَإِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ كٰانَ يَئُوسًا**؛ و

چون نعمت کنیم بر مردم، اعراض کنند از ذکر و دعای ما، و تنِ خویشتن را دور کنند، و چون به وی رسد سختیی، نومید گردد*

[آیه ۸۴] **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدىٰ سَبِيلًا**؛ بگو ای محمّد! هرکسی کاری کند بر مثالِ آن کند که وی را ماند پس خدای شما بهتر داند بدان کسی که راه یافته‌تر است*

و بدان که جهودان گفتند قریش را: محمّد بپرسید از روح، و از گروهی که ایشان مفقود شدند در روزگارِ پیشین، و از مردی که به مشرق و مغرب رسید در زمین؛ اگر ازین هیچ جواب ندهد وی پیغمبر نیست و اگر از بعضی بدهد، وی پیغمبر است. خدای ـ عَزَّوجلَّ ـ فرو فرستاد: ویسئلونك[1] أَنَّ أَصْحٰابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كٰانُوا مِنْ آيٰاتِنٰا عَجَبًا. و فرو فرستاد: وَيَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ.[2] و میانِ این هردو بگفت چنان که یاد کنیم، و فرو فرستاد:

[آیه ۸۵] **وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمٰا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّٰا قَلِيلًا**؛ و پرسند ترا از روح، بگو که روح از امرِ خدای من است ـ یعنی وی داند حقیقتِ آن ـ و نداده‌اند شما را از علم إلاّ اندکی*

ابن عباس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: آن روح که ایشان پرسیدند، جبرئیل است ـعلیه‌السّلام ـ و علی بن أبی طالب ـ علیه‌السّلام ـ گوید که روح فریشته‌ایست که وی را هفتاد هزار روی است و در هر رویی هفتاد هزار زبان[3] است و به هر زبانی[4] هفتاد هزار لغت، تسبیح می‌کند خدای را ـ عزّوجلّ ـ از هر تسبیح از آن خدای ـ عزّوجلّ ـ فریشته‌ای بیافریند تا همی باشد با فریشتگان تا روزِ قیامت.

و گروهی گفتند که بدین روح روح می‌خواهد که در تنِ حیوانات بود و تعیین آن خدای داند.

---

۱. چنین است در باد، در قرآن (الکهف (۱۸) ۹) به جای آن «أَمْ حَسِبْتَ» آمده است
۲. الکهف (۱۸) ۸۳ ۳ و ۴. باد: زبان، زبانی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و بدان که اهلِ تحقیق در آن خلاف کردند، گروهی گفتند که معنی روح حیوانات حیات است و این است طریقهٔ امام اسحاق الأسفراینی. و گروهی گفتند: اجزائی است در تن مردم روان، در جوفِ هر چیزی که آن مجوّف بُوَد از اجزای مردم. و از بهرِ این گفت استادِ امام منصورِ بغدادی که در مویْ حیات شاید و جان نشاید، از بهرِ آنکه وی را جوفی نبوَد پرداخته تا جسمی در میانِ آن برود. و اما حیات عرضی بُوَد، روا بود که در هر جسمی موجود شود و مجوّف باشد یا نه. و تعیین آن خدای داند و تا آن در تنِ حیوان بُوَد خدای عادتْ رانده است که حیات همی آفریند چون آن را از تن حیوان بیرون بَرَد، دیگر حیات نیافریند. و روا بُوَد که آفریند ولیکن عادت چنین رانده است. و این موافق است ظاهرِ آیت را که روحی بر جمله اثبات کرده شود از خلقِ خدای عزّوجلّ. و تعیینِ آن هیچ‌کس نداند مگر خدای ـ عزّوجلّ ـ چنان که گفت: قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی[1]. و ظاهرِ اخبار که آمده است از نقل و انتقالِ ارواح از جای به جایی علیّین و سجّین و قنادیل معلّقة تحت‌العرش و آجْوَف طیر خضر، همه دلیل است از بهرِ آنکه روح اجزائی است از بهرِ آنکه نقل و انتقال بر اعراض نشاید و آن کسی که روح را حیات گوید این چیزها حمل کند بر اجزاء یا معیّن که ازین بگردد وی را با این محلها نقل کنند. و حقیقتِ این خلاف بازان گردد که نام روح بر حیات آفریده افتد یا نه. و چون روح بر تعیین وی را بیان نکرد، و گفت:

[آیه۸۶] وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِٱلَّذِیٓ أَوْحَیْنَآ إِلَیْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَیْنَا وَكِیلًا؛ و اگر خواهیم بازبریم آنچه وحی کرده‌ایم ترا، پس نیابی خویشتن را بدان سبب بر ما ناصری که ترا نصرت کند*

[آیه۸۷] إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُۥ كَانَ عَلَیْكَ كَبِیرًا؛ ولیکن تا رحمتی بُوَد از خدای تو که فضلِ او بر تو بزرگ است*

عبدالله بن عمر گفت که روزی پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بر منبر رفت و

۱. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۸۵

گفت این چیست این کتابها که شما می‌نویسید، این کتابی است غیر از کتابِ خدای تعالی، زود بُوَد که خدای تعالی خشم گیرد کتاب خویش را، و هیچ ورق و هیچ دل نگه ندارد که نه آن را بیرون بَرد. گفتند: آنگه مؤمنان چه کنند یا رسول‌الله؟ گفت: آن کسی که خدای به وی چیزی خواسته باشد در دلِ وی افگند: لا إله إلّا الله. آنگاه گفت: یا محمّد! بگوی این کتاب را همتا نتوان آورد که این کتاب آفریده نیست و هرچه کسی آرد، آفریده باشد، و گفت: عَزَّ من قائل:

[آیه۸۸] قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن یَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا؛ بگو ای محمّد! اگر مجتمع گردند بهم إنس و جن بر آنکه بیارند مثلِ این قرآن، نیارند مثلِ این، و اگر بعضی از ایشان بعضی را یار شوند*

[آیه۸۹] وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِی هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا؛ و خود بگردانیدیم مردم را اندرین قرآن از هر مَثَلی، پس باز ایستادند بیشتری از مردمان إلّا از جحود و کفران*

و بدان که جماعتی از قریش عتبَه و شَیْبه و بوسفیان و نصر بن الحُرث و ابوالبحیری و زمعه و ولید بن المغیره و ابوجهل بن هشام و امیة بن خلف و جز از ایشان، بهم نشستند بر پشتِ کعبه، پس آفتابْ فرو رفتن، و یگدیگر را گفتند. محمّد را کسی فرستادند وی زود می‌آمد تا مگر ایشان ایمان آورند. گفتند: یا محمّد! ما کسْ ترا از بهرِ آن فرستادیم تا در بابِ تو معذور باشیم، به خدای که ما هرگز کس ندیده‌ایم از عرب که با قوم خویش این کرده است که تو می‌کنی یا ما و پدران ما را جفا می‌گویی و خدایان ما را دشنام می‌دهی و ما را به سفاهت همی منسوب کنی و هیچ چیز نماند از زشتیها که با ما نکردی، اگر این از بهرِ مال می‌کنی ما چندان مال ترا بدهیم که تو از توانگرترینِ ما باشی، و اگر شرف و مهتری می‌جویی ما ترا بر خویشتن رئیس کنیم، و اگر مُلکت می‌خواهی ما ترا بر خویشتن ملکت بدهیم، و اگر این علّتی است که بر تو غلبه کرده است ما مالها بَذَل کنیم طبیبان را تا ترا ازین برهاند. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وسلّم ـ گفت: این چیست که شما می‌گویید، من این که شما را می‌گویم نه از بهرِ مال می‌گویم و نه از بهرِ شرف و نه مُلکت، ولیکن خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا به رسولی به شما فرستاده است و کتابی به من وحی کرده است و مرا فرموده است که من شما را بشیری و نذیری باشم، اکنون من شما را رسالت رسانیدم و نصیحت کردم شما را، اگر قبول کنید شما را بهتر باشد در دنیا و آخرت، و اگر آن را رد کنید من صبر کنم فرمانِ خدای را تا آنگه که خدای ـ عزّوجلّ ـ حکم کند میانِ من و شما. گفتند: یا محمّد! اگر از ما فرا نپذیری این که بر تو عرضه کردیم، تو دانی که هیچ شهر نیست تنگ‌تر از شهرِ ما، و هیچ گروه نیست به مال کمتر از ما و تنگ‌ْ مجال‌تر از ما، بخواه ازین خدای که ترا فرستاده است که تا این کوهها را از زمینِ ما براند و جویهای آب ما را پدید آورد تا ما نیز تبسّط کنیم چُنانِ اهلِ عراق و شام، و پدرانِ ما را زنده کند بخاصّه قصی بن کلاب را که پیری بود راستگوی، تا از وی بپرسیم تا این که تو می‌گویی حق است یا باطل. و اگر چنین کنی، ما به تو ایمان آوریم. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: مرا به این نفرستاده‌اند که شما می‌گویید، آنچه مرا به آن فرستاده‌اند تبلیغ کردم، اگر آن را رد کنید من صبر کنم تا آنگاه که خدای ـ عزّوجلّ ـ حکم کند میانِ من و میانِ شما. گفتند: پس اگر این نکنی از خدای ـ عزّوجلّ ـ بخواه تا فریشته‌ای بفرستد و گواهی دهد ترا، و بخواه از خدای خویش تا ترا کوشکها و بوستانها دهدو گنجهای زر و سیم بدهد تا ترا با ما در این بازارها نباید گردید به طلبِ معاش. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: من از خدای ـ عزّوجلّ ـ ازین چیزها هیچ نخواهم خواست که مرا بدین نفرستاده‌اند، مرا به آن فرستاده‌اند تا شما را بشیری و نذیری باشم. گفتند: آسمان بر ما افکن چنان که می‌گویی که خدای تو آن تواند کرد. گفت: آن کارِ خدای است اگر خواهد کند. گفتند: به ما رسیده که ترا این مردی می‌آموزد که وی را رحمن الیمامه گویند، و به خدای که ما به وی ایمان نیاوریم و ترا نگذاریم تا با ما چنین چیزها کنی و گویی، و باز نگردیم از تو، تا ترا هلاك کنیم یا تو ما را هلاك کنی. و یکی از ایشان گفت: لَنْ نُؤمنُ لُكَ حَتّی تأتینا بِالله والملائکه قبیلاً.

و عبدالله بن امیّه برخاست پسر عمهٔ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ از آن مجلس

بیرون آمد و گفت: یا محمّد! قومِ تو بر تو چیزها عرضه کردند قبول نکردی خویشتن را، و از تو چیزها خواستند تا منزلتِ تو پیدا شود اجابت نکردی، پس گفتند که آن عذاب که ما را بدان می‌ترسانی، تعجیل کن نکردی، به خدای که من ایمان نیاورم به تو هرگز تا آنگاه که نردبانی به آسمان نهی و من به تو همی نگرم تا تو بر آن بر آسمان رَوِی، و نسخه و منشوری بیاری و گروهی از فریشتگان بیاری تا ترا گواهی دهد. و به خدای که اگر این نیز نکنی به تو ایمان نیاوریم. و آنگاه از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بازگردیدند، و بوجهل برخاست از میانِ قریش، و گفت که محمّد نخواهد کرد مگر آنچه همی بیند از غیب کردن وی دین ما را و پدر ما را و آلهۀ ما را، و من عهد کردم با خدای که من فردا سنگی برگیرم و آنگاه که وی سر بر سجود نهد در نماز، بر سرِ وی زنم و سرِ وی پهن کنم. خدای گفت:

[آیه ۹۰] وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا؛ و گفتند: تصدیق نکنیم ترا تا آنگاه که برگشایی ما را از زمین چشمهٔ آب*

[آیه ۹۱] أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا؛ یا باشد ترا بوستانی از درختِ خرما و انگور، و برگشایی جویها اندر میانِ آن، برگشادنی بحقیقت*

[آیه ۹۲] أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا؛ یا بیفکنی[1] آسمان، چنان که همی گویی بر ما پارهٔ پاره، یا بیاری خدای را و فریشتگان را صنفْ صنف تا آن را گواهی دهند*

[آیه ۹۳] أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّٰى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا؛ یا باشد ترا خانه[ای] از آن آتش ـ یعنی از زر ـ یا اندر رَوِی در بالای آسمان، وایمان نیاوریم از بر آسمان شدن ترا، تا فرو آری بر ما کتابی که ما آن را برخوانیم و ما را متابعتِ تو فرماید. بگو: پاکا خدای من است، ای نیستم من مگر آدمی به رسولی آمده، و

۱. باد: نیفکنی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

این که شما از من همی خواهید در قدرتِ آدمی نیست*

[آیه ۹۴] وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ اَنْ يُؤْمِنُوٓا اِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدٰىٓ اِلَّآ اَنْ قَالُوٓا اَبَعَثَ ٱللّٰهُ بَشَرًا رَسُولًا؛ و باز نداشت مردمان را از ایمان، آنگاه آمد به ایشان رسولان، مگر آنکه گفتند: ای فرستاده است خدای تعالی آدمیی به رسولی، چرا نه فرشته نفرستاد؟*

[آیه ۹۵] قُلْ لَوْ كَانَ فِى ٱلْاَرْضِ مَلٰٓئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكًا رَسُولًا؛ بگو ای محمّد! اگر بودی اندر زمین فریشتگانی همی رفتندی بآرام، مقیمْ شده در زمین، فرو فرستادی بر ایشان از آسمان فرشته[ای] به رسولی، که فرشته به فریشتگان فرستد*

[آیه ۹۶] قُلْ كَفٰى بِٱللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ اِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا؛ بگو محمّد! کفایت است خدای گواهی میانِ من و شما، که من رسولی‌ام به شما که وی به حالِ بندگانِ خویش دانا و بینا است*

[آیه ۹۷] وَمَنْ يَهْدِ ٱللّٰهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ عَلٰى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنٰاهُمْ سَعِيرًا؛ و هرکه راه نماید وی را خدای تعالی، او راه یافته بود و هرکه وی را خدا بیراه کند نیابی ایشان را اولیائی از دونِ خدای که ایشان را راه نماید. و حشر کنیم ایشان را روزِ قیامت که همی روند بر رویهای خویش بَدَلِ آنکه می‌رفتند اندرین جهان به پایها، کوران باشند و گنگان باشند و کران باشند، نشنوند چیزی که ایشان را شاد کند، مأوای ایشان دوزخ بُوَد هرگاه فرو نشیند تیری، آن بیفزاییم ایشان را بیفروختنی به آتش*

[آیه ۹۸] ذٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاٰيٰتِنَا وَقَالُوٓا ءَاِذَا كُنَّا عِظٰمًا وَرُفٰتًا ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا؛ آن است جزای ایشان به آنکه کافر همی شدند به حجّتهای ما، و همی گفتند آنگاه که ما استخوانی شویم، و ریزیده گردیم، ای ما را برانگیزند آفریدنی نو*

[آیه ۹۹] اَوَ لَمْ يَرَوْا اَنَّ ٱللّٰهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْاَرْضَ قَادِرٌ عَلٰٓى اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ اَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَاَبَى ٱلظّٰلِمُونَ اِلَّا كُفُورًا؛ ای همی نبینید که

خدای تعالی آن است که بیافرید آسمانها و زمین با بزرگیِ آن، قادر است بر آن که بیافریند چون ایشان در خُردی و بزرگی و ضعیفی، و خدای وعده کرده است ایشان را اجلی که هیچ شك نیست در آن، باز ایستادند کافران الّا از آنکه کفران نعمت کنند*

[آیه ۱۰۰] قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّى اِذًا لَاَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ ٱلْاِنْفَاقِ وَكَانَ ٱلْاِنْسَانُ قَتُورًا؛ بگو یا محمّد! اگر ایشان را پادشاهی بودی به خزینه‌های روزیِ خدایِ من، آنگاه شما بدان بخل کردندی از ترس آنکه برسیدی به نفقات کردن که مردم بخیل و ممسك و مُقتر بُوَد*

[آیه ۱۰۱] وَلَقَدْ اٰتَيْنَا مُوسٰى تِسْعَ اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ فَسْـَٔلْ بَنِىٓ اِسْرَآئِيلَ اِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ اِنِّى لَاَظُنُّكَ يٰمُوسٰى مَسْحُورًا؛ و خود دادیم ما موسی را نُه حجّتِ ظاهر، بپرس یا محمّد بنی‌اسرائیل را تا چه گفتند وی را آن وقت که به ایشان آمد. گفت وی را فرعون: من ترا عمّی پندارم یا موسی که بر تو جادویی کردند یا تو خود جادو باشی*

[آیه ۱۰۲] قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ اَنْزَلَ هٰٓؤُلَآءِ اِلَّا رَبُّ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْاَرْضِ بَصَآئِرَ وَاِنِّى لَاَظُنُّكَ يٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا؛ گفت موسی: خود دانی که نفرستاده است این نُه آیت مگر خدای آسمانها و زمین، تا بصیرتی باشد خلق را، و من همی پندارم که تو فرعون! هلاك کرده‌ای، و گفته‌اند کم عقلی*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ گوید که این نُه آیت عصا بود و یدِ بیضا و گشادن عقدهٔ زبان وی و شکافتنِ دریا و طوفان و جراد و قمل و ضَفادِع و دَم. چنان که تفصیلِ آن یاد کرده آمد از پیش. و محمد بن کَعْب القُرَظیّ گشادنِ عقدهٔ زبان ازین نُه نشمرد و بَدَلِ آن طَمس شمرد. و عمر بن عبدالعزیز این بگفت و گفت: چنان بود که مرد با زن در فراش بودی هر دو سنگ شدندی و زن از ایشان به پای خاسته بودی و نان همی پختی سنگ بودی در وقت. چون عمر بن عبدالعزیز این شنید، گفت: آن خریطه بیارید که در خزانهٔ عبدالعزیز بن مروان یافته بودید به مصر، که در وی چیزهایی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود که یافته بودند از بقایای آن فرعون پس خریطه بیاوردند و از خریطه بیرون گرفتند خایه‌ای بدو شکافته بودند همچنان که سنگ گردیده کوزه‌ای بدو شکافته و سنگ شده، و همچنان گوناگون میوه‌ها سنگ شده و درم و دینار هم سنگ شده، تصدیق آن را که محمّد بن کَعْب گفت.

و گروهی از جهودان بیامدند و پیغمبر را ـ علیه‌السّلام ـ از تفسیرِ تِسْعَ آیاتٍ بَیِّنَاتٍ پرسیدند، پیغمبر گفت که این آیتها که در کتاب است آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت ایشان را در تورات گفت لا تشرکوا بالله شیئاً، ولا تقتلوا النَّفس الّتی حرم الله إلاّ بِالْحقّ، ولا تزنوا، ولا تأکلوا الرّبا، ولا تسخروا بالبرّی إلی السُّلطان ینقلبه، ولا تسرفوا، ولا تقذفوا الْمُحْصَن، ولا تفرّوا من الزَّحْف، ولا تعدوا فی السّبت. آن جهودان چون این بشنیدند دستِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ بوسه دادند و گفتند: گواهی دهیم که تو پیغمبری بحقّ. پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: پس چرا متابعت نکنید مرا؟ گفتند: ما ترسیم که جهودان ما را بکشند.

و مجاهد گوید: از بهرِ آن موسی ـ علیه‌السّلام ـ فرعون را «مَثْبُور» خواند که آن روز [که] موسی ـ علیه‌السّلام ـ به نزدیکِ وی رفت روزی بود زمستانی، و فرعون گلیمی بر خویشتن گردانیده بود و موسی ـ علیه‌السّلام ـ عصا بیفکند فرعون از هولِ آن مار که دید همهٔ خانه را فرو گرفته، حدَث کرد و آن قطیفهٔ خویش را بیالود. و عَزَّ من قائل:

[آیه ۱۰۳] فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا؛ پس خواست فرعون که بیرون کند بنی‌اسرائیل را از زمینِ مصر، پس غرقه کردیم وی را و کسانی که با وی بودند به جملگی*

[آیه ۱۰۴] وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا؛ و گفتیم از پسِ آن بنی‌اسرائیل را: بیارامید شما در زمینِ مصر، چون بیاید وقتِ قیامت، بیاریم شما را همه بر یگدیگر آمیخته*

از هول آن روز هیچ‌کس قومِ خویش را نجوید هرکسی به خویشتن مشغول،

خدای ـ عزّوجلّ ـ ما را فریاد رساد اندران روز به فضلِ خویش. و درین جمله تنبیهی است مصطفی را ـ علیه‌السّلام ـ وی را همی گوید: چنان که ایشان خواستند که قوم موسی را بیرون کنند خدای ایشان را هلاك کرد و موسی را نصرت داد همچنان قومِ تو خواستند که ترا بیرون کنند ایشان را هلاك برآریم و ترا نصرت دهیم. آنگاه این وعده را تصدیق کرد و گفت:

[آیه ۱۰۵] وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا؛ و بحقّ فرو فرستادیم قرآن را و بحقّ فرود آمد در وی هیچ تغییر و تبدیل نه، و نفرستادیم ترا یا محمّد مگر که بشارت دهی اولیاء ما را و بترسانی اعداء ما را*

[آیه ۱۰۶] وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا؛ و قرآن فرو فرستادیم پراکنده در بیست سال، تا آن را همی خوانی بر مردمان به آرام در مدّتی دراز، و فرو فرستادیم آن را فرو فرستادنی بحقّ*

[آیه ۱۰۷] قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا؛ بگو ایشان را بر سبیلِ تهدید: ایمان آورید بدان یا مه آرید، خود آن کسانی که ایشان را داده‌اند علم از پیشِ آن ـ یعنی مؤمنانِ اهل کتاب ـ چون قرآن برخوانند بر ایشان، به روی درافتند و روی و زنخ بر زمین نهند سجود را*

[آیه ۱۰۸] وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا؛ و گویند: پاکا که خدای ماست خود نبوده وعدهٔ خدای ما کرده ـ یعنی وعدهٔ فرستادنِ محمّد*

[آیه ۱۰۹] وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا؛ و به سجود درافتند و همی گویند، و بیفزاید ایشان را تواضعْ خدای خویش را*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که روزی پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم ـ به مکّه سجود کرد و در سجودِ خویش گفت: یا رحمن و یا رحیم. مشرکان گفتند: تا اکنون محمّد یك خدای می‌خواند اکنون دو خدا را می‌خواند، ما هیچ رحمان ندانیم مگر رحمان یمامه، یعنی مُسَیلمة الکذّاب. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد:

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۱۰] قُلِ ٱدْعُوا ٱللَّهَ أَوِ ٱدْعُوا ٱلرَّحْمٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَٱبْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا؛ بگو بخوانید الله را، یا بخوانید رحمان را، هرکدام نامی که خوانند شاید، که وی راست نامهای نیکو، و بانگ برمدار به خواندن در نمازِ خویش، و نرم مخوان بر آن، و بجوی میانِ جَهْر و اخفی سبیلی معتدل*

ابن عبّاس گوید که چون پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ نماز کردی آواز برداشتی، چون مشرکان شنیدندی جفا گفتندی قرآن را، و آن را که قرآن فرستاده است و آن را که آورده است، و صفیر کردندی تا مگر پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ در غلط افگندندی، خدای ـعزَّوجلَّ ـ گفت وی را: به آواز بلند برمخوان چنان که مشرکان بشنوند و ترا رنجه دارند، و پنهان مخوان که صحابه نشنوند، و بجوی راهی میان این هردو. گروهی گفتند که این آیت در دعا فرود آمد. آنگاه خدای گفت:

[آیه ۱۱۱] وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ ٱلذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا؛ و بگو سپاس خدایرا که وی کس نگرفته است به فرزندی، و نبوده است وی را انبازی در پادشاهی، و نبوده است وی را هرگز از نذُل ـ یعنی هرگز ذلیل نبود تا کسی وی را عزیز گردانیدی ـ و وی را تعظیم کن تعظیمِ بر حقیقت که وی را عظمت بی‌نهایت است بزرگتر از آن است که وی را ولی و شریك و فرزند باشد*

از بهرِ آن که ولی وی را بُوَد که وی عاجز بُوَد و خداوند تعالی را قهر و قدرت است بی‌نهایت، و شریك آن را شاید که چیزی بیرون بُوَد از مملکتِ وی. و هرچه هست از معدوم و موجود همه آفریده و همه مقدورِ وی است و محال باشد که بیرون باشد از مملکتِ وی. و فرزند چیزی را شاید که وی را حدّ و نهایت بُوَد و مماینت و مماست بر وی روا بُوَد. و این صفتْ محال است بر خدای عزَّوجلَّ.

و هرگه که کودکی از بنی عبدالمطلب به سخن آمدی پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ وی را

این آیت بیاموختی: وَقُلِ ٱلْحَمْدُ... [1] تا آخر.

و چنین گفته‌اند که هر که این آیت برخواند وی را برابرِ آسمانها و زمینها و کوهها مزد دهند، نبینی که خدای ـ عزَّوجلَّ ـ فرماید: تَكَادُ ٱلسَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ ٱلْأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ هَدًّا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا. [2]

و در اثر آمده است که هرکه برخواند این آیت، و بر اثرِ نمازها عادت گیرد و وی درویش باشد خدایْ وی را مستغنی گرداند و در صحابه این تجربه کرده‌اند و همچنین بوده است.

۱. بنی‌اسرائیل (۱۷) ۱۱۱ ۲. مریم (۱۹) ۹۰ـ۹۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سُورة الْكَهْف

این سورت مکّی است و صد و ده آیت است در عددِ کوفی، و یازده در عددِ بصری، و پنج در عددِ مدنی. و کلماتش هزار و پانصد و هفتاد و هفت است و حروفش شش هزار و سیصد و شصت است. و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت که هرکه ده آیه از سورة الکهف برخواند فتنهٔ دجّال وی را زیان ندارد و هر که همهٔ سوره برخواند به بهشت رود. و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: دلالت کنم شما را بر سورتی که هفتاد هزار فرشته به تشییعِ آن بیامده بودند آنگاه که فرود آمد؟ گفتند: آری یا رسول‌الله. گفت: سورهٔ اصحاب الکهف، هرکه آن را بخواند روزِ آدینه، وی را بیامرزند تا دیگر آدینه و زیادت، سه روز وی را نوری بدهند که به آسمان رسد و نگاهش دارند از فتنهٔ دجّال.

اوّلِ این سوره:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

[آیه ۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیٓ اَنْزَلَ عَلٰی عَبْدِهِ الْكِتٰابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا؛ سپاس خدای

را که فرو فرستاد بر بندهٔ خویش این کتاب، و نکرد در وی اختلاف و تناقض، نه هیچ کژیی، راستْ قیّم بر همه کتابها و ناسخِ آن*

[آیه ۲] قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصّٰالِحٰاتِ اَنَّ لَهُمْ اَجْرًا حَسَنًا؛ تا بترساند به عذابِ سخت از نزدِ وی، و بشارت دهد مؤمنان را آن کسانی که همی کنند کارهای شایسته که ایشان را هست مزدِ نیکو*

[آیه ۳] مٰاكِثِينَ فِيهِ اَبَدًا؛ مقیم باشد اندران همیشه*

[آیه ۴] وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قٰالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا؛ و بترساند آن کسانی را که گفتند: فراگرفته خدای کسی را به فرزندی*

[آیه ۵] مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِاٰبٰائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوٰاهِهِمْ اِنْ يَقُولُونَ اِلَّا كَذِبًا؛ نیست ایشان را بدان هیچ علم و نه پدران ایشان را؛ بزرگا سخنا که همی بیرون آید از دهنهای ایشان، همی نگویند اِلّا دروغی*

[آیه ۶] فَلَعَلَّكَ بٰاخِعٌ نَفْسَكَ عَلٰی اٰثٰارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِيثِ اَسَفًا؛ مگر تو بخواهی کُشت خویشتن را از اندوه و خشم بر اثرِ ایشان، اگر ایشان ایمان نیارند به این قرآن که به تو فرود آمده است از اندوه و خشم*

[آیه ۷] اِنَّا جَعَلْنٰا مٰا عَلَى الْاَرْضِ زِينَةً لَهٰا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا؛ که ما بیافریدیم هرچه بر زمین است زینتی آن را تا بیازماییم ایشان را، تا کیست از ایشان نیکوکارتر*

[آیه ۸] وَاِنَّا لَجٰاعِلُونَ مٰا عَلَيْهٰا صَعِيدًا جُرُزًا؛ و ما بخواهیم کرد هرچه بر زمین است خاکی خشک چنان که هیچ نبات از وی بیرون نیاید*

[آیه ۹] اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحٰابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كٰانُوا مِنْ اٰيٰاتِنٰا عَجَبًا؛ ای پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم بودند از نشانهای ما عَجَب ـ یعنی هرچند حدیثِ ایشان عجب است آفریدنِ آسمان و زمین و آن عجایب که در آن آفریده‌ایم عَجَب‌تر*

و «کهف» غاری بود در کوه، و حدیثِ آن یاد کنیم إنْ شَاءالله. و «رقیم» لوحی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بود مرقوم نوشته. و بدین لوح آن می‌خواهد که از سنگ. و گروهی گویند اَرْزیز بود که نام اصحاب الکهف و قصهٔ ایشان اندر ان نوشته و بر درِ آن کهفِ ایشان نهاده.

و ابن عبّاس گفت که «رقیم» نام آن وادی است که اصحاب الکهف در وی بودند به نزدیکِ فلسطین. کعب گوید: که «رقیم» نامِ دیه ایشان است.

و بدان که عبدالله بن عمر و نعمان بن بشیر الأنصاری ـ رضی‌الله عنهما ـ روایت کردند که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: سه تن بیرون رفتند به طلبِ چیزی اهل خویش را، باران در ایشان رسید، پناه به غاری بردند، سنگی بزرگ از ان کوه بگشاد و در ان غار فرو گرفت و ایشان در ان غار متحیّر بماندند، یکی از ایشان گفت: بیایید تا هرکسی که نیکویی کرده‌ایم یاد کنیم تا مگر خدای ـ عزّوجلّ ـ بر ما رحمت کند و ما را ازین جا نجاتی دهد. پس یکی از ایشان گفت: مرا جماعتی مزدوران بودند ایشان هرکسی را به مزد فرا گرفته بودیم هر روزی به مزدی معلوم، پس یکی دیگر نمازِ پیشین به مزد فراگرفتم وی نیز چندان کار کرد تا به آخرِ روز که دیگران کرده بودند از اوّل روز وی را همچندان مزد دادم سببِ آن جهد که وی کرد، یکی از ایشان گفت که وی را همچنان می‌دهی که ما را دادی؟ گفتم: از حقِّ تو چیزی کم نکردم. وی گفت: اگر وی را از نیم روز همچندان می‌دهی ما را چیزی بیفزای. گفتم: بدانکه ترا شرط کرده بودم وفا کردم چیزی دیگر مخواه. از مُزد خشم گرفت و برفت و آن مزدِ خویش به من بگذاشت و من حقِّ وی بجایی بنهادم تا مگر باز آید. و من بدان سیمِ وی گوساله‌ای خریدم خُرد تا مدّتی دراز برآمد از نسلِ آن بسیاری حاصل شد. پس پیری ضعیف دیدم که بر من بگذشت، گفت: مرا بر تو حقّی است حقِّ من بده. گفتم: آن چیست که من ترا همی ندانم؟ مرد آن حال یاد کرد تا مرا معلوم شد. گفتم: من ترا می‌جویم از آنکه این همه حقِّ تو است و هرچه از نسلِ آن حاصل آمده بود همه بر وی عرضه کردم. گفت: سخریت مکن، اگر مرا چیزی می‌دهی حقِّ من بده. گفتم: هیچ سخریت نمی‌کنم و این حقِّ تو است و مرا اندرین هیچ چیز نیست. و جملهٔ آن به وی سپردم. یاربّ! اگر دانی که من آن ترا کردم و فرمان و طاعتِ ترا کردم این کوه را از ما برگشای. آن کوه بشکافت چندانی که ما فرا دیدیم اندران غار.

دیگری گفت: مرا خدای ـ عزّوجلّ ـ نعمتی داده بود و مردمان را قحطی رسیده بود، زنی آمد به نزدیکِ من، و از من چیزی می‌خواست، گفتم تا تو خویشتن به من ندهی من هیچ چیز به تو ندهم. زن امتناع کرد و برفت، پس باز آمد و گفت: برای خدای به من ده. گفتم: هیچ سود ندارد تا آنگاه که تو تن به من ندهی. آن زن برفت و شوی خویش را گفت. شوی وی را گفت: آنچه وی می‌خواهد بکن و خویشتن را و عیالِ خویشتن را فریاد رس. به نزدیکِ من آمد و بخدای بر من داد. گفتم: نبوَد مگر آنکه شرط کردم. زن گفت: تو دانی، و خویشتن به من تسلیم کرد. من وی را باز پوشیدم و قصدِ وی کردم، آن زن بلرزید، گفتم: چه بُوَد ترا. گفت: من ترسم از خدای تعالی. گفتم: تو از وی می‌ترسی در حالِ شدّت، و من از وی نترسم در حالِ رضا و نعمت، و از وی دور شدم و وی را حقّی گذاردم از بهرِ آنکه جامه از وی باز کرده بودم. یاربّ! اگر تو دانی که من آن ترا کردم این کوه را از ما برگشای. کوه پاره‌ای بگشاد و فراخ‌تر گشت. دیگری گفت: مرا پدری و مادری بود پیر، و مرا گوسفندان بود و ایشان را طعام و شراب دادمی، پس روزی باران درایستاد به نزدیکِ ایشان نتوانستم رسید به شب. پس چون شبانگاه درآمد گوسفندان را بدوشیدم و ایشان را همچنان بگذاشتم و رفتم به نزدیکِ پدر و مادر، و ایشان را خفته دیدم، نخواستم که ایشان را از خواب بیدار کنم. و صعب بود بر من که گوسفندان معطّل بگذارم، همی بودم به نزدیک ایشان تا بامداد، و آن مخلَبِ شیر همچنان بدست گرفته، چون ایشان از خواب بیدار شدند به ایشان دادم تا بخورند. ای بار خدای! دانی که اگر کردم از بهرِ تو، این کوه را از ما بگشای. نعمان بن بشیر گوید گویی که از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ می‌شنوم که وی گفت که آن کوه گفت: طاق و گذر برگشاد تا ایشان بیرون آمدند.

و بدان که این خوب قصّه‌ای است که از پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ روایت کرده‌اند و مفسّران اینجا یاد کنند این قصّه را از بهرِ آنکه این گروه نیز اصحاب بودند فامّا آنکه خدای ـ عزّوجلّ ـ در قرآن یاد کرده است و صفتِ ایشان باز نموده، خود گروهی دیگر بودند چنان که یاد کنیم إن شاءالله عزّوجلّ. و خدای ـ عزّوجلّ ـ در صفتِ ایشان گفت عزّ من قائل:

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۰] إِذْ أَوَى ٱلْفِتْيَةُ إِلَى ٱلْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا؛ آنگاه که باز شدند آن جوانمردان سوی غار، گفتند: ای خدایِ ما! بده ما را از نزدِ تو رحمتی آنچه صواب باشد و بساز از کار ما*

و بدان که محمّد بن یسار گوید که چون اهلِ انجیل از قومِ عیسی ـ علیه‌السّلام ـ فساد پدید آوردند و خطاها در میانِ ایشان بسیار شد و ملوك ایشان طاغی گردیدند و بت پرستیدن در میانِ ایشان پدید آمد و اندکی ماند که ایشان بر دینِ عیسی ـعلیه‌السّلام ـ بودند بر توحید، خدای ـ عزّوجلّ ـ مَلِکی در میانِ ایشان [نشاند] از روم، نام وی دقیانوس، بت پرستیدی و از بهرِ طواغیت قربان کُشتی، و هر که وی را خلاف کردی بر دینِ وی، وی را بکشتی، و به هر شهر از شهرهای شام که بگذشتی، مردمانِ آن شهر را فتنه کردی و به دین خویش آوردی تا به شهری رسید که نام آن شهر افسوس بود، مردمانِ آن شهر از وی بگریختند، و گروهی را از شُرَطِ کفّار بر ایشان گماشت تا ایشان را همی جستندی و هر که را بگرفتندی از ایشان، پیشِ وی آوردندی، وی ایشان را گفتی: إمّا بت پرستید و إمّا قربان کنید از بهرِ طواغیت، والاّ شما را بکشم. کس بودی که رغبت کردی، وی را موافقت کردی و بیشتری از ایشان موافقت نکردندی، ایشان را بکشت و پاره پاره کرد و پاره‌های ایشان از هر جایی از جوانبها[ی] سور بیاویخت و از دروازه‌های شهر بیاویخت، و چون مؤمنان این فتنهٔ عظیم دیدند اندوهگین شدند. به سببِ آن شب نماز کردندی و روز روزه داشتندی و روی به تسبیح و دعا آوردند و هشت تن از اشرافِ روم تضرّع و زاری می‌کردند و می‌گفتند: رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَٰهاً لَقَدْ قُلْنا إِذاً شَطَطًا[1] ای خدای این فتنه کشف کن از مؤمنان و این بلا بردار از ایشان تا ترا همی پرستند بسرّ و علانیت. ایشان درین بودند که شُرط اندر ایشان رسید و ایشان در نمازگاه بودند روی به زمین نهاده در

۱. الکهف (۱۸) ۱۴

سجود، و زاری می‌کردند. شُرط به نزدیك شد و گفت: این تنی چند از اهل بیتِ نو فرمانِ تو نمی‌برند. بفرمود تا ایشان را بیاوردند و رویهای ایشان در خاك مالیده و چشمهای ایشان آب‌ریزان، ملك ایشان را گفت: إمّا ذبح کنید از بهرِ خدایانِ ما و ایشان را پرستید و إلاّ شما را بکشم. و مهینِ ایشان مردی بود نامِ وی مَکْسَلمینا، گفت: ما را خدایی هست قدرتِ وی هفت آسمان و زمین فرا گرفته است ما نپرستیم غیر از وی خدایی را که اَلْحَمْد وَالتکبیر و التَّسبیح ایّاه نَعْبُد وی پرستیم و از وی خواهیم که ما را برهاند و فریاد رسد و هرگز طواغیت را نپرستیم هرچه خواهی با ما می‌کن. و یاران وی نیز همچنین گفتند. ملك بفرمود تا آن جامه‌ها که ایشان داشتند که آن زیِّ بزرگانِ ایشان بود از ایشان برکشیدند و حلیتی که بر ایشان بود از زر و سیم، از ایشان جدا کردند، و گفت: آن عقوبتی که بر شما وعده کرده‌ام بر شما برانم ولیکن شما را از بهرِ جوانیِ شما تأخیر کردم تا شما مدّتی به خردِ خویش فکرت کنید و بدانید که صواب این است که من می‌گویم.

و دقیانوس برخاست و به شهری دیگر رفت. نزدیكِ آن شهر، ایشان بر آنکه زود بازآید ایشان تدبیر کردند و گفتند که وی بازآید و ما را عقوبت کند. هرکسی از خانهٔ پدرِ خویش چیزی برگرفتند و بعضی از آن صدقه کردند و باقی زادی ساختند و قصد کردند که به غاری روند از کوهی، نزدیكِ شهرِ ایشان، نامِ آن کوه بخلوس. خدای خویش همی پرستیدند تا آنکه دقیانوس به شهر ایشان آید آنگاه که پیش وی آیند و گویند: هرچه خواهی کن که ما از دینِ خویش برنگردیم. پس رفتند و قصدِ کوهی کردند، به سگی بگذشتند، آن سگ از عقبِ ایشان درایستاد وی را براندند، بازآمد تا چند بار چنان کردند سگ با ایشان به سخن آمد و گفت: از من مترسید که من دوستانِ خدای را دوست دارم، شما بخسبید تا من شما را حراست کنم.

ابن عبّاس گوید که ایشان هفت تن بودند که از دقیانوس بگریختند به شبانی بگذشتند، سگی ایشان را متابعت کرد بر دینِ ایشان، آنگاه رفتند در کهف، پس رفتند به غاری در آن کوه، و عبادت می‌کردند و شغل نفقاتِ خویش به یکی دادند از میان که نام وی تملیخا بود. وی به شهر می‌آمد و طعام خریدی ایشان را، و تجسّس همی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کردی. یك شب می‌رفت گریان با اندکی طعام، و گفت: دقیانوس به شهر آمده است و شما را می‌جوید. ایشان بترسیدند و تضرّع کردند تملیخا گفت: سر بردارید و چیزی بخورید و توکّل بر خدای کنید. ایشان سر برداشتند و چشمهای ایشان آب می‌ریخت از بیم، و هرکس مقداری طعام بخوردند و بنشستند، یگدیگر را پند می‌دادند فَضَرَبْنا عَلیٰ آذانِهِم.[1] خدای عزّوجلّ ـ خواب مسلّط کرد بر ایشان و سگ در آن کهف دست بگسترانیده بود وی را نیز خواب برافتاد و نفقه ایشان به نزدیك سرهای ایشان نهاده بود و ملك ایشان را طلب می‌کرد و نیافت. عظمای شهر گفتند: تو با ایشان نیکویی کردی و ایشان را اجل دادی، ایشان تمرّد کردند و ظلم و عصیان آوردند، ترا بر ایشان رحمت نباید کرد. وی پدرانِ ایشان را کسی فرستاد و ایشان را بگرفت، گفتند: ما طاعت داشتیم و به دینِ تو درآمدیم ما را چرا می‌کشی، از بهرِ پسران ما که بر ما عاصی شدند و مالهای ما در بازار شهر بفروختند و رفتند به کوه دقیانوس؟ فرمود آن کهف را دَرْ برآرند تا ایشان از گرسنگی آنجا بمیرند. و در خانهٔ ملك دو مرد بود مؤمن، ایمان پنهان می‌داشتند، نام یکی اندروس و نام دیگری روباس، تدبیر کردند که نام ایشان و قصّهٔ ایشان بنویسند بر لوحی از رصاص، و در تابوتی نهند از نحاس، و آن تابوت را در زیرِ آن دیوار کنند که پیشِ کهفِ ایشان همی برآوردند، گفتند: مگر گروهی از مؤمنان این برخوانند. ایشان آن دیوار بکردند.

و دقیانوس پس از آن به مدّتی بمرد و زمانِ وی درگذشت و از پسِ وی قرون بسیار رسیدند ملوك بسیار نشستند و رفتند تا آنگاه که روزگار مَلِکی درآمد شایسته و پاكْ دین، و سی و پنج سال مُلْکَت بداشت قوم خویش را دید که به دو گروه شدند، گروهی به خدای ایمان داشت و به قیامت، و گروهی گفتند: جز این زندگانی دنیا نخواهد بود. و این گروه بیشتر بودندو غلبه گرفتند، ملك چون این دید در خانه رفت و پلاس پوشید و بر خاکستر نشست و می‌گریست، و می‌گفت: یارب! تو همی بینی اختلافِ این مردمان. یارب! تو نشانی پدید آر خلقان را تا بدانند که قیامت حق است. خدای

۱. یاد: الکهف (۱۸) ۱۱

ـعزّوجلّ ـ خواست که ایمان و ملکت وی بماند دعای وی مستجاب کرد و در دل مردی افکند از آن شهر، نامِ وی اولیاس که آن بنا که بر پیش کرده بودند ویران کند و گوسفندانِ خویش را از آن حظیره‌هایی سازد. پس وی دو مرد به مُزد فراگرفت تا آن سنگها همی کندند تا آنگاه که بدان سنگ رسیدند که بر درِ کهف نهاده بودند و خدای ـ عزّوجلّ ـ هیبت بر آن کهف افکند تا شجاع‌ترین آن بودی که فرا شدی تا چشم وی بر آن سنگ افتادی و هیچ کسی نتوانستی آنجا رفتن تا دیدار بر ایشان افتادی و خدای ـ عزّوجلّ ـ به قدرت و عظمتِ خویش ایشان را از آن خواب بیدار کرد، بنشستند رویها روشن و دلها خوش، بر یگدیگر سلام کردند چنان که پنداشتند که یك ساعت خفته‌اند و از خواب درآمده. برخاستندو نماز کردند چنان که هر روزی کردندی، و تملیخا را گفتند: بگوی تا چه بود این که همی گفتند مردمان در بابِ ما. و پنداشتند که دقیانوس در طلبِ ایشان است، گفتند که مگر بسیار خفته‌ایم، و پس گفتند که خدای داند که چند خفته‌ایم. و در دلِ ایشان چنان بود که اندکی خفته‌اند. تملیخا از آن سخن که وی را گفته بود جواب داد و گفت: شما را جستند در شهر، و نیافتند مَکْسَلْمِینا گفت: بدانید که شما با خدای خواهید گروید اگر شما را به کفر خوانند اجابت نکنید. گفتند تملیخا را: برخیز و به شهر رو و بنگر تا ما را چه می‌گویند، و طعامی طلب کن بیشتر از آنکه دوش بود که ما گرسنه خاسته‌ایم وَلْیَتَلَطَّفْ وَلاَ یُشْعِرَنَّ بِکُم اَحَداً؛[1] و تلطّف کن تا کسی از حالِ ما آگاه نشود. وی بیامد مُتنکّر وار، آن سیم که ایشان را نفقات نهاده بود چیزی برداشت و آن سیم ضربِ دقیانوس بود، چون تملیخا به درِ کهف رسید آن سنگها دید برکشیده، عَجَب بماند و همی رفت بر بیمی تا کسی وی را نبیند که دقیانوس را خبر دهد، و ندانست که دقیانوس هلاك شده است از سیصد سال باز، و آمد به درِ شهر، از زیرِ آن نشانی دید از علامت اهلِ ایمان، چون آن دید عجب بماند و در آن می‌نگریست از دست راست و از دست چپ، و بترسید از آن در، و به دری دیگر آمد از درهای شهر، همچنان علاماتِ ایمان را دید، و گروهانی را دید نو که ایشان را ندیده بود،

۱. الکهف (۱۸) ۱۹

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گفت که مگر غلط کرده‌ام یا به خواب می‌بینم، آنگاه گلیمِ خویش بر سر نهاد و در شهر آمد مردمان را دید که سوگند یاد می‌کردند به عیسی بن مریم، تحیّرِ وی زیادت شد و گفت: ای عَجَب من دی روز اینجا بودم و کس را دل نبود که نامِ عیسی بردی، امروز بامداد همه خلق وی را یاد می‌کنند و نمی‌ترسند مگر آن شهر نیست که من دیده‌ام. پس گفت مردی را که این شهر چه خوانند، گفت: افسوس. وی با دلِ خویش گفت که من دیوانه شده‌ام و مرا زود ازین شهر بیرون باید رفت، و سیم بیرون کرد که طعام خَرَد، آن کس که سیم گرفت نقش سیم را دید عجب بماند و آن را فرا یکی دیگر افکند و از آن عجب همی داشت و فرا دیگر می‌گفتند که مگر این گنج یافته است و مردمان می‌آمدند و بروی همی نگریستند و لرزه بر وی افتاد از بیمِ آنکه ایشان وی را به دقیانوس برند، و گفته‌اند: ای مرد! تو گنجی یافته‌ای برو و ما را اندران شرکتی کن والاّ ما ترا فرا سلطان دهیم تا ترا بکشند و گنج برگیرد. تملیخا گفت: با خویشتن افتاد مرا آنچه از آن همی ترسیدم و از بیم متحیّر شد و هیچ سخن نگفت، گلیم در گردنِ وی افکندند و وی را کشیدند، خرد و بزرگ از مردمانِ شهر بر وی مجتمع شدند و می‌گفتند که وی گنجی یافته است و این مردی است از شهری دیگر و از شهرِ ما نیست وی چشم همی داشت تا مگر پدر وی یا کسی از اهل بیت وی فرا رسد تا وی را از دستِ ایشان بیرون کند و از دست راست و چپ می‌نگریست متحیّر، و ایشان وی را همی کشیدند، و دعا می‌کرد که یاربّ! مرا صبری ده، کاجکی برادران من با من بودندی تا بدانستندی که مرا چه افتاد، و تا همگنان پیشِ ملك شدیمی و گفتیمی که شرك نیاوریم. و مردمان همی بردند تا نزدیك دو مردِ پارسا که ایشان تدبیرِ آن شهر کردندی، نام یکی اربوس و نام دیگری اسطیوس. چون وی دانست که وی را نزدیك دقیانوس نخواهند برد آرام گرفت، گفتند وی را که کجا است این گنج که یافته‌ای؟ وی گفت: هیچ گنج نیافته‌ام و این سیم از سیمِ پدرِ من است و درین شهر زده‌اند. گفتند: پدرِ تو کیست؟ بگفت: هیچ کس وی را ندانست. گروهی گفتند که این مرد دیوانه است و گروهی گفتند که خویشتن را دیوانه می‌سازد تا از ما بگریزد. گفتند: بزرگانِ این شهر حاضراند و تو مردیی بُرنا، و ایشان همه کهول، و جمله خزاینِ شهر

بدستِ ماست و در جمله خزاین ازین یك درم نیست و به هیچیز تو ما را نتوانی فریفت، ما ترا عذاب کنیم تا تو راست گویی که این سیم که تو داری از سیصد سال باز زده‌اند.

مرد گفت: من از شما چیزی بپرسم، راست گویید، دقیانوس کجاست؟ گفتند: کس نیست بر روی زمین امروز که وی را دقیانوس خوانند، و در قدیم زمان مَلِکی بود که وی را دقیانوس خواندندی، هلاك شد و از پسِ او قرن بسیار رفت. تملیخا با خویشتن گفت هرچه گویم مرا راست ندارند، گفت: بدانید که ما جوانانی چند بودیم که مَلِك ما را قهر می‌کرد از بهرِ آنکه تا بت پرستیم، بگریختیم دیروز شبانگاه بخفتیم امروز چون از خواب برآمدیم من آمدم که ایشان را طعامی خَرَم و چیزی خَرَم و چیزی بَرَم، گرفتار آمدم در دست شما، بیایید تا من یارانِ خود شما را بنمایم به کوه بخلوس. چون این بشنیدند، گفتند: مگر این نشانی است از نشانهای خدای تعالی. هردو برخاستند با تملیخا و مردمانِ شهر با ایشان برفتند و چون تملیخا می‌رفت ایشان گفتند: مگر دقیانوس وی را بگرفته است. ایشان درین بودند که با یگدیگر می‌گفتند که غلبهٔ مردم شنیدند و گفتند: شُرطِ دقیانوس آمد. برخاستند و به یگدیگر وصیت کردندو در نماز ایستادند، پس گفتند: بروید که برادرِ ما چشم همی دارد ما را که وی را پیشِ ملك برده‌اند تا ما نیز برویم و آنچه بود ببینیم. پس مردمان دررسیدند به تملیخا، و تملیخا پیش از مردمان در غار رفت و آن حالْ ایشان را بگفت، و ایشان بگریستند و دانستند که ایشان خفته بودند و ایشان را از خواب بیدار کردند تا نشانی باشد خلق را بر درستیِ قیامت.

آنگاه اریوس از پسِ تملیخا در غار رفت تابوتی دید از نحاس، مُهری بر وی از سیم، بر درِ آن غار بایستاد و گروهی را از بزرگانِ شهر بخواند و آن تابوت بگشاد و در آن تابوت دو لوح یافتند از صداص، بر آنجا نوشته مَکْسَلمینا و محسملینا و تملیخا و مرطونس و کشوطونس و بیورونس و بکرنوس و بطیونس جوانانی بودند که بگریختند از ملك دقیانوس از بیمِ آنکه ایشان را فتنه کند و ایشان را از دین بگرداند، اندران کهف رفتند، چون ایشان را خبر شد بیامدند و درِ این کهف بستند به سنگ، و ما بنوشتیم خبرِ

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان، تا اگر کسی پس ازین ایشان را بیابد حالِ ایشان بداند. ایشان آن برخواندند، شکر کردند خدای را ـ عزّوجلّ ـ و رفتند در آن کهف، آن جوانمردان را دیدند همچنان نشسته، روی ایشان درفشان و جامه‌های ایشان نو، و قصّهٔ ایشان به ملك تندوسیس نوشتند که خدای تعالی دعا[ی] وی مستجاب کرد و گروهائی را که از سیصد سال باز مرده بودند از بهرِ وی زنده کرد تا خلق را عبرتی باشد و نشانی به درستیِ قیامت. ملك برخاست و نزدیكِ ایشان آمد و با جملهٔ مردمان سجود کردند خدای را و تمجید و تسبیح گفتند، آنگاه ایشان ملك را دعا کردند و وی را به خدای ـ عزّوجلّ ـ سپردند، ملك برخاست هنوز ایستاده بود که ایشان به مضاجعِ خویش رفتند و مَلِك فرمود تا جامه‌های وی بر ایشان کفن کردند و هریکی را از ایشان دفن کردند در تابوتِ زرّین. چون مَلِك به جای خویش رفت ایشان را بخواب دید که گفتند: ما را نه از زر آفریده‌اند و نه از سیم، ما را از خاك آفریده‌اند و باز به خاك رویم، ما رابه خاك بگذار تا آنگاه که خدای تعالی ما را از خاك برانگیزاند. ملك بفرمود تا ایشان را در تابوتِ ساج کردند، خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را محجوب گردانید از خلق به رعب تا هیچ کس نتوانست که به نزدیكِ ایشان رَوَد، و ملك فرمود تا به درِ آن کهف مسجدی کردند و از آن روز عیدی عظیم ساختند که هر سال آنجا مجتمع گردند.

و گفته‌اند که چون به درِ غار رفتند تملیخا گفت: من از پیش در رَوَم و ایشان را بشارت دهم. پس چون به ایشان رسید ایشان را بشارت داد جان ایشان را برگرفتند در وقت، و جای ایشان معمّی گردانیدند تا هیچ‌کس پس از ایشان به ایشان راه نیافتند.

و پیغمبر ما ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ حاجت خواست که ایشان را به وی نمایند، گفت: تو ایشان را نبینی در دنیا، ولیکن بفرست چهار تن را از اخیارِ قومِ خویش تا رسالتِ تو به ایشان رسانند و ایشان را به ایمان خوانند. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ جبرئیل را ـ علیه‌السّلام ـ گفت که چون فرستم ایشان را؟ جبرئیل گفت: گلیمِ خویش بگستران و ابوبکر را بفرمای که بر یك گوشهٔ آن نشیند و عمر بر گوشهٔ دیگر و علی بر سیوم و بوذر بر چهارم، و باد را بخوان تا ایشان را بردارد و به درِ کهف بنهد. وی چنان

کرد. چون ایشان به درِ کهف رسیدند سنگی برکندند از درِ غار، و آن سنگ در ایشان خاست چون ایشان را دید بیارامید و ایشان در کهف رفتند و خدای تعالی جانهای ایشان را باز داد[1]، سلام کردند جواب باز دادند، گفتند: پیغمبرِ خدای محمّد بن عبدالله شما را سلام می‌رساند. جوابی نیکو دادند و همه به یك جای نشستند و حدیث می‌کردند و به پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ ایمان آوردند و دین اسلام قبول کردند و گفتند: سلامِ ما به محمّد رسانید و باز در خواب رفتند. و همچنان باشند تا آخرالزمان که مهدی بیرون آید و بر ایشان سلام کند، خدای تعالی باز ایشان را زنده گرداند، آنگاه باز خسبند تا قیامت. این است که خدای می‌گوید:

[آیه ۱۱] فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ اٰذَانِهِمْ فِى ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا؛ مسلّط کردیم خواب بر ایشان، تا گوشهای ایشان فرا گرفتیم از شنیدن در غار، سالهای شمرده*

[آیه ۱۲] ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ اَىُّ ٱلْحِزْبَيْنِ اَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓا اَمَدًا؛ آنگاه برانگیختیم ایشان را تا ببینیم تا کدام گروه داناترند به عدد آنچه مقام مدّتِ ایشان بود در کهف ـ یعنی آن گروه که می‌گفتند سیصد و نه سال مقام بوده در آنجا، و یا آن گروه [که] کمتر و بیشتر می‌گفتند*

[آیه ۱۳] نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَاَهُمْ بِٱلْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ اٰمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى؛ ما برخوانیم بر تو خبرِ ایشان براستی، که ایشان جوانمردی بودند ایمان آوردند به خدای خویش بی‌واسطه، و زیادت بدادیم ایشان را راه نمایشی و بصیرتی*

[آیه ۱۴] وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ اِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِۦٓ اِلٰهًا لَقَدْ قُلْنَآ اِذًا شَطَطًا؛ و محکم کردیم آن را بر دلهای ایشان آنگاه که بایستادند در پیش، گفتند خدای آسمانها و زمین، نپرستیم از دونِ خدای تعالی تمثالی چند که همی پرستند خدای را که خود گفته باشیم آنگاه چیزی از حدِّ صواب گذشته*

---

۱. باد: باز دارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۱۵] هٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ؛ ایشان قوم مااند فراگرفته‌اند از دونِ خدای تعالی تمثالی چند که همی پرستند، چرا نیارند بر آن حجّتی ظاهر، کیست ظالم‌تر از آن کسی که فرا سازد بر خدای تعالی دروغی، و وی را شریك و فرزند نهد*

[آیه۱۶] وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ؛ و آنگاه که شما گشتید از قومِ خویش جدا، و از آن چیزی که ایشان همی پرستند از دون خدای تعالی، پناه به غار برید، تا پدید آرد شما را خدای شما از رحمت خویش و میسّر کند و بسازد شما در تدبیرِ کار شما [روزیی][1] که شما را اندران رفق باشد*

[آیه۱۷] وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ؛ و بینی یا محمّد آفتاب را آنگاه که برآید همی بگردد از کهفِ ایشان از جانبِ[2] راست، و چون فرو شود بگردد و از جانب ایشان برود به جانب چپ، و نشانهای وی بر درستی قیامت، و ایشان در جایگاهی‌اند فراخ گشاده از آن تا نه آفتاب ایشان را قوت کند به عقوبت، و نسیمِ باد بر ایشان می‌رسد از قدرت و حکمت خدای است و نشانهای وی بر درستی قیامت، هر که راه نماید وی را خدای تعالی، آن کس باشد راه یافته، و هر که از راه بیفکند وی را خدای تعالی ، نیابی وی را ناصری راه‌نمای*

[آیه۱۸] وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا ؛ و پنداری یا محمّد ایشا نرا بیداران‌اند و ایشان خفته‌اند و ما ایشان را

۱. باد: وزی ۲. باد: جا نسبت

همی گرداتیم یك بار سوی راست و یك بار سوی چپ ـ ابن عبّاس گوید که تقلیبِ ایشان روزِ عاشورا بود ـ و سگ ایشان دست گسترانیده برخاکی‌که پیش در آن غار بود ـ ابن عبّاس گوید: پلنگ رنگ بود نامِ وی قطمیر، و گفته‌اند: زردْ نامِ وی ریان ـ اگر مطّلع گردیدی بر ایشان، برگردیدی از ایشان گریختن را، و برگشتی از بیم ایشان*

کلبی گوید: از بهرِ آنکه چشمهای ایشان گشاده بود چنان که پنداری که همی خواهند که سخن گویند و ایشان خفته، خدای ـ عزّوجلّ ـ بیم را حجابِ ایشان ساخته بود از خلق.

و ابن عبّاس گوید که با معاویه به غزا رفتم از سوی روم، بر کهفِ اصحاب الکهف گذشتیم، معاویه گفت: اگر ما ایشان را بدیدمی چون بودی! ابن عبّاس گفت: من گفتم وی را: ترا این نرسد از بهرِ آنکه خدای تعالی منع کرده است ایشان را از آن کسی که بهتر از تو است. گفت: پیغمبر را علیه‌السّلام والتحیّة: لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِم لَوَلَّيْتَ مِنْهُم فِرَاراً وَلَمُلِئْتَ مِنْهُم رُعْباً.[1] معاویه گفت: باز نگردم تا حالِ ایشان را بدانم، و گروهی را فرستاد که چون ایشان در آن کهف رسیدند خدای تعالی بادی بفرستاد تا ایشان را از آنجا بیرون کرد عزّ من قائل:

[آیه۱۹] وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ؛ و همچنان که ایشان را از ریزانیدن و چشمِ خلقان نگاه داشتیم برانگیختیم تا بپرسند یکدیگر را در میانِ خویش. گفت یکی از ایشان: چند ایستیدید در خواب؟ گفت: ایستیدیم روزی یا بعضی از روز. گفتند: خدای ما بهتر داند که ایستاده‌اند، بفرستید یکی را از

۱. الکهف (۱۸) ۱۸

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

شما به اسم شما [به] این [درمها] به شهرِ افسوس، و بنگرد تا کدام طعام حلال‌تر است، پس بیارد شما را قُوت از ان، و رفق کند در راه و شهر، و مبادا که بیاگاهانـد از حالِ شما کسی را*

[آیه ۲۰] إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا؛ خـود ایشان اگر بدانند جـای شما را، به زبان برنجانند و بـه سنگ بکُشند، یـا شمـا را باز آرند در ملّتِ خویش ـ یعنی کـفر ـ و فلاح نکنند آنگاه هرگز*

[آیه ۲۱] وَكَذٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا؛ و همچنان که برانگیختیم مطلع کردیم بر ایشان خلق را تا بدانند که وعده خدایْ حق است و خود قیامت خواهد بود که هیچ شك نیست اندر ان، آنگاه که اختلاف بهم کردند میانِ ایشان و کار ایشان، پس گفتند: بنا کنید بر ایشان بنایی، خدای ایشان داناتر است به حالِ ایشان ـ یعنی در عددِ ایشان و مقدارِ مقام ایشان در کهف ـ مشرکان گفتند: ما بنا کنیم که ایشان از مااند، و اصحاب گفتند: آنان که غلبه کردند کار ایشان: ما بنا کنیم بر ایشان مسجدی*

بدان که سیّد و عاقِب از نصارای اهلِ نجران آمدند نزدیك پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و حدیثِ اصحاب الکهف رفت، سیّد گفت: سه بودند و سگْ چهارمِ ایشان بود. و سیّدْ یعقوبی بود. و عاقِب گفت: پنج بودند و ششمِ ایشان سگ بود. و وی نسطوری بود. و مسلمانان گفتند: هفت بودند و سگْ هشتمِ ایشان بود. خدای فرو فرستاد:

[آیه ۲۲] سَيَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ

فِيهِم مِنْهُمْ أَحَدًا؛ و می‌گویند گروهی: سه بودند چهارمِ ایشان سگِ ایشان بود. و گویند گروهی که پنج بودند ششمِ ایشان سگ ایشان بود غیبی است که از دهن می‌اندازند به پنداشت. و گویند گروهی: هفت بودند و هشتمِ ایشان سگِ ایشان بود. بگو که خدای من بهتر داند عددِ ایشان، ندانند ایشان مگر اندکی از اهلِ کتاب، مجادلت مکنید در کارِ ایشان إلاّ جدلی ظاهر، چنان که ترا یاد کردیم در کتاب*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ گوید که من از آن اندکم که ایشان را دانم. خدای ـ عزّوجلّ ـ آن دو قولِ نصاری را رد کرد و آن را گفت: رَجْمًا بِالْغَيْبِ.[1] و بر این قول دیگر که هفت بودند و هشتم ایشان سگ، هیچ رد نکرد، دانستم که این قول درست است. آنگاه پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِنْهُم أَحداً؛[2] و فتوی مپرس در بابِ ایشان از هیچ کس از اهلِ کتاب.

[آیه ۲۳] وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا؛ و مگوی چیزی را که بخواهیم کرد آن را فردا*

[آیه ۲۴] إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هٰذَا رَشَدًا؛ إلاّ که گویی: إنْ شَاءَاللهُ. یاد کن خدای تعالی را چون فراموش کنی گفتارِ إنْ شَاءَاللهُ ـ یعنی آنگاه که یاد آید بگوی ـ و بگوی: مگر راه نماید خدای تعالی به آنچه نزدیك‌تر باشد ازین به رشد*

و سببِ نزولِ اینْ آن بود که چون جهودان پرسیدند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ از روح و ذوالقرنین و اصحاب الکهف، پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ وعده کرد ایشان را که فردا بگوید و استثناء نکرد، خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فرمود تا پس از آن استثناء کند. و این تأدیبی است وی را تا وعده مطلق نکند بی‌استثناء تا اگرخلافی کند

---

۱ و ۲. الکهف (۱۸) ۲۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

در وی، حَرَجی نباشد. آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فرمود تا گوید آن کسانی را که از وی این سؤال کردند و وی چنان که نشانِ نبوّتِ وی واجب کردنشان داد و ایشان آن را تصدیق کردند. و وی را فرمود تا ایشان را گوید: جز ازین خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا حجّتهای دیگر داده است بر درستیِ نبوّتِ من، و خبرهای انبیا براستی به من فرستاد چنان که آن ظاهرتر بود و نزدیکتر بر درستی قول من ازین که شما مرا پرسیدید.

آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ از مدّتِ مقام اصحاب الهکف یاد کرد و گفت:

[آیه۲۵] وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُوا تِسْعًا؛ و مقام کردند در کهف سیصد سال، و زیادت کردند نُه سالِ دیگر*

مقاتل گوید: این مقدار فرود آمد که «ثَلٰثَ مائة» ندانستیم که سیصد ماه یا سیصد روز است. پس فرود آمد: سِنِينَ وَٱزْدَادُوا تِسْعاً. یعنی سالها و بیفزودند نُه سال. ترسایان گفتند: سیصد دانیم ولیکن ندانیم تِسْعاً. نُه سال دیگر. خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاد:

[آیه۲۶] قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ ٱلسَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا؛ بگو: خدای تعالی بهتر داند مقدارِ مقامِ ایشان. او داند غیبِ آسمانها و زمین، بینایی اوست که سمع و بصرِ وی را نهایت نیست و شنوایی اوست و نیست اهلِ آسمان و زمین را از دونِ وی هیچ ناصری، و انباز نگرداند در حکم خویش کسی را*

و گروهی از مفسّران گفتند: این تقدیر مقام ایشان خبر است از گفتارِ اهلِ کتاب که همی دهد. نبینی که از پسِ آن می‌گوید: قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا.[1] و اگر آن خبر آن بودی از خدای ـ عزّوجلّ ـ هرکه آن بشنیدی بدانستی، این گفتار فایده‌ای نداشتی.

و بدان که این که می‌گوید: أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ[2]، دلیل است بر آن که وی سمیع

۱و۲. الکهف (۱۸) ۲۶

است و بصیر است و وی را سمع و بصر خلافِ قولِ معتزلیان که گفتند: وی را سمع و بصر نیست. از بهرِ آن که بنای این لفظ واجب کند که ویرا دو سمع و بصر باشد چنان که احسن به واجب کند که وی را دو حسّ بود زیرا که احسن اندرین بنا بر آن معنی باشد که بدان خداوند حسن گشت. مِنْ قَوْلِهِم: أحسن یحسن إذا صار ذا حَسَن.

و بدان که استادِ امام ابومنصور القاهر التَّمیمی چنین گفتی که از بهرِ آن گفت: ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُوا تِسْعاً؛[1] به سالِ رومیان برحساب شمسی سیصد سال و نُه سال بود و بر حساب قمری بر شمارِ عرب. و چون این تاریخ با آن تاریخ مقابل کنی در سیصد سالْ نُه سال تفاوت افتد. پس گفت: سال به حسابِ ایشان، آنگاه گفت: وَٱزْدَادُوا تِسْعاً.[2] و زیادت بیودند نُه سال یعنی به حسابِ شما. آنگه پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ فرمود تا به قولِ مخالفان مشغول نباشد و به کتاب ایشان باك ندارد و برخواندنِ قرآن اقبال کند.

[آیه۲۷] وَٱتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتٰابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا؛ و بخوان یا محمّد آنچه وحی فرستاده‌اند به تو از کتابِ خدایِ تو، و متابعت کن آن را که هیچ‌کس تغییر نکند قرآن را و وعدهٔ او را، و نیابی یا محمّد اگر آن را مخالفت کنی از دونِ وی هیچ پناهگاهی*

و بدان که عُیَیْنَة بن حِصْن ٱلْفَزاری آمد به نزدیکِ پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ پیش از آن که مسلمان شد و صُهَیب و حُباب و عمار و عامِر بن فُهَیْرَه و مِهْجَع به نزدیك پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ نشسته بودند و سلمانْ کهینی پوشیده بود و آن بر وی خوی گرفته و پاره‌ای خوص به دست داشت و آن را می‌شکافت و از آن چیزی می‌بافت، عُیَیْنه گفت پیغمبر را صلّی‌الله علیه وسلّم: یا محمّد! بوی ایشان ترا رنجه دارد؟! والله که بوی ایشان مرا رنجه دارد و ما اشرافِ مصرایم اگر ما ایمان آوریم همه مردمان ایمان آورند و

۱. الکهف (۱۸) ۲۵ ۲. الکهف (۱۸) ۲۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اگر ما امتناع کنیم همگان امتناع کنند ایشان را دور کن تا ما ترا متابعت کنیم والاّ ما را مجلسی کن و ایشان را مجلسی. خدای فرو فرستاد قوله تعالی:

[آیه۲۸] وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِٱلْغَدٰوةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلْحَيٰوةِ ٱلدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوٰيهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا؛ و صبر کن خویشتن را با آن گروهی که همی خوانند خدای خویش را بامداد و شبانگاه، همی خواهند طاعت وی نه ریا و حطام موافقت دنیا، و درمگذراد چشمهای تو از ایشان بدانکه خواهی زینتِ زندگانیِ دنیا، و طاعت مدار آن کسانی را که غافل کرده‌ایم دلِ وی از یادکردِ ما و متابعت کرده است هوای خویش را، و بُوَد کارِ وی ضایع*

و قتاده گوید: الَّذينِ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاوة وَالْعَشِي[1]، هشتصد تن بودند از درویشان در مسجدِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ وی را ملازم بودند به زرع و ضرع، و [به] تجارت مشغول نشدندی، نماز کردندی و دیگر نماز را چشم همی داشتندی، آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ پیغمبر را ـ علیه‌السّلام ـ فرمود تا گوید ایشان را که من به هوای شما ایشان را از خود دور نخواهم کرد.

[آیه۲۹] وَقُلِ ٱلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَآءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَآءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَآءٍ كَٱلْمُهْلِ يَشْوِي ٱلْوُجُوهَ بِئْسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا؛ و بگو ای محمّد حق از نزدِ خدای است یعنی حکمْ وی را است نه شما را. پس هرکه خواهد گو ایمان آر، و هرکه خواهد گو کافر شو، که ما باز نهاده‌ایم کافران را آتش که محیط باشد به ایشان سراپردهٔ آن، و اگر فریاد خوانند، فریاد رسند ایشان را به آبی گرم چون مِس گداخته، بریان کند رویهای ایشان، بدا شرابا که آن هست و بدا فراشا و

۱. الکهف (۱۸) ۲۸

منزل و تکیه‌گاها که آن هست*

ابوسعید خدری روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که ویرا گفت: «صراط» دوزخ چهار دیوار است اصطبریِ هریکی چهلْ سالهٔ راه.

[آیه۳۰] إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصّٰلِحٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا؛ خود آن کسانی که ایمان آورند و کنند کارهای شایسته، ما ضایع نکنیم مزدِ آن کسانی که نیکویی کنند*

[آیه۳۱] أُولٰئِكَ لَهُمْ جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهٰرُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَآئِكِ نِعْمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا؛ ایشان‌اند که ایشان راست بهشتهای اقامت که همی رود از زیرِ آن جویهای، درپوشند ایشان را در آن بهشتها از پیرایه‌های دست از زر، و بپوشند جامه‌های سبز از دیبای تُنک، و دیبایی ستبر، و ایشان تکیه کرده در آن بهشتها بر تختهای آراسته؛ نیکا ثَوابا که آن هست و نیکو منزلا که آن هست*

و بدان که در بنی‌اسرائیل دو مرد بودند یکی مؤمنْ نامِ وی یهودا و یکی کافرْ نامِ وی فطروس[1]، ایشان انباز بودند و هشت هزار دینار داشتند، پس قیمت کردند، یکی از ایشان برفت و زمینی به هزار دینار بخرید، دیگر گفت: یا رب! اگر وی زمینی به هزار دینار خرید من از تو زمینی خریدم در بهشت، و هزار دینار به صدقه داد. پس یارِ وی شد به هزار دینار فرش و خدم خرید، آن برای راوی گفت: یارب! اگر به هزار دینار فرش و خدم خرید من نیز از تو خریدم در بهشت به هزار دینار فرش و خدم. پس یارِ وی زنی خواست و هزار دینار در آن نفقه کرد، [و او گفت: یا ربّ!] من از تو می‌خواهم در بهشت زنی از زنانِ بهشت به هزار دینار. پس چون جملهٔ مالِ وی برسید و

۱. باد: قطروس

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دست‌تنگ شد و سخت درماند [و] محتاج گشت، گفت: چه بُوَد اگر من به نزدیك آن یارِ خویش شوم تا با من مگر نیکویی کند. پس بنشست به راه وی می‌آمد با حشمِ خویش، وی برپای خاست تا وی را بدید و بشناخت، گفت: ترا چه رسیده است؟ گفت: مرا حاجتی رسیده است آمدم نزدِ تو با من نیکویی کنی. گفت: کجا رفت آن مالِ تو که با یگدیگر قسمت کردیم؟ وی را قصّهٔ آن بگفت، گفت: تو به بهشت ایمان آری؟ گفت: آری، به خدای که ترا هیچ چیز ندهم. آنگاه فرمان یافتند، خدای ـ عزّوجلّ ـ صفتِ ایشان در سورهٔ والصّافات[1] یاد کرد آنجا که گفت: فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسَاۤئَلُونَ، قَالَ قَاۤئِلٌ مِنْهُمْ: اِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ،[2] تا آنجا که: فَاطَّلَعَ فَرَاٰهُ فِي سَوَاۤءِ الْجَحِيمِ.[3] آنگاه خدای عُیَینة بن حِصْن را با اصحاب وی با سلمان را و اصحاب وی بدین دو مرد تشبیه کرد و ایشان را از حالِ ایشان مَثَلی یاد کرد تا بدانند که عاقبتْ مؤمنان را باشد.

[آیه۳۲] وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِاَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ اَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا؛ و یاد کن ایشان را مَثَلِ دو مرد، یکی را از ایشان دو بُستان از انگور، و گردِ آن درآوردیم درختِ خرما، و کردیم در میانِ آن هر دو کشت*

[آیه۳۳] كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ اٰتَتْ اُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَفَجَّرْنَا خِلاٰلَهُمَا نَهَرًا؛ هریکی از ان دو بُستان بداد تمامیِ میوهٔ خویش، و نکاست از ان چیزی، و برگشادیم در میانِ آن هر دو بُستانْ جویی*

[آیه۳۴] وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَاَعَزُّ نَفَرًا؛ و بود فطروس را مالهای بسیار و میوه‌های بسیار، گفت: یارِ خویش را ـیعنی آن مؤمن را ـ و با وی سخن می‌گفت که من بیشترم از تو به مال، و مُنیعْ‌ترم به گروه ـ یعنی فرزندان و خادمان*

[آیه۳۵] وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا اَظُنُّ اَنْ تَبِيدَ هٰذِهِ اَبَدًا؛ و درآمد

۱. چنین است در باد: والصافات ← تعلیقات ۲. الصافات (۳۷) ۵۰ـ۵۱ ۳. الصافات (۳۷) ۵۵

به بُستانِ خویش، و وی ستمکار بود برْ تنِ خویش به کفر، و آن نعمتها[ی] گوناگون، گفت: نپندارم که هلاك شود این هرگز*

[آیه۳۶] وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَاۤئِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ اِلىٰ رَبِّي لَاَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا؛ و نپندارم قیامت که برخواهد خاست، و اگر باشد و مرا باز برند، بخدای خویش یابم بهتر ازین منزلی آنجا*

[آیه۳۷] قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ اَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰيكَ رَجُلاً؛ گفت وی را یارِ وی که مسلمان بود و وی را جواب می‌داد: ای کافر گشتی به آن کسی که ترا بیافرید از خاك، آنگاه ترا بیافرید از نطفه، آنگاه راست کرد ترا مردی تمام*

[آیه۳۸] لٰكِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّي وَلَا اُشْرِكُ بِرَبِّي اَحَدًا؛ لیکن من کافر نشوم، اوست خدایْ پروردگارِ من و شریك نخوانم با خدای خویش هیچ کس را*

[آیه۳۹] وَلَوْلَا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَاشَاۤءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْكَ مَالاً وَ وَلَدًا؛ و چه بودی اگر آنگاه که تو در شدی در بوستانِ خویش، گفتی آنچه خدای خواسته، بود، و آنچه نخواهد بود، نیست قوّت مگر بخدای، اگر چنان که مرا می‌بینی که کمترم از تو به مال و فرزند*

[آیه۴۰] فَعَسىٰ رَبِّي اَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاۤءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا؛ بُوَد که خدای من مرا عطا دهد بهتر از بوستانِ تو در آخرت، و بفرستد بر آن بوستانِ تو آتشی از آسمان، تا گردد زمینی بر وی هیچ نباتی [نه]، چنان که پای بر وی بلغزد*

[آیه۴۱] اَوْ يُصْبِحَ مَاۤؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا؛ یا آبِ آن به زمین فرو رود منقطع گردد، پس نتوانی آن را طلبی*

[آیه۴۲] وَاُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَاَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلىٰ مَا اَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ اُشْرِكْ بِرَبِّي اَحَدًا؛ و هلاك گردند مالها و میوه‌های درختهای وی، و وی چنان بر یگدیگر می‌زد هردو کفِ خویش از تأسف و اندوه بدانچه نفقه کرده بود در آن، و آن بستان افتیده بر چفتهای

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خویش، و خالی گشته[1] از همه چیزی، و وی گوید روز قیامت: ای کاشکی من شریك نخواندمی با خدای خویش هیچ کس را*

[آیه ۴۳] وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا؛ و نبوَد وی را گروهی که نصرت کردندی وی را از دونِ خدای تعالی، و نبوَد منتقم از آنچه وی را رسد*

[آیه ۴۴] هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا؛ یعنی در قیامت سلطان و فرمان خدای را است او است حق و ثواب وی بهتر است اولیای خود را، و بهتر است عاقبت طاعت وی ایشان را در آخرت*

[آیه ۴۵] وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا؛ و یاد کن یا محمّد ایشان را مَثَلی که زندگانی دنیا چون مَثَلِ آبی است که فرو فرستاده‌ایم از آسمان، پس آمیخته شود بدان آب نبات زمین، پس گردد خشك رود، چنان که همی پراکند آن را بادها، و خود خدای تعالی بر هر چیزی قادر بُوَد و وی را حاجت به آب نه*

[آیه ۴۶] الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا؛ مال و پسران که بدان فخر می‌کنند زینتِ زندگانیِ دنیا است و توحید و تسبیح و تهلیل که مسلمان همی کند به آن درویشان، بهتر است نزدِ خدای تو ثواب آن، و بهتر داند امیدِ آن در عاقبت*

[آیه ۴۷] وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا؛ و یاد کن ایشان را آن روز که برانیم کوهها را از جای خویش، و بینی زمین را ظاهر نه کوه و نه درخت، و حشر کنیم ایشان را، نگذاریم از ایشان هیچ‌کس را که بگریزد*

[آیه ۴۸] وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ

۱. باد: خاکی گشته

زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا؛ و عرضه کنند ایشان را بر خدای تو صف صف ایستاده، و گوییم خود آمدید به ما چنان که آفریدیم شما را اوّل بار، و گفتند که ما بکنیم شما را وعده که در آن حشر کنند*

[آیه ۴۹] وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا؛ و بنهند نامه‌های اعمال خلق، پس بینی یا محمّد! مجرمان را ترسان از آنچه اندران نامه باشد از اعمال ایشان، و همی گویند آنگاه که آن نامه‌ها ببینند، ای ویل بر ما، چه بوده است این نامه را که هیچ چیز نگذارد از خُرد و نه از بزرگ از گناهانِ ما ـ سعیدِ جُبَیر گوید: صغیره تبسم بُوَد و کبیره قهقهه. و ابن عباس گوید: کبیره مواقعه بُوَد و صغیره قبله ـ إلاّ که برمی‌شمارد، و یافتند آنچه کرده بودند مثبتْ نوشته در کتاب، و ظلم نکند خدای تو بر کسی*

[آیه ۵۰] وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا؛ و آنگاه که گفتیم فریشتگان را سجود کنید آدم را سجود کردند مگر ابلیس، و وی بود آن چنان، پس بیرون شد از فرمانِ خدای خویش، ای شما که بنی‌آدم‌اید، فرا گیرید وی را و ذرّیتِ وی را به دوستان از دونِ من، و ایشان شما را دشمنان‌اند، بدا بَدَلا که طاعتِ ابلیس است شیطان را*

ابلیس از جمله قبایلِ فرشتگان است که ایشان را جن خوانند، خدای تعالی ایشان را از نار السّموم آفریده است و دیگر فرشتگان را از نور. نام وی به سریانی عزازیل بود و به عربی حارث. پس چون عاصی شد خدای تعالی وی را ممسوخ گردانید و شیطانِ رجیم و ملعون کرد.

و روایتی دیگر از ابن عبّاس آن است که وی را جنّی از بهرِ آن خواندند که منسوب بود به جنّت. یعنی حارثِ آن بود که گویند: مکّی و مدنی و کوفی و بصری به معنیِ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نسبت با این جایگاه، بی‌آن که «ها» در لفظ پیدا شود.

و حسنِ بصری گوید که ابلیس از جمله فریشتگان نبود هرگز، و وی اصلِ همه جنّیان است چنان که آدم اصلِ همه آدمیان است.

مجاهد گوید که از جمله ذرّیتِ ابلیسْ لاقیسْ دلها را است که ایشان را بر نماز و طهارت مردمان گماشته باشد مردمان را اندران تقصیر همی فرماید و هفاف و مُرّة. و از بهرِ آن ابلیس را ابومُرّه خوانند و زَلَنبور که وی را در بازارها گماشته بود و رایت وی میان آسمان و زمین از زَبَرِ بازارها زده باشد تا ایشان را به حرص و حرام می‌خواند. و ثُبَر بر معصیتها گماشته بود تا خلق را به جزع و ناسپاسی می‌خواند. واللاعون وی را بر جایگاهها زنا گماشته است تا خلق را بدان حریص می‌کند. و مِسْوَط وی را بر آن گماشته باشد تا چیزهای دروغ در دهنهای مردمان می‌افکند و آن را هیچ اصل نباشد. و داسم بر آن بود که در خانهٔ خویش رود سلام نکند و خدای را یاد نکند و یراجشم بر چیزها افکند که نهادِ آتش خوب نیاید میان وی و قوم وی جنگ افکند و چون چیزی خورد نام خدای تعالی نبرد وی نیز با وی همی خورد.

و چنین گفته‌اند که هیچ‌کس نبود که خدای وی را بیافریند از ذرّیتِ آدم إلاّ که وی را قرینی بیافریند از ذرّیتِ ابلیس. آنگاه بگوی این کافران را که من حاضر نکردم ایشان را آن روز که آسمان و زمین آفریدم و با ایشان مشورت نکردم که من از خلق خویش که را برگزینیم عُیَیْنه و اصحاب وی را، و یا سلمان و اصحاب وی را.

[آیه۵۱] مَآ اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا؛ حاضر نکردم ایشان را وقتِ آفریدنِ آسمانها و زمین، و نه وقتِ آفرینش تنهای ایشان، و نبودم آن کس که فرا گیرم بیراه‌کنندگان را یاران در دینِ خویش*

[آیه۵۲] وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَآءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا؛ و یاد کن ایشان را آن روز که گوید بخوانید آن انبازانِ مرا، آن کسانی که شما همی گفتید که انبازانِ من‌اند ـ یعنی بُتان ـ بخوانید ایشان را، پس اجابت نکنند ایشان را، و کردیم میان ایشان هلاكْ گاهی، وادیی از

وادیهای دوزخ*

[آیه۵۳] وَرَاَ الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا اَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا؛ و بینند کافران دوزخ را و پندارند که ایشان اندران خواهند رسیدن و در آن خواهند افتادن، و نیابند از آنجا بازگشتی*

[آیه۵۴] وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْاِنْسَانُ اَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا؛ و خود بیان کردیم اندرین قرآن مردمان را از هر مَثَلی تا پند گیرند ولیکن بُوَد مردم بیشتر از همه چیزها در خصومت کردنِ به باطل، چنان که اُبَیّ بن خلف کرد*

[آیه۵۵] وَمَا مَنَعَ النَّاسَ اَنْ يُؤْمِنُوا اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰى وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ اَوْ يَاْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا؛ و باز نداشت مردمان را که ایمان آرند آن وقتی که آمد به ایشان قرآن و اسلام، و آمرزش خواهند از خدای خویش مگر آن که آمد بدیشان سنّتِ ما با پیشینگان در هلاك کردن ایشان، و یا بیاید به ایشان عذاب در پیش ایشان بعیان، چنان که شمشیر روزِ بَدْر*

[آیه۵۶] وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ اِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا اٰيَاتِي وَمَآ اُنْذِرُوا هُزُوًا؛ و نفرستیم ما رسولان را إلاّ که بشارت دهند و بترسانند و خصومت همی کنند آن کسانی که کافرند به باطل تا از جای بگردانند بدان حق را، و گرفتند حجّتهای مرا و آنچه ایشان را بترساند بدان ـ یعنی قرآن به استهزا [گرفتند]*

[آیه۵۷] وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِاٰيَاتِ رَبِّهِ فَاَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ اِنَّا جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي اٰذَانِهِمْ وَقْرًا وَاِنْ تَدْعُهُمْ اِلَى الْهُدٰى فَلَنْ يَهْتَدُوا اِذًا اَبَدًا؛ و کیست ستمکارتر از آن کس که وی را پند دهند به آیتهای خدای وی، اعراض کند از آن و فراموش کند آنچه از پیش فرستاده است هر دو دستِ وی از گناهان که ما برنهادیم بر دلهای ایشان پوششهایی که ایشان را بازدارد از دانستنِ قرآن، و بنهادیم در گوشهای ایشان کریی، و اگر بخوانی ایشان را یا محمّد به راه راست، نیابند راه آنگاه هرگز*

pdf.tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

[آیه۵۸] وَرَبُّكَ ٱلْغَفُورُ ذُوٱلرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً؛ و خدای تو آمرزگار است و خداوند رحمت است اگر بگیرد ایشان را به عقوبت آنچه کسب کرده‌اند، زود کردی ایشان را عذاب در دنیا، و تأخیر کرده است بل ایشان را وعده ساخته است یعنی خدای است که نیابید از دونِ آن هیچ پناهگاه*

[آیه۵۹] وَتِلْكَ ٱلْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا؛ و آن دیها است که ما آن را هلاك کردیم از قرونِ پیشین، آنگاه کافر شدند و کردیم وقتِ هلاك ایشان را اجلی ـ یعنی هرکه را هلاك کردیم در وقتِ گناهش هلاك نکردیم تا آن وقت که اجل او را [که] در معلومِ ما بود، فرا رسید، چنان باشد حالِ مجرمان*

بدان که ابن‌عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ گوید: چون مصرْ موسی و قومِ وی را خالص گردید خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی کرد به موسی: ذَكِّرْهُم بِأَيَّامِ ٱللَّهِ،[1] که یاد [کن]قومِ خویش نعمتهای خدای تعالی. موسی ـ علیه‌السّلام ـ برخاست و خطبه کرد و یاد کرد ایشان را نعمتهای خدای تعالی، و رهانیدنِ ایشان از آلِ فرعون، و هلاك برآوردن دشمنانِ ایشان، و خلیفه کرد ایشان را در زمین. و در آن خطبه گفت: خدای شما پیغمبرِ شما را کرامتها کرد و با وی سخن گفت و وی را اختیار کرد و وی را در دلها محبوب گردانید و شما را بداد هرچه خواستید از وی، پیغمبر شما فاضلترینِ اهلِ زمین است و شما تورات می‌خوانید. و هیچ نعمت نماند إلاّ آن که بر ایشان یاد کرد. یکی از بنی‌اسرائیل گفت: این نعمتها که می‌گویی دانستیم، بگوی تا در پشتِ زمین هیچ‌کس هست که از تو بهتر داند یا نبی‌الله؟ گفت: نه، خدای تعالی با وی عتاب کرد از بهرِ آن که به وی نیکفند[2] جوابِ آن، و از خویشتن جواب داد و جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ به وی فرستاد که ای موسی تو چه دانی که من علم خویش کجا نهاده‌ام. آری مرا بنده‌ای

۱. ابراهیم (۱۴) ۵ ۲. باد: بیفکند

است به مجمع‌البحرین از تو داناتر. موسی ـ علیه‌السّلام ـ گفت: یا ربّ! تو وی را به من نمای. خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی فرستاد که به دریا رو و چون آنجا رسی ماهیی یابی بر کنارِ دریا، آن را بگیر و نگاه دار و بر کنارِ دریا می‌رو و چون ماهی را فراموش کنی آنجا بُوَد جایِ آن بنده که تو وی را همی جویی.

و از ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ آمده است در روایتی دیگر که موسی ـعلیه‌السّلام ـ خدای خویش را گفت: که را دوستر داری از بندگانِ خویش؟ گفت: آن که مرا یاد کند و فراموش نکند. گفت: کیست از بندگانِ تو که قاضیْ‌تر است؟ گفت: آن کسی که حکم کند میانِ خلق بحقّ، و هوای خویش را متابعت نکند. گفت: کیست از بندگانِ تو که عالمتر است؟ گفت: آن کسی که علم مردمان بجوید و با علمِ خویش جمع کند تا مگر سخنی یابد که وی را راه نماید بحقّ و وی را دور کند از هلاك. گفت: اگر از بندگانِ تو کسی هست که از من داناتر است وی را بر من دلالت کن. گفت: آری، مرا بنده‌ای است از تو داناتر. گفت: آن کیست؟ گفت: خضر. گفت: وی را کجا جویم؟ گفت: بر ساحل، آنجا که صخره‌ای بینی، و ماهی را نشانِ وی کرد و در زادِ وی ماهیی بود نمك‌سود، گفت: هر کجا که این ماهی زنده گردد آنجا بُوَد بندهٔ من که تو وی را می‌جویی.

پس موسی ـ علیه‌السّلام ـ برفت با یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف، و گفت: اگر مرا چندین سال می‌باید رفت بازنگردم تا آنگاه که به جای وی رَسَم. و می‌رفتند تا بدان صخره رسیدند به نزدیك مجمع‌البحرین، بحرِ فارس و روم، آنجا که سوی مشرق است ـ گروهی گفتند: افریقه، و گروهی گفتند: بدین موسی و خضر ـ علیهماالسّلام ـ می‌خواهد که ایشان هریکی در دریایی بودند از دریاهای علم. و گروهی گفتند: طُنْجه ـ و اندران سفر زادِ ایشان پاره‌ای نان بود و ماهی شور، و آنجا که صخره بود به نزدیك مجمع‌البحرین چشمه‌ای بود که آن را ماء الحیوة خواندندی، به هر جا نوری که بازآمدی زنده شدی از پس آن که روح از وی جدا شده بودی، چون رَوح و خنکی آن آب بدان ماهی رسید، زنده شد و رفت در دریا.

و کلبی گوید که یوشع از ان چشمه دست و روی بشست قطره‌ای آب بر آن ماهی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

که ما از یگدیگر جدا شویم و من ترا خبر دهم بدانچه ندانستی ازین چیزها که من کردم.

اما آن کشتی، گروهی مساکین را بود، چنین گفتند که آن از ده برادر بود پنج از ایشان [در] زمین بود و پنج ملّاحی کردندی در آن کشتی. و قیمتِ آن هزار دینار بود و در پیشِ ایشان مَلِکی بود نام وی جُلند اولادی.[1] و گروهی گفتند: رئیس[2] ایشان بود که گذرِ بازگشتنِ ایشان بر او خواست بود. و عادتِ وی آن بودی که هر کشتی که یافتی درست غصب کردی. و آن را بشکستی تا ملك طمع بدان نکند. و آن کشتی بدان درویشان بماند.

و اما آن غلام، وی را پدری و مادری بود پارسا و درویش، وی را دوست داشتندی و آن پسر پلید و دزد و کافر بود، ترسیدم که درویشیِ ایشان وی را بر آن دارد که وی را موافقت کنند در دیانت و طریقت، و آن سبب هلاکتِ ایشان باشد، خواستم که خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را بَدَلی دهد بهتر از آن. ابن‌جُرَیج گوید که خدای ـعزّوجلّ ـ ایشان را پسری بَدَل داد مسلمان از آن پسرِ کافر. و کلبی گوید: ایشان را دختری داد بَدَل آن پسر، پیغمبری وی را بخواست، ویرا فرزندی آمد از آن دختر، پیغمبری، که خدای ـ عزّوجلّ ـ بر دستِ وی امّتی را راه نمود. و گروهی گفتند: هفتاد پیغمبر از نسلِ آن دختر بیامد.

و امّا آن دیوار، از آنِ دو کودك بود یتیم، که نامِ ایشان اصرم و صریم بود و ایشان را در زیرِ آن گنجی بود. ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ گوید که لوحی بود زرّین بر وی نوشته بود ـ بسم‌الله الرحمن الرحیم، عجبتُ لمن یؤمن بالقَدَر کیف یحزن؛ عجب دارم از آن کسی که ایمان دارد به قضاء و قدرِ خدای ـ عزّوجلّ ـ تا اندوه چرا دارد. و عجبتُ لمن یؤمن بالرّزق کیف یعقب؛ و عجب دارم از آن کسی که ایمان دارد به روزی تا چرا رنج کشد. و عجبتُ لمن یؤمن بالموت کیف یفرح؛ و عجب دارم از آن کسی که ایمان دارد به مرگ تا چرا شاد باشد. و عجبتُ لمن یؤمن بالحساب کیف یغفل؛ و عجب

۱. چنین است در باد ← تعلیقات ۲. باد: ناسیس

دارم از آن کسی که ایمان دارد به حساب که چگونه غافل باشد. و عجبتُ لمن یفرق الدنیا وتقلّبها کیف تطمئن إلیها بأهلها، و عجب دارم به آن کسی که بداند حقیقت دنیا و تقلّبِ آن به اهل آن تا او چگونه سکون گیرد با دنیا. آنگاه به آخر نوشته بود: لا إله إلاّ الله محمّد رسول‌الله.

ابن عبّاس گوید: نبود آن گنجِ ایشان مگر علم. و عکرمه گوید که گنجْ مال بود و زر و سیم و پدر ایشان مردی بود صالح و شایسته، نام وی کاشح، ازجملهٔ اتقیا بود و پدر هفتم بود، خدای ـ عزّوجلّ به برکتِ وی فرزندِ هفتم را نگاه داشت.

و سعید بن المسیّب گوید: هرگاه که پسرِ خویش را دیدی، گفتی: من در نماز بیفزایم از بهرِ تو تا مگر خدای تعالی حق من نگه دارد اندر تو، و این آیت برخواند: وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً.[1] آنگاه خضر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که از بهرِ آن دیوار راست کردم تا ایشان برسند و آن گنجِ خویش برگیرند و نه از بهرِ خویشتن کردم بلکه به فرمانِ خدای ـ عزّوجلّ ـ کردم. تأویلِ آنچه تو بر آن صبر نکردی این است و متفرّق شدند.

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: اگر موسی صبر کردی بسیار عجایب که وی بدیدی. و خدای ـ عزّوجلّ ـ همه در قصّهٔ وی ما را یاد کردی. این است آنچه بر آن اعتماد کرده‌اند از قصّهٔ موسی و خضر ـ علیهما السلام ـ و در بیانِ این قصّهٔ خدای تعالی می‌فرماید:

[آیه ۶۰] وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا؛ و یاد کن یا محمّد آنگاه که گفت موسی جوانمردِ خویش را یعنی یوشع بن نون که نگردم و می‌روم تا آنگاه که برسم به مجمع‌البحرین، یا بروم حُقبهای بسیار ـ حُقبهٔ هشتاد سال بود●

[آیه ۶۱] فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا؛ آنگاه که رسیدند هر دو به مجمع هر دو دریا، فراموش کردند ماهی ایشان، و فراگرفت آن راهِ خویش در دریا چون سردابی و مغاکی که در زمین باشد●

۱. الکهف (۱۸) ۸۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۶۲] فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتٰىهُ اٰتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا نَصَبًا؛ چون بگذشتند از آنجا که گفت یوشع را: بیار به ما چاشتِ ما، خود دیدیم ازین سفرِ خویش ماندگی*

[آیه ۶۳] قَالَ اَرَءَيْتَ اِذْ اَوَيْنَآ اِلَى الصَّخْرَةِ فَاِنِّى نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَآ اَنْسَانِيهُ اِلَّا الشَّيْطٰنُ اَنْ اَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِى الْبَحْرِ عَجَبًا؛ گفت: ای دیدی آنگاه که فرود آمدیم به نزدیك صخره، من فراموش کردم آنجا ماهی را، و فراموش نگردانید مرا آن مگر شیطان که آن را یاد کنیم و فراگرفت راه خویش در دریا عجب*

[آیه ۶۴] قَالَ ذٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلٰى اٰثَارِهِمَا قَصَصًا؛ گفت: آن است که ما آن را می‌جستیم بازگشتند بر اثرِ خویش، پیِ آن همی بریدند*

[آیه ۶۵] فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَآ اٰتَيْنٰهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنٰهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ پس یافتند بنده‌ای از بندگانِ ما که ما عطا داده بودیم وی را رحمتی از نزدِ خویش، و بیاموخته بودیم وی را از نزدِ ما علمی بی‌واسطه*

[آیه ۶۶] قَالَ لَهُ مُوسٰى هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلٰٓى اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؛ گفت وی را موسی: ای متابعت کنم ترا بدان که بیاموزی مرا از آنچه ترا آموخته‌اند صوابی راهنمایی*

[آیه ۶۷] قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا؛ گفت: تو نتوانی که صبر کنی با من*

[آیه ۶۸] وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا؛ و چون صبر کنی بر آن چیزی که محیط نباشی بر آن به دانستن*

[آیه ۶۹] قَالَ سَتَجِدُنِىٓ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَلَآ اَعْصِى لَكَ اَمْرًا؛ گفت: مرا یابی إن‌شاءالله صابر، و عاصی نشدم ترا در هیچ کار*

[آیه ۷۰] قَالَ فَاِنِ اتَّبَعْتَنِى فَلَا تَسْـَٔلْنِى عَنْ شَىْءٍ حَتّٰٓى اُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا؛ گفت: اگر مرا متابعت کنی مپرس مرا از چیزی تا آنگاه که خبر دهم ترا از آن یادکردنی*

[آیه ۷۱] فَانْطَلَقَا حَتّٰٓى اِذَا رَكِبَا فِى السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ اَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ

اَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا اِمْرًا؛ پس همی رفتند تا آنگاه که بنشستند در کشتی، آن را بشکست، گفت: این کشتی بشکستی تا غرق کنی اهلِ آن را، خود کردی کاری عجب*

[آیه ۷۲] قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا؛ گفت: نگفتم که تو نتوانی که با من صبر کنی*

[آیه ۷۳] قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِى بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِى مِنْ اَمْرِى عُسْرًا؛ گفت: مرا مگیر به آنچه فراموش کردم و بر من درمیار از کارِ من دشواریی*

[آیه ۷۴] فَانْطَلَقَا حَتّٰٓى اِذَا لَقِيَا غُلٰمًا فَقَتَلَهُ قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْـًٔا نُكْرًا؛ پس رفتند تا آنگاه که بدیدند غلامی را، بکشت وی را، موسی گفت: ای بکشتی تنی را پاك از گناه، نه بر سبیلِ قصاص، خود کردی کاری مُنکَر*

[آیه ۷۵] قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا؛ گفت: نگفتم ترا که تو نتوانی با من صبر کردن؟*

[آیه ۷۶] قَالَ اِنْ سَاَلْتُكَ عَنْ شَىْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصٰحِبْنِى قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّى عُذْرًا؛ گفت: اگر پرسم ترا از چیزی از پس آن، مکن با من صحبت، خود برسیدی از نزدِ من به عذری ظاهر*

[آیه ۷۷] فَانْطَلَقَا حَتّٰٓى اِذَآ اَتَيَآ اَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَآ اَهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ اَنْ يَنْقَضَّ فَاَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا؛ پس برفتند تا چون بیامدند به اهل دیهی، میزبانی خواستند از اهلِ دیه، امتناع کردند از میزبانیِ ایشان، پس یافتند اندران دیه دیواری مایلْ خسیده، خواست که بیفتد، آن را راست کرد، گفت: اگر خواستی بگرفته‌ای بر آن مزدی*

[آیه ۷۸] قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِى وَبَيْنِكَ سَاُنَبِّئُكَ بِتَاْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا؛ گفت: این است فراق میانِ من و تو، و خبر دهم ترا به تأویل آن چیزی که نتوانستی بدان صبر کردن*

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۷۹] أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي ٱلْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا؛ اما آن کشتی بود از آنِ درویشان که کار همی کردند در دریا، خواستم که آن را بعیب کنم، و بود در پیشِ ایشان، مَلِکی که همی بگرفتی هر کشتی که یافتی درست، به ستم*

[آیه ۸۰] وَأَمَّا ٱلْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَآ أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا؛ و اما آن غلام، پدر و مادرش دو مؤمن بودند، دانستم که اندر آرند ایشان بیراهی و کفری*

[آیه ۸۱] فَأَرَدْنَآ أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكٰوةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا؛ خواستم که بَدَل کند ایشان را خدای ایشان بهتر از وی در پاکیزگی و نزدیکتر به رحم پیوستن*

[آیه ۸۲] وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي ٱلْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا؛ و اما آن دیوار بود از آن دو غلامِ یتیم را در مدینه ـ یعنی آن شهر ـ و بود در زیرِ آن گنجی ایشان را، و بود پدر و مادرِ ایشان پارسا، و خواست خدای تعالی که ایشان برسند به حدِّ قوّت، و بیرون آرند آن گنجِ خویش تا نعمتی بُوَد از خدای تو، و نکردم آن را ولیکن از فرمانِ خدای کردم از رای خویش، آن است تأویلِ آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن*

و بدان که پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ سؤال کردند چنان که یاد کردیم از روح و اصحاب الکهف و ذوالقرنین، آن هردو را چنان که واجب کرد یاد کرده آمد و قصّهٔ ذوالقرنین را خدای ـ عزّوجلّ ـ به نزدیکِ ایشان اصحاب الکهف یاد کرد بر موافقتِ آن سؤال که از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ کرده بودند.

[آیه ۸۳] وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنْ ذِي ٱلْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا؛ و بپرسند ترا یا محمّد از خبرِ ذوالقرنین، بگو که برخوانم بر شما از وی یادکردنی*

[آیه ۸۴] إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي ٱلْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا؛ ما مُلْکت دادیم وی

را در زمین، و عطا دادیم وی را از علمِ هر چیزی*

[آیه ۸۵] فَأَتْبَعَ سَبَبًا؛ پس وی متابعت کرد راهی به مشرق و مغرب، برفت اندران راه*

[و بدان که آن] را راه راست خواند چنان که گفت: لَعَلِّي أَبْلُغُ ٱلْأَسْبَابَ، أَسْبَابَ ٱلسَّمٰوٰتِ.[1] و شهرها می‌گشاد و ملوك را قهر می‌کرد هر که بودند در میانِ مشرق و مغرب. و گروهی گفتند: پیغمبری بود. و گروهی گفتند: مَلِکی بود عادل و شایسته. و مجاهد گوید که چهار تن همه زمین یافته‌اند دو مؤمن: سلیمان و ذوالقرنین، و دو کافر: نمرود و بُخت نَصّر.

گروهی گفتند که او را ذوالقرنین از بهرِ آن خواندند که مملکتِ روم و فارس گرفته بود. و ایشان عظیم دو گروه و دو قرن بودند. و گروهی گفتند که از بهرِ آن گفتند وی را ذوالقرنین که وی به خواب دید که دو قرن آفتاب را بدست خویش گرفته است. تأویل آن بُوَد که مشرق و مغرب را بگیرد. و گروهی گفتند: بر سرِ وی دو دانه بود هریکی را از آن قرنی خواندندی. و گروهی گفتند که دو قرن مردمان بگذشتند و وی زنده بود. و گروهی گفتند: از بهرِ آن بود که وی حرب کردی هم به دست و هم به رکاب*

[آیه ۸۶] حَتّٰى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِمَّآ أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا؛ آنگاه که برسید به آنجا که آفتاب فرو رود، یافت آن را که همی فُروشُد در چشمهٔ آبِ گرم و گل متغیر سیاه، و یافت آنجا گروهی مردمان، گفتیم وی را: یا ذوالقرنین! یا عذاب کنی ایشان را به کشتن اگر ایمان نیاورند و یا ایشان را عفو کنی و دین را بیاموزی بهتر و نیکوتر*

[آیه ۸۷] قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلٰى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا؛ گفت: اما کسی که کافر شود، زود بُوَد که عذاب کنیم وی را به کشتن، آنگاه بازگردانند وی را سوی خدای در آخرت، و عذاب کنند وی را عذابی منکَر*

---

۱. المؤمن (۴۰) ۳۶ـ۳۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۸۸] وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءَ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا؛ و اما آن کسی که ایمان آرد و کارهای نیکو کند وی را بُوَد جزای بهشت. پس گوییم وی را گفتاری معروف، و هیچ درشتی نکنیم با وی*

[آیه۸۹] ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا؛ پس وی متابعت کرد راهی*

ابوذر الغفاری گوید که من ردیفِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بودم، مرا گفت: یا باذر! دانی که این آفتاب کجا فرو می‌رود؟ گفتم: خدای و رسول بهتر داند، و گفت: أنها تَغْرُبُ فی عینٍ حَمِیمة؛ به چشمه‌ای فرو می‌رود گرم. عبدالله بن عمر روایت کرد که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ روزی به آفتاب نگریست که فرو رفت، گفت: فی نارالله الحامیة؛ به آتشی فرو می‌رود گرم. آنگاه گفت که اگر نه آن را بودی که فرمان خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را بازدادی، بسوختی، هرچند روی زمین بودی.

[آیه۹۰] حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَل لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا؛ آنگاه رفت در میانِ مشرق و مغرب تا آنگاه که برسد آنجا که برآید آفتاب آن را یافت که همی برآمد بر قومی که ما نکرده بودیم میانِ ایشان و آفتاب ستری ایشان را[1]*

[آیه۹۱] كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا؛ چنان بود حال ایشان که ترا صفت کردیم و خود علمِ ما محیط بود به آنچه بود وی را از مکنت و آلت و سلطان و بسطت. پس وی متابعت کرد از راهی.

قتاده گوید که میانِ ایشان و آفتاب ستر نبود از بهرِ آن گرمی ایشان از آن بود، و برجای قرار نگرفتی هیچ. بنابرین چون روز راست بایستادی ایشان در زیرِ زمین رفتندی تا آنگاه که آفتاب را زوال افتادی، آنگاه در باقیِ روز به طلبِ معیشت مشغول شدندی.

حسن بصری گوید که چون آفتاب سر برزدی ایشان به آب فرو رفتندی و چون

۱. باد: را + تارس و تاویل و خسك خوانند

آفتاب بالا گرفتی از آب بیرون آمدندی و چرا کردندی همچو ستوران. و وقتی لشکری افتاد آنجا به قصدِ ایشان، گفتند آن لشکر را نباید که آفتاب برآید و شما آنجا باشید. گفتند: ما برنگریم به آن وقت که آفتاب برآید. پس بنگریستند و بسیار استخوانِ مُردار دیدند، گفتند: این چیست؟ گفتند: این استخوانهای لشکریست که اینجا آمد، آفتاب برآمد بر ایشان، همه بمردند. چون لشکر این بشنیدند بگریختند همه.

و عمرو بن مالك گوید که مردی به سمرقند خلقی گردِ وی برآمده بودند، گفت: می‌رفتم تا از چین درگذشتم، آنگاه از خبرِ آن گروه بپرسیدم که آفتاب برآید بر ایشان گفتند: میان تو و ایشان شبانه‌روزی است مردی را به مزد گرفتم تا مرا به آنجا برد، گروهانی دیدم که یك گوشِ خویش فرش خویش ساخته بودند و بر آن می‌نشستند و دیگر به جای جامه می‌پوشیدند، و یارِ من که با من بود زبان ایشان دانستی، ایشان را گفت: ما آمدیم تا بنگریم که آفتاب چون برمی‌آید، و بامدادان بود که ما آنجا رسیدیم و درین بودیم که بانگی شنیدیم چون صَلْصَلَه، از هُش برفتیم و بیفتادیم، چون به هُش بازآمدیم ایشان را دیدم که مرا به روغن می‌مالیدند که ایشان را بود، نگاه کردم که آفتاب پدید آمد بر آب، چون زیبی که بر آب افتد. و کنارهٔ آسمان بر آن آب پیوسته بود چنان که کنارهٔ خیمه‌ای به زمین افتد، آنگاه آفتاب میل کرد و به بالای آن برآمد چون آفتاب در آن پیوست مرا و یارِ مرا درسرداب بردند آنگاه که روز بالا گرفت، بیرون آمدند و ماهی صید می‌کردند و در آفتاب همی افکندند تا همی پخت. چون ذوالقرنین مشرق بدید، خواست که آن قوم را که زیرِ قطبِ شمالی باشند به نزدیك یأجوج و مأجوج بیند چنان‌که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً.

[آیه۹۲] ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا؛ پس وی متابعت کرد راهی*

[آیه۹۳] حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا؛ تا برسد میانِ دو کوه که آن را سدَّین خوانند، یافت نزدیكِ آن دو سدّ گروهی از مردمان که نخواستندی بدانندی هیچ چیز از گفتارِ وی*

۱. الکهف (۱۸) ۹۲

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

[آیه۹۴] قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا؛ گفتند: یاذوالقرنین! یأجوج و مأجوج مفسدان‌اند در زمین، بدهیم بر خویشتن ترا خراجی به آن که بکنی میان ما و میان ایشان سدّی که تا حاجزی بود میانِ ما و ایشان*

[آیه۹۵] قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا؛ گفت: آن قوّت که مرا داده است اندران خدای من بهتر از خراج شما، لیکن مرا یاری کنید به ساخت و آلت، تا بکنم میانِ شما و میانِ ایشان دیواری. گفتند: آن ساخت چیست*

[آیه۹۶] آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا؛ بیارید به من پاره‌های آهن تا چون برآورد سراسر میان آن دو کوه. گفت: بدمید تا آنگاه که گردند آن را آتشی. گفت: بیارید به من تا بریزم بر آن مس گداخته*

[آیه۹۷] فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا؛ پس نتوانستند که از بالای آن درآیند و نتوانستند که زیرِ آن سوراخ کنند*

و سعید بن أبی صالح گوید که سافی پاره‌ای آهن بنهاد میان آن دو کوه، و سافی همه هیزم و سافی پاره‌های مس تا آنگاه که بر سرِ کوه رسید آنگاه آتش اندران همه هیزم درزد تا آن مس می‌گداخت و بر آهن همی نشست چون هیزم سوخته شد آن مس به جای هیزم بایستاد و آن دیواری گشت سافی سرخ و سافی سیاه.

و قتاده گوید که مردی گفت پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که من سدِّ یأجوج و مأجوج دیده‌ام، گفت: مرا صفتِ آن بگوی. گفت: چون بروی است راهی سیاه و راهی سرخ. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: چون از دیوار بپرداخت، گفت:

[آیه۹۸] قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا؛ گفت: این سه نعمتی است از خدای من، چون بیاید وعدهٔ خدای من، هموار کند این با زمین، و هست وعدهٔ خدای من در بیرون آمدنِ ایشان حقّ*

و بدان که مقاتل گفت: یأجوج و مأجوج از فرزندانِ یافث بن نوح‌اند. و ضحاك گوید که ایشان گروهی‌اند از جملهٔ ترکان. و کعب‌الاحبار گوید که حالِ ایشان عجب است فرزندان آدم‌اند ولیکن نه از حوّا. روزی آدم ـ علیه‌السّلام ـ خفته بود ویرا احتلام افتاد و نطفهٔ وی به خاك بیامیخت چون از خواب بیدار شد اندوهگین شد به سببِ آن آب که از وی جدا شده بود، خداوند تعالی از آن آب یأجوج و مأجوج بیافرید.

و کلبی گوید که فسادِ ایشان در زمین آن بودی که وقت ربیع بیرون آمدندی از میانِ آن دو کوه، و هرچه یافتندی جمله بیردندی. و بودی که مردم را بخوردندی و از بهرِ آن بود که ایشان حایلی خواستند میان ایشان. و روزی پیغمبر را ـ علیه‌السّلام ـ پرسیدند از یأجوج و مأجوج، گفت: یأجوج امّتی است و مأجوج امّتی دیگر، هر گروهی از ایشان چهارصد هزار برآیند از ایشان یکی[1] نمیرد تا آنگاه که هزار پسر را بیند از صُلبِ خویش که سلاح برگیرد. گفتند: صفتِ ایشان بگوی ما را. گفت که ایشان سه گروه‌اند: گروهی از ایشان چون درختهای ارز. گفتند: یا رسول‌الله! ارز چه باشد؟ گفت: درختی بُوَد به شام، بالای هریکی از آن صد آرش بُوَد. و گروهی باشند که پهنا و بالای ایشان برابرِ صد و بیست آرش. و گروهی باشند که از یك گوشِ خویش فرش کنند خویشتن را دیگر لحاف، و به هیچ چیز نگذرند از نخجیر و خوك و سگ، إلّا که آن را بخورند، و هرکه از ایشان بمیرد بخورند، مقدمهٔ ایشان به شام بُوَد و ساقهٔ ایشان به خراسان. و آب دیهای مشرق همه بخورند و بُحَیرهٔ طبریّه بخورند.

گویند: بحیره پر از آب بود و عصای موسی و تابوت اندران بحیره است مودع، تا آنگاه که برون آرد خدای عزّوجلّ بر دستِ آن که خواهد. اوّلِ ایشان بر بحیره بدارند و آبِ آن بخورند چنان که آخرِ ایشان برسد و گوید: روزی اینجا آب بوده است.

و بدان که وَهْب بن مُنَبِّه گوید که ذوالقرنین بود از روم [پسر عجوزی][2]، از جملهٔ ایشان که وی را هیچ فرزند نبود غیر از وی، نام وی اسکندرِ رومی بود، چون برسید مردی بود شایسته، خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فرستاد به جملهٔ خلقِ زمین. و اهلِ [زمین]

۱. باد: یکی + از ایشان ۲. باد: محو شده است باتوجّه به قصّه اسکندر بازخوانی و بازسازی شد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

را زبانها مختلف است. دو گروه کنار زمین، میانِ ایشان پهنای زمین. و دو گروه بر کنارهٔ زمین، میانِ ایشان درازنای زمین. گروهی به مشرق باشند و ایشان را منسك خوانند. و گروهی به غرب، و ایشان را ناسك خوانند. و آن دو گروه که میانِ ایشان است پهنای زمین، گروهی بر کنارهٔ زمین باشند بر دستِ راست، نامِ ایشان هاویل. و گروهی بر کنارهٔ زمین باشند بر دستِ چپ، نامِ ایشان قاویل. ذوالقرنین گفت: ای بارخدای! این کاری عظیم است که مقدارِ این نداند مگر تو، و من عددِ این ندانم، و گفت: این امّتانِ مختلف ندانم. خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: من ترا سازِ این بدهم و ترا لباسِ هیبت درپوشانم و لغتهای مختلف الهام دهم و نور و ظلمت مسخّرِ تو گردانم تا نور اندر پیشِ تو راه می‌نماید و ظلمت از پسِ تو تو را نگاه همی دارد. پس وی قصدِ مغرب کرد بدان عُدّتی که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را بداد و وی آنجا جمعی دید که خداوند تعالی داند عددِ ایشان، و کس طاقتِ ایشان نداردبا زبانهای مختلف. چون آن دید سه لشکر از لشکرهای تاریکی گرد بر گردِ ایشان برآورد و ایشان را در یك جایگاه جمع کرد آنگاه نور در ایشان پدید آورد و ایشان را به عبادتِ خدای تعالی خواند. گروهی قبول کردند و گروهی نکردند. و تاریکی بر آن گروه گماشت که قبول نکرده بودند تا با تن و جانِ ایشان بیامیخت و خانه‌های ایشان پر از تاریکی بود ایشان متحیّر شدند و ترسیدند که هلاك شوند، همه یك بار بانگ برداشت و فریاد خواندند تا آن از ایشان کشف کرد. ایشان به دعوتِ وی درآمدند و از ایشان لشکری عظیم ساخت و رفت و قصدِ ناحیتِ دستِ راست کرد آنجا که آن امّت بودند که ایشان را هاویل خواندندی، و نور در پیشِ ایشان می‌رفت و ظلمت از پس می‌آمد، و خدای ـ عزّوجلّ ـ رای و تدبیر را مسخّر وی کرده بود تا هیچ نکردی و نگفتی و نساختی إلاّ که همه صواب آمدی. چون به جویی یا به دریایی رسیدی کشتیهای فرد ساخته بودی و جویهای آن زود بهم ساختی و لشکر را اندران کشتیها گذاره کردی. چون از دیگر سوی وقتی آن جویها از یگدیگر بگشادی و هریکی را از آن جویی بدادی تا همی داشتندی وقت حاجت را. و همچنین می‌رفت تا آنگاه که به هاویل رسید و با ایشان نیز همچنان ساخت که با ناسك ساخته بود اهلِ مغرب. آنگاه چون از ایشان پرداخت همچنان

می‌رفت تا به منسك رسید و با ایشان نیز همچنان ساخت که با دیگران ساخته بود. آنگاه روی سوی چپِ زمین نهاد و آن امّتی که ایشان را قاویل خواندندی که در مقابلهٔ هاویل باشند در پهنای زمین، با ایشان نیز همچنان کرد که با دیگران کرده بود، از هر گروهی لشکری ساخته بود و با وی بودند و روی به امّتانی نهاد که در میانِ زمین بودند. چون انس و چون یأجوج و مأجوج. و در آن راه می‌گذشت به آخرِ حدِّ ترکان رسید از آن سوی که روی به مشرق دارد به امّتی رسید اهلِ صلاح از جملهٔ انس، گفتند وی را: یا ذوالقرنین! میانِ این دو کوه گروهی‌اند چون ستوران گیاه خورند و هرچه یابند از حیوانات بدرّند چون نخجیران و مار و کژدم و جز آن، و هیچ خلق نیست خدای را ـ عزّوجلّ ـ که چندان بیفزاید که ایشان، و هر سال بسیار زیادت شده باشد و اگر مدّتی بر ایشان برآید همه روی زمین را بگیرند و مردمان رابیرون کنند و هیچ سال نبوَد که ما چشم همی داریم که ایشان از میانِ این دو کوه بیرون آیند امّا تو را خراجی نهیم بر خویشتن. گفت: آن قوّت که خدای تعالی مرا داده است بهتر از آن، ولیکن شما سنگ و آهن و مس گرد کنید تا من بروم و حدِّ ایشان بگیرم و میان آن کوه اندازه گیرم و قیاسِ آن بدانم. و رفت و روی به ایشان نهاد تا در میانِ شهرهای ایشان رسید و ایشان را بر یك مقدار یافت نر و مادهٔ بر بالای مردِ میانه.

امیرالمؤمنین علی ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که قدِ ایشان بر مقدارِ یك بَدَشت بودی، و گروهی از ایشان سخت دراز بودند و بر دستهای ایشان مخالب و اظفار بودی و در دهنهای ایشان انیاب و اضراس، همچون دندانِ سباع. و چون چیزی خوردندی بانگ از دهنهای ایشان آمدی چنان که اشتر که گز خورد و اسب و استرِ قوی که علف خورد. و بر تن ایشان موی دراز که ایشان را از گرما و سرما نگاه داشتی. و هریکی از ایشان دو گوشِ بزرگ [داشتی]، بر یكِ گوش موی بسیار و بر دیگر گوش اندکی. یکی را فرش کردندی و یکی را لحاف. و هیچ نبود از زنان و مردانِ ایشان إلاّ که اجل و مقدارِ عمرِ خویش دانستی از بهرِ آن که هیچ مرد نمردی تا هزار مرد از صلبِ وی بیرون نیامدی، و هیچ زن نمردی تا هزار فرزند از رحمِ او بیرون نیامدی. چون بدان حدّ رسند بدانند عمرِ خویش. و هر سالی خدای ـ عزّوجلّ ـ

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان را تنینها فرستد از دریا، و ایشان آن را بخواهند در وقت چنان که باران خواهند در وقت باران. خدای تعالی میغ را فرمان دهد تا آن بیفکند در میانِ ایشان. چنان که ایشان را همی رسد. و بزرگی آن تنین چنان باشد که تن وی برابر باشد و دُمِ وی بر زمین همی کشد و هرجا بگذرد بر زمین هر نبات و درخت که یابد، بکَند، و اگر نعوذ بالله به شهری از شهرها بگذرد شهر نیست کند. و از بهرِ آن خدای ـ عزَّوجلَّ ـ وی را به بیابانها براند تا که به ایشان رسد.

چنین شنیدم از پیرانِ معتمد که سالی دنبالِ تنین نیم آن بود که از جانب بغداد گذشت چنان که بعضی از آن بر بالای بغداد بایستاد و خلق از آن بترسیدند و دعا و زاری بسیار کردند و صدقه دادند و توبه کردند تا خدای ـ عزَّوجلَّ ـ آن را به جانبِ دیگر بگذاشت و آن بلا از ایشان دفع کرد بفضلِ خویش إنّه علی مایشاء قدیر.

و درصفتِ یأجوج نیز آمده است که ایشان با یگدیگر بانگ می‌کنند چون کبوتر، و چون گرگی که بانگ کند در بیابان. و مباشرت میانِ ایشان چنان باشد که میانِ ستوران، هر کجا که باشد.

پس چون ذوالقرنین ایشان را بدان صفت دید بازگردید و قیاس کرد میانِ آن دو کوه، صد فرسنگ بود و بفرمود تا آن را اساسی بکنند تا به آب رسند[1] و پهنای آن پنجاه فرسنگ، آنگاه آن را به سنگ بنا کنند.[2] و بفرمود تا بجای مس، گل همی گداختند در میان آن سنگ می‌ریختند تا چنان شد که پنداشتی که آن رگی است از آن کوه، آنگاه بفرمود تا پاره‌های آهن بنهادند و مس را بر آن گداختند تا دیواری گشت محبر، بعضی سیاه و بعضی سرخ و زرد. و سیاهی آن و سرخی و زردی [چون] مس. و چون از آن بپرداخت روی به شهرهای ایشان نهاد تا به امّتی رسید صالح و معتقد و بر راه راست، بر یگدیگر رحیم و با یگدیگر ساخته، سیرتِ ایشان نیکو و خوی و عادتِ ایشان نیکو. هیچ کس از ایشان بر یگدیگر ستم نکردی. و گورهای ایشان به درِ سرایهای بودی و سراها را بر در ننهاده بودی. و میانِ ایشان قاضی نه و امیر نه، و یکی بر یکی

۱. باد: رسید ۲. باد: بنا کند

فضل نجستی و با یگدیگر خصومت نکردندی و کشتن و دشنام نبودی و آفت‌ها که مردم را رسد ایشان را هیچ نرسیدی و عمرِ ایشان دراز بودی و در میانِ ایشان هیچ مسکین و فقیر نبودی و با یگدیگر رفیق بودندی و در میانِ ایشان فظ و غلیظ نبودی.

چون ذوالقرنین نیز حالِ ایشان دید عجب بماند، گفت: من شرق و غرب گردیدم هیچ‌کس چون شما ندیدم، حالِ خویش مرا بگویید. گفت: بپرس از آنچه خواهی. گفت: بگویید تا این گورها چیست بر درِ سرایهای شما. گفتند: از بهرِ آن کردیم تا مرگ فراموش نکنیم. گفت: چراسرایهای خویش دربرننهاده‌اید؟ گفتند: از بهرِ آن که در میانِ ما هیچ‌کس نبوَد بجز امین. گفت: چرا در میانِ شما امیر نیست؟ گفتند: از بهرِ آن‌که کس ستم نکند ما را به امیر حاجت نباشد. گفت: چرا شما را حاکم نیست؟ گفتند: از بهرِ آن‌که خصومت نکنیم. گفت: چرا در میانِ شما توانگری نیست؟ گفتند: از بهرِ آن که با یگدیگر مباهات نکنیم به بسیاری. گفت: چرا در میانِ شما ملکی نیست؟ گفتند: ما فخر نکنیم بر یك دیگر. گفت: چرا دلهای شما همه راست است و طریقه‌های شما مستقیم است؟ گفتند: ما یگدیگر را نفریبیم وغلّ و حسد در دلهای ما نباشد. گفت: چراست که درمیان شما مسکین و فقیر نیست؟ گفتند: از بهر آن که ما قسمت به سویّت کنیم. گفت: چراست فظ و غلیظ نیست؟ گفتند: از بهر آن که یکدیگر را تواضع کنیم. گفت: چراست که عمرِ شما دراز بُوَد؟ گفتند: ما حق کنیم و پای از حدِّ عدل بیرون ننهیم. گفت: چراست که نخندید؟ گفتند: از بهرِ آن که نخواهیم که از استغفار کردن غافل باشیم. گفت: چرا است که شما هرگز اندوهگین نباشید؟ گفتند: از بهرِآن که ما دل بر بلا نهاده باشیم و تنهای ما بدان خوش گشته است و آن دوست داشته‌ایم. گفت: چرا است که شما را آفتها نرسد چنان که دیگر مردمان را رسد؟ گفتند: از بهرِ آن که ما جز بر خدای تعالی توکّل نکنیم و بر انوار نجوم کار نکنیم، یعنی نگوییم که فلان ستاره گرما آورد و فلان ستاره سرما آورد. گفت: ما را بگویید تا پدرانِ خویش را چنین یافته‌اید؟ گفتند: آری، خدای ـ عزَّوجلَّ ـ برکت ایشان به ما رسانیده و ما را بر اثرِ ایشان بر خیر و نیکویی بداشت.

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و اما آن که می‌گوید: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَكَّاءَ[1]، آن است که قتاده روایت کند از ابورافع از ابوهریره که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت که یأجوج و مأجوج آن سد را همی کنند هر روزی، تا آنگاه که خواهند که شعاعِ آفتاب ببینند آن که بر سرِ ایشان باشد، گوید: بازگردید تا فردا بیاییم و تمام کنیم. خدای تعالی آن را روزِ دیگر بر همان حال برده باشد که ابتدا بود تا آنگاه که مدّت فتنهٔ ایشان بیاید، دیگر روز بازآیند بر همان حال یابند که فرو گذاشته باشند، پس آن را تمام کنند و بیرون آیند و آبهای مردمان خورند و مردمان در حصارها روند و ایشان تیری به آسمان اندازند خون‌آلوده بازآید از خونِ مرغی که در وی آمده باشد از مرغان هوا، گویند اهل زمین را و اهل آسمان را قهر کردیم. خدای تعالی کرمی بر ایشان مسلّط کند تا در قفاها و گوشهای ایشان درروند و ایشان را بکشند و همه نخجیران از ایشان بخورند.

و درخبرِ بوسعید خدری ـ رضی‌الله عنه ـ از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ چنان آمده است که ایشان جویهای زمین چون دجله و غیر از آن بخورند تا خشك شود و کسی که بر آن گذر کند نگوید که روزی اینجا آبی بوده است. پس خدای ـ عزّوجلّ ـ کرمی بر گردنِ ایشان مسلّط کند تا ایشان همه بمیرند چنان که ملخ میرد، و مسلمانان از حصارها بیرون آیند و ستورانِ خویش را بر ایشان گمارند تا ایشان را بخورند و فربه شوند، و خدای ـ عزّوجلّ ـ بارانی فرستد چهل شبانه روز پیوسته، تا سیلی جیفه‌های ایشان برگیرد و به دریا برَد و دریا پُر کند چنان که از پیش بوده باشد.

وَهْب بن مُنَبِّه گوید که ایشان آبِ دریاها بخورند و بر مکّه و مدینه و بیت‌المقدس و مسجدِ طورِ سینا هیچ ظفر نیابند. آنگه خدای گفت:

[آیه ۹۹] وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ ... و بگذاشتیم بعضی را از ایشان آن روز تا موج همی زند در بعضی، و با یکدیگر همی آمیختند جن و اِنس یأجوج و مأجوج ـ یعنی آنروز که سد را بگشایند و بیرون آیند. و گروهی گفتند: آن روز که سد را ببست ذوالقرنین، ایشان بازگشتند با یکدیگر موج می‌زدند یعنی بهم

۱. سورة‌الکهف (۱۸) ۹۸

می‌آمیختند.

کلبی گوید که سد در ناحیتِ بناتُ النَّعْش است. آنگه از پس یاد کردنِ ذوالقرنین و قصّهٔ یأجوج و مأجوج، حالِ[1] قیامت یاد کرد از بهرِ آن که بیرون آمدنِ یأجوج و مأجوج از اشراطِ قیامت است:

... وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا؛ و در دمند در صور، پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی*

[آیه ۱۰۰] وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا؛ و بیرون آریم دوزخ آن روز یعنی روزِ قیامت کافران را ـ و آن عرضه کنیم بر ایشان پیش از آنکه در دوزخ روند*

[آیه ۱۰۱] الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا؛ آن کسانی که چشمهای ایشان در پردهٔ غفلت بود از دیدنِ قرآن، و چنان بودند که طاقت نداشتندی که بشنیدندی قرآن بتدبّر*

[آیه ۱۰۲] أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا؛ ای پنداشتند آن کسانی که کافر شده‌اند که بگیرند بندگانِ مرا از دونِ من به دوستی، بلکه ایشان دشمنان ایشان‌اند، بیزار شوند یعنی آن کسی که ایشان را همی پرستند چون عیسی و ملایکه و شیاطین و بتان ـ که ما بازنهاده‌ایم دوزخ کافران را منزلی*

[آیه ۱۰۳] قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا؛ بگو: ای خبر دهم شما را به آن کسانی که به زیان رسیده‌تراند در کارهای ایشان*

[آیه ۱۰۴] الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ آن کسانی که گم شده است کارهای ایشان و کوششهای ایشان در زندگانیِ دنیا، و ایشان پندارند که ایشان نیکویی می‌کنند[2] ـ یعنی جهودان و ترسایان و رهابین ایشان، خویشتن را در صومعه‌های خویش بازدارند، پندارند که

۱. باد: و + حال ۲. باد: + یعنی پندارند که طاعت مکنید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

طاعت می‌کنند و خود در معصیت‌اند*

[آیه۱۰۵] أُولَٰئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَزْنًا ؛ ایشان‌اند آن کسانی که کافر شدند به حجّتهای خدای خویش و به دیدارِ وی، پس باطل شد کارهای ایشان، پس نبینم ایشان را روزِ قیامت مقداری*

بوسعید خدری گوید که روزِ قیامت گروهانی آیند با کردارهایی که آن به نزدیکِ ایشان چون کوه ثمامه باشد، چون آن را در ترازو نهند هیچ وزن نکند، یعنی از بهرِ آن که نه به قصدِ فرمانِ حق کرده باشند.

[آیه۱۰۶] ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَٱتَّخَذُوٓا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ؛ آن است جزای ایشان دوزخ، به آن کفر می‌آرند و بلکه گرفتند آیتهای مرا و رسولان را به سخرت*

آنگاه صفتِ منزلِ مؤمنان کرد:

[آیه۱۰۷] إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ ٱلْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ؛ خود آن کسانی که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته، بُوَد ایشان را بهشتهای فردوس منزلِ ایشان*

[آیه۱۰۸] خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ؛ و باشند جاودان اندران، نجویند اندر آنجا به حول بجایی دیگر*

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گوید: در بهشت صد درجه است. میانِ یکی تا یکی دیگر چندان است که میانِ آسمان و زمین؛ از بالای همه فردوس است و از آنجا گشاید جویهای بهشت، و از زیرِ آن است عرش‌الرّحمٰن. چون از خدای ـ عزّوجلّ ـ خواهید، فردوس خواهید.

و نیز پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت که فردوس چهار[م] بهشت است از زر

و سیم و اوانی. و هرچه هست در بهشت، همه زرین [است].

و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: مؤمن را خیمه‌ای بُوَد در بهشت، بالای آن سی میل، و مؤمن را در آن خیمه اهالی بسیار باشد بر ایشان طواف می‌کند و ایشان یکدیگر را نبینند.

و کعب گوید: هیچ بهشت نیست بلندتر از فردوس، و آنجا باشند آن کسانی که ایشان امر کنند به معروف، و نهی کنند از مُنکَر.

و فردوس در تازی، بستانی [را گویند که] بر وی درختهای بسیار سر به یکدیگر داده و مرغزاری به گوناگون رنگهای بهار آراسته. به زبانِ رومی هم بستان بُوَد. کعب گوید که آن، بستان[1] بُوَد [که] در آن انگور باشد.

و بدان که ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: جهودان گفتند: ای محمّد! تو همی گویی که مرا حکمت داده‌اند و در کتابِ تو است: وَمَنْ يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا [2]؛ هر که وی را حکمت داده‌اند وی را خیر بسیار داده باشند، آنگاه می‌گوید: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا [3]؛ و این تناقض باشد. خدای ـ عزّوجلّ ـ پدید کرد که هرچند که آنچه ما دانیم ما را بسیار بُوَد، در جنبِ علم و حکمت خدای ـ عزّوجلّ ـ اندکی باشد، و فرو فرستاد:

[آیه۱۰۹] قُل لَّوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ؛ بگو ای محمّد، اگر آبِ دریا مداد گشتی، معانیِ کلامِ خدایِ مرا، برسد دریا پیش از آنکه برسد معانی کلام خدای من، و اگرچه بیاوردیمی مثلِ آن دریا مددِ آن مداد را*

و چون بود حصر کردنِ چیزی که وی را نهایت نباشد، و کلام خدای ـ عزّوجلّ ـ یکی است حرف و صوتْ نَه، قدیم است وی را نهایت نه، امر است و نهی است و خبر است و استخبار بر معنی تقریر نَه بر معنی استفهام. و حرف و صوت در عبارت و نوشتن به کتابت و عبارت بازگردد نَه به معبَّر. چنان که ذاتِ خداوند را یاد کنی، گویی:

۱. باد: بستانی ۲. البقره (۲) ۱۶۹ ۳. الاسراء (۱۷) ۸۵

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

الله. حرف و صوت و ابتدا و انتها به عبارت بازگردد و به کتابت، نه به معبُر و مکتوب. و هر خردمندی که تأمّل کند داند که عبارت غیرمعبُر باشد. نبینی که در عبارت خطا و لحن افتد و طاعت و معصیت، و این اوصافِ در صفاتِ خدای تعالی محال باشد، و کلام وی یکی است و وی را معانی بی‌نهایت. و کلمات لفظ جمع شود ولیکن این جمع به معانی کلام بازگردد نه به عینِ کلام، که کلامِ وی یکی و معانی وی بسیار. چنان که علم یکی و معلومات بسیار. و بُوَد که لفظ جمع آید در چیزی که عدد در وی محال بُوَد و معنی[1] تعظیم و تشریف بود چنان که گفت: اِنّا اَنْزَلْناه[2]، و سُورَةٌ اَنْزَلْناها وَفَرَضْناها[3]، وَاِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکر[4]، رَبِّ اَرْجِعُون[5]. و مثالِ این بسیار است در کتابِ خدای عزّوجلّ.

و بدان که ابن عبّاس گوید که جُنْدُب بن زُهَیر العامری به نزدیکِ پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ آمد و گفت: بُوَد که من کاری کنم نیکو و کسی بر آن مطلّع شود، شاد گردم. پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که خدای ـ عزّوجلّ ـ پاك است، نپذیرد مگر پاك، نپذیرد آنچهٔ دیگری با وی هَنْباز کنی اندران.

و پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که هر که نماز کند یا روزه گیرد یا صدقه دهد چون مردمان بدان یاد کنند شاد شود و از بهرِ گفتارِ مردمان در آن بیفزاید [نه] از بهرِ طاعتِ خدای تعالی و موافقتِ فرمان خدای ـ عزّوجلّ ـ را، قبول نکند[6]. و خدای ـ عزّوجلّ ـ بدان سبب فر وفرستاد:

[آیه ۱۱۰] قُلْ اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحٰی اِلَیَّ اَنَّمَآ اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلَا یُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا؛ بگو ای محمّد! خود من بشری‌ام همچون شما، وحی می‌آید به من که خدای است یکی بی‌همتا، پس هرکه امید دارد به دیدارِ خدای خویش، کار کناد کاری شایستهٔ خالص وی را، و هنبازی مدهاد در عبادتِ خویش هیچ‌کس را ـ

۱. باد: و معنی + و ۲. یوسف (۱۲) ۲ ۳. النور (۲۴) ۱ ۴. الحجر (۱۵) ۹
۵. المؤمنون (۲۳) ۹۹ ۶. باد: قبول نکنند

یعنی ریا مکناد●

پیغمبر علیه‌السّلام ـ گفت: از شرکِ خُردترین بپرهیزید. گفتند: آن چیست یا رسول‌الله؟ گفت: ریا.

پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: از هیچ چیز بر امّتِ من چنان نترسم که از شرکِ پوشیده، از بهرِ آن که شرك در امّتِ من پوشیده‌تر بُوَد و پنهان‌تر باشد از اثرِ مور بر سنگِ سخت در شبِ تاریك. آنگاه گفت: وَمَنْ صلّی یُرائِی فَقَد اشرك؛ و هر که نماز کند به ریا، شرك آورد بر خدای. وَمَنْ صَامَ یُرائِی فَقَد اشرك؛ و هر که روزه دارد [به] ریا، وی شرك آورده باشد. چون قومْ این بشنیدند صعب آمد بر دلِ ایشان. پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: شما را دلالت کنم به چیزی که شما آن بگویید شرکِ خُرد و بزرگ از شما دور کند، بگویید: اَللّهمّ انیّ أعوذُ بِك اَنْ اشرك بِك وَ اَنَا اَعْلم و اَسْتَغْفرك بِمَا لاَ اَعلم.

و پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که هر که اوّلِ سورةالکهف را بخواند و آخرِ وی، نوری باشد وی را از فرق تا قدمِ وی. و هرکه همهٔ سوره برخواند دری باشد وی را میانِ آسمان و زمین. وَبِالله التّوفیق[1]. تمت الکتاب بعون الله الملك الوهاب کتبه العبد الفقیر الی رحمت الله حبیب بن جمال الدین اصفهانی از تاریخ شهر محرم الحرام سنة ثمان و اربعین و تسعمائه در دارالسلام بغداد.

۱. باد: + تمت الکتاب بعون الملك الوهّاب کتبه العبد الفقیر إلی رحمة الله حبیب بن جمال الدین اصفهانی در تاریخ شهر محرم الحرام سنه ثمان و اربعین و تسعمائة در دارالسلام بغداد.

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

سورة مریم[1]

این سوره مکّی است و نود و هشت آیه است مگر در عددِ اسماعیل، که نود و هفت است. و کلماتش هزارو شصت و دو است و حروفش سه هزار و هشتصد و دو است. و اُبیّ بن کعب روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت که هرکه برخواند سوره مریم، خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را حَسَنات بسیار دهد به عددِ هر که زکریا را تصدیق کرده است و یا تکذیب کرده، و همچنان یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل [را]. و به عددِ هر که خدای را[فرزندی][2] دعوی کرده است و به عددِ آن که دعوی نکرده است و ی را [ده حسنه بنویسد]. [3] اوّلش، و بالله العظمة والتّوفیق.[4]

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ [5]

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان[6]

[آیه ۱] كٓهيعٓصٓ؛ سوگند یاد کرد خدای ـ عزّوجلّ ـ بدین حرفها[7]. کافی و هادی و

۱. بادل: + ثمان و تسعون آیات ۲ و ۳. افزوده براساس نصِ حدیث ۴. سرا، و بادل: از آغاز سوره تا اینجا ندارند ۵. سرا: + و به نستعین ۶. سپ، بادل و سرا: ترجمهٔ بسمله را ندارند ۷. سپ، سرا، بادل: «سوگند... حرفها» را ندارند.

رحیم و علیم و صادق است خدای عزّوجلّ.

گروهی گفتند که این نامِ مهینِ وی است. و گفته‌اند که ذکرِ این حرفها تنبیهی است سامع را از غفلت، تا گوش بدان دارد که سپس این یاد کند. و این در حقیقت لطفی بُوَد از خداوند تعالی از تنبیه بنده.

[آیه ۲] ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُۥ زَكَرِيَّآ؛ این یادکرد رحمتِ خدای تو است بندهٔ خود را زکریا.

[آیه ۳] إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا؛ آنگاه که بخواند خدای را ـ عزّوجلّ ـ خواندنِ[1] پنهان، یعنی در شب.

[آیه ۴] قَالَ رَبِّ إِنِّى وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّى وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا؛ گفت: ای خدای من! ضعیف شده است استخوانها از تنِ من، و پیدا شده است و بیفروخته است سپیدی سرِ من از نورِ پیری ـ یعنی به مرگ نزدیک شدم و نبودم به خواندنِ تو ای خدای من بدبخت.

[آیه ۵] وَإِنِّى خِفْتُ ٱلْمَوَٰلِىَ مِن وَرَآءِى وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِى عَاقِرًا فَهَبْ لِى مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا؛ و من همی ترسم از خویشان، از پس مرگِ من ـ یعنی ترسم که ایشان از دین بگردند[2]، و هست زنِ من نازاینده[3]، مرا عطا ده از فضل و رحمتِ تو پسری.

[آیه ۶] يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا؛ تا میراث یابد از من یعنی خلیفهٔ من بود در دین، و خلیفهٔ آل یعقوب، و وی را بکن یا ربّ پسندهٔ خویش.

حسن بصری ـ رحمةالله علیه ـ گوید که معنیش آن است که از من میراث[4] یابد مالِ من، تا خویشان که دور باشند از منْ مالِ مرا نگیرند و نه اندر طاعت خدای

۱. بادل: «خواندن» ندارد ۲. بادل: بگردانند ۳. بادل و سرا: نازا ۴. بادل، سرا: به + میراث

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

ـعزّوجلّ ـ بکار برند.[۱]

کلبی گوید: اینْ یعقوب بن ماتان بود پدرِ زکریا، نه آن یعقوب که پدرِ یوسف بود.

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: رَحِمَ‌الله زکریّاء وَمَا کَانَ علیه من ورثة؛ چه بودی بر وی هرکه میراث یافتی از وی. پس خدای دعای وی مستجاب کرد و گفت:

[آیه۷] یَا زَکَرِیَّآ اِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیٰی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا؛ ای زکریا ما ترا بشارت می‌دهیم به فرزندی نر، نام‌وی یحیی، نکردیم وی را از پیش وی همْ نامی*

از پیش وی هیچ کس را یحیی نخواندند از معنیِ حیات، بر آن تأویل که دین وی[۲] زنده بود چنان که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که وی هرگز هیچ معصیت نکرد و قصدِ هیچ معصیت نکرد.

و گروهی گفتند: «یحیی» به معنیِ شبیه باشد یعنی وی را هیچ مثل نبود از پیش وی، در این صفت که یاد کردیم.

[آیه۸] قَالَ رَبِّ اَنّٰی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَکَانَتِ امْرَاَتِی عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا؛ گفت: ای خدایِ من! چون بُوَد مرا فرزندی و شده است زنِ من نازاینده[۳]، و خود رسیده‌ام من از بزرگی به آنجا که[۴] استخوانهای من سُست و خشك شده است*

[آیه۹] قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً؛ گفت: چنان است که گفتی گفت خدایِ تو: آن بر من آسان است و خود آفریدم ترا از پیش آن، و نبودی تو هیچ چیز*

[آیه۱۰] قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِیَ اٰیَةً قَالَ اٰیَتُکَ اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَ لَیَالٍ سَوِیًّا؛

۱. باد، سپ: برد ۲. بادل: به وی ۳. سپ: نازا ۴. باد: بآنجا باستخوانهای

گفت زکریا: یا ربّ! بکن مرا نشانی[۱]، تا من بدان بدانم[۲]. گفت خدای[۳]: نشانی تو آن است که سخن نتوانی گفت با مردمانْ سه شبانه‌روز، تراست زبان درست با سلامتْ بی‌آفتی[۴]*

[آیه۱۱] فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰی اِلَیْهِمْ اَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیًّا؛ پس بیرون آمد بر قومِ خویش از محراب اشارت کرد به ایشان ـ و گروهی گفتند: بر زمین بنوشت[۵] ـ که نماز کند[۶] بامداد[۷] و شبانگاه*

[آیه۱۲] یَا یَحْیٰی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَاٰتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا؛ گفت: ای یحیی! بگیر کتاب را به جِد، و عطا دادیم وی [را فَهم و حکمت][۸] در حالِ کودکی. چنین که گویند که کودکان وی را گفتند: بیا تا بازی کنیم. یحیی جواب داد که ما را نه به بازی آفریده‌اند*

[آیه۱۳] وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَکٰوةً وَکَانَ تَقِیًّا؛ و عطا دادیم وی را رحمتی از نزدِ ما، و پاکی از معصیت، و بُوَد مطیعِ پرهیزگار*

[آیه۱۴] وَبَرًّا بِوَالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُنْ جَبَّارًا عَصِیًّا؛ و به طاعت مادر و پدر ایستاده، و نبود متکبّر و نه عاصی*

[آیه۱۵] وَسَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا؛ و سلام باد بر وی از ما در دو جهان، آن روز که وی را بزادند و آن روز که بمیرد و آن روز که برانگیخته شودزنده*

و حسن بصری گوید که یحیی و عیسی ـ علیهما السّلام ـ یگدیگر را پرسیدند[۹]، یحیی[۱۰] گفت: مرا استغفار کن که تو از من بهتری که من بر خویشتن سلام دادم و خدای تعالی سلام داد بر تو. آنگاه خدای تعالی پیغمبر را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت:

۱. سپ: نشانهٔ؛ سرا: آیتی ۲. بادل: بدان بنمایم ۳. بادل: + که ۴. سپ: بی‌آفت
۵. بادل: نوشت ۶. سپ: نماز کنند ۷. بادل: هر + بامداد ۸. باد: ندارد، افزوده از بادل و سپ ۹. بادل: به یکدیگر رسیدند ۱۰. بادل: + فرا وی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۱۶] وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا؛ و یاد کن[1] در قرآن مریم، آنگاه که جدا شد از قومِ خویش و بنشست به جایگاهی در روی آفتاب از بهرِ آنکه زمستان بود*

[آیه ۱۷] فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا؛ پس بگرفت میانِ خود و ایشان ستری، پس فرستادیم به وی جبرئیل را، بایستاد پیشِ وی بر صورتِ آدمی راستْ خلقت*

[آیه ۱۸] قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا؛ گفت مریم جبرئیل را: من پناه گیرم به خدای از تو، اگر تو پرهیزگار باشی[2]*

یعنی که زنی و مردی بیگانه در یك حجاب نشاید بود و اگرچه مرد تقی[3] باشد یعنی که چون تقی[4] نباشد اولیتر که نباشد یکجا.

و گفته‌اند: مردی بود در آن زمانْ نامِ وی تقی، سخت فاسق و کشنده بودی، مریم نامِ وی شنیده بود و وی را ندیده بود. چون مردی دید، ناگاه ورای[5] حجابِ خویش پنداشت که آن مرد است که وی را تقی[6] خواندند. از بهرِ این گفت: إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا.[7]

[آیه ۱۹] قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا؛ جبرئیل گفت وی را: خود من رسولِ خدایِ توام[8] تا بشارت دهم ترا به عطا دادنِ خدای تعالی، فرزندی شایسته، پاك از شرك*

عکرمه گوید که مریم ـ علیها السّلام ـ در مسجد بودی هرگاه که پاك بودی، چون اثری که بر زنان پدید آید، پیدا شدی وی به خانهٔ خویش رفتی و چون پاك شدی باز به مسجد رفتی. پس جدا گشته بود از قومِ خویش، و غسل می‌کرد از حیض، جبرئیل را

۱. سپ: یادآر ۲. سپ: پرهیزکاری ۳ و ۴. سپ: متقی ۵. بادل: ویرا
۶. سپ: متقی ۷. مریم (۱۹) ۱۸ ۸. سپ: خدایم

ـ علیه‌السّلام ـ دید در صورتِ مردی جوان نیکو[1] مویْ راستْ خلقت، و از بهرِ آن جبرئیل را بر آن صورت فرستاد که اگر وی را بر صورتِ اصلِ خویش به وی فرستادی مریم از وی بترسیدی و نتوانستی که سخنِ وی بشنود[2]. پس وی را جواب داد مریم. چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت[3]:

[آیه ۲۰] قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا؛ گفت مریم: کِی باشد مرا فرزند، و به من نرسیده است هیچ آدمی، و نبودم جویندهٔ فساد هرگز*

[آیه ۲۱] قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا؛ گفت جبرئیل: چنان است که تو می‌گویی ای مریم، می‌گوید خدای تو: آن بر من آسان است یعنی فرزندِ بی‌پدر، و سازم آن آفریدنِ وی عبرتی مردمان را، و رحمتی از ما آن کسانی که وی را متابعت کنند بر دینِ وی[4]، و آن کاری بود رانده و در لوحِ محفوظ نوشته*

آنگاه جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ از دور یك نَفَس بدمید، بادِ آن به مریم رسید، مریم بار برداشت[5] چنان که خدای تعالی فرمود:

[آیه ۲۲] فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا؛ مریم [بار][6] برداشت به عیسی، و به گوشه‌ای[7] بُرد وی را، جایگاهی دور*

[آیه ۲۳] فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا؛ بیاوردیم مریم را در ذرّه به تنهٔ خرمایی، گفت[8]: ای کاجکی[9] من مُرده بودمی پیش ازین، و بودمی رگویی حیض متروك*

[آیه ۲۴] فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا؛ آواز داد مریم را آن کسی که زیرِ وی بود ـ یعنی عیسی ـ: مشو غمناك که خود پدید

۱. بادل: در صورتِ مردی نیکوروی ۲. بادل: شنود، سپ: شنودن ۳. بادل: خبر داد و گفت
۴. بادل: و آن + بر دینِ وی ۵. سپ: بار گرفت ۶. باد: «بار» ندارد، افزوده از بادل و سپ
۷. بادل: گوشه ۸. بادل: و + گفت ۹. سپ: کاشکی

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

آورد تو زیرِ تو جویی آب*

[آیه۲۵] وَهُزِّیٓ اِلَیْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَیْكِ رُطَبًا جَنِیًّا؛ بجنبان ای مریم به خود تنهٔ خرمای، تا بیندازد به تو خرمای ترِ تازهٔ چیده*

[آیه۲۶] فَكُلِی وَٱشْرَبِی وَقَرِّی عَیْنًا فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ ٱلْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِیٓ إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ ٱلْیَوْمَ إِنسِیًّا؛ پس بخور از ان خرما، و بیاشام از ان آب، و چشم روشن شو به فرزندی چون عیسی، و اگر بینی از آدمی کسی، بگوی که من نذر کرده‌ام خداوند[1] را روزه، نتوانم سخن گفتن امروز با هیچ آدمی ـ یعنی با فریشتگانِ کریم*

خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فرمود که اگر کسی ترا از حالِ این فرزند پرسد[2] و یا ملامتی کنند ترا، بگوی[3] به اشارت که من سخن نگویم.

گروهی گفتند وی را گفت: این مقدار سخن بیش مگوی و سخن حوالت کن به عیسی، تا وی جواب دهد.

کلبی گوید که یوسف النجّار با مریم بود آنجا، مریم را و پسرِ وی را برداشت و به غاری برد در آن کوه، تا چهل روز برآمد و مدّتِ نفاسِ وی گذشت، آنگاه مریم را آورد عیسی برگرفت و وی چهل روزه، عیسی ـ علیه‌السّلام ـ اندران راه با مادر سخن گفت، و گفت: ترا بشارت باد که من بندهٔ خدایم [و][4] مسیح وی‌ام. و چون به قوم رسیدند وی را دیدند [با][5] کودکی اندوهگین[6] شده، بگریستند و گفتند: یا مریم! سخت عجب چیزی آوردی و سخت مُنکَر و عظیم کاری است این یا خواهرِ هارون. و این هارون مردی بود از صلحاء بنی اسرائیل، نه آن هارون بود که برادرِ موسی ـ علیه‌السّلام ـ بود. و از روزگارِ موسی تا روزگارِ عیسی ـ علیهما السّلام ـ مدّتی دراز بود. عجب داشتند که وی را چنان برادری باشد و انگاه از وی چنان فعلی ناشایست، چنان که

۱. بادل: خداوندِ رحیم ۲. سپ: پرسند ۳. بادل: وی را بگوی ۴. افزوده از بادل و سپ
۵. افزوده براساس بادل ۶. بادل: اندهگن

ایشان پنداشتند به وجود آید.

و گروهی گفتند: این هارون مردی بود که در بنی‌اسرائیل در روزگارِ [وی][1] پلیدتر و فاسق‌تر از وی نبود و برادرِ مریم نبود ولیکن چون ایشان مریم را بدان صفت دیدند، پنداشتند، گفتند: تو خواهرِ هارونی. أی[2] فعلِ تو چون فعلِ وی است وی را خواهرِ وی خواندند بر سبیلِ تشبیه. این آن است که خدای می‌گوید:

[آیه۲۷] فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ قَالُوا۟ یَٰمَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْـًٔا فَرِیًّا؛ پس آورد وی را به قومِ خویش، وی را [بر][3] گرفته، گفتند: ای مریم! خود آمدی به چیزی عجب مُنکَر*

[آیه۲۸] یَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِیًّا؛ ای خواهرِ هارون نبود پدرِ تو مردی بد، و نبود مادرِ تو زانیه*

[آیه۲۹] فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ قَالُوا۟ كَیْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِی ٱلْمَهْدِ صَبِیًّا؛ پس اشارت‌کرد مریم به عیسی تا وی سخن گوید، گفتند: چون سخن گوییم [با][4] آن کسی که در گهواره بُوَد و کودك بُوَد؟*

[آیه۳۰] قَالَ إِنِّی عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِیَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا؛ گفت عیسی: مَنَم بندهٔ خدای، عطا داده است مرا دانستنِ[5] کتاب، و داده است مرا پیغمبری*

[آیه۳۱] وَجَعَلَنِی مُبَارَكًا أَیْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَىٰنِی بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَیًّا؛ و مرا آفریده است مبارکْ هرکجا باشم، و مرا فرموده است به نماز کردن و زکات دادن مادام که زنده باشم[6]*

[آیه۳۲] وَبَرًّۢا بِوَٰلِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّارًا شَقِیًّا؛ و مرا مطیع کرده است بر مادرِ خویش، و مرا نیافریده است متکبّر، بل متواضع آفریده، و نه بدبخت[7]*

[آیه۳۳] وَٱلسَّلَٰمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا؛ و سلام باد بر من آن روز که مرا بزادند و آن روز که بمیرم و آن روز که مرا برانگیزند و زنده کنند*

۱. افزوده براساس سپ و بادل ۲. سپ: یعنی ۳. افزوده از سپ و بادل
۴. افزوده از سپ و بادل ۵. سپ: دانش ۶. سپ: زنده‌ام ۷. بادل: و شقی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه ۳۴] ذٰلِكَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ ٱلْحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ؛ بگوی: آن است عیسی پسرِ مریمْ قولِ حق، وی آن است که در وی شك همی کنند*

[آیه ۳۵] مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ و نبود خدای را که گیرد خود را فرزندی، پاك و منزّه است خدای از آن، وچون حکم کند چیزی که وی را گوید: بباش[1]، بباشد*

[آیه ۳۶] وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ و خود خدای تعالی [پروردگارِ من و][2] پروردگارِ شماست، وی را بپرستید، این است که یاد کردیم راه راست*

و بدان که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت که پنج تن سخن گفتند از پیشِ وقتِ سخن: یکی گواه یوسف چنان که یاد کردیم، و دیگر مشاطه دختر فرعون چنان که یاد کنیم، و دیگر عیسی ـ علیه‌السّلام ـ و دیگر فرزندِ آن زن که وی را در اُخْدُود انداختند و بسوختند چنان که یاد کنیم، و دیگر صاحب جریج. و حالِ وی چنان بود که ابوهریره روایت کند از پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ که مردی بود که وی را جریج الرّاهب گفتندی در صومعهٔ خویش بود و نماز می‌کرد و مادرِ وی بیامد که بر وی سلام کند، وی را ندا کرد که یا جریج! سر بیرون کن[3] از صومعه تا ترا بینم. جریج در دلِ خویش گفت این مادر است و این نماز است از بهرِ خدای ـ عزّوجلّ ـ این نماز را اختیار کنم بر مادر. مادر بازگردید وی را نادیده، تا سه روزِ دیگر[4] بازآمد همچنان رفت که یاد کردیم. مادر را از آن خشم آمد و گفت: وی با من سخن نخواهد گفت، یارب وی را ممیران تا آنگاه که وی را زنا ناکرده با زانیه‌ای[5] که در شهر باشد متهم کنند. پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اگر دعا کردی که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فتنه کناد[6]، خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فتنه کردی.

۱. سپ: باش ۲. افزوده براساس بادل ۳. بادل: برون آر ۴. بادل: سه دیگر
۵. بادل: زانیه ۶. سپ: فتنه کند

و شبانی بود به نزدیكِ صومعهٔ آن راهب، آمدی و شب آنجا بودی، زنی از دیه بیرون آمد این شبان با وی بود، زن بار برداشت و غلامی زاد، گفتند وی را که این غلام از کجا است؟ گفت از آن راهب که در آن صومعه باشد. مردمان از شهر بیرون آمدند و صومعهٔ وی ویران کردند و وی را بردند به نزدیكِ ملك. چون در شهر می‌رفت، گفت: برخوانید آن زنانِ زانیه. چون آن زنان بیرون آمدند رویها باز پوشیده، چون چشمِ وی بر ایشان افتاد بخندید به تبسّم، و بدانست که آن دعای مادر است که به وی رسید[1]. چون به نزدیكِ ملك بردند وی را، جریج گفت: این کودك را بیاورید[2]. بیاوردند، جریج وی را گفت: پدرِ تو کیست؟ گفت: پدرِ من فلان شبان است. و خدای ـ عزّوجلّ ـ جریج را بری گردانید از آن دعوی. چون آن مردمان آن دیدند، گفتند: این صومعهٔ تو بنا کنیم از زرو سیم. وی گفت: نباید، ولیکن همچنان که بود، کنید.

پس از آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ خبر داد از عیسی ـ علیه‌السّلام ـ بر حقیقت، یاد کرد که ترسایان در صفتِ وی خلاف کردند، و گروه گروه گشتند[3]، چون نسطوریان و ملکانیان و یعقوبیان؛ و گفت:

[آیه ۳۷] فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ؛ پس خلاف کرد گروهانی از جمله ترسایان، هلاك باد آن کسانی را که کافر شدند از حاضر آمدنِ روزی عظیم*

[آیه ۳۸] أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَٰكِنِ ٱلظَّالِمُونَ ٱلْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ چون شنوا و بینا باشند آن روزی که آیند به ما، لیکن کافران امروز در ضلالتی‌اند ظاهر*

[آیه ۳۹] وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ ترسان[4] ایشان را از ان روزِ حسرتْ آنگاه که پرداخته باشد از شمار، و ایشان در غفلتی باشند در دنیا، و ایشان ایمان نیاورند*

و این قضا آن بود که از شمار بپردازند و اهلِ بهشت را در بهشت فرو آورند و اهل

۱. سپ: که رسید ۲. بادل: «بیاورید» ندارد ۳. سپ: شدند ۴. بادل: و + ترسان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دوزخ را در دوزخ آرند و مرگ را بکشند چنان که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: مرگ را بیاورند روزِ قیامت در صورت کبشی سفید، و وی را بپای کنند میانِ بهشت و دوزخ، و گویند: یا أهل الجنّةِ خلودٌ فلا موت و یا أهل النارِ خلودٌ فلا موت؛ یا اهلِ بهشت جاودانی[1] است و مرگ نه، و ای اهلِ دوزخ جاودانی است و مرگ نه. آنگاه برخواند پیغمبر علیه‌السّلام: وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْحَسْرَةِ[2]، و به دست اشارت به دنیا کرد یعنی غفلت در دنیا باشد آنجا بیدار باشند و بیداریْ ایشان را سود ندارد.

مقاتل گوید: چنان حسرتی رسد کافران را از اندوه آن، که اگر نه آن باشد که مرگ را به[3] ایشان راه نبودی از حسرت و اندوه بمیرندی آنگاه خدای تعالی خبر داد:

[آیه ۴۰] إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ ٱلْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ؛ مائیم که میراث یابیم زمین و میراث یابیم هر که در زمین است و آنگاه ایشان را به ما آرند*

[آیه ۴۱] وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا؛ و یاد کن در کتاب ابراهیم را که وی بود دایم به راست گفتن رسولی بود[4]*

[آیه ۴۲] إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا؛ آنگاه که گفت پدرِ خویش را: ای پدر چرا می‌پرستی چیزی را که نشنود و نبیند و کفایت نکند از تو هیچ چیز[5]؟*

[آیه ۴۳] يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا؛ ای پدرِ من! آمده است به من از علم آنچه نیامده است به تو، متابعت کن مرا تا بنمایم ترا راه راست*

[آیه ۴۴] يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ ٱلشَّيْطَانَ إِنَّ ٱلشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا؛ ای پدرِ من! طاعت مدار شیطان را که خود شیطان خدای را[6] عاصی شده است*

[آیه ۴۵] يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ ٱلرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا؛ ای پدرِ من! دانم[7] که به تو رسد عذابی از خدای، و باشی شیطان را

۱. سپ: جاودانگی ۲. سپ: یا ۳. مریم (۱۹) ۳۹ ۴. بادل: «رسولی بود» ندارد
۵. سپ: هیچیز ۶. سپ و بادل: خدا را ۷. باد: دایم، بادل: ناخوانا، متن مطابق سپ

قرینی در دروغ*

[آیه ۴۶] قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَٱهْجُرْنِي مَلِيًّا؛ گفت: أی همی رغبت مگردانی تو از خدایانِ من ای ابراهیم، اگر نه باز ایستی تو، ترا بزنم و کارِ تو ظاهر کنم، و از من جدا شو، زمانی با من حدیث مکن[1]*

[آیه ۴۷] قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا؛ گفت ابراهیم: سلامت باد ترا، استغفار کنم در مستقبل ترا از خدای خویش که او خود گردانیده است رحیم است به من مرا*

[آیه ۴۸] وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا؛ و جدا شوم از شما و آن چیزی که شما همی پرستید از دونِ خدای تعالی، و بخوانم خدای خویش را، مگر که نباشم به خواندنِ خدای خویش بدبخت*

[آیه ۴۹] فَلَمَّا ٱعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛ پس چون جدا شد[2] از ایشان و آنچه همی پرستیدند از دونِ خدای، عطا دادیم وی را از پسِ هجرت اسحاق و یعقوب، و هریك از ایشان کردیم پیغمبری*

[آیه ۵۰] وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا؛ و دادیم ایشان را از رحمتِ ما نبوّت و نعمت، و دادیم ایشان را ثنای نیکو برداشته[3]*

[آیه ۵۱] وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا؛ و یاد کن در کتابِ موسی که وی مخلص بود نه مُرایی، و بود رسولی و نبیّی*

و بدان که «نبی» آن بُوَد که به وی وحی آید در معنیِ تقریر شریعتی که به زبان رسولی [که][4] از پیشِ وی آمده باشد و شریعتی بر ابتدا نیارد. و «رسول» آن بُوَد که به

۱. سپ: سخن مگو ۲. بادل: + به زمین مقدس رفت ۳. سپ: نیکوی داشته
۴. افزوده از بادل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

وی[1] وحی می‌آید به شریعتی مبتدا. چنان که اگر از پیش وی شریعتی بوده باشد جملهٔ آن را، یا بعضی را از آن بردارد و این هردو موسی را ـ علیه‌السّلام ـ موجود بود از بهرِ آن که بعضی از شریعتِ ابراهیم و پیغمبرانی که پیش وی[2] بودند تقریر کرد و خبرها بر ابتدا آورد از فرمانِ خدای تعالی، عزّ من قائل:

[آیه ۵۲] وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا؛ و وی را ندا کردیم ـ یعنی با وی سخن گفتیم شبِ آدینه ـ از جانبِ کوهی که آن را طورِ ایمن خوانند میانِ مصر و مَدْیَن، و وی را نزدیک کردیم در مناجات بی‌واسطه*

[آیه ۵۳] وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيًّا؛ و عطا دادیم وی را از رحمتِ ما برادرِ وی را هارونْ پیغمبری*

[آیه ۵۴] وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَٰبِ إِسْمَٰعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا؛ و یاد کن در کتابِ اسماعیل پسر ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ که وی راست وعده بود به قوم خویش، و بود رسولی پیغمبری*

کلبی گوید: از راستیِ وی در وعده آن بود که وی وعده کرد مردی را که آنجا همی باشد تا آنگاه که آن کس باز آید. یك سال بدان جایگاه بایستاد تا آنگاه که آن کس بازآمد[4].

[آیه ۵۵] وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا؛ و فرمودی قوم خویش را به نماز کردن و زکات دادن، و بود نزدِ خدای خویش پسندیده*

[آیه ۵۶] وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَٰبِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا؛ و یاد کن در قرآن ادریس را که وی را راستگوی پیغمبری خبر داده[5] از خدای*

[آیه ۵۷] وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا؛ و ما برداشتیم وی را بر مکانی بزرگ*

۱. بادل و سپ: «به وی» ندارند ۲. سپ: پیش از وی ۳. باد: پیغمبر
۴. سپ: بازآید، بادل: باز آید یك سال بدان جایگاه بایستاد ۵. بادل: خبر ده

و بدان که ادریس جدِّ پدر نوح ـ علیه‌السّلام ـ بود وی را ادریس از بهرِ آن خواندند که کتابهای بسیار درس کردی و نام وی اخنوخ بود، درزی بود و اوّل کسی بود که جامهٔ دوخته پوشید و اوّل کسی بود که به قلمْ چیزی نوشت، و اوّل کسی بود که در علم نجوم و شمار نگریست و خدای تعالی وی را برداشته کرد به آسمانِ ششم. و گروهی گفتند: به آسمانِ چهارم، و گروهی گفتند: به بهشت.

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که سببِ رفعِ وی آن بود که وی روزی می‌رفت در گرمای آفتاب[1]، وی را از ان رنج رسید[2]، گفت: یا ربّ! من روزی رفتم در آفتاب و چندین رنج رسید مرا، چون بُوَد حالِ آن کسی که آفتاب را دربر گیرد و در روزی پانصد ساله راه بَرَد؟ ـ یعنی آن فریشته که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فرموده است تا آفتاب را هر روزی بردارد و از مشرق به مغرب بَرَد ـ یا ربّ! آن بر وی سُبُك گردان و گرمای آن از وی تخفیف کن. خدای ـ عزّوجلّ ـ دعای وی اجابت کرد چون آن فرشتهٔ سُبکی یافت گفت: یارب! چه نیکویی کرده‌ام که آن گرانی نیابم و تو مرا از بهرِ این آفریدی[3]؟ خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را گفت که بندهٔ من ادریس از من خواسته است که من گرانی و گرمای آفتاب را از تو تخفیف کنم و من وی را[4] اجابت کرده‌ام. و فریشتهٔ[5] آفتاب گفت: یاربّ! جمع کن میانِ من و ادریس بر دوستی، و دوستی افگن میانِ من و وی. و آن فرشته به نزدیكِ وی آمد و ادریس هر چیزی از او پرسیدی و از وی حاجتها خواستی. وی را گفت روزی[6]: من شنیده‌ام که ترا با ملك‌الموت دوستی است، شفاعت کن تا اجلِ من تأخیر کند تا عبادتِ خدای ـ عزّوجلّ ـ بیشتر کنم. فریشته گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ هیچ‌کس را تأخیر نکند. گفت: من این دانم ولیکن دلِ من خوشتر گردد. و گفت: آری من سخن گویم با او از بهرِ تو تا هرچه وی را در کارِ بنی‌آدم تواند در کارِ تو کند. پس فریشتهٔ[7] آفتاب وی را بر [پرِ][8] خویش نهاد و به آسمان برد و وی را آنجا که مطلع‌الشمس بود بنهاد و آمد به نزدیكِ ملك‌الموت و از وی

۱. بادل: گرما افتاد ۲. باد: رسانید ۳. سپ: آفریده‌ای ۴. سپ: از وی
۵. بادل و سپ: فرشته ۶. بادل: + که ۷. سپ: فرشته ۸. افزوده از بادل

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

حاجت خواست در بابِ وی، تا اجلِ وی تأخیر کند. ملك‌الموت ـ علیه‌السّلام ـ گفت: این به من نیست ولیکن اگر خواهی که وی را خبر دهم از وقتِ اجلِ وی تا آن را ساخته باشد. گفت: آری. ملك‌الموت نام وی پرسید و در دیوانِ خویش نگریست، گفت: تو در کارِ کسی سخن می‌گویی که من چنین همی پندارم که وی هرگز نمیرد. گفت: چون چنان می‌یابم[1] که وی نمیرد الاّ به نزدیكِ مطلع‌الشّمس. گفت: پس من وی را آنجا آورده‌ام. گفت: پس برو که تو وی را نیابی الاّ مرده، که از اجلِ وی هیچ چیز نمانده است. فرشته آمد به نزدیكِ وی، وی را مرده یافت آنجا. این است قولِ ابن‌عبّاس و کعب‌الأحبار ـ رضی‌الله عنهما ـ در صفتِ حالِ وی.

و اما وَهب بن مُنَبِّه گوید که ادریس مردی بود بسیارْ عبادت، و چندان عبادت که[2] جملهٔ زمین در زمانِ وی کردندی وی تنها کردی، و آن عبادتهای وی بر آسمان برداشته و فریشتگان[3] از وی عَجَب همی داشتند، ملك‌الموت آرزومند گشت به دیدارِ وی، دستوری خواست از خدای تعالی در زیارتِ وی در صورت یکی از بنی‌آدم. و ادریس ـ علیه‌السّلام ـ صوم الدّهر داشتی، چون وقتِ روزه گشادنِ وی درآمد ادریس ـعلیه‌السّلام ـ وی را به طعامِ خویش خواند وی امتناع کرد، سه شب همچنان می‌کرد شبِ سیوم ادریس [را][4] ـ علیه‌السّلام ـ از ان منکر آمد و گفت: مرا می‌باید که بدانم که تو کیستی. [گفت][5]: مَنَم ملك‌الموت، دستوری خواسته‌ام از خدای ـ عزّوجلّ ـ تا با تو صحبت دارم و مرا دستوری داده است. گفت: مرا با تو حاجتی است. گفت: آن چیست؟ گفت: آن که جانِ من برداری. خدای ـ عزّوجلّ ـ به ملك‌الموت وحی کرد که جانِ وی بردار. چون یك ساعت برآید به وی باز ده. ملك‌الموت ـ علیه‌السّلام ـ چنان کرد. پس ملك‌الموت وی را گفت: چه فایده بود این که تو از من خواستی؟ گفت: تا اندوه و سختیِ مرگ بچشم و آن را بهتر سازم[6]. وی را گفت: مرا به تو حاجتی دیگر است. ملك‌الموت ـ علیه‌السّلام ـ گفت: آن چیست؟ گفت: آن که مرا به آسمان بری

۱. بادل: همی یابم ۲. سپ: عبادت کردی که ۳. سپ: فرشتگان ۴. افزوده از سپ
۵. افزوده از بادل و سپ ۶. سپ: ساخته باشم

تا آسمان را ببینم و بهشت و دوزخ ببینم. خدای ـ عزّوجلّ ـ ملك‌الموت را دستوری داد تا چنان کرد. چون به نزدیكِ دوزخ رسید ملك‌الموت را گفت: از مالك بخواه تا درهای دوزخ بگشاید تا در دوزخ رَوَم و بینم. چنان کرد. گفت: اکنون بهشت به من نمای. چون به نزدیكِ بهشت رسید اندر خواست تا درهاش بگشادند تا وی در بهشت رفت. چون در بهشت حاضر شد ملك‌الموت ـ علیه‌السّلام ـ وی را گفت: بازگرد تا بجای خویش رَوی. وی دست بر درختی زد از درختهای بهشت، و گفت: بیرون نخواهم آمدن. خدای ـ عزّوجلّ ـ فریشته‌ای فرستاد تا میانِ ایشان حکم کند. فریشته در قولِ ایشان نگریست، وی را گفت: چرا بیرون نمی‌روی؟ گفت: از بهرِ آن که خدای ـعزّوجلّ ـ گفته است: كلّ نفس ذائقةُ الْمَوْت[1]؛ هر تنی ناچار بچشد مرگ را. و من آن را چشیدم و گفته است: وَ إن مِنكُم الاّ وَارِدُهَا[2]، هیچ‌کس نبود از شما که نه به دوزخ رسد، و من رسیدم. و گفته است: وَمَا هُم مِنْهَا بِمُخْرَجِين[3]؛ ایشان را از آنجا بیرون نکنند یعنی اهل بهشت بیرون نکنند پس مرا از بهشت بیرون نبایدکردن. خدای ـعزّوجلّ ـ وحی کرد به ملك‌الموت که به دستوری من در بهشت آمد و به امرِ من بیرون نرود[4]. پس وی زنده بماند آنجا، چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً.[5]

آنگاه خدای تعالی صفتِ بندگان گرامی که یاد کردیم، پیدا کرد[6]:

[آیه۵۸] أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا؛ ایشان‌اند آن کسانی که نعمت کرده است خدای بر ایشان[7] از پیغمبران از ذرّیت آدم، و از آن کسانی که ایشان را برداشتیم با نوح در کشتی، و از ذرّیت ابراهیم و اسرائیل، و از آن کسانی که ایشان را راه نمودیم به مسلمانی، و اختیار کردیم ایشان را بر خلق. چون برخواند بر ایشان آیتهای خدای تعالی ـ یعنی قرآن ـ بر وی اندر آیند سجودکُنان

۱. آل عمران (۳) ۱۸۵ ۲. مریم (۱۹) ۷۱ ۳. الحجر (۱۵) ۴۸ ۴. بادل: بیرون رود
۵. مریم(۱۹) ۵۷ ۶. بادل: پیدا کرده ۷. باد: بر وی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای را و گریه‌کنان*

[آیه۵۹] فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا؛ پس اندر آمد از پس ایشان گروهی بد، ضایع کردند نمازها را از وقتِ خویش، و متابعت کردند آرزوهای نفس را، زود بُوَد که ببینند[1] غَیّ را*

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که «غَیّ» وادیی است در دوزخ، و جملهٔ دوزخ استعاذت کنند به خدای تعالی از اثرِ گرمایِ آن وادی. و این آن کسی را است که مصرّ بُوَد به زنا کردن، و دل برنهاده باشد به خمر خوردن. و آن همی خورد بر دوام، و آن کسی که ربا دهد، و آن کسی که عاقِ پدر و مادر باشد، و آن کسی که به زور گواهی دهد، و آن کسی که فرزندِ حرام به شوی[2] خویش اندازد.

و کعب گوید که «غَیّ» وادیی است در دوزخ، در بُنِ چاهی، نامِ آن چاه بَهِیم، هرگاه که آتشِ دوزخ را فَتْرتی رسد خدای ـ عزّوجلّ ـ بفرماید تا درِ آن چاه را بگشایند تا تبشِ آن چاه دوزخ را تیز[3] گرداند. آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً.[4]

و اما ضحّاك گوید که «غَیّ» درین آیت به معنی خُسران است. یعنی زود باشد که آن کسانی را که صلوات اضاعت کنند و شهوات را متابعت کنند ببینند زیان‌کاریِ بزرگ در دنیا و آخرت.

[آیه۶۰] إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا؛ مگر آن کسی که توبه کند و ایمان آرد و کارِ نیکو کند، ایشان‌اند که ایشان را درآرند به بهشت، و ستم نکنند بر ایشان هیچ چیز*

[آیه۶۱] جَنّٰاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا؛ بهشتهای مقام، آن بهشتها که وعده کرده است خدای ـ عزّوجلّ ـ بندگانِ خویش را به غیب ـ یعنی در نادیده ـ و خود وعدهٔ وی بُوَد بجای آمده و

۱. بادل: ببینند ۲. باد: به سوی ۳. سپ: فزون ۴. الاسراء (۱۷) ۹۷

تمام کرده*

[آیه۶۲] لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلٰامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛ نشنوند در آن بهشتها سخنی باطل، ولکن شنوند سلامِ ایشان بر یکدیگر [و][1] سلامِ فرشتگان بر ایشان، و ایشان را بُوَد روزیِ ایشان آنجا بامداد و شبانگاه*

[آیه۶۳] تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا؛ آن است آن بهشت که آن را میراث دهیم از بندگانِ خویش، آن کسی که پرهیزگار باشد*

کلبی گوید: آنگاه که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ را پرسیدند از روح و اصحاب الکهف و ذوالقرنین، ندانست که چه جواب دهد، جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ نیامد ـ عکرمه گوید چهل روز، مجاهد گوید دوازده روز، گروهی گفتند پانزده روز[2] ـ صعب آمد بر مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ، و مشرکان گفتند که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فرو گذاشت، آنگه جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ فرود آمد و پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ وی را گفت: دیر آمدی تا ظن من بد گشت[3] و آرزوی من به تو سخت گشت. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ گفت: من به تو آرزومندتر، ولیکن من نیز بندهٔ مأمورم چون مرا بفرستند بیایم و چون نفرستند نتوانم آمدن.

[آیه۶۴] وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا؛ و ما فرو نیاییم مگر به فرمانِ خدای تعالی، وی را است آنچه در پیشِ ما است و آنچه از پس گذاشته‌ایم و آنچه در میانِ دنیا و آخرت است و نبوَد خدای تو به هیچ حال فراموش‌کار*

[آیه۶۵] رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا؛ خدای آسمانها و زمین و آنچه در میانِ آسمان و زمین است وی را پَرَست، و صبر کن بر عبادتِ وی، أی[4] هیچ دانی وی را همتایی*

[آیه۶۶] وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا؛ و همی گوید مردم ـ یعنی

۱. افزوده از بادل ۲. بادل: پانجده ۳. سپ: ظن من بگشت ۴. سپ: آیا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

و کعب‌الأحبار گوید که أقْدامِ همه خلق بر بالای دوزخ مستوی گردد و آنگاه منادی ندا کند که بگیر یا دوزخ اصحاب خویش را، و امّا بگذار اصحابِ مرا. پس فرو بَرَد دوزخ آن کسی را که از اهل دوزخ باشند و دوزخ ایشان را بهتر داند از آن که مادرْ فرزندِ[1] خویش را. و اما آن که اولیای خدای تعالی باشند بر آن بگذرند که ایشان را از آن آگاهی نباشد.

و خالِد بن مَعْدان گوید که اولیای خدای تعالی در بهشت گویند: نه خدای ما را وعده کرده بود که ما وارد گردیم بر دوزخ؟ گویند: آری، ولیکن بدان گذشتید و از آن خبر نداشتید. و اما آن که کافران باشند صفتِ ایشان چنان باشد که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید: وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا[2].

و بدان که النصر بن الحرث و جماعتی از قریش جامه‌های نیکو پوشیدندی و بویهای خوش بکار داشتندی و مویهای خویش را تَرْجیل کردندی و به روغن بمالیدندی و به شانه زدندی و به جمع در مجالسهای[3] خویش نشستندی، و اما درویشانِ اصحابِ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ عیشی درشت داشتندی و جامه‌های کهنه، و در مجلسِ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ بنشستندی، کافران گفتندی آنگاه که ایشان را به ایمان خواندندی: بنگرید تا مجلسِ کِه[4] نیکوتر است و ازین دو گروه کدام خوبترند و زینتِ کدام گروه بیشتر است؟ خدای ـ عزّوجلّ ـ صفتِ ایشان یاد کرد:

[آیه ۷۳] وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا؛ و چون برسانند بر ایشان حجّتهای ما پیدا، گویند آن کسانی که کافر شده‌اند آن کسانی را که ایمان آورده باشند: کدام گروه است که بهتر است منزل و مسکن وی، و نیکوترست مجلسِ وی*

[آیه ۷۴] وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيًا؛ و چند هلاك کردیم پیش از ایشان از گروهانی که ایشان [به][5] نیکوترین جامه بودند و

۱. سپ: فرزند مادر ۲. مریم (۱۹) ۷۲ ۳. بادل: مجلسهای ۴. سپ: کی ۵. افزوده از سپ

نیکوترین هیأت[1]*

[آیه ۷۵] قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا؛ بگو آن کسی که اندر بیراهی باشد مدد دهاد وی را خدای مدد دادنی، تا آنگاه که بینند آنچه ایشان را وعده همی کنند إمّا عذابی در دنیا و إمّا قیامت. پس زود بُوَد که بدانند که کیست که جایگاهش بَتَر است و لشکرش ضعیفْ‌تر است، ایشان یا مؤمنان*

[آیه ۷۶] وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا؛ و بیفزاید خدای تعالی آن کسانی را که راه یافته‌اند بیانی و بعثتی در دنیا، و باقی آنچه ماند از یادکردهای شایسته، بهتر است نزد خدای تو ثواب آن و بهتر است عاقبتِ آن*

و بدان که خبّاب بن الأَرَتّ را وامی بود به نزدیکِ عاص بن وائل السّهمی، بر وی تقاضا کرد و گفت: به خدای که ندهم تا آنگاه که به محمّد ـ علیه‌السّلام ـ کافر شوی. خبّاب گفت: به خدای که من به وی کافر نشوم تا آنگاه که تو بمیری و باز ترا برانگیزانند. عاص گفت به طریقِ استهزا: پس آنگاه بیا که خدای ـ عزّوجلّ ـ مرا آنجا مال دهد و فرزند دهد تا من آنجا حقّ تو بدهم. خدای ـ عزّوجلّ ـ در شأنِ وی فرو فرستاد:

[آیه ۷۷] أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا؛ أی بینی یا محمّد آن کسی که کافر شده است به حجّتهای ما، و همی گوید: عطا دهند مرا در بهشت مال و فرزند*

[آیه ۷۸] أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا؛ أی وی مطلّع گردید بر لوح محفوظ یا ندانست که وی از اهلِ بهشت است یا از اهلِ دوزخ[3]، یا گرفته است

۱. افزوده از سپ ۲. بادل: هیأت + و دیدار ایشان ۳. سپ: که وی به بهشت رود یا به دوزخ

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نزد خدایْ عهدی؟*

[آیه ۷۹] كَلاَّ سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ ٱلْعَذَابِ مَدًّا؛ نه چنان است که وی همی پندارد، نوشتیم بر وی آنچه همی گوید تا وی را بدان جزا دهیم و مدد دهیم وی را از عذابْ مدد دادنی[1]*

[آیه ۸۰] وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا؛ و میراث یابیم از وی آنچه همی گوید ـ یعنی مال و فرزند ـ و بیاید به ما تنها[2] در آخرت*

[آیه ۸۱] وَٱتَّخَذُوا مِنْ دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا؛ و گرفتند از دونِ خدای تعالی خدایانی دیگر تا باشد ایشان را عزّتی ـ یعنی ایشان را از عذاب منع کند[3]*

[آیه ۸۲] كَلاَّ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا؛ حقّا که زود بُوَد که کافر شوند به پرستیدنِ ایشان، و بباشد برخلافِ آن که همی پرستند[4] ایشانْ دشمنان*

[آیه ۸۳] أَلَمْ تَرَ أَنَّآ أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَاطِينَ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا؛ ای نبینی یا محمّد که ما برگماشتیم شیاطین را بر کافران، تا ایشان را افزول[5] همی کنند بر معصیت افزولیدنی*

[آیه ۸۴] فَلاَ تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا؛ شتاب مکن بر ایشان که ما نَفَس ایشان بر ایشان همی شمریم شمردنی*

[آیه ۸۵] يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْدًا؛ آن روز حشر کنیم متّقیان[6] را به بهشت خدایْ گروهْ گروه*

یعنی که وفودِ ملوك باشد آراسته، و هرکسی بر مرکبی نشسته، ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت رَحلِ وی از زر و یاقوت، و زمامِ وی از زبرجد، اگر مؤمن خواهد ببرد، و فریشتگان پیشِ ایشان همی آیند و همی گویند: سَلاَمٌ عَلَيكُم طِبتُم فَٱدْخُلُوهَا

۱. سپ: «مدد دانی» ندارد ۲. سپ: به تنها ۳. بادل: کنند ۴. باد: ترسند، بادل: پرستند
۵. بادل: افزودن ۶. سپ: پرهیزگاران

خَالِدِينَ.[1]

[آیه ۸۶] وَنَسُوقُ ٱلْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا؛ و برانیم مجرمان را سوی دوزخ، چون جماعتی که قصدِ آب کنند از تشنگی، و گردنهای ایشان از جای بیفتد[2] از تشنگی*

[آیه ۸۷] لاَ يَمْلِكُونَ ٱلشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا؛ نتوانند هیچ شفاعت مگر آن کسی که او را به نزدِ خدای ـ عزّوجلّ ـ عهدی باشد*

[آیه ۸۸] وَقَالُوا ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا؛ گفتند کافران: بگرفته است خدایْ فرزندی*

[آیه ۸۹] لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا؛ بگو: خود آوردید[3] شما چیزی عظیم مُنکَر*

[آیه ۹۰] تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ ٱلأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ هَدًّا؛ خواهد آسمانها که بشکافد از آن و بِلَقَد[4] زمین، و به روی اندر آید کوهها، افتادنی به هیبت*

[آیه ۹۱] أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا؛ از آن که گفتند: خدای را فرزندی است*

[آیه ۹۲] وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا؛ و نباید خدای را که وی فرا گیرد فرزندی، وی را بدان حاجت نیست[5]*

[آیه ۹۳] إِنْ كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَاتِ وَٱلأَرْضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحْمَٰنِ عَبْدًا؛ هرکسی اندر آسمانها و زمین است الاّ که وی بیاید به فرمانِ خدای به بندگی نه به فرزندی*

[آیه ۹۴] لَّقَدْ أَحْصَىٰهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا؛ خود دانسته ایشان را و شمرده ایشان را شمردنی*

[آیه ۹۵] وَكُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فَرْدًا؛ و همگنان به فرمانِ وی آیند روزِ قیامت، تنها به عملِ خویش*

[آیه ۹۶] إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ وُدًّا؛ خود آن کسانی که ایمان آورده باشند[6] و کارهای شایسته کرده، زود بدهد ایشان را

۱. الزمر (۳۹) ۷۳ ۲. سپ: از جای بماند ۳. سپ: آوردی ۴. چنین در باد و بادل، سپ: بلغزد، شکلِ کلمه در باد همان است که در بالا داده شده است این شکل، در تلفظِ به صورت مکسور نمونه‌ای نادر از تلفظ گونه‌ای فارسی‌زبانان سدهٔ نهم و دهم محسوب است ← تعلیقات
۵. سپ: حاجت نی ۶. سپ: آورده باشی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدایْ دوستی*

یعنی دوست بدارد ایشان را و دوست گرداند ایشان را در دلِ مؤمنان از اهل آسمانِ و زمین. چنان که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: چون خدای تعالی نام دوستی خود بر بنده‌ای افکند، جبرئیل را گوید: یا جبرئیل! من به دوستی گرفتم فلان را، تو دوست دار[1] وی را. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ دوست دارد وی را. آنگاه منادی ندا کند در آسمان که خدای ـ عزّوجلّ ـ فلان را دوست داشت وی را دوست دارید. وی را دوست دارد[2] اهلِ آسمان. آنگه وی را محبّت نهد در میانِ خلق در زمین. و همچنان[3] در معنیِ بُغض.

ابن حیّان گوید که هیچ مؤمن نبوَد که اقبال کند به دلِ خویش بر خدای ـعزّوجلّ ـ الاّ که خدای ـ عزّوجلّ ـ مؤمنان را به وی اقبال آرد تا همه وی را دوست دارند و بر وی رحمت کنند.

آنگاه پس از آن خدای ـ عزّوجلّ ـ مؤمنان را صفت کرد و حالِ کافران یاد کرد پیغمبر را ـ علیه‌السّلام ـ و گفت:

[آیه۹۷] فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا؛ پس خود ما سهل کرده‌ایم قرآن به زبانِ تو تا بشارت دهی بدان مؤمنان را، و بترسانی بدان گروهی سخت خصومت را*

[آیه۹۸] وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا؛ و چند هلاك برآوردیم پیش از ایشان گروهانی را، ای[4] همی بینی از ایشان هیچ‌کس، و یا می‌شنوی از ایشان بانگی اندك یا بسیار*

و «رِکْز» صوتِ خفی باشد.

۱. سپ: دوست بدار ۲. سپ: دوست دارند ۳. سپ: + است ۴. سپ: آیا

سُورَةُ طٰـهٰ*

این سوره[1] مکّی است و آیتهاش صد و سی و پنج است در عددِ کوفی، و چهار در عددِ مَدَنی، و دو در عددِ بَصْری. و کلماتش هزار وسیصد و چهل و یك است.

روایت کرده است ابوهریره از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ یاد کرد سوره طه و یٰس را پیش از آن که آدم[2] بیافرید. چون فریشتگان آن بشنیدند[3]، گفتند: طُوبیٰ اُمّتی را که این برایشان فرستند، و طُوبیٰ آن کسانی را که این بر زبان ایشان برود، و طُوبیٰ آن دلها را که حاملِ آن باشد.

و پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: اهلِ بهشت هیچ چیز از قرآن نخوانند مگر طه و یٰس. اوّلِ این سوره:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

[آیه۱] طٰهٰ؛ در معنیِ طه اختلاف کرده‌اند. ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید که این

* عنوان سوره در باد، و بادل ۲ نبود، در بادل ۲ اضافه دارد: شرح عدد آیات و کلمات و حروف

۱. بادل ۲: سورة ۲. بادل ۲: + علیه‌السلام ۳. باد: پسندیدند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

نامی است از نامهای خدای تعالی. و خدای ـ عزّوجلّ ـ سوگند بدین یاد کرده است. عکرمه گوید که معنی این بر زبانِ [1] حبشه آن است که گویی: یا رَجُل. و مقاتل گوید که معنیش آن است که می‌گوید طَیِّ اَلْاَرْضَ بِقَدَمیكَ. اَیْ پای بر زمین نِه و ثابت باش در عبادت، یعنی در حالِ تَهجّد.

محمّد بن کعب القُرَظی [2] گوید: «طا» از طَوْل است و «ها» از هدایت، و معنیش آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ که سوگند یاد می‌کند به طَوْل و فضل و هدایتِ خود.

و گروهی گفتند: چنان است که می‌گوید محمّد را علیه‌السّلام: یا طاهِراً مِنَ الذُّنُوبِ، یا پاك ازگناهان؛ یاهادِیاً اِلیٰ عَلاّمِ الْغُیُوبِ، یا راهنمای به آن که نهان و آشکارا داند.

[آیه ۲] مٰآ اَنْزَلْنٰا عَلَیْكَ اَلْقُرْاٰنَ لِتَشْقیٰ؛ ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن تا تو رنجور گردی بدان*

[آیه ۳] اِلاّٰ تَذْکِرَةً لِمَنْ یَخْشیٰ؛ ولیکن پندیست آن کسی [3] را که بترسد*

و این حال چنان بود که اوّل که به پیغمبر [4] ـ صلّی‌الله علیه ـ وحی آمد، پیغمبر ـصلّی‌الله علیه ـ اجتهادی صعب همی کردی در عبادت، و همه شب نماز گزاردی. آنگاه خدای ـ عزّوجلّ ـ آن از وی تخفیف کرد و وی را فرمود تا شب را قسمت کند، بعضی نماز کند و بعضی بیارامد.

و مُغیرة بن شُعْبه روایت کند که پیغمبر ـ صلّی‌الله‌علیه وسلّم ـ نماز کردی تا پایهای وی بیاماسید [5]، پس گفتند وی را: یا رسول‌الله! این نه خدای بیامرزیده است مٰا تَقَدَّم مِن ذَنْبِك وَ مٰا تَاَخّر. پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: اَفَلا اَکُوْنَ عَبْداً شَکُوراً، اَی نباید که من بنده‌ای باشم شاکرْ خدای عزّوجلّ را؟

مُقاتل گوید: چون مشرکان مصطفی را ـ علیه‌السّلام ـ دیدند که آن اجتهاد صعب

۱. بادل ۲: به زبان ۲. باد: القرطی ۳. بادل ۲: آن کس ۴. باد: که پیغمبر
۵. بادل ۲: بیاماهید

همی کرد، گفتند: وی را: تو دینِ ما بگذاشتی و به دینِ خویش چه بدبخت و رنجور گشتی، به دینِ ما رجوع کن تا ازین خلاص یابی. خدای فرو فرستاد [1]: طٰهٰ، مٰا اَنْزَلْنٰا، تا آنجا که گفت:

[آیه ۴] تَنْزِیلاً مِمَّنْ خَلَقَ اَلْاَرْضَ وَاَلسَّمٰوٰاتِ اَلْعُلیٰ؛ فرو فرستادنی است از آن کسی که بیافرید زمین و آسمانها برداشتهٔ ترین*

و از بهرِ این گفتند گروهی از مخلصان که عرش به معنیْ ملکت باشد، نبینی که خداوند آسمانها را بلندترین اجسامها خواند، دانستیم که بلندتر از آن جسمی دیگر نیست.

[آیه ۵] اَلرَّحْمٰنُ عَلَی اَلْعَرْشِ اَسْتَویٰ؛ آن خدای که بر عرش مستوی است یعنی قادر است آن را*

[آیه ۶] لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِی اَلْاَرْضِ وَمٰا بَیْنَهُمٰا وَمٰا تَحْتَ اَلثَّریٰ؛ وی راست آنچه در آسمانها و آنچه اندر زمین است و آنچه در میان آسمانها و زمین است*

یعنی ماهی که زمین بر پشتِ وی است، و آن ماهی در دریا، و آن دریا بر پشتِ صخرهٔ سبز، و دُنبالِ آن ماهی نیك [2] رسیده در زیرِ عرش. و سبزی آن [از ان] صخره است و آن است که یاد کرده است خدای تعالی در قصّهٔ لقمان آنجا که گوید: فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ... [3] آن صخره بر سُرُونِ ثوری است و آن ثور زیرِ خاكِ تمکین، که آن را ثَریٰ خوانند. و آنچه در ثَریٰ است [کسی] نداند مگر خداوند تعالی. و آن ثور دهن باز گشاده است چون خداوند سبحانه وتعالی حکم کند بدانکه آن دریاها یکی گردد همه دریاها [4] در جوفِ آن ثور مجتمع گردد، آنگاه همه خشك گردد به فرمانِ خداوند تعالی. و این همه که یاد کردیم چنین که در اَثَر آمده است همه ایستاده است به قدرتِ

۱. بادل ۲: فرو فرستاده ۲. بادل ۲: بیك ۳. لقمان (۳۱) ۱۶ ۴. باد، بادل ۲: دریاها آن

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خدای تعالی، ناچار آن را نهایتی بُوَد که زیرِ آن هیچ چیزِ دیگر موجود نبوَد و ثبات جمله به قدرتِ خدای ـ عزَّوجلَّ ـ بُوَد.

[آیه ۷] وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى؛ و اگر بلند گویی گفتار، خود داند خدای تعالی سرّی که با دیگر گویی، و پنهانتر از ان. یعنی چیزی که در دل اندیشه کنی*

[آیه ۸] اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى؛ خدای است که نیست مگر او، وی راست نامهای نیکو*

[آیه ۹] وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى؛ ای آمده است به تو حدیثِ موسی*

[آیه ۱۰] إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى؛ آنگاه که دید شبِ آدینهٔ آتشی، بگفت موسی اهلِ خویش را: ایستید که من دیدم آتشی، تا مگر من بیارم شما را از آنجا آتشی گرفته، تا شما نیز برافروزید، یا بیابم بر آن آتش یعنی کسی یابم که مرا به راه دلالت کند*

وَهْب بن مُنَبِّه گوید که این چنان بود که وی از شعیب دستوری خواست که نزدیكِ برادرِ خویش رَوَد، برفت و اهلِ خویش را ببرد، و وی را در راه کودکی آمد در شبِ زمستانی، و برف می‌بارید، و وی راه گم کرد، موسی آتشی[1] فروزید، فرو نیامد، از چپ و راست بنگریست درختی دید[2] همه سبز درفشان، همچون آتشی سفیدی از وی همی درفشید، و تسبیح فریشتگان دید و شنید، و نوری عظیم دید، بترسید و عَجَب ماند، خدای ـ عزَّوجلَّ ـ وی را در ان وقت سکینه کرامت فرمود تا دلِ وی آرام یافت.

[آیه ۱۱] فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى؛ چون بیامد به نزدِ آن روشنایی، آنگاه ندا کردند وی را یا موسی!*

[آیه ۱۲] إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى؛ که خود مَنَم خدای تو، بکش نعلین از پای خویش که خود تو به وادی پاك کرده

۱. بادل ۲: موسی علیه‌السلام آتش ۲. باد: روشنایی دید + درختی دید

نام وی طُوی*

یعنی آفریدنِ آن و طیِّ آن پُربرکت بوده است. و تکرار اندران لفظ که گفت: إِنِّي أَنَا رَبُّكَ، از بهرِ تأکید و تحقیق بود تا شُبهتِ ازالت افتد از دلِ وی.

و حسنِ بَصْری گوید: اخْلَعْ نَعْلَيْكَ از بهرِ آن گفت که نعل از پوستِ خر بود مُردهٔ ناپیراسته. وعِکْرِمه گوید: از بهرِ آن گفت تا پوست پای بر آن زمینِ مقدّسِ مبارك بساید تا برکاتِ آن در ظاهر و باطنِ وی پیدا شود.

و گروهی گفتند: از بهرِ آن گفت تا آن زیادتی بُوَد در تواضع.

اهلِ اشارت گفتند که نعلین آنجاکنایتی است از اهل و ولد، یعنی دل از ایشان فارغ گردان و از حالِ تفرقهٔ دل به حالِ جمع آر.

[آیه ۱۳] وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى؛ و اختیار کردم ترا بشنو آن چیزی که وحی همی کنند*

[آیه ۱۴] إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي؛ منم خدای که نیست خدای مگر من، مرا پرست و بپای دار نماز را بیادکردِ من*

[آیه ۱۵] إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى؛ خود قیامت همی خواهد بود ولیکن می‌خواهم که وقت آن پوشیده دارم ـ بر خلق تا در هر وقتی از هول آن ترسان باشند. و گفته‌اند که من می‌خواهم که آن را پیدا کنم. آنگاه صفت قیامت کرد: تا جزا دهند هر تنی[1] را به آنچه کرده باشد*

[آیه ۱۶] فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى؛ بازمدارادِ ترا از ایمان آن کسی[2] که ایمان نیاورد به آن، و متابعت کند هوای خویش[3] را آنگاه که هلاك گردی[4]*

[آیه ۱۷] وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى؛ و آن چیست که به دست راست داری یا موسی*

[آیه ۱۸] قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ

۱. بادل ۲: کسی ۲. بادل ۲: کس ۳. بادل ۲: خویشتن ۴. باد: هلاك گردد

mandegar.tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

tarikhema.org

اُخْرٰی؛ گفت: آن عصای من است، اعتماد کنم بر آن، و برانم بدان گوسفندانِ خویش را، و برگ از درخت فرو افکنم، و مرا اندر وی حاجتهایی دیگر ایست*

و نامِ آن عصا نبعه بود. و ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ گوید در تفسیرِ مَـآرِبُ اُخْرٰی، آن بُوَد که موسی ـ علیه‌السّلام ـ اَدوات[1] بر آن عصا نهادی تا آن عصا با وی همی رفتی، و با وی حدیث همی کردی، و چون خواستی بر زمین زدی تا چیزی که وی را بایستی از خوردنی، آن پدید آمدی. و اگر آب بایستی وی را هم او را به زمین زدی تاآب پدید آمدی. و چون آن را[2] از زمین برگرفتی آب به زمین باز فروشدی. و گوسفندان وی از هوامّ نگاه داشتی. و چون موسی را ـ علیه‌السّلام ـ دشمنی پدید آمدی آن عصا از موسی نیابت داشتی و به آن دشمن حرب کردی. و چون خواستی که آب از چاه برکشد آن عصا دراز شدی بر بالای آن چاه، و آن دو شاخِ عصای وی همچون دلو شدی و بر آن آب برکشیدی. و شب همچون شمعی [گشتی][3] تا بدان راه باز جستی. و چون چیزی از میوه‌ها آرزو کردی وی را عصای خویش به زمین فرو بردی تا شاخ و برگ آن درخت از وی بیرون آمدی و میوه پدید آوردی. این است معنی آن که گفت: وَلِیَ فِیهَا مَـآرِبُ اُخْرٰی.

[آیه۱۹] قَالَ اَلْقِهَا یَا مُوسٰی؛ گفت خدای وی را: بیفکن آن را ای موسی*

[آیه۲۰] فَـاَلْـقٰـهَا فَاِذَا هِیَ حَـیَّـةٌ تَـسْـعٰی؛ ناگاه آن ماری گردید که همی دوید*

ابن عبّاس گوید: ماری گردید زودْ رَو[4]، وی را پُشتی چون پُشتِ اسب. آنگاه درحال همی آماسید و بزرگ همی شد تا آنگاه که ثعبانی گردید. و ثعبان مهمترینِ مارها باشد. و از بهرِ این است که یکبار خداوند تعالی در صفتِ وی گفت: کَاَنَّهَا جَانٌّ.[5] و یکبار وی را صفت کرد و گفت: ثعبان که در ابتدا جانی بود خُرد، آنگاه ثعبانی گردید

۱. باد: را دواب ۲. بادل ۲: او را ۳. باد: ندارد، افزوده براساس بادل ۲
۴. باد: زودْ زد ۵. النمل (۲۷) ۱۰

بزرگ. و نیز اندر بزرگی ثعبان بود و [اندر] زودیِ حرکتْ جانّ. و از بهرِ این بود که خداوند عزّ اسمه[1] وی را یك بار جانّ خواند و یك بار ثعبان. و اینجا وی را حَیّه خواند. و نامِ حَیّه بر هردو جنس افتد. و قَرَقَد اَلسَّبَخی[2] از جملهٔ مفسّرانِ چین گوید که بالای آن چهل گز گشت، و موسی ـ علیه‌السّلام ـ از آن بترسید، خدای تعالی گفت:

[آیه۲۱] قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا اَلْاُولٰی؛ گفت وی را: بگیر آن را و مترس که ما آن را بازگردانیدیم به هیأتِ پیشین ـ یعنی عصا ـ چنان که بود*

[آیه۲۲] وَاَضْمُمْ یَدَكَ اِلٰی جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوٓءٍ اٰیَةً اُخْرٰی؛ و آنگاه وی را گفت: باز نِه دستِ خویش به زیر عضدِ خویش تا بیرون آید سفید بی‌علّتی بد که باشد ـ یعنی بَرَص ـ نشانی دیگر [بر][3] پیغمبریِ وی*

و آن چنان بود که وی دست بیرون آوردی وی را شعاعی بودی همچون شعاع آفتاب. چنان که از روشنی خواستی که روشنیِ چشم را غلبه کند. و آن از بزرگترین معجزاتِ موسی بود. چنین گفته است ابن‌عباس رضی‌الله عنه، از بهرِ آن که معجزه بود از تنِ وی. این است معنیِ آن که خدای تعالی می‌گوید:

[آیه۲۳] لِنُرِیَكَ مِنْ اٰیَاتِنَا اَلْكُبْرٰی؛ تا ما به تو نماییم از ان آیتهای ما که بزرگترین آنهاست*

[آیه۲۴] اِذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی؛ بشو به نزدیكِ فرعون که وی عاصی شده است*

تکبّر همی کند از عبادتِ من، و وی را به عبادتِ من خوان، و بدان که من مُهر به دل وی نهاده‌ام دلِ وی بسته، تا ایمان نیارد.[4] موسی ـ علیه‌السّلام ـ گفت: پس چون که مرا همی فرمایی که به نزدیكِ وی رَوَم و تو دلِ وی بسته کرده‌ای. چون وی این

۱. باد: اعز اسمه ۲. باد، بادل ۱، بادل ۲: السیحی. متن براساس استادِ جغرافیایی و رجالی تصحیح شد ۳. افزوده از بادل ۲ ۴. باد: ایمان بیارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سخن گفت، فریشته‌ای بیامد از جملهٔ فریشتگان که ایشان خازنانِ باد باشند، و گفت: ما دوازده فریشته‌ایم که خدای ما را بیافریده است، ما اندرین‌ایم و هنوز ندانسته‌ایم، برو یا موسی به امرِ خدای. یعنی این سؤال مکن. آنگاه موسی گفت:

[آیه۲۵] قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی؛ گفت: ای خدای من گشاده کن دلِ من[1] پذیرفتنِ[2] ایمان و نبوت را*

[آیه۲۶] وَیَسِّرْ لِیٓ اَمْرِی؛ و آسان کن بر من کارِ من، تا این رسالت برسانم*

[آیه۲۷] وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی؛ و بگشای بند از زبانِ من*

[آیه۲۸] یَفْقَهُوا قَوْلِی؛ تا فهم کنند سخنِ [من]*

ابن عبّاس گوید: آن زمان [که] موسی[3] ـ علیه‌السّلام ـ طفلی بود[4] از بهرِ آن که روزی در کنارِ فرعون بود، دست برآورد و طپانچه[ای][5] بر روی فرعون زد و ریشِ وی بگرفت. فرعون گفت آسیه را زنِ خویش که این دشمنِ من است و من وی را بکُشم. آسیه گفت: وی را[6] به خویشش باز آر که این کودکی است که تمیز ندارد که چه می‌کند و فرق نداند میانِ خیر و شر. آسیه فرمود تا دو طشت بیاوردند یکی از گوهرِ سرخ و یکی از اخگرِ آتش، و هردو در پیشِ موسی بنهاد. و موسی قصد کرد که جوهر برگیرد جبرئیل بیامد دست وی بگرفت و به سوی آتش گردانید تا موسی ـ علیه‌السّلام ـ اخگری برداشت و بر زبانِ خویش نهاد که من این همی بخورم[7]. زبانِ وی بسوخت. از بهرِ آن بود آن عُقده به زبانِ وی.

[آیه۲۹] وَاجْعَلْ لِی وَزِیرًا مِنْ اَهْلِی؛ و بکن مرا وزیری از اهلِ من*

[آیه۳۰] هٰرُونَ اَخِی؛ و آن هارون است برادرِ من*

[آیه۳۱] اشْدُدْ بِهِ اَزْرِی؛ قوی کن به وی پُشتِ من*

[آیه۳۲] وَاَشْرِکْهُ فِی اَمْرِی؛ و انبازی ده وی را در کارِ من*

۱. باد، بادل ۲: دامن ۲. بادل ۲: پذیرفتن ۳. باد، بادل ۱: بادل ۲: از زبان موسی
۴. باد، بادل ۲: قتلی بود ۵. باد: طپانچه ۶. بادل ۲: وی را هُش
۷. بادل ۲: همی خورم

[آیه۳۳] کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیرًا؛ تا تسبیح کنیم[1] ترا بسیاری*

[آیه۳۴] وَنَذْکُرَکَ کَثِیرًا؛ و یاد کنیم ترا بسیار*

[آیه۳۵] اِنَّکَ کُنْتَ بِنَا بَصِیرًا؛ که خود تو بودی به ما بصیر که ما را راه نمودی*

[آیه۳۶] قَالَ قَدْ اُوتِیتَ سُؤْلَکَ یٰا مُوسیٰ؛ گفت خدای: بدادند ترا حاجتهای تو ای موسی*

[آیه۳۷] وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً اُخْرٰی؛ و خود ما نعمت کرده‌ایم بر تو باری دیگر از پیش این*

[آیه۳۸] اِذْ اَوْحَیْنَآ اِلٰی اُمِّکَ مَا یُوحٰی؛ آنگاه که الهام دادیم مادر ترا. الهام دهند در شغلی که کسی را باشد*

[آیه۳۹] اَنِ اقْذِفِیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَاْخُذْهُ عَدُوٌّ لِی وَ عَدُوٌّ لَهُ وَاَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی وَلِتُصْنَعَ عَلٰی عَیْنِیٓ؛ الهام دادیم وی را که بانداز وی را در تابوت، و درافکن او را در دریا ـ یعنی رودِ نیل ـ پس خود بیفکناد وی را آن جوی به کناره، بگیرد وی را دشمنی از آنِ من و دشمنی از آنِ وی، و برافکندیم بر تو دوستی از من ـ یعنی از آفرینشِ من ترا ـ و تا بپرورانید ترا بر دیدارِ من*

[آیه۴۰] اِذْ تَمْشِیٓ اُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلٰی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْنٰاکَ اِلٰی اُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّیْنٰاکَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنّٰاکَ فُتُونًا ...؛ و آنگاه همی رفت خواهرِ تو و گفت: ای شما را دلالت کنم بر آن کسی که وی را تکفّل کند. پس بازدادیم[2] ترا به مادرِ تو، تا روشن شود چشم وی، و اندوهگین[3] نباشد، و انگاه که یکُشتی یکی را، و برهانیدیم ترا از اندوه آن کُشتن، و آزموده گردانیم ترا آزمودنی.

مجاهد گوید: «خالص گردانیدیم». مفسّران گویند: آن تابوت وی را بساخت

۱. بادل ۲: کنم ۲. بادل ۲: بازداریم ۳. بادل ۲: اندوهگن

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مؤمنِ آلِ فرعون، نامِ وی حِزبیل. پس وی بگرفت و پاره‌ای محلوج اندران تابوت نهاد و موسی را ـ علیه‌السّلام ـ و آن را به قیر بیندود و در رودِ نیل افکند. و از ان رود جویی بزرگ در سرای فرعون رفتی. پس فرعون نشسته بود با آسیه بر لبِ برکه[1] تابوتی دیدند که آب می‌آورد، غلامان خویش را گفت تا بگرفتند آن را، و سر آن را بگشادند کودکی دیدند بغایت نیکورویِ. چون فرعون وی را دید دوست گرفت [وی را][2] چنان که خویشتن [بر جای][3] فرو نتوانست داشت از دوستیِ وی. شیر بر وی عرضه کردند هیچ پستان نپذیرفت و مادرش مریم خواهر خود را فرستاده بود تا خبرِ وی پرسد تا حال وی به چه رسید؟ مریم گفت: من شما را دلالت کنم بر کسی که وی شیرِ آن کس قبول کند؟ گفتند: آری. وی برفت و مادرِ وی بیاورد تا وی شیرِ وی قبول کرد چنان که گفت: فَرَجَعْناكَ[4] إِلىٰ أُمِّكَ.

ابن عبّاس گوید: آن مرد که وی بکشت قبطی بود کافر. کعب اَلأحبار گوید: دوازده ساله بود از بهرِ آن کُشتی[5] که بر دستِ وی [رفت] بیرون رفت از مصر[6]، و به مَدْین افتاد به نزدیکِ شعیب. و میانِ مصر و شعیب هشت مرحله بود و بیست و هشت سال آنجا ایستاد، ده[7] سال از آن کاوینِ زنِ وی[8] بود صفورا بنت شعیب ـ صلوات‌الله علیه، و هجده سال کدخدای خویش بود تا آنگاه که وی را آنجا فرزند آمد. این است که خدای تعالی می‌گوید عزّ من قائل:

...فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلىٰ قَدَرٍ يا مُوسىٰ؛ یعنی: به ایستادی چندین سال در اهلِ مَدْیَن، آنگاه آمدی بر آن وقتی که تقدیر کرده بودیم که بیایی ای موسی*

[آیه ۴۱] وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي؛ و اختیار کردم ترا خود را*

[آیه ۴۲] اِذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي؛ برو تو و برادرِ تو با حجّتهای من، و سستی مکنید در یادکردِ من*

۱. بادل ۲: برکهٔ ۲. افزوده براساس بادل ۲ ۳. افزوده براساس بادل ۲
۴. باد، بادل ۲: فرددناك ۵. بادل ۲: کشتن ۶. باد: بر دست وی بیرون رفت از مصر بیرون شد
۷. بادل ۲: و + ده ۸. بادل ۲: زنی وی

[آیه ۴۳] اِذْهَبا إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ؛ بروید به فرعون که وی عاصی شده است*

[آیه ۴۴] فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشىٰ؛ و بگویید وی را قولی به رفق و نرمی، بی‌عنف، تا مگر وی پند پذیرد یا بترسد*

عِکْرمه گوید که معنی «قَوْلًا لَيِّنًا» آن بُوَد که او را به کنیت خوانند، گویند وی را: یا اباالعباس. و گروهی گفتند: یا اباالولید. مقاتل گوید: «قَوْلًا لَيِّنًا» آن است که وی را گویند: هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكّىٰ وَأَهْدِيَكَ إِلىٰ رَبِّكَ فَتَخْشىٰ. و از بهرِ آن گفت که سخن نیز با وی [لَیِّن][1] می‌گویی که وی را بر موسی حقِّ تربیت بود، نخواست که به اوّلِ سخن با وی درشتی کند.

و گروهی گفتند: معنیِ «قَوْلًا لَيِّنًا» آن است که وی را گویند: وعده همی دهد ترا خدای، اگر ایمان آوری، بخوانی که از پسِ آن پیری[2] نبود و مُلکتی که آن را زوال و فنا نبوَد و زندگانیی چنان که اندران لذّتِ طعام و شراب و نکاح می‌یابی تا آخرِ عمر که اندران هیچ ضعف و سستی نبوَد.

و بدان که «لَعَلّ» هرکجا که آید در قرآن به معنی وجوب بُوَد نه به معنی شك. و از بهرِ این بود که فرعون پیش از ان که ازین جهان برفت بپذیرفت و بترسید ولیکن آن وقت بود که وی را سود نداشت ترسیدن. نبینی که خدای تعالی خبر داده است از وی که وی گفت: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ[3]. و وی را گفتند: آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ.[4]

پس خداوند تعالی با موسی ـ علیه‌السّلام ـ این مناجات کرد و هارون ـعلیه‌السّلام ـ آن وقت به مصر بود و به هارون وحی کرد تا از مصر پیشِ موسی ـعلیه‌السّلام ـ باز آید. یك مرحله پیشِ وی باز آمد. موسی گفت وی را که خدای تعالی مرا فرمود که من به فرعون روم، و من از وی حاجت[5] خواستم تا ترا با من یار کند. پس

۱. افزوده از حاشیهٔ بادل ۲ ۲. باد: تیری ۳. یونس (۱۰) ۹۰ ۴. یونس (۱۰) ۹۱
۵. بادل ۲: «حاجت» ندارد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

چون هر دو به یکدیگر رسیدند.

[آیه۴۵] قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَآ أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ؛ گفتند: ای خدای ما! ترسیم که شتاب کند بر ما، یا تکبّر کند*

[آیه۴۶] قَالَ لَا تَخَافَآ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ؛ گفت: مترسید که ما با شماایم، می‌شنوم قولِ شما، و می‌بینم فعلِ شما*

[آیه۴۷] فَأْتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِيٓ إِسْرَآئِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ؛ بروید به نزدیکِ وی، و بگویید که ما رسولِ خدایِ توایم[1]، بگذار به ما بنی‌اسرائیل را، و عذاب مکن ایشان را که ما آوردیم ترا آیتی از خدای تو ـ یعنی یدِ بیضا و عصا ـ و سلام باد بر آن کسی که متابعت کند اسلام را*

[آیه۴۸] إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَآ أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ؛ که ما خود وحی کرده‌اند به ما که عذاب به آن[2] کسی بُوَد که تکذیب کند واز ایمانْ إعراض کند*

[آیه۴۹] قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ؛ گفت فرعون: کیست خدای شما ای موسی*

[آیه۵۰] قَالَ رَبُّنَا الَّذِيٓ أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ؛ گفت موسی: خدای ما آن است که دادهر چیزی را که خواست خلقِ وی را، آنگاه راه نمود وی را*

[آیه۵۱] قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ؛ گفت فرعون: چیست حالِ پیشینیان*

[آیه۵۲] قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى؛ گفت موسی: علم به حالِ ایشان نزدِ خدای من است در لوحِ محفوظ، خطا نکند خدای من و فراموش نکند*

و این حال چنان بود که موسی ـ علیه‌السّلام ـ فرعون را گفت: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُم مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِم[3]. فرعون گفت: حالِ این گروهان که یاد کردی چیست؟ گفت: خدای داند. و از بهرِ آن گفت

۱. بادل ۲: توام ۲. بادل ۲: بران ۳. المؤمن (۴۰) ۳۰ـ۳۱

این سخن، که هنوز تورات فرود نیامده بود[1] و وی را از ایشان خبر نداده بودند. و چون موسی گفت که حالِ ایشان خدای تعالی داند، صفتِ خدای خویش پیدا کرد و گفت:

[آیه۵۳] الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ؛ آن خدای که بیافرید شما را زمین تا فراشی بُوَد شما را، و درآورد شما را در زمین[2] راهها، و فرو فرستاد از آسمان آبی، بیرون آوردیم بدان منفعتِ گوناگون از نبات پراکنده*

[آیه۵۴] كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ؛ بخورید و بخورانید چهارپایانِ خویش را، خود اندران آیتهاست خداوندانِ خرد را*

[آیه۵۵] مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ؛ از خاکِ زمین آفریدیم شما را، و در زمین آریم شما را، و از زمین بیرون آوریم شما را یك بارِ دیگر ـ یعنی روزِ قیامت*

[آیه۵۶] وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ؛ و خود بنمودیم به فرعون حجّتهای ما همه، پس تکذیب کرد و امتناع کرد از ایمان*

[آیه۵۷] قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ؛ گفت فرعون: ای آمدی به ما تا بیرون کنی ما را از زمینِ مصر به جادویی خویش ای موسی*

[آیه۵۸] فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى؛ پس خود بیاوریم به تو جادویی همچنان، پس فرو نِه میانِ ما و میانِ تو وعده‌ای که خلاف نکنیم آن را ما و نه تو جایگایی راست جز ازین*

[آیه۵۹] قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى؛ گفت: وعدهٔ شما روزِ زینت است ـ یعنی روزِ عاشورا ـ و آن وقت که جمع کنند[3] خلق را در چاشتگاه*

[آیه۶۰] فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ؛ پس برگردید فرعون، و گرد آورد کید

۱. بادل ۲: فرو نیامده بود ۲. بادل ۲: و درآورد اندران شما را ۳. باد، بادل ۲: جمع کنید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و حیلتِ خویش ـ یعنی جادوان را ـ آنگاه آمد بدان میعاد*

[آیه ۶۱] قَالَ لَهُمْ مُوسىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرىٰ؛ گفت ایشان را موسی: وَیل بر شما باد، مسازید بر خدای دروغی که هلاك کند شما را به عذابی، و نومید گردد آن کسی که دروغ سازد*

[آیه ۶۲] فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوىٰ؛ پس تدبیر کردند و گفتند با یگدیگر در کارِ ایشان میانِ ایشان، و پنهان مناجات کردند*

[آیه ۶۳] قَالُوا إِنْ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلىٰ؛ گفتند ایشان: دو جادواند، همی خواهند که بیرون کنند شما را از زمینِ شما ـ یعنی مصر ـ به جادویی ایشان، و ببرند این سنّتِ شما که بهترین سنّتهاست*

[آیه ۶۴] فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلىٰ؛ جمع کنید کیدِ خویش، آنگاه بیایید جملگی به صف، و فلاح کند امروز آن که غلبه کند*

[آیه ۶۵] قَالُوا يَا مُوسىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقىٰ؛ گفتند: ای موسی! إِمّا نیفکنی عصای خویش از دست، و یا ما باشیم اوّل کسی که بیفکند[1]*

[آیه ۶۶] قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعىٰ؛ گفت موسی: بل بیفکنید شما در ان حال رسنها و عصاهای ایشان چنان خیال همی نمود وی را از جادویی ایشان که آن همی رود*

[آیه ۶۷] فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسىٰ؛ بیافت از ان در تنِ خویش بیمیٰ موسی*

[آیه ۶۸] قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلىٰ؛ گفتیم موسی را: مترس که خود تویی غالب بر ایشان*

[آیه ۶۹] وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتىٰ؛ و بیفکن آنچه در دستِ راستِ تو است ـ یعنی عصا ـ تا فرو

۱. بادل: بیوکند

برد آنچه کرده‌اند که آنچه ایشان کرده‌اند کیدِ جادویی است، فلاح نکند جادو هرکجا[1] که رود*

[آیه ۷۰] فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسىٰ؛ پس جادوان درافتادند به سجود، گفتند: ایمان آوردیم به خدای هارون و موسی*

[آیه ۷۱] قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقىٰ؛ گفت فرعون: ایمان آوردید وی را پیش از آن که من دستوری دهم شما را؟ اوست رئیس شما که بیاموخته است شما را سحر، من خود ببُرم دستهای شما و پایهای شما از خلاف، و بر دار کنم شما را بر تنه‌های درختِ خرما، و بدانید که کیست از ما که سخت عذابْتر است و عذاب وی دایم‌تر است*

[آیه ۷۲] قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ گفتند: ما ترا اختیار نکنیم بر آنچه بر ما آید از حجّتها ـ یعنی ید و عصا ـ به آن خدای که ما را آفرید، بکن آنچه تو خواهی کردن از کشتن و بریدن که تو حکم که کنی در زندگانیِ دنیا توانی کردن. یعنی اگر ما را هلاك کنی آن هلاك کردنِ تو دنیا وی باشد*

و چنین گوید یکی از مفسّران که نامِ وی القسم بن أبی بزه بود که ایشان هفتاد هزار جادو بودند و هفتاد هزار رسن بیفکندند و هفتاد هزار عصا بیفکندند. چون آفتاب بر آن افتاد پنداشتی که ایشان همه می‌جنبیدند، خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی کرد به موسی ـعلیه‌السّلام ـ که عصا بیفکن. موسی عصا بیفکند ثعبانی گردید دهنْ گشاده، آن عصاها و رسنها همه فرو بُرد، ایشان بسجود درافتادند و سر از سجود برنیاوردند تا آنگاه که بدیدند بهشت و دوزخ و ثوابِ اهلِ بهشت و دوزخ، و از بهرِ آن گفتند: لَنْ نُؤْثِرَكَ

۱. بادل: هر جا

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

عَلیٰ مٰاجٰاءَنٰا مِنَ ٱلْبَیِّنٰاتِ.

و زنِ فرعون بپرسید که غلبه کرا بود؟ گفتند: موسی را. گفت: آمَنْتُ بِرَبِّ مُوسیٰ وَهٰارُون. ایمان آوردم به خدای موسی و هارون. فرعون بفرمود تا بزرگترین سنگی که یافتند، بیاوردند، و فرعون فرمود که اگر وی ازین قول باز نیاید آن سنگ بر وی زنند. چون سنگ بیاوردند وی سر برآورد و چشم بر آسمان افکند، خدای ـ عزّوجلّ ـ خانهٔ وی در بهشت به وی نمود، وی بر قولِ خویش بایستاد، خدای تعالی فرمود تا جانِ وی برگرفتند پیش از آن که سنگ به وی رسیده و آن سنگ بر وی زدندی، تنی بود بی‌جان. و گفتند آن جادوان که ما ایمان آوردیم به خدای خویش.

[آیه۷۳] اِنّٰآ اٰمَنّٰا بِرَبِّنٰا لِیَغْفِرَ لَنٰا خَطٰایٰانٰا وَمٰآ اَکْرَهْتَنٰا عَلَیْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ وَٱللّٰهُ خَیْرٌ وَاَبْقیٰ؛ ما ایمان آوردیم به خدای خویش تا بیامرزد ما را گناهانِ ما و آنچه تو ما را اکراه کنی بر او از سحر، و خدای تعالی بهتر و باقی‌تر*

و معنی این اکراه آن بود که بیشتری ساحران از بنی‌اسرائیل بودند که فرعون ایشان را بکره داشته بود[1] تا ایشان جادویی آموخته بودند. و نیز چنان بود که چون ساحران به نزدیکِ فرعون آمدند گفتند موسی را: به ما نمای. فرعون ایشان را فرستاد که تا وی را ببینند، وی را دیدند خفته، عصا وی را نگاه می‌داشت. ایشان گفتند فرعون را که [وی][2] نه جادوی است و آن که جادو باشد چون بخسبد جادویی وی باطل شود.[3] فرعون ایشان را بکره بر آن داشت تا جادویی با وی بیرون آوردند. و از بهرِ این گفت: وَمَا أَکْرَهْتَنَا عَلَیْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ. آنگاه صفتِ مؤمن و کافر یاد کرد و گفت:

[آیه۷۴] اِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاٰ یَمُوتُ فِیهٰا وَلاٰ یَحْییٰ؛ که هرکه آید[4] به خدای خویش در آخرت، و وی مجرم باشد خود وی را بُوَد دوزخ، نمیرد آنجا که برهد و نزید زندگانی که وی را[5] سود دارد*

۱. بادل ۲: گرفته بود ۲. افزوده براساس بادل ۲ ۳. بادل ۲: باطل باشد ۴. بادل ۲: آمد ۵. بادل ۲: وُرا

[آیه۷۵] وَمَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصّٰالِحٰاتِ فَأُولٰئِکَ لَهُمُ ٱلدَّرَجٰاتُ ٱلْعُلیٰ؛ و هر که به وی آید به ایمان، و کرده باشد کارهای نیکو، ایشان‌اند که ایشان را بُوَد پایه‌های برداشته‌ترین*

[آیه۷۶] جَنّٰاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَذٰلِکَ جَزٰاءُ مَنْ تَزَکّیٰ؛ بهشتهای مقام که می‌رود از زیرِ آن جویها، جاودان باشند اندران، و آن است جزای آن کسانی که زکاتِ تنِ خویش کنند به ایمان آوردن*

[آیه۷۷] وَلَقَدْ أَوْحَیْنٰآ اِلیٰ مُوسیٰ اَنْ اَسْرِ بِعِبٰادِی فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقًا فِی ٱلْبَحْرِ یَبَسًا لاٰ تَخٰافُ دَرَکًا وَلاٰ تَخْشیٰ؛ و خود وحی کردیم به موسی که برو با بندگانِ من از زمینِ مصر، و بزن ایشان را راهی در دریای خشک، نترسی از اندر رسیدن دشمن و نترسی از غرق*

[آیه۷۸] فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِیَهُمْ مِنَ ٱلْیَمِّ مٰا غَشِیَهُمْ؛ پس از پیس ایشان دررسند فرعون با لشکرهای خویش، بر ایشان درآید از دریا آنچه درآمد ـیعنی آبِ ایشان را فرو گرفت*

[آیه۷۹] وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمٰا هَدیٰ؛ و بی‌راه گردانید فرعون قومِ خویش را، و راه ننمود*

[آیه۸۰] یٰا بَنِیٓ اِسْرٰائِیلَ قَدْ أَنْجَیْنٰاکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ وَوٰاعَدْنٰاکُمْ جٰانِبَ ٱلطُّورِ ٱلْأَیْمَنَ وَنَزَّلْنٰا عَلَیْکُمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْویٰ؛ ای بنی‌اسرائیل ما برهانیدیم شما را از دشمنِ شما، و وعده کردیم شما را آمدنِ شمابه سوی طور، که به راستِ شما بود، و فرو فرستادیم بر شما مَنّ وسَلْویٰ*

[آیه۸۱] کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ وَلاٰ تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی وَمَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَویٰ؛ بخورید از حلالها که ما شما را روزی کرده‌ایم و کفران میارید نعمتِ مرا اندران که واجب گردد بر شما خُشمِ[1] من، و

۱. بادل ۲: خشم. خشك، خشکی کردن: خشم کردن. امروزه در گونهٔ گفتاری هرویان این کاربردِ واژگانی تداول دارد ← تعلیقات

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هرکه فرو آید بر وی خشمِ من، خود افتد در دوزخ*

[آیه ۸۲] وَاِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدٰی؛ و من بسیار آمرزشم آن کسی را که توبه کند از گناه و ایمان آرد به خدای، و کند کارهای شایسته، آنگاه بر هدایت باشد*

[آیه ۸۳] وَمَا اَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ یٰا مُوسیٰ؛ و چه[1] به شتاب آورد ترا تا بیامدی از میانِ قوم خویش ای موسی؟*

یعنی آن هفتاد تن که ایشان را اختیار کرده بود تا با وی به طور روند، تا تورات قبول کند از خدای تعالی. چون برفتند، موسی ـ علیه‌السّلام ـ شتاب کرد و از پیشِ ایشان برفت و ایشان را بگذاشت[2] و فرمود تا ایشان بر اثرِ وی همی آیند تا به کوه. عَزَّ من قائل:

[آیه ۸۴] قَالَ هُمْ اُولَاءِ عَلٰی اَثَرِی وَعَجِلْتُ اِلَیْكَ رَبِّ لِتَرْضیٰ؛ گفت: ایشان بر اثرِ من‌اند و من بشتافتم به تو ای بار خدای، تا راضی شوی از من*

[آیه ۸۵] قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ؛ گفت خدای تعالی: ما خود فتنه کردیم قومِ ترا از پسِ تو، و بی‌راه گردانیده است ایشان را سامری*

[آیه ۸۶] فَرَجَعَ مُوسیٰ اِلیٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفاً قَالَ یٰا قَوْمِ اَلَمْ یَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً اَفَطَالَ عَلَیْكُمُ الْعَهْدُ اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ یَحِلَّ عَلَیْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِی؛ پس بازآمد موسی به قومِ خویش خشمگین و اندوهگین[3]، گفت موسی: ای قوم! ای نه وعده کرد شما را خدای شما وعدهٔ نیکو ـ یعنی راست ـ که شما را تورات دهد؟ ای دراز شد بر شما عهد ـ یعنی مدّتِ مفارقت؟ یا خواستید که واجب گردد بر شما خشمی از خدای شما؟ پس خلاف کردید وعدهٔ من*

۱. بادل ۲: و هرچه ۲. بادل ۲: باز پس گذاشت ۳. بادل ۲: اندوهگن

[آیه ۸۷] قَالُوا مَا اَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلٰكِنَّا حُمِّلْنَا اَوْزَاراً مِنْ زِینَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذٰلِكَ اَلْقَی السَّامِرِیُّ؛ گفتند: ما خلاف نکردیم وعدهٔ تو [به] اختیارِ خویش، ولیکن ما برداشتیم بارها از پیرایه‌های قومِ فرعون، و آن را بیفکندیم نزدیكِ سامری. همچنان بیفکند سامری مر آنچه با وی بود*

[آیه ۸۸] فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هٰذَا اِلٰهُكُمْ وَاِلٰهُ مُوسیٰ فَنَسِیَ؛ و بیرون آورد ایشان را عجلیْ تنِ بی‌روح، و آن را مُرَصَّع کرد به جواهر، و آن جسد را بانگی پدید آمد چون بانگِ گاو. پس گفتند: این است خدای شما و خدای موسی که فراموش کرده است*

ابن عبّاس گوید که سببِ این بانگ آن بود که هارون بر سامری گذشت، وی آن عجل همی کرد و گفت: به چه[1] همی کنی؟ گفت: چیزی که سود دارد و زیان ندارد. هارون گفت: مده[2] ای بار خدای آنچه می‌خواهد بر آن صفت که در دلِ اوست. چون وی بگردید، سامری گفت: ای بار خدای! از تو می‌خواهم که این عجل بانگ کند، بانگی کرد و ایشان وی را سجود کردند. و آن بانگ به دعای هارون بود.

[آیه ۸۹] اَفَلَا یَرَوْنَ اَلَّا یَرْجِعُ اِلَیْهِمْ قَوْلاً وَلَا یَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً؛ ای همی ندیدند که هیچ جوابی نداد ایشان را، و نیز بانگ نکرد. و این یك بانگ بود و نتواند ایشان را هیچ زیان، و نه سود کند بر ایشان*

[آیه ۹۰] وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هٰرُونُ مِنْ قَبْلُ یٰاقَوْمِ اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَاِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِی وَاَطِیعُوا اَمْرِی؛ و خود گفت ایشان را هارون پیش از ان: یا قوم! خود شما را فتنه کرده‌اند به وی، و خود خدای شما رحمان است، متابعت کنید مرا، و طاعت دارید فرمانِ مرا[3]*

[آیه ۹۱] قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیْهِ عٰاكِفِینَ حَتّیٰ یَرْجِعَ اِلَیْنَا مُوسیٰ؛ گفتند: ما همیشه بر وی مقیم باشیم تا آنگاه که بازآید به نزدیكِ [ما][4] موسی*

۱. بادل ۲: گفت چه ۲. بادل ۲: ناید ۳. بادل ۲: فرمان وی ۴. افزود براساس بادل۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

هارون از ایشان جدا شد با دوازده مرد. چون موسی ـ علیه‌السّلام ـ آمد و غلبه ایشان شنید که گردِ آن عجل بانگ می‌کردند و رقص می‌کردند، گفت آن هفتاد تن [را] که با وی بودند که این همانا بانگِ فتنه است که می‌شنوم. چون بیامد آن دید، به دستِ راستْ موسی سرِ هارون بگرفت، و به دستِ چپ محاسنِ وی بگرفت.

[آیه۹۲] قَالَ يَا هٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا؛ گفت: یا هارون! چه بازداشت ترا که دیدی ایشان را بی‌راه گشتند؟

[آیه۹۳] أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي؛ که متابعت من نکردی با آن ترا عذری بودی. ای عاصی گشتی فرمانِ مرا؟

[آیه۹۴] قَالَ يَابْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي؛ گفت هارون: ای پسرِ مادری من! مگیر محاسنِ من و نه ذوایهٔ من، که[1] ترسیدم که گویی فرقت افکندی میانِ بنی‌اسرائیل، و نگاه نداشتی وصیتِ من که گفته بودی: اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي[2]

[آیه۹۵] قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؛ گفت موسی: چیست کارِ تو ای سامری؟

[آیه۹۶] قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي؛ گفت سامری: من دیدم و دانستم آنچه شما ندیده‌اید و ندانسته‌اید بدان، پس گرفتم قبضه‌ای از پیِ رسول ـ یعنی از پیِ اسبِ جبرئیل ـ و آن را بینداختم ـ یعنی در جوف عجل ـ و همچنان مزیّن گردانید مرا تنِ من.

کلبی گوید که هارون برادرِ موسی بود هَمْ‌پدری و هَمْ‌مادری، ولیکن وی را به مادر بازخواند از بهرِ استعطاف را، مگر دلِ وی بر وی نیك شود و دست از وی بدارد. گروهی گفتند: از بهرِ آن گفت که جانبِ مادر بر تحقیق است و سبیلش سبیلِ مشاهدت است، و جانبِ پدر محتمل بُوَد و طریقش طریقِ حُکم است. و گروهی

۱. بادل ۲: که + من ۲. اعراف (۷) ۱۴۲

گفتند: برادرِ وی بود هَمْ‌مادر، نه هَمْ‌پدری.

آنگاه موسی ـ علیه‌السّلام ـ روی به سامری آورد و سامری بود از اهلِ کرمان، گفت: مٰا خَطْبُكَ يٰا سٰامِرِي، چنان که یاد کنیم. و این حال چنان بود که چون سی روز بگذشت از وعده موسی ـ علیه‌السّلام ـ باز نیامد که خدای ـ عزّوجلّ ـ آن به چهل روز تمام کرده بود. وی قومِ موسی را گفت: این عقوبتی است که خدای ـ عزّوجلّ ـ شما را کرد از بهرِ آن که پیرایه‌های قوم فرعون شما دارید و آن را جمع کنید تا موسی بازآید و حکمِ آن کند. ایشان آن جمع کردند و به وی دادند، وی آنجا عجلی [ساخت][1] در سه روز، و آن قبضه خاك از اثرِ اسبِ جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ برگرفته، آن روز که جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ بیامد بر اسبی ماده، و در پیشِ اسبِ فرعون براند تا اسبِ وی به دریا درآمد، سامری خاكِ آن برداشت[2]، در جوفِ آن عجل افکند تا آن بانگ از وی پدید آمد.

قتاده گوید: سامری بزرگی بود از بزرگانِ بنی‌اسرائیل، از گروهی که ایشان را سامره گفتندی، ولیکن چون دریا بگذاشت[3] منافق شد. و چون گروهی از عَمالِقه بگذشتند بنی‌اسرائیل که ایشان بت همی پرستیدند، بنی‌اسرائیل گفتند: يٰا مُوسَى ٱجْعَلْ لَنٰا إِلٰهاً كَمٰا لَهُمْ آلِهَةٌ. [4] سامری آن به غنیمتی داشت از ایشان، و در دل گرفت تا وقتی که بر ایشان ظفر یابد، آنگاه در غیبتِ موسی ایشان را بی‌راه کرد چنان که یاد کردیم.

و چون موسی ـ علیه‌السّلام ـ روی به سامری آورد و گفت چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ خبر داد:

[آیه۹۷] قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيٰوةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَٱنْظُرْ إِلَىٰ إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عٰاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً؛ گفت موسی: برو که تراست در زندگانی یعنی تا زنده باشی که گویی لَامِسَاس، و گفت موسی را وعده است عذابِ تو که ترا

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. باد: + و آن خاك از اثرِ اسبِ جبرئیل برگرفته بود ۳. باد: بگذشت ۴. اعراف (۷) ۱۳۸

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

خلاف نکنند اندر آن. ـ و آن، آن بود که موسی را علیه‌السّلام فرمود تا با وی مخالطت نکند تا چنان بود که اگر یکی از ایشان به دیگر باز آمدی در وقتِ هر دو راتَب[1] گرفتی. و همچنان آن عادت در اولادِ ایشان مانده است. و چنین گویند که موسی علیه‌السّلام ـ قصد کرد که وی را بکشد، خدای وحی کرد به وی که وی را مکش که وی سَخِی است ـ و بنگر به آن چیزی که همی گویی خدای تست آن که دایم گشته‌ای بر وی مقیم، و وی را همی پرستی خود بسوزانیم وی را آنگاه بباد دهیم آن را در دریا جاودانی[2]*

و بدان که از معجزات موسی بود ـ علیه‌السّلام ـ که زر نسوزد هرچند وی را بر آتش عرضه کنی نقصان نپذیرد هرگه که خالص بُوَد، موسی ـ علیه‌السّلام ـ آن را بسوخت. و گروهی گفتند: بر اثرِ قدمِ اسبِ جبرئیل گیاهی رسته بود و آن کیمیا بود، از آن کیمیا بر وی افکند تا آن سوخته شد. و کیمیا چون بر زمین افکنی زر شود و چون بر زر افکنی، زر را بسوزد.

بوجعفر[3] خواند: لَنَخْرُقَنَّهُ بالخاء معجمه، یعنی ببُرّیم آن را به کاز[4]. و تصدیقِ این سخن را سُدّی گوید که موسی ـ علیه‌السّلام ـ آن عجل را ذبح کرد و آنگاه آن را به کاز[5] ببرید، و فرمود که آن را در دریا پراکنند. آنگاه گفت:

[آیه ۹۸] إِنَّمَآ إِلٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا؛ خود خدای شما خدایست آن که نیست خدایی مگر وی، رسیده است هر چیزی را علم وی[6]، هیچ چیز از علمِ وی بیرون نیست*

[آیه ۹۹] كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ ءَاتَيْنٰكَ مِنْ لَّدُنَّا ذِكْرًا؛ همچنین قصّه همی کنیم بر تو از خبرها آنچه خود رفته از پیش، و عطا دادیم ترا از نزدِ ما ذکر ـ یعنی قرآن*

۱. باد: رایت ۲. بادل ۲: جاوداونی (؟) جاوداتی در ترجمهٔ نَنْسفاً، واژه‌ای است محلّی، به معنایِ پراکندنی، تك: تعلیقات ۳. بادل ۲: + المدنی ۴ و ۵. بادل ۲: کارد ۶. بادل ۲: آن

[آیه ۱۰۰] مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ وِزْرًا؛ هرکه برگردد از ان، وی بردارد روز قیامت وِزْری عظیم*

[آیه ۱۰۱] خٰلِدِينَ فِيهِ وَسَآءَ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ حِمْلًا؛ جاودان باشد اندران عقوبت، و بد بُوَد ایشان روزِ قیامت‌باری*

[آیه ۱۰۲] يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ وَنَحْشُرُ ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا؛ آن روز که در دَمَد در صُور، و حشر کنیم مجرمان را، آن روز همه آزرق باشند بدانکه[1] ایشان را بازدانند*

[آیه ۱۰۳] يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا؛ سرّ همی کنند با یگدیگر که مقام نکردید مگر ده شب*

[آیه ۱۰۴] نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا؛ خدای ـعزّوجلّ ـ گوید: ما بهتر دانیم به آنچه ایشان همی گویند، آنگاه که گوید آن کسی که صوابْ رای‌تر باشد از ایشان: مگردید مگر یك روز*

[آیه ۱۰۵] وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّى نَسْفًا؛ و پرسند ترا از کوهها، بگو به باد بردهد آن را خدای من، [به][2] باد دادنی تا با زمین راست گردد*

[آیه ۱۰۶] فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا؛ و بگذارد زمین را بیابانی راست، هیچ نبات در وی نه*

[آیه ۱۰۷] لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَآ أَمْتًا؛ نبینی اندران هیچ کجی[3] و نه چیزی از بالا و شیب*

[آیه ۱۰۸] يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِىَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا؛ آن روز متابعت کنند خواننده را که ایشان بخواند[4] به موقفِ قیامت، و آن اسرافیل باشد که صور در دمد[5]، هیچ کجی نبوَد اندران، و ساکن گشته باشد بانگهای خدای را نشنوی مگر بانگی اندك*

[آیه ۱۰۹] يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمٰنُ وَرَضِىَ لَهُ قَوْلًا؛ آن روز

۱. بادل ۲: که بدان ۲. افزوده از بادل ۲ ۳. بادل ۲: کژی ۴. باد: بخوانند، متن برابرِ بادل ۲ ۵. بادل ۲: در صور دمد

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

کند شما را از بهشت که آنگاه[1] رنجور گردی*

سعید بن جُبَیر گوید که چون آدم را به زمین فرستادند وی را برزابی آوردند ـ یعنی گاوی سرخ ـ که بدان کشت می‌کرد و عرق از پیشانیِ خویش می‌سُترد. این است معنی شقاوتِ وی.

[آیه ۱۱۸] إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ؛ خود ترا است که گرسنه نگردی در بهشت، و برهنه نگردی تو*

[آیه ۱۱۹] وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ؛ و آن که تشنگی نرسد ترا در بهشت، و رنجه ندارد ترا گرمای آفتاب*

[آیه ۱۲۰] فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ؛ پس وسوسه کرد وی را شیطان، گفت: یا آدم! ای دلالت کنم ترا بر درختی که از آن بخوری جاودانی بمانی در بهشت و بر ملکتی که نرسد[2]؟*

[آیه ۱۲۱] فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ؛ پس بخوردند آدم و حوّا از آن، و پدید آمد ایشان را عورتهای ایشان، و درایستادند همی دوختند بر تنِ خویش از برگِ بهشت، و عاصی شد آدم خدای خویش را، و بی‌راه شد*

[آیه ۱۲۲] ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ؛ آنگاه که اختیار کرد وی را خدای وی، توبه داد وی را، و راه نمود وی را به نبوّت، و [وی را][3] توفیقِ آن داد*

[آیه ۱۲۳] قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ؛ گفت خدای تعالی: فرو روید از بهشت هردو آن بهم، بعضی از شما بعضی را دشمن، اگر بیاید به شما از من کتابی و بیانی، هرکه متابعت کند راهنماییِ مرا، نه گم شود و نه بدبخت شود*

۱. بادل ۲: که انگاه که ۲. بادل ۲: بنرسد ۳. افزوده براساس بادل ۲

ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ گوید که خدای تعالی وعده کرده است آن کسی را که برخواند قرآن که بی‌راه نگرداند وی را در دنیا، و بدبخت نگرداند در آخرت.

[آیه ۱۲۴] وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ؛ و هر که اعراض کند از ذکرِ من ـ یعنی قرآن ـ خود وی را بُوَد معیشتی تنگ ـ یعنی محنتِ این جهان و آن جهان ـ و حشر کنیم وی را روزِ قیامت نابینا*

[آیه ۱۲۵] قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا؛ گفت[1]: یاربّ! حشر کردی نابینا و خود بودم[2] بینا در دنیا*

[آیه ۱۲۶] قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ؛ گفت: همچنان آمد به تو آیتهای ما، و تو آن را فراموش کردی، و همچنان امروز ما ترا بگذاریم در دوزخ*

[آیه ۱۲۷] وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ؛ و همچنین جزا دهیم آن کس[3] را که اسراف کند و ایمان نیاورد به آیتهای خدای خویش، و خود عذابِ آخرت سخت‌تر و دایم‌تر از عذاب دنیا و گور*

[آیه ۱۲۸] أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ؛ و عذاب بیان نکرد ایشان را که چند هلاک کردیم از پیش ایشان، از آن گروهانی که همی رفتند در دیارِ خویش، خود اندران حجّتهاست خداوندانِ خرد را*

[آیه ۱۲۹] وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى؛ و اگر نه وعده راست که سابق شده است از خدای تو اندر تأخیرِ عذاب، لازم شد عذاب در دنیا، و اجلی نام نهاده*

چنان که قرون پیشین را بود، یعنی اگر نه آنستی که ایشان[4] را تأخیر می‌کند تا

۱. بادل ۲: گوید ۲. بادل ۲: بودم + ما ۳. بادل ۲: کسی ۴. بادل ۲: وگرنه ایشان را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

اجلِ مسمّی.

[آیه ۱۳۰] فَاصْبِرْ عَلٰی مٰا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ اَلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهٰا وَمِنْ اٰنٰآیِ اَلَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرٰافَ اَلنَّهٰارِ لَعَلَّكَ تَرْضیٰ؛ صبر کن بر آنچه ایشان همی گویند[1]، و تسبیح کن به ثنا گفتن بر خدای خویش از پیش برآمدنِ آفتاب ـ یعنی نمازِ بامداد ـ و از پیش فرو شدن ـ یعنی نمازِ دیگر ـ و از ساعتهای شب نماز کن ـ یعنی نمازِ خفتن ـ و کناره‌های روز ـ یعنی نمازِ پیشین و نماز شام ـ تا مگر خشنود شوی به شفاعت*

و این دو نماز از بهرِ آن به اطراف منسوب کردند که نمازِ پیشین در کنارهٔ اوّل باشد از روز، و در اول کنارهٔ آخر باشد از شب. پس این دو نماز در دو طرف باشد. و نمازِ شام به نزدیكِ طرفِ آخر باشد از روز. از بهرِ این گفت: وَأَطْرٰافَ اَلنَّهٰارِ، تا مگر خشنود شوی به شفاعت.

[آیه ۱۳۱] وَلاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْكَ اِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ اَزْوٰاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ اَلْحَیٰوةِ اَلدُّنْیٰا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَیْرٌ وَأَبْقیٰ؛ و منگر به آن چیزی که ما داده‌ایم گروهانی مختلف را از ایشان از زینتِ حیاتِ دنیا، تا فتنه کنیم ایشان را اندر آن، و روزیِ خدایِ تو بهتر و پاینده‌تر*

[آیه ۱۳۲] وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهٰا لاٰ نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعٰاقِبَةُ لِلتَّقْویٰ؛ و بفرمای اهلِ خویش را نماز، و صبر کن بر آن که ما از تو نخواهیم هیچ روزی، و ما همی روزی دهیم[2] ترا، و عاقبتِ نیکو اهلِ تقوی را است*

هشام بن عروه گوید که چون عُروه آن زینتی دیدی که به نزدیكِ سلطانان بودی دو سرای خویش شدی و گفتی: لاَ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْكَ... تا آخرِ آیت، آنگاه آواز دادی:

۱. بادل ۲: می‌گویند ۲. بادل ۲: همی دهیم روزی

اَلصَّلٰوة، و در نماز ایستادی. و هرگاه که بکر بن عبدالله را آفتی رسیدی، گفتی: برخیز تا نمازِ شام کنیم. و بدین فرموده است خدای رسولِ خویش را.

[آیه ۱۳۳] وَقٰالُوا لَوْلاٰ یَأْتِینٰا بِاٰیَةٍ مِنْ رَبِّهِ اَوَ لَمْ تَأْتِهِمْ بَیِّنَةُ مٰا فِی اَلصُّحُفِ اَلْأُولیٰ؛ و گفتند مشرکان: چرا نیارد به ما محمّد آیتی از خدای خویش؟ ای نیامده است به ایشان حجّت و بیانِ آن چیز که[1] در کتابهای پیشین است؟ که ایشان از ما آیتها خواست، چون بدادیم آن ایشان را کافر شدند، ایشان را هلاك کردیم، چه ایمن باشند این قوم که حالِ ایشان نیز همچون حالِ پیشینیان باشد*

[آیه ۱۳۴] وَلَوْ اَنّٰا اَهْلَكْنٰاهُمْ بِعَذٰابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقٰالُوا رَبَّنٰا لَوْلاٰ اَرْسَلْتَ اِلَیْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ اٰیٰاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزیٰ؛ و اگر ما ایشان را هلاك کردیمی به عذابی از پیشِ محمّد ـ علیه‌السّلام ـ گفتندی: ای خدای ما چه بودی که فرستیدی به ما رسولی، تا ما را بخواندی، تا[2] متابعت کردیمی حجّتهای تو پیش از آن که خوار و فضیحت گردیمی به عذاب*

[آیه ۱۳۵] قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ اَصْحٰابُ اَلصِّرٰاطِ اَلسَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدیٰ؛ بگو ای محمّد! هرکسی از ما منتظر است فرمانِ حق را، انتظار کنید که خود بدانید آن که نیاید قیامت که کیست خداوندِ راهِ راست، و کیست آن که راه یافته است با شما؟*

۱. بادل ۲: چیزی که ۲. بادل ۲: ما

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

سُورَةُ الْأَنْبِيَاء[1]

این سوره مدنی است و آیتهاش صد و دوازده است در عددِ کوفی، و صد و یازده در عددِ بصری و مدنی. و کلماتِ این سوره هزار و صد و هشت است و حروفش چهارهزار و نود و هشت است.

و اُبی بن کعب ـ رضی‌الله عنه ـ روایت کند از پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ که وی گفت: هرکه برخواند اقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُم[1]، خدای ـ عزّوجلّ ـ شمارِ قیامت بر وی آسان گرداند و سلام و مصافحت کند با وی هر پیغمبری که نامِ وی در قرآن یاد کرده است. اوّلَش:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای[2] بخشایندهٔ مهربان

[آیه ۱] اَقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ؛ نزدیك آمد مردمان را شمار کردن با ایشان به اعمالِ ایشان، و ایشان در غفلتی‌اند اعراض کرده از

۱. بادل ۲: + شرح عدد آیات و کلمات و حروف ۲. انبیاء(۲۱) ۱ ۳. بادل ۲: خداوند

اندیشه کردن در ان روز*

این آیت در شأنِ گروهی فرود آمده است که ایشان منکراند بعث را.

[آیه ۲] مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلّٰا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ؛ نیامد به ایشان پندی از خدای ایشان که آمدنِ آن مُحْدَث و نو باشد إلاّ آن را بشنوند[1]، و ایشان بازی می‌کنند[2]*

یعنی اعتبار نکنند به آنچه ایشان را همی نمایند. و حسین بن الفضل گوید که «ذکر» اینجا به معنیِ «رسول» است و دلیل بر آن، آن است که به آخرِ این می‌گوید: هَلْ هٰذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ.[3] و اگر بدین «ذکر» قرآن خواستی، گفتی: هَلْ هٰذٰا إِلاّ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ[4]. و نظیرِ این آیت چنان است که خدای تعالی می‌گوید: وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمٰا هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ،[5] یعنی محمّد صلّی‌الله علیه. پس پدید آمد بدین که «ذکر» به معنیِ «رسول» بُوَد اینجا. قوله تعالی:

[آیه ۳] لاٰهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذٰا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ؛ تباهی شده است دلهای ایشان، و پنهان مناجات همی کردند آن کسانی که کافر بودند، ای هست این محمّد مگر مردی مثلِ شما؟ ای همی قبول کنید جادویی، و شما ببینید که آن جادویی است؟*

[آیه ۴] قٰالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمٰاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ بگو: خدایِ من داند همه قولها در آسمان و زمین، و وی شنوا است و دانا است*

[آیه ۵] بَلْ قٰالُوا أَضْغٰاثُ أَحْلاٰمٍ بَلِ افْتَرٰيهُ بَلْ هُوَ شٰاعِرٌ فَلْيَأْتِنٰا بِآيَةٍ كَمٰا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ؛ بل گفتند: چیزی است نو آورده از انواعِ مختلف، بل گفتند: وی ساخته است، بل گفتند: وی شاعر است، تا بیاورد به ما آیتی اگر راست

۱. باد: نشوند؛ بادل ۲: بُشنوند (با ضم اوّل) ۲. بادل ۲: همی کنند ۳. انبیاء (۲۱)/ ۳
۴. باتوجه به آیهٔ ۳ از سورهٔ انبیاء و آیاتی چون انعام (۶) ۲۵، انفال (۸) ۳۱ و امثال آن برای توجیه بحثِ مذکور ساخته است ۵. قلم (۶۸)۵۱ـ۵۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

می‌گوید، چنان که فرستادند رسولانِ پیشین*

[آیه ۶] مٰآ اٰمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنٰاهٰآ اَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ؛ ایمان نیاورده است پیش از آن هیچ دهی[1] که ما ایشان را هلاك کرده‌ایم، ای ایشان ایمان خواهند آورد؟*

[آیه ۷] وَمٰآ اَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ اِلّٰا رِجٰالاً نُوحِيٓ اِلَيْهِمْ فَسْئَلُوٓا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ؛ و[2] نفرستادیم از پیش تو إلاّ مردانی که وحی کنند به ایشان، بپرسید علمای اهلِ کتاب را اگر چنان است که ندانید[3]*

و گروهی گفتند که «اهلِ ذکر» اهلِ قرآن است یعنی علمایی که آن دانند. چنان که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: چرا نپرسید آن چیزی[4] که ندانید که شفا به دانستنِ[6] آن باشد که بپرسی.

[آیه ۸] وَمٰا جَعَلْنٰاهُمْ جَسَداً لاٰ يَأْكُلُونَ اَلطَّعٰامَ وَمٰا كٰانُوا خٰالِدِينَ؛ و نیافریدیم ایشان را تنی چون فریشتگان[6] که نخوردند[7] طعام و نبودند در دنیا جاودان*

[آیه ۹] ثُمَّ صَدَقْنٰاهُمُ اَلْوَعْدَ فَاَنْجَيْنٰاهُمْ وَمَنْ نَشٰآءُ وَاَهْلَكْنَا اَلْمُسْرِفِينَ؛ آنگاه راست گردانیدیم ایشان را وعده که کرده بودیم، پس برهانیدیم ایشان را و آن کسانی که خواستیم، و هلاك کردیم کافران را*

[آیه ۱۰] لَقَدْ اَنْزَلْنٰآ اِلَيْكُمْ كِتٰاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ اَفَلاٰ تَعْقِلُونَ؛ و خود فرو فرستادیم به شما کتابی که اندران یادکردِ شما است، ای همی ندانید؟*

[آیه ۱۱] وَكَمْ قَصَمْنٰا مِنْ قَرْيَةٍ كٰانَتْ ظٰالِمَةً وَاَنْشَأْنٰا بَعْدَهٰا قَوْماً اٰخَرِينَ؛ و چند شکستیم[8] از دیهها که بودند ظالم، و بیافریدیم از پس ایشان قومی دیگر*

[آیه ۱۲] فَلَمّٰآ اَحَسُّوا بَأْسَنٰآ اِذٰاهُمْ مِنْهٰا يَرْكُضُونَ؛ آن وقت که بدیدند عذابِ ما اندر آن حال، از آنجا ایشان بدویدند به شتاب*

۱. بادل ۲: دیهی ۲. بادل ۲: و + ما ۳. بادل ۲: ندانند ۴. بادل ۲: چیزی + را
۵. بادل ۲: شما ندانستن ۶. بادل ۲: فرشتگان ۷. بادل ۲: نخورند ۸. باد: شکستم

[آیه ۱۳] لاٰ تَرْكُضُوا وَارْجِعُوٓا اِلىٰ مٰآ اُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسٰاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ؛ گفتند فریشتگان: مشتابید در گریختن، و باز روید بدان که شما را اندران منعم گردانیده بودند از مالها و مسکنهای شما، بُوَد که شما را بپرسند ـ یعنی از کشتنِ شما پیغمبر خویش را*

و این آیتها در شأنِ اهلِ قصور[1] فرود آمده است و آن دهی بود از دیههای یَمَن. گروهی از عرب آنجا بنشستند. خدای ـ عزّوجلّ ـ پیغمبری فرستاد به ایشان تا به خدای خواند ایشان را. ایشان وی را تکذیب کردند و وی را بکشتند، خدای ـ عزّوجلّ ـ بُخت‌نَصّر را بر ایشان مسلّط کرد تا از ایشان همی کشت. چون کشتن در میانِ ایشان بسیار شد، پشیمان شدند و به هزیمت رفتند و فریشتگان ایشان را گفتند به طریقِ استهزا: لاٰ تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا، مگریزید و به خانه‌های خویش باز روید. پس بُخت‌نَصّر از پیِ ایشان درایستاد و ایشان را می‌کشت، و منادی شنید از آسمان: یٰا لَثٰارٰاتِ الأَنبیاء! بیایید تا ببینید کینهٔ پیغمبران. چون آن دیدند، اقرار کردند به گناهِ خویش، آنگاه که سود نداشت ایشان را اقرار کردن.

[آیه ۱۴] قٰالُوا يٰاوَيْلَنٰآ اِنّٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ؛ گفتند ویل باد بر ما که ما بودیم ظالمان*

[آیه ۱۵] فَمٰا زٰالَتْ تِلْكَ دَعْوٰيهُمْ حَتّٰى جَعَلْنٰاهُمْ حَصِيداً خٰامِدِينَ؛ پس همواره این دعا می‌خواندند بر خویشتن تا آنگاه که گردانیدیم ایشان را درودِه به شمشیر، چنان که کشت ندروند، چنان که آتشی فرو میرد*

[آیه ۱۶] وَمٰا خَلَقْنَا اَلسَّمٰآءَ وَالْاَرْضَ وَمٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ؛ و نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه میانِ ایشان است به بازی و باطل*

[آیه ۱۷] لَوْ اَرَدْنٰآ اَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا اِنْ كُنّٰا فٰاعِلِينَ؛ اگر خواستیمی که بگرفتمی لهوی ـ یعنی زن و فرزند ـ مگرفتمی آن را از نزدِ خویش، اگر بودیمی کردگاران*

۱. بادل ۲: در شأنِ قصور

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۱۸] بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ؛ بل ما بیفکنیم حق را بر باطل تا دماغِ وی بکوبد، پس اندران حال آن را بینی هلاك شده، و شما را باد ویل، از آن صفت که همی گویند خدای را*

[آیه۱۹] وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ؛ و وی راست هرکه در آسمانها و زمین است و از آن که نزدِ وی استکبار نکنند از عبادتِ وی، و باز نمانند از ان*

[آیه۲۰] يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ؛ تسبیح همی کنند وی را شب و روز، سست نشوند و سیر نشوند*

[آیه۲۱] أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ؛ ای فرا گرفته‌اند خدایانی از زمین که ایشان مرده زنده کنند و خلق آفرینند؟*

[آیه۲۲] لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ؛ اگر بودی در آسمان و زمین خدایانی جز از خدای، خراب شدی آسمان و زمین، پاك و منزّه خدای است خداوندِ ملكِ عظیم از آنچه ایشان صفت همی کنند*

دو خدای بودن مستحیل است از بهرِ آن که عاجز بودندی از مخالفتِ یگدیگر از نگاهِ داشتنِ مُلکتِ خویش عاجز بودندی، و اگر قادر بودندی بر آن، هریکی از ایشان مقهور بودندی. و هرکه در ذاتِ خویش مقهور بُوَد مملکتِ وی خراب بُوَد. و این آیتْ تنبیهی است از خدای ـ عزّوجلّ ـ بر طریقِ عقلی در دلالتِ توحید.

[آیه۲۳] لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ؛ نپرسند وی را از آنچه همی کند که بر او امر و نهی نیست و ایشان را بپرسند از آنچه کنند*

[آیه۲۴] أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هٰذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ؛ بل فراگرفته‌اند از دونِ وی خدایانی، بگو: بیارید برهانِ خویش را بر آن. این است خبرِ آن

گروهانی که با من‌اند یعنی ایشان را خبر دهند[1] و خبرِ آن اُمّتانی که از پیشِ من بوده‌اند، بل بیشتریِ از ایشان همی ندانند آنچه حق است. پس ایشان مُعرض‌اند از قرآن*

[آیه۲۵] وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ و نفرستادیم از پیشِ تو رسولی مگر که وحی همی کردند به وی، خود نیست خدای الّا من، مرا پرستید*

[آیه۲۶] وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ؛ و گفتند ـ یعنی خُزاعه ـ: بگرفته است خدای تعالی فرزندی، منزّه است، بل ایشان بندگانی‌اند گرامی کرده*

[آیه۲۷] لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ؛ سبقت نکنند بر وی به قول، و ایشان به فرمانِ وی کار کنند*

[آیه۲۸] يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ؛ داند آنچه در پیشِ ایشان است و آنچه از پسِ ایشان است[2] و شفاعت نکنند الّا آن کسی[3] که خدای وی را پسندیده باشد، و ایشان از بیمِ خدای ترسان باشند*

[آیه۲۹] وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰالِمِينَ؛ و هر که گوید از ایشان که من خدایم از دونِ وی، آن بود که جزا دهیم وی را دوزخ، همچنان جزا دهیم ظالمان را*

[آیه۳۰] أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنٰاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؛ ای همی ندانند[4] آن کسانی که کافر شده‌اند که آسمانها و زمین چون یك چیز بودند پیوسته، بگشادیم آنگاه ایشان را از یکدیگر، و کردیم از آب هر چیزی که زنده است ای ایمان نیارند ایشان[5]*

۱. بادل ۲: خبر دهد ۲. بادل ۲: «است» ندارد ۳. بادل ۲: کسی ٭ را
۴. بادل ۲: همی ندانید ۵. بادل ۲: نیارید به ایشان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مجاهد گوید که آسمان یك طبقه بود خدای ـ عزّوجلّ ـ آن را از یگدیگر بگشاد و هفت آسمان گردانید. و زمینها یك طبقه بود خدای آن را از یگدیگر بگشاد و هفت زمین گردانید.

[آیه۳۱] وَجَعَلْنَا فِی ٱلْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجاً سُبُلاً لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ؛ و بیافریدیم در زمین کوههای ثابت تا نگرداند ایشان را، و بیافریدیم در آن کوهها راهها و گذرها، تا مگر ایشان راه یابند*

[آیه۳۲] وَجَعَلْنَا ٱلسَّمَآءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ ءَایَاتِهَا مُعْرِضُونَ؛ و بیافریدیم آسمان را سقفی نگاه داشته، و کافران از حجّتهای آن مُعْرِض‌اند*

[آیه۳۳] وَهُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلَّیْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ فِی فَلَكٍ یَسْبَحُونَ؛ و اوست[1] آن کس که بیافریده است شب و روز، و آفتاب و ماه، هریکی از ایشان[2] در فلكِ خویش می‌رود و فلكْ گردشگاهِ کواکب باشد*

[آیه۳۴] وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ أَفَاِئِنْ مِتَّ فَهُمُ ٱلْخَالِدُونَ؛ و ندادیم هیچ آدمی از پیشِ تو جاودانی در دنیا، اگر ترا اجلی[3] دررسد، ایشان جاودان خواهند ماند؟*

و این از بهرِ آن گفت که مشرکان گفتند: ما چشم همی داریم تا وی بمیرد نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ ٱلْمَنُونِ.[4]

[آیه۳۵] كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَیْرِ فِتْنَةً وَإِلَیْنَا تُرْجَعُونَ؛ هر تنی بچشد مرگ، و بیازماییم شما را به شرّ و خیر آزمودن شما را، و به ما بُوَد مرجعِ شما*

[آیه۳۶] وَإِذَا رَآكَ ٱلَّذِینَ كَفَرُوٓا إِنْ یَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِی یَذْكُرُ ءَالِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ هُمْ كَٰفِرُونَ؛ و چون ببینند ترا آن کسانی که

۱. باد: و او اوست ۲. بادل ۲: هریکی ایشان ۳. بادل ۲: اجل ۴. الطور (۵۲) ۳۰

کافر شده‌اند[1]، نگیرند حدیثِ تو إلاّ استهزا، یگدیگر را گویند: این است که یاد می‌کند[2] خدایانِ شما را، و ایشان به یادکردِ خدای، یعنی به ایمانِ ایشان‌اند که کافر شده‌اند*

[آیه۳۷] خُلِقَ ٱلْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِیكُمْ ءَایَاتِی فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ؛ آفریده‌اند مردم را از شتاب‌زدگی، زود بُوَد که بنمایم شما را آیتهای خویش، شتاب مکنید*

و این جواب آن است که همی گفتندی: به درستیِ گفتارِ خویش حجّتی بیار، و این عذاب که وعده می‌کنی بیار. خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: خُلِقَ ٱلْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ.

سعید بن جُبَیر گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ کالبدِ آدم بیافرید و روح در وی بیافرید، چون جسمِ وی زنده شد به میوه‌های بهشت درنگریست، چون به میانِ تنِ وی رسید آرزوی طعامش کرد پیش از آن که روح به پایهای وی رسید وی را شتاب گرفت، بجست[3] که میوه بگیرد از ان میوه‌های بهشت. این است معنی آیت که یاد کردیم.

و مجاهد گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ آدم را بیافرید در آخرِ روزِ آدینه، پیش از آن‌که آفتاب فرو رفت و خلقتِ وی تمام گشته بود به زودی. از بهرِ این گفت: خُلِقَ ٱلْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ؛ أیْ فِی عَجَلَةٍ. و بوعبید گوید: «عَجَل» گِل بُوَد به زبانِ حِمْیَر. بر این معنی گفت: مِنْ عَجَلٍ، أیْ مِنْ طِینٍ.

[آیه۳۸] وَیَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَٰدِقِینَ؛ و می‌گویند: کی بُوَد تحقیقِ این وعده، یعنی قیامت و عذاب؟ اگر چنان است که شما راستگویان‌اید*

[آیه۳۹] لَوْ یَعْلَمُ ٱلَّذِینَ كَفَرُوا حِینَ لَا یَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ؛ اگر بدانند آن کسانی که کافر شده‌اند آن وقتی که بازندارند از رویهای خویش آتشی، و نه از پُشتهای خویش تازیانه، و نه ایشان را یاری کنند*

[آیه۴۰] بَلْ تَأْتِیهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا یَسْتَطِیعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ؛ بل

۱. بادل ۲: شدند ۲. باد: یاد مکنید ۳. بادل ۲: نخواست

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

به ایشان آید قیامت ناگاه، متحیّر گرداند ایشان را، پس نتوانند آن را از خویش بازداشتن، و نه ایشان را مهلت دهند*

[آیه ۴۱] وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ؛ و خود استهزا کردند به رسولانی از پیش تو. پس فرود آمد به آن کسانی که استهزا کرده بودند از ایشان آنچه ایشان بدان استهزا کردند*

[آیه ۴۲] قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحْمَٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ؛ بگو که نگاه دارد شما را به شب و روز از عذابِ خدای، بل ایشان از یادکردِ خدای ایشان مُعْرِض‌اند*

[آیه ۴۳] أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ؛ ای ایشان را خدایانی است که بازدارد ایشان را از عذاب جز[1] از ما؟ نتوانند که نصرت کنند خویشتن را، و نه ایشان را از ما نگاه دارند*

[آیه ۴۴] بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي ٱلْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ ٱلْغَالِبُونَ؛ بل آن است که منفعت داده‌ایم ایشان را در دنیا، و پدرانِ ایشان را، تا دراز گردیده است برایشان عُمر. آی همی نبینند که زمین را بکاهانیم از اطرافِ آن؟ آی ایشان‌اند غالب با ما؟!*

[آیه ۴۵] قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِٱلْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ؛ بگو ایشان را که خود شما را همی ترسانیم به وحی، و نشنود کرّانْ دعا، آنگاه که ایشان را بترسانند*

[آیه ۴۶] وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ؛ و اگر به ایشان رسد پاره‌ای از عذابِ خدایِ تو، خود گویند ایشان: ویل باد بر ما، خود ما بودیم ظالمان*

[آیه ۴۷] وَنَضَعُ ٱلْمَوَازِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ؛ و بنهیم[2] ترازوهای عدل

۱. بادل ۲: جزا ۲. بادل ۲: و نهیم

روزِ قیامت، و ستم نکنند بر هیچ کسْ چیزی، و اگر باشد مثقالِ حبّه از سپندان، حاضر آریم آن را، و کفایت باشیم ما شمار کردنِ خلق را ـ یعنی جزای ایشان توانیم دادن*

و در خبرها آمده است که داود ـ علیه‌السّلام ـ از خدای ـ عزّوجلّ ـ خواست که ترازو به وی نماید، چون وی ترازو بدید از هُش برفت از هولِ آن. آنگاه به هُش بازآمد[1] و گفت: یاربّ! که طاقت دارد که این را پُر کند از حسنات. خدای تعالی گفت که من از بنده‌ای خشنود شوم آن را پُر کنم بر یك خرما که بدهد ـ یعنی به ثوابِ یك خرما.

و اما آن که خدای تعالی می‌گوید: فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَزْنًا[2] مخالفت نیست این را در ظاهر. از بهرِ آن که معنیِ این آیت آن است که مقداری نبود آن کسانی را که کافر شده‌اند.

و پس ازین خدای ـ عزّوجلّ ـ صفت [کرد][3] بسیاری از پیغمبران، و آنچه ایشان را پیش آمده است از محنتها که از مخالفانِ خویش همی دیدند، تا پیغمبر را ـعلیه‌السّلامـ زیادتْ ثقتی باشد به آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را نصرت دهد بر کافران، و عاقبتِ کارِ وی محمود باشد در دنیا و آخرت.. و ابتدا کرد به قصّهٔ موسی و هارون ـ علیهما السّلام ـ بر اختصار که تفصیلش رفته است از پیش، و گفت:

[آیه ۴۸] وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ؛ و خود عطا دادیم موسی را و هارون را کتابی که فرق کند میانِ حق و باطل، و روشنایی و یاد کردی پرهیزکاران را*

[آیه ۴۹] ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِٱلْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ؛ آن کسانی که بترسند از خدای خویش به غیب، و ایشان از قیامت ترسان[4] باشند*

[آیه ۵۰] وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ؛ و این قرآن ذکری است

۱. بادل ۲: بازآید ۲. الکهف (۱۸) ۱۰۵ ۳. باد، بادل ۲: ندارد ۴. بادل ۲: و + ترسان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

مبارك، فرو فرستاديم آن را، آی شما او را[1] انکار همی کنید[2]؟*

[آیه ۵۱] وَلَقَدْ آتَيْنَآ إِبْرٰهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عٰالِمِينَ؛ و خود بدادیم ابراهیم را ـ علیه‌السّلام ـ توفیقِ صلاح از پیش از آن که بزرگ شد، و ما بودیم به وی[3] دانا که وی از اهلِ نبوّت است*

[آیه ۵۲] إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عٰاكِفُونَ؛ آنگاه که وی گفت پدرِ خویش را قومِ خویش را، چیست این صورتها که شما به عبادتِ آن مقیم ایستاده‌اید*

[آیه ۵۳] قَالُوا وَجَدْنَآ آبَآءَنَا لَهَا عٰابِدِينَ؛ گفتند: ما یافتیم پدرانِ خویش را که آن را می‌پرستیدند*

[آیه ۵۴] قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَآؤُكُمْ فِي ضَلٰالٍ مُّبِينٍ؛ گفت: خود شما بودید و پدرانِ شما در بیراهیِ ظاهر*

[آیه ۵۵] قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللّٰاعِبِينَ؛ گفتند: آی آوردی به ما چیزی که آن حق است یا تو از بازی‌کنندگانی؟*

[آیه ۵۶] قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلىٰ ذٰلِكُم مِّنَ الشّٰاهِدِينَ؛ گفت: آری خدای شما خدای آسمانها و زمین است آن که آن را آفریده است و من بر آن[4] از جملهٔ گواهانم*

[آیه ۵۷] وَتَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ؛ و بخدای که من حیلتی سازم در هلاكِ بُتانِ شما، پس از آن که شما برگردید*

مجاهد گوید که وی این سخن با خویشتن می‌گفت در سِر، و هیچ‌کس نشنید مگر مردی که پس از آن سرِّ وی افشا کرد، و گفت: سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرٰاهِيمُ.[5]

۱. بادل ۲: آن را ۲. بادل ۲: کنند ۳. یاد: بودم بودی ۴. بادل ۲: بر او
۵. الانبیاء (۲۱) ۶۰

سُدّی گوید که ایشان را عیدی بودی هر سالی، چون از عید بازآمدندی نخست در نزدیکِ اصنام رفتندی و ایشان را سجود کردندی، آنگاه به خانه‌های خویش رفتندی. و چون وقتِ عیدِ ایشان درآمد، آن سال پدر و مادرِ ابراهیم وی را گفتند: یا ابراهیم! اگر تو به عیدِ ما آیی دوست داری عیدِ ما. پس ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ برخاست و با ایشان برفت و پاره‌ای برفت خویشتن را بیفکند در راه، و گفت: إِنِّي سَقِيمٌ[1]؛ من بیمارم و پایهای من درد می‌کند، تا ایشان وی را بگذاشتند[2]، و نماند از ایشان مگر ضُعَفای ایشان، و وی ندا کرد: تَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِين. ایشان این بشنیدند و برفتند. ابراهیم بازگردید و آمد به درِ بتخانه، صفّه‌ای دید بزرگ، و در پیشِ وی[3] بُتی نهادهٔ بزرگ، گرد بر گردِ وی بُتان نهاده کهتر از ان. و همچنان در پیشِ هر بتی، بتیِ دیگر نهاده کهتر از ان؛ به تدریج تا آخرِ صفّه. و پیش ایشان طعام بسیار نهاده تا ایشان آن را [به][4] بَرَکه کنند و بر آن آفرین کنند بر رغمِ ایشان، و مردان چون از عید بازآیند آن طعام خورند. ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ چون آن دید، ایشان را گفت به طریقِ استهزا: بخورید. ایشان جواب ندادند، گفت: مَالَكُم لَا تَنْطِقُونَ[5]، چه بوده است شما را که سخن نمی‌گویید.[6] وی برگردید بر ایشان، و ایشان را همی شکست و به تبری که داشت تا آنگاه که از ایشان هیچ نماند مگر بُتِ مهین. و آنگاه برفت و تبر در گردنِ وی افکند تا ایشان را به وی حواله[7] کند چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت:

[آیه ۵۸] فَجَعَلَهُمْ جُذٰاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ؛ پس ایشان را بکرد پاره پاره، مگر بزرگی را از ایشان، تا مگرایشان به وی رجوع کنند*

[آیه ۵۹] قَالُوا مَن فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَآ إِنَّهُ لَمِنَ الظّٰالِمِينَ؛ گفتند: که کرد این با خدایانِ ما، خود وی از جملهٔ ظالمان است*

[آیه ۶۰] قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرٰاهِيمُ؛ گفتند: شنیدیم از جوانی که ایشان را یاد کرد به استهزا، وی را گویند: ابراهیم ـ [یعنی][8] پنداریم که وی کرده

۱. الصافات (۳۷) ۸۹ ۲. بادل ۲: بگذاشتند ۳. بادل ۲: آن ۴. افزوده از بادل ۲
۵. الصافات (۳۷) ۹۲ ۶. بادل ۲: نمی‌گویند ۷. بادل ۲: حوالت ۸. افزوده از بادل ۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

است*

[آیه ۶۱] قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ؛ گفتند: بیاورید وی را به دیدارِ مردمان، تا مگر گواهی دهند که وی کرده است و حاضر باشند عقوبتِ وی را*

[آیه ۶۲] قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؛ گفتند: ای تو کرده‌ای این به خدایانِ ما ای ابراهیم؟*

[آیه ۶۳] قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ؛ گفت: بل کرده است آن مهترِ ایشان از خشمِ ایشان، بپرسید از ایشان اگر چنان است که سخن همی گویند تا شما را خبر دهند کِه کرده است*

و روایت کرده‌اند از کسانی که وقف کنند بر «بَلْ فَعَلَهُ»، معنیش آن بُوَد که «کرد آن کس کرد»، آنگاه ابتدا کند و اشارت کند و گوید: كَبِيرُهُمْ هَذَا»، مهترِ ایشان این است. آنگاه گفت: بپرسید از ایشان تا عاجز هستند از سخن گفتن. اگر از سخن گفتن عاجز باشند، بدانید[1] که از دیگر فعلها عاجزتر باشند.

پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گوید که هرگز ابراهیم دروغ نگفت مگر سه جای. [هر سه][2] از فرمانِ خدای ـ عزّوجلّ ـ بود: یکی آن که گفت: إِنِّي سَقِيمٌ.[3] و دیگر گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُم. سه دیگر آن که گفت ساره را که این خواهرِ من است. و بدان محال نباشد که خدای ـ عزّوجلّ ـ رسولی را یا بنده‌ای را دستوری دهد تا چیزی گوید برخلافِ حقیقت، خواهد که آن را حجّت کند بر قومِ خویش، و تنبیه کند ایشان را بر خطا[ی] ایشان. چنان که یوسف ـ علیه‌السّلام ـ منادی خویش را فرمود تا گفت: أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ[4]، و ایشان دزدان نبودند بحقیقت، ولیکن خدای ـ عزّوجلّ ـ خواست که حجّت بر ایشان اقامت کند بر سبیلی که بر سابقِ علمِ وی رفته بود.[5]

۱. بادل ۲: بدانند ۲. افزوده براساس بادل ۲ ۳. الصافات (۳۷) ۸۹ ۴. یوسف (۱۲) ۷۰
۵. بادل ۲: برفته بود

پس چون ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ این سخن گفت، ایشان به خِرَدِ خویش بازشدند چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را خبر داد و گفت:

[آیه ۶۴] فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ؛ پس به دلِ خویش بازگشتند، فکر کردند و گفتند قومِ خویش را که شما ظالمان‌اید [که][1] از ابراهیم می‌پرسید[1] که این کِه کرده است و الههٔ شما حاضر، از ایشان بپرسید*

گروهی گفتند: شما ظالمان‌اید به آن که بُتانِ خُرد می‌پرستید[3] به این بُتِ مهین.

[آیه ۶۵] ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ؛ پس ایشان بازگردیدند بر سرهای خویش، خود دانسته که ایشان سخن نگویند*

[آیه ۶۶] قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ؛ گفت ابراهیم: ای همی پرستید از دونِ خدای آن چیزی[4] که شما را سود نکند هیچ چیز، و زیان ندارد شما را*

[آیه ۶۷] أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ کراهیت به او شما را و آن را که شما می‌پرستید از دونِ خدای تعالی، ای همی ندانید*

چون حجّت بر ایشان لازم گردید[5]، جوابی نداشتند، خواستند که وی را به طریقِ قهر و غلبه از خویشن بازدارند، [قوله تعالی][6]:

[آیه ۶۸] قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ؛ گفتند بسوزید تا پاره شود چنان که خدایانِ شما را پاره کرده است، و یاری کنید خدایانِ خویش را اگر شما خواهید نصرت کردنِ ایشان*

ابن عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گوید: آن کسی که ایشان را اشارت کرد، مردی بود

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. باد: می‌پرستند ۳. بادل ۲: بتانی خرد همی پرستید
۴. بادل ۲: چیزی + را ۵. بادل ۲: کردند ۶. افزوده براساس بادل ۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ازجملهٔ کُردان[1]، خدای تعالی وی را به زمین فرو بُرد، و به زمین فرو می‌رود تا قیامت. و گفته‌اند که نامِ آن مرد هیزن بود.

پس چون نمرود دل بر آن نهاد که ابراهیم را ـ علیه‌السّلام ـ بسوزد، وی را بازداشتند در خانه‌ای، و بنایی بساختند همچون حظیره‌ای. و چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ خبر داد از ایشان که گفتند: قَالُوا ٱبْنُوا لَهُ بُنْيَاناً فَـٱلْقُوهُ فِي ٱلْجَحِيمِ[2]. آنگاه هیزمِ بسیار جمع کردند تا آنجا که کسی از ایشان بیمار شدندی، نذر کردی که اگر خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را عافیت فرستد هیزم گرد کند ابراهیم را. و بودی که زنی را حاجت بودی به خدای تعالی، نذر کردی که اگر آن حاجت یابد، چندین و چندین هیزم جمع کند آن را تا ابراهیم را بر آن بسوزند[3]. و بدان مزد بپوشیدندی در دینِ خویش. و همچنان هیزم جمع می‌کردند تا آنگاه که بسیار شد و یك ماه در ان جمع کردن روزگار شد، آنگاه آن را آتش بزدند از هر جایی، و آتش قوّت گرفت تا اگر مرغی بدان بگذشتی[4] در هوا بسوختی از گرمیِ آن. آنگاه ابراهیم را ـ علیه‌السّلام ـ بگرفتند وبر سرِ آن بنیان بردند و وی را بند برنهادند. آنگاه منجنیقی بساختند و وی را با بند و غُل در آن منجنیق نهادند. آسمان و زمین و فریشتگان بانگ کردند و جملهٔ خلقِ خدای مگر جنّ و انس همه چون آن بدیدند بانگ کردند و گفتند: یارب! هیچ‌کس نیست اندر زمین که ترا می‌پرستد غیر از ابراهیم، ما را دستوری ده تا وی را نصرت کنیم. خدای ـ عزّوجلّ ـ گفت: اگر از شما یاری خواهد و شما را خواند دستوری دادم شما را که وی را یاری دهید، و اگر یاری از من خواهد و مرا خواند من اولیترم بر آن که وی را نصرت کنم، وی را به من بازگذارید.

و چون خواستند که وی را بیندازند فریشته‌ای [که] خازن آبها بود، گفت وی را: اگر خواهی تا آب را بر این آتشِ ایشان گمارم تا آتش بنشاند. و خازنِ بادها بیامد و گفت وی را: اگر خواهی باد را بر این آتش گمارم تا آن را پراکنده کند و نیست کند.

۱. باد: کردن + بود ۲. الصافات (۳۷) ۹۷ ۳. بادل ۲: سوزند ۴. بادل ۲: بگدشتی
۵. افزوده براساس بادل ۲

ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ گفت: مرا به شما هیچ حاجت نیست، آنگاه سر برداشت به آسمان، وگفت: أَنْتَ ٱلْوَاحِد فِي ٱلسَّماء وأَنَا ٱلْوَاحِد فِي ٱلأَرْض؛ تو یك خدایی بر آسمان، و من در زمین یکی‌ام که ترا می‌پرستم و غیر از من ترا هیچ‌کس نمی‌پرستد، حَسْبُنَا[1] ٱللهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ[2].

و در بعضی از روایات آمده است که چون ایشان وی را ببستند محکم[3]، تا وی را در آتش اندازند[4]، ابراهیم گفت: لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبَّ ٱلْعَالَمِينَ لَكَ ٱلْحَمْدُ وَلَكَ ٱلْمُلْكُ لاَ شَرِيكَ لَكَ. ایشان وی را از منجنیق بینداختند، جبرئیل پیش وی آمد در هوا، و گفت: یا ابراهیم! ترا هیچ حاجت نیست؟ ابراهیم گفت: امّا إِلَيْكَ فَلاَ؛ به تو نه مرا هیچ حاجت. جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ گفت: پس از خدایِ خویش خواه. ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ گفت: حَسْبِي مِن سُؤَالِي عِلمه بحَالِي؛ تمام است مرا از خواستنِ آن که حالِ من همی داند. خدای تعالی گفت:

[آیه ۶۹] قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلاَمًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ؛ گفتیم ما آتش را: بباش سرد با سلامت بر ابراهیم●

[آیه ۷۰] وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ ٱلأَخْسَرِينَ؛ و خواستند که با وی مکری کنند ایشان را کردیم از آن زیانکارترینان●

ابن عبّاس گوید که اگر خدای ـ عزّوجلّ ـ نگفتی: وَسَلاَماً عَلَى إِبْرَاهِيم، بمردی از سردیِ سرما. و آن روز هیچ آتش نماند در جهان، إِلاّ که بمُرد، پنداشت که این خطاب وی راست.

سُدّی گوید که فریشتگان بیامدند و ابراهیم را به زمین نشاندند بی‌آزار، و چشمهٔ آب دید و نرگس و گلِ سرخ آنجا رسته.

کَعْب ٱلأَحْبار گوید: نسوخت آتش از ابراهیم مگر آن بندها که بر وی بود. و در

۱. باد، بادل ۲: حسبی ۲. آل عمران (۳) ۱۷۳ ۳. بادل ۲: محکم ببستند
۴. بادل ۲: افکنند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ان جایگاه بماند ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ هفت روز. و مهنال بن عمرو گوید که ابراهیم‌الخلیل ـ صلوات‌الله علیه ـ گفت که هرگز هیچ روزگار بر من نگذشت[1] که من اندران متنعّم‌تر بودم از آن که در ان هفت روز.

و محمّد بن اسحاق بن یسار گوید که خدای ـ عزّوجلّ ـ فریشتهٔ ظل بفرستاد در صورتِ ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ تا به نزدیكِ وی بنشست تا وی را اُنسی بودی با وی. خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را پیراهنی فرستاد از حریرِ بهشت. و جبرئیل ـ علیه‌السّلام ـ آمد به نزدیكِ وی، و گفت: یا ابراهیم! خدای تو می‌گوید: آی ندانستی که آتش زیان ندارد دوستانِ ما را؟

آنگاه نمرود از بامِ کوشكِ بلند که وی را بود، بنگریست، ابراهیم را دید نشسته در مرغزاری، و آن فریشته به نزدیكِ وی، و گرد بر گردِ وی آتش، که آن همه را می‌سوخت. نمرود بانگ کرد و گفت: یا ابراهیم! بزرگ است خدای تو که قدرتِ وی بدان رسیده است که حایل افکنده است میانِ تو و میانِ این که من می‌بینم[2] تا ترا زیان ندارد. ای ابراهیم! توانی که از اینجا بیرون آیی؟ گفت: آری. ابراهیم برخاست و می‌رفت تا آنگاه که از آنجا بیرون آمد. چون بیرون آمد، گفت: یا ابراهیم! آن مرد که بود که با تو دیدم در مثلِ صورتِ تو؟ گفت: آن مَلَك الظّل بود فریشته[ای] که موکّل باشد بر سایه، و خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را فرستاده بود تا مرا مونسی باشد.

نمرود گفت: ای ابراهیم! من می‌خواهم که قربانی کنم از بهرِ خدایِ تو از آنچه دیدم از قدرت و عزّتِ وی در آنچه با تو کرد از بهرِ آن که گفتی که من نپرستم مگر وی را. و من چهار هزار گاو بکشم و قربان کنم از بهرِ وی. ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ گفت که خدای ـ عزّوجلّ ـ نپذیرد[3] از تو مادام که تو بر دینِ خویش باشی تا آنگاه که تو از آن برگردی و به دینِ من آیی. گفت: یا ابراهیم! نتوانم که مُلکتِ خویش بگذارم، ولیکن من این قربان کنم. پس نمرود قربان کرد و از رنجه داشتنِ ابراهیم بازایستاد.

و ابوهریره گوید که نیکوترینِ آن که پدرِ ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ گفت، آن بود که

۱. بادل ۲: نگذشت ۲. بادل ۲: همی بینم ۳. بادل ۲: نپذیرد

چون دید که ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ نجات یافت از آتش، گفت: نعم اَلْرَبّ رَبّكَ یا اِبْرٰاهِیم. گفت: نیکا خدایا که خدای تو است یا ابراهیم.

ابو هریره ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت که هیچ‌کس را به روی زمین [آن روز][1] از آتش انتفاع نبود، و آتش آن روز هیچ نسوخت مگر وثاق، و هیچ چیز نبود از جَمندگان إلاّ که آتش فرو کُشتند آن روز، مگر وَزَغه ـ یعنی کَرْباسُو ـ و از بهرِ آن بود که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ فرمود تا آن را بکُشند. و چنین گفتند که ابراهیم در آتش افکندند و وی شانزده ساله بود و اسحاق را ذبح کردند و وی هفت ساله بود و ساره که اسحاق را ـ علیه‌السّلام ـ بزاد، نود ساله بود، و از بیتِ ایلیا تا آنجا که مِذْبحِ اسحاق بود دو میل بود، و چون ساره بدانست آنچه به اسحاق خواسته بودند دو روز بزیست روزِ سیوم بمرد.

و این که یاد کردیم از قصّهٔ ابراهیم، آن است که خدای تعالی می‌گوید: یٰا نٰارُکُونِی بَرْداً وَسَلاٰماً عَلیٰ إِبْرٰاهِیم.

[آیه ۷۱] وَنَجَّیْنٰاهُ وَلُوطاً اِلَی الْاَرْضِ الَّتِی بٰارَکْنٰا فِیهٰا لِلْعٰالَمِینَ؛ و برهانیدیم وی را از نمرود، و لوط را بدان زمین آوردیم که آن مبارك کرده‌ایم خلق را اندران ـ یعنی زمینِ شام*

اُبیّ بن کَعْب گوید که از بهرِ آن مبارك خواند آن را که هیچ آب نیست در زمین که آن خوش است إلاّ که آن آب از زیرِ صخرهٔ بیت‌المقدس بیرون می‌آید. و چنین گفته‌اند که حَشْر آنجا خواهد بود، و عیسی بن مریم که از آسمان فرود آید به آن زمین فرود آید، و دجّال آنجا هلاك شود.

و عمر بن خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ گفت کعب را: چرا به مدینه نیایی؟ نوشت[3] که آن هجرتگاهِ پیغمبر است علیه‌السّلام و جایگاه قبر وی است. گفت من می‌یابم در آن کتابی که خدای ـ عزّوجلّ ـ فرو فرستاده است که شام گنجِ خدای است ازجملهٔ زمین،

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. الانبیاء (۲۱) ۶۹ ۳. بادل ۲: نبشت

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و آنجاست گنجِ وی از جملهٔ بندگان وی.

و محمّد بن اسحاق گفت که چون خدای ـ عزّوجلّ ـ ابراهیم را از آتش برهانید و گروهی از قومِ وی ایمان آوردند به وی، و از نمرود و قومِ وی می‌ترسیدند. یکی از آن لوط بود ـ علیه‌السّلام ـ و یکی ساره رضی‌الله عنهـا. و لوط علیه‌السّلام برادرزادهٔ ابراهیم بود وَ هُوَ لُوط بن هاران بن مارخ. و ایشان را برادری دیگر بود نامِ وی تاحور پدرِ بتویل، و بتویل پدرِ لابان و ربقا [بود، و ربقا][1] بنت بتویل زنِ اسحاق بن ابراهیم علیهماالسّلام بود و مادرِ یعقوب علیهماالسّلام بود. و لابان را دو دختر بود: لیا و راحیل، که هردو زنِ یعقوب بودند نه آن هاران که برادرش بود.

سُدّی گوید که ساره دخترِ مَلِك حرّان بود و بر قومِ خویش طعنه همی زدی در دینِ ایشان. چون ابراهیم را دید، زنِ وی گشت بدانکه وی را رشك ننماید[2].

و محمّد بن اسحاق گوید که ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ بیرون آمد از عراق، از دهی که آن را کُوثا خواند و لوط و ساره با وی بودند و می‌گریختند از نمرود، و خواستند که هجرت کنند و به زمینِ شام روند. می‌آمد ابراهیم با ایشان تا آنگاه که به حرّان رسید و مدّتی آنجا مقام کرد و آنگاه از آنجا هجرت کرد و به مصر آمد و از مصر به شام آمد و به وادیی فرود آمد از زمینِ فلسطین که آن را سبع خوانند، و آن دشتِ شام است. و لوط ـ علیه‌السّلام ـ جایی فرود آمد که آن را موتفکه خواندندی و از سبع تا آنجا یك روزه راه بود. خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را بدان قوم فرستاد به نبوّت. چنان که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ[3]؛ یعنی زمینِ شام. و از برکاتِ وی آن بود که پیغمبران ـ علیه‌السّلام ـ بیشتری از آن زمین فرستاد، و آن زمینی است پُر آب و درخت، با میوهٔ بسیار، و زندگانیِ درویش و تُوانگر آنجا خوش باشد.

و عوفی روایت کرده است از ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنهما ـ که این که می‌گوید: إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ؛ زمینِ مکّه می‌خواهد که اسماعیل آنجا فرود آمد، نبینی که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. بادل ۲: رشك نماید ۳. الانبیاء (۲۱) ۷۱

لِلْعَالَمِينَ[1]. و آن که یاد کردیم از پیش صواب‌تر است و معروف‌تر.

آنگاه پس ازین خدای ـ عزّوجلّ ـ یاد کرد آن نعمتی دیگر که بر ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ کرده بود و گفت عزّ من قائل:

[آیه ۷۲] وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلاًّ جَعَلْنَا صَالِحِينَ؛ و عطا دادیم وی را پسری ـ یعنی اسحاق ـ و نیز بدادیم وی را یعقوب پسرِ پسر، زیادت بدانچه خواسته بود و هریکی را از ایشان گردانیدیم شایستگان●

[آیه ۷۳] وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَوةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَوةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ؛ و گردانیدیم[2] ایشان را امامانِ خلق، تا به ایشان اقتدا کنند و ایشان را راه نمایند به امرِ ما، و وحی کردیم بر ایشان[3] کردنِ کارهای نیکو، و بپای داشتنِ نماز و دادنِ زکات، و بودند ایشان ما را پرستندگان●

[آیه ۷۴] وَلُوطاً آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ؛ و لوط را دادیم حکم کردن میانِ خصمان، و دانشی، و برهانیدیم وی را از آن دیه که بودند که همی کردند[4] پلیدی، و ایشان بودند گروهی بَدْ فاسق●

[آیه ۷۵] وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ و فرود آوردیم لوط را در رحمتِ ما که وی از جملهٔ شایستگان بود●

[آیه ۷۶] وَنُوحاً إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ؛ و یادکن نوح را آن وقتی که ندا کرد از پیش ابراهیم و لوط، ما اجابت کردیم وی را، و برهانیدیم وی را و اهلِ وی را از ان اندوه سختْ بزرگ ـ یعنی طوفان●

[آیه ۷۷] وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ؛ و وی را باز داشتیم از ان قوم که تکذیب کردند حجّتهای ما را که

۱. آل عمران (۳) ۹۶ ۲. بادل ۲: و کردیم ۳. بادل ۲: بایشان
۴. بادل ۲: که بودند همی کردند

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان بودند قومی بد، و غرقه کردیم ایشان را همه*

[آیه۷۸] وَدَاوُدَ وَسُلَيْمٰنَ اِذْ يَحْكُمٰانِ فِي اَلْحَرْثِ اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ اَلْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شٰاهِدِينَ؛ و یاد کن داود را و سلیمان را آنگاه که بر ایشان حکم کردند اندران کِشت، آنگاه که پراکنده شده بود اندران گوسفندانِ قوم، و آن را تباه کرده، و بودیم[1] حکم ایشان را حاضر ـ یعنی بر ما پوشیده نبود و علم ما بدان محیط بود*

ابن عبّاس گوید که دو مرد آمدند به نزدیكِ داود؛ یکی از ایشان خداوندِ کشت بود و دیگر خداوندِ گوسفند. گفت: گوسفندانِ این مرد به شب در کشتِ من افتاده‌اند و تباه کرده. داود ـ علیه‌السّلام ـ گفت خداوندِ کشت را: برو و گوسفندانْ تراست. ایشان بیرون آمدند و بر سلیمان ـ علیه‌السّلام ـ بگذشتند، گفت: اگر من بودمی حکم غیر ازین کردمی، و حکم فرمودمی که رفیقْ‌تر بودی هر دو گروه را. از آن خبر به داود ـعلیه‌السّلام ـ گفتند، وی را بخواند و گفت: بحقِّ بنوّت و نبوّت که بگویی تا آن چیست که ایشان را رفیق‌تر بودی. گفت: گوسفندان به خداوندِ کشت دادمی تا درو نسل و منافعِ آن وی را بودی، و خداوندِ گوسفند را فرمودمی تا کشتِ خداوندِ کشت بازکشتی چنان که بود، تا چون کشت بر آن هیأت گردیدی که در سالِ پیشین بودی آن وقت که گوسفندان آن را بخورد، کشت را به خداوندِ کشت بازدادمی و گوسفندان به خداوندِ گوسفندان[2]. داود ـ علیه‌السّلام ـ گفت: حکم همین است که تو گفتی.

و بدان که چون خداوند تعالی تصویب کرد و داود را ـ علیه‌السّلام ـ تصنیفی نکرد، دانستیم که هر مجتهدی که آنچه تواند از اجتهاد بجای آرد و از وی تقصیری نباشد و وی را خطایی افتد و برخلافِ حقیقت حکم کند و برابرِ آن حکم تصنیفی نشاید کردن، و در شریعت بر آن خطا معذور باشد. چنان که ناسی و مُکْرِه معذور باشند هرچند ایشان را به اصابت صفت نشاید کرد بل بر آن مقدار که راست رفته باشد

۱. بادل ۲: و ما + بودیم ۲. بادل ۲: گوسفند

از درجاتِ اجتهاد، وی را مزد باشد و در آن که از راه افتاده باشد بر وی هیچ عتابی نباشد. و این است معنیِ آن که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: إن اجْتَهَدَ اَلْمُجْتَهِد فَأَصَاب[1] فَلَهُ أَجْرانِ وإن خَطأ فَلَهُ أَجْر وٰاحِد. اگر مجتهدی در فروع شریعت اجتهاد کند و صواب کند وی را دو مزد بُوَد، یعنی مزدی بر اجتهاد و دیگر بر اصابت، و اگر خطا کند وی را یك مزد باشد یعنی بر اجتهاد نه بر همه درجاتِ اجتهاد، ولیکن بدان درجه که از پیش بر سبیلِ صواب راند، پیش از آن که از راه بیفتاد.

و زُهری روایت کند از حدّام بن مُحَيِّصَه که وی گفت: اشتری بود مرا بر ابن عَازِب، در حَایِطی رفت از آنِ انصاریی، و آن را تباه کرد. این خبر نزدِ پیغمبر ـصلّی‌الله علیه وسلّم ـ آوردند، پیغمبر این آیت برخواند، آنگاه حُکم کرد بر ابن عَازِب تا تاوان دهد آنچه اشترِ وی تباه کرده است، و گفت: بر خداوندِ چهارپای واجب بُوَد از نگاه داشتنِ آن به شب، و بر خداوندِ کشت و حَایِط واجب بُوَد نگاه داشتنِ کشت به روز و بازداشتنِ چهارپای از ان. پس دانستی بدین خبر که حکم خدای در این شریعت، در این باب که یاد کردیم خلافِ آن هردو بود که ایشان کردند، مگر آن که بر خداوندِ چهارپای بود نگاه داشتن که یاد کردیم از قصّهٔ داود و سلیمان[2]. آن است که خداوند تعالی می‌فرماید:

[آیه۷۹] فَفَهَّمْنٰاهٰا سُلَيْمٰنَ وَكُلاًّ اٰتَيْنٰا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنٰا مَعَ دٰاوُدَ اَلْجِبٰالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فٰاعِلِينَ؛ پس الهام دادیم آن قصّه[3] سلیمان را، و هریکی را داده بودیم حکمی و علمی، و مسخّر کرده بودیم با داود کوهها را تا با وی تسبیح کردندی و همچنان مرغان را، و ما بودیم کردگاران*

[آیه۸۰] وَعَلَّمْنٰاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ اَنْتُمْ شٰاكِرُونَ؛ و بیاموختیم وی را کردنْ پوشیدنی شما را تا نگاه دارد شما را از سختیِ حرب شما، ای شما هستید شاکرانِ نعمت که بر وی پدید آوردیم تا شما را بدان انتفاع باشد در حربها تا قیامت*

۱. بادل ۲: فصوب ۲. بادل: + علیهم‌السّلام ۳. بادل ۲: قضیه

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

و به این آن خواست که پیش از آن صَفِیحَه‌ها[ی] آهن با یگدیگر بستندی و روزِ حرب پوشیدندی، خدای تعالی وی را پیوستنِ زره بیاموخت تا آن محکم‌تر و رفیق‌تر باشد در حرب. و پیش از وی کسی را آن الهام نداده بود. و آهنِ وی را نرم گردانید تا وی آن می‌ساخت به آسانی. چنان که گفت: وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيد.[1] آنگاه یاد کرد آنچه سلیمان بدان مخصوص بود و گفت:

[آیه ۸۱] وَلِسُلَيْمٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بٰرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عٰالِمِينَ؛ و مسخَّر کردیم[2] سلیمان را باد دران حال که سخت همی جَستی، همی رفتی به فرمانِ وی به آن زمین که برکت نهاده‌ایم خلق را اندران یعنی زمینِ شام- و بودیم به هر چیز که ایشان را همی دادیم دانا، و هیچ چیز از ان بر ما پوشیده نبود*

و بدان که حقیقتِ باد آن بود که از اجسامی لطیف که خدای - عزَّوجلَّ - در هوا آفریده است ساکن بجنبد به حرکتی که خدای - عزَّوجلَّ - اندران بیافریند از اجزای لطیف که خدای تعالی در میانِ آسمان و زمین بیافریده است تا ساکن بُوَد و نجنبد[3]، وی را هوا خوانند، و چون بجنبد[4] وی را ریح خوانند. و گروهی گفتند: هم از جنسِ آن اجزا چیزی مشابك بُوَد، یعنی مخالط اجزای تن حیوانات را، وی را روح خوانند. پس بدین مقالت هوا و ریح و روح از یك جنس باشند، ولیکن در هوا حالی که بر صفتی دیگر باشد وی را نامی دیگر باشد.

چون حقیقتِ باد بدانستی، بدان که خدای - عزَّوجلَّ - باد را مسخَّرِ سلیمان -علیه‌السّلام- گردانیده بود[5] و در فرمانِ وی کرد و سلیمان را با اصحاب همی بردی تا آنجا که خواستندی، آنگاه ایشان را به منزلِ ایشان بازآوردی.

وَهب بن مُنَبِّه گوید که چون سلیمان - علیه‌السّلام - به مجلسِ خویش آمدی،

۱. سبأ (۳۴) ۱۰ ۲. بادل ۲: گردانیدیم ۳ و ۴. بادل ۲: بخمبد، بجمبد
۵. بادل ۲: کرده بود

مرغان بر وی بایستادندی و جنّ و انس پیشِ تختِ وی بایستادندی. و عادتِ وی آن بودی که غزا بسیار کردی، هر کجا که امیری نشان دادندی در ناحیتی از نواحی زمین، قصدِ آن کردی که مملکتِ وی بگرفتی و وی را خوار کردی. و چون خواستی که غزاتی کند، فرمودی تا مردمان و چهارپایان و هرچه با وی در حرب خواستی بود و آنچه وی را بدان حاجت بودی از سلاح و آلتِ حرب، همه جمع کردندی بر یك بساط، آنگاه بادِ عاصف را فرمودی تا آن را بکشیدی، غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ[1]؛ باید او را یك ماهه راه بردی و شبانگاه یك ماهه تا آنجا که وی خواستی آنگاه دیگر چیز که سلیمانْ بدان مخصوص کرده [بود][2] یاد کرد و گفت:

[آیه ۸۲] وَمِنَ ٱلشَّيٰاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حٰافِظِينَ؛ و مسخَّر کرده‌ایم وی را از شیاطینْ کسانی که بر آب فرو رفتندی و وی را جواهر از دریا برآوردندی، و همی کردندی کارِ دیگر جز غوّاصی، و ما بودیم ایشان را نگاه دار*

و بدان که هر که در این مقدار که یاد کردیم از قصّهٔ داود و سلیمان -علیهماالسّلام- تأمّل کند و نیکو بنگرد و ترتیبِ قصّهٔ ایشان بشناسد، بسیاری عجایب از محاسنِ نظمِ قرآن بر وی بگشایند[3]. نبینی که چه نیکو یاد کرد حالِ ایشان. اوّل فضیلتی که مشترك بود میانِ پدر و پسر، یاد کرد و آن حکم کردنِ ایشان بود میانِ خلق. آنگاه فضلِ یکی از ایشان پدید کرد بر دیگری اندران معنی. آنگاه پدر را به دو فضیلت که مخصوص بود یادکرد. آنگاه پسر را به دو نوع فضیلتِ دیگر یاد کرد. و چون سلیمان را که خداوندِ نعمت و مملکت بود یاد کرد تا حالِ هردو ترا معلوم گردد.

[آیه ۸۳] وَأَيُّوبَ إِذْ نٰادىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ ٱلرّٰاحِمِينَ؛ و یاد کن ایوب را آنگاه که بخواند خدای خویش را که به من رسید سختی و مضرّت، و تویی رحیم‌تر از همه رحیمان*

۱. سبأ (۳۴) ۱۲ ۲. افزوده بر اساس بادل ۲ ۳. بادل ۲: بگشاید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

[آیه۸۴] فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ؛ پس اجابت کردیم وی را، و کشف کردیم آنچه به وی رسیده بود از سختی و رنج، وعطا[ی]وی کردیم اهلِ وی را، و مثلِ ایشان نیز با ایشان، آن رحمتی بود از نزدِ ما، و پندی بود کسانی را که ایشان خدای را می‌پرستیدند[1] *

[آیه۸۵] وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ؛ و یاد کن اسماعیل را و ادریس را و ذوالْکِفل را که هریکی از ایشان صابران بودند*

[آیه۸۶] وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ و درآوردیم ایشان را در رحمتِ خویش که ایشان از جملهٔ شایستگان بودند*

[آیه۸۷] وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و یاد کن خداوندِ ماهی را ـ یعنی یونس ـ آنگاه که[2] بیرون شد تا بخشم آورد قومِ خویش را ـ و گروهی گفتند بخشم آورد خدای را ـ پس پنداشت که ما حکم نکنیم بر وی به عقوبت، پس ندا کرد در تاریکیها ـ یعنی تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ـ و نیست خدایی مگر تو، پاکا خدایا، منَم که بودم از جملهٔ ظالمان*

[آیه۸۸] فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ؛ پس اجابت کردیم وی را و برهانیدیم وی را از غم، و همچنان برهانیم از همه اندوه مؤمنان را*

سعید بن المسیّب گوید که شنیدم از سعید بن مالك که گفت: شنیدم از مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که گفت: دعای یونس بن مَتیٰ آن بود که وی گفت: بِسْمِ اللهِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَىٰ؛ به نامِ خدای، آن که هرگاه که وی را بدان نام خوانند اجابت کند و هرچه[3] از وی خواهند بدهد.

۱. بادل ۲: می‌پرستند ۲. بادل ۲: که + وی ۳. بادل ۲: هر چیز

سعید بن مالك را گفتند که این نجات یونس بن متی را است یا جملهٔ مؤمنان را؟ گفت: وی را بود و جملهٔ مؤمنان را از پس وی. نبینی که خدای ـ عزّوجلّ می‌گوید: وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ. و این شرطِ خدای است، هرکه وی را بدین دعا خواند به اخلاص، وی را اجابت کند بفضلِ خویش.

و بدان که مفسّران خلاف کرده‌اند در خشمِ یونس ـ علیه‌السّلام ـ و مغاضبتِ وی تا باکی بُوَد. عوفی روایت کند از ابن عبّاس که یونس قوم وی به ناحیتِ فلسطین نشستندی، مَلِکی برخاست و به غزای ایشان آمد و ایشان دوازده سِبْط بودند و نُه سِبْط و نیم را از ایشان شبیخون کرد و به غارت ببرد از ایشان، دو سِبْط و نیم بماند، خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی فرستاد به نزدیكِ شیعا[ء] النبی ـ علیه‌السّلام ـ که بود به نزدیكِ حزقیاء الْمَلِك که وی را بگوی تا پیغمبری را اختیار کند امین و قوی، و وی را فرستد بدان مَلِك که ایشان را غارت کرده بوده است تا من در دلِ ایشان افکنم تا بنی‌اسرائیل را دست بازدارد. و مَلِكْ وی را گفت: اگر صواب بینی‌که بفرستیم.[1] و درمملکتِ وی پنج پیغمبر بود، گفت: یونس بن مَتی را بباید فرستادکه وی قوی و امین است مَلِكْ یونس را بخواند و وی را فرمود تا برود. وی‌گفت‌که خدای ـ عزّوجلّ ـ فرموده است ترا که مرا بفرستی؟ گفت: نه. گفت: خدای‌نام‌برده است‌مرا؟ گفت: نه. گفت: پس اینجا دیگر پیغمبران‌اند اَقْوِيَا وأُمَنَا، کسی دیگر را بفرست. بر وی الحاح کردند، وی خشم گرفت بر آن پیغمبر و بر آن مَلِك و بر قومِ وی، و بیرون آمد به کرانِ دریای روم، چون فرا رسید، کشتی دید پُر شده، در آن کشتی نشست‌تا چون در میان رسیدکشتی مضطرب گردید و دریا بشولید[2] تا ترسیدند که غرق شوند. ملّاحان گفتند: اینجا بنده‌ای شاید بود عاصی، و یا بنده‌ای که از خداوندِ خویش گریخته است، و رسمِ ما آن است که چون ما را این شغل پیش آید قرعه زنیم، هر که قرعه بر وی افتد وی را در دریا افکنیم که یك تن غرقه شود بهتر از آن که کشتی غرقه شود. و هرکه در آن کشتی بودند قرعه زدند سه بار، به هر باری که قرعه زدند بر یونس ـ علیه‌السّلام ـ آمد. یونس برخاست و گفت: منم آن بندهٔ عاصیِ

۱. بادل ۲: بفرستم ۲. بادل ۲: بشورید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

گریخته، و خویشتن در دریا افکند، ماهی بیامد و وی را فرو برد، پس ماهیِ بزرگتر از ان بیامد و آن ماهی را فرو برد. خدای ـ عزّوجلّ ـ بر آن ماهی وحی کرد که نگر که یکتاموی از وی نیازاری که نه من وی را طعامِ تو کرده‌ام، بل شکمِ تو زندانِ وی ساخته‌ام. آنگاه بماند آنجا چندان که یاد کردیم پیش ازین.

و گروهی از مفسّران گفتند که [مغاضبتِ وی با خدای ـ عزّوجلّ ـ بود از بهرِ آنکه عذاب از قوم وی دفع کرد و سببِ آن ندانست، ترسید که وی را بگیرند و گویند: «دروغ گفتی در وعده»، و وی را بکشند. چنان که یاد کرده‌ایم از قصّهٔ وی].[1]

و حسنِ بصری گوید که سببِ مغاضبتِ وی آن بود که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را بفرستاد به قومی، که ایشان را بترسان پیش از آن که عذابِ من در ایشان رسد. گفت: تا بسازم وی را. گفتند: کار بتعجیلتر از ان است. و گروهی گفتند از قومِ نینوا[2] بودند، وی مردی بود تنگ‌خوی، خشم گرفت وگفت: بر من این مقدار همی شتاب‌کنند[3] که نعلین درپوشم.

وَهب‌بن مُنَبِّه گوید که یونس‌بن‌متی بنده‌ای بود شایسته، ولیکن تنگ‌خوی بود، خدای ـ عزّوجلّ ـ اثقالِ نبوّت بر وی نهاد و وی اندران طاقت نداشت و آن را بیفکند و بگریخت از بهرِ آن بود که خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را در جملهٔ اولوالعزم نیاورد، آنگاه که مصطفی را ـ علیه‌السّلام ـ گفت: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ. و نیز مصطفی را ـ صلّی‌الله علیه ـ گفت: وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ؛ یعنی فرمانِ مرا میفکن[4] چنان که وی افکند.

و ابوهریره ـ رضی‌الله عنه ـ روایت کند از پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که گفت: چون یونس را حبس خواست کرد خدای تعالی در بطنِ حوت، وحی کرد بدان حوت که وی را بگیر و گوشت و استخوانِ وی میازار. چون ماهی وی را بگرفت و به قعرِ دریا رسید، یونس ـ علیه‌السّلام ـ حَبِیسی[5] شنید، با خویشتن گفتن که این چیست؟ خدای ـ عزّوجلّ ـ وحی فرستاد به وی که تسبیحِ جنبندگان است. وی نیز در

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. بادل ۲: مینوی ۳. بادل ۲: شتاب کند ۴. بادل ۲: مفکن
۵. باد: حسیسی، بادل ۲: حسبی

شکمِ ماهی تسبیح می‌کرد و فریشتگان تسبیحِ وی می‌شنیدند، گفت: یا ربّ! ما می‌شنویم بانگی ضعیف از جای غریب. گفت: آن بندهٔ من است یونس بن متی، وی را بازداشته‌ام در شکم ماهی. گفتند: آن بندهٔ شایسته که چندان عملِ نیکو کردی هر شبانه‌روزی؟ گفت: آری. پس ایشان شفاعت کردند وی را به خدای ـ عزّوجلّ ـ تا خدای [تعالی][1] حوت را فرمود تا وی را به ساحل افکند. چنان که گفت: فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ.[2]

[آیه ۸۹] وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ؛ و یاد کن زکریا را، آنگاه که ندا کرد خداوندِ خود را: ای بارخدای من! مرا مگذار تنها، و تو بهتر وارثانی*

[آیه ۹۰] فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ؛ پس اجابت کردیم وی را و عطا دادیم وی را یحیی، و به صلاح آوردیم وی را زوجهٔ وی از عقیمی و بدخویی که ایشان بودند که همی شتافتند در کردنِ نیکویها، و همی خواند ما را امّیدِ رحمتِ ما، و بیمِ عذاب ما[3]، و بودند ما را خاضع و متواضع*

[آیه ۹۱] وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ؛ و آن که نگاه داشت بنتِ عمران خویشتن را از حرامها ـ یعنی فرمودیم جبرئیل را در جیبِ پیراهنِ وی ـ از آن روحی که مَلَک ما است، و بیافریدیم مسیح را در شکم وی، و پسرِ وی ساختیم آیتیْ خلقان را*

[آیه ۹۲] إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ؛ و گفت: خود این امّتِ شما امّتی است یکی، و مَنَم خدای شما، مرا بپرستید[4]*

[آیه ۹۳] وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ؛ و از یگدیگر ببریدند کارِ خویش در میانِ خویش، آنگه که مختلف گشتند هریکی از ایشان [به ما][5]

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. الصافات (۳۷) ۱۴۵ ۳. باد: عذاب را ۴. بادل ۲: پرستید
۵. افزوده از بادل ۲

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

بازآیند*

[آیه ۹۴] فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ؛ پس هرکه کرده باشد از کارهای شایسته، و وی مؤمن باشد، انکار نکنند کردارِ وی را، بلکه و ما آن را همی نویسیم ـ یعنی نگاه دارنده‌ایم*

آنگاه پدید کرد آن گروهانی که از پیشِ شما بودند ایشان را هلاك کردیم بازنیایند تا صفتِ خویش شما را گویند، ولیکن شما به چشمِ بصیرت بنگرید و اعتبار کنید تا به قیامتْ ایشان را ببینند، و آنگاه ایمان سود ندارد شما را. و گفت عَزَّ من قائل:

[آیه ۹۵] وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ؛ و حرام است بر دهی[1] که ما آن را هلاك کرده باشیم که ایشان باز نیایند[2]*

[آیه ۹۶] حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ؛ تا آنگاه که بگشاید سد یأجوج و مأجوج و ایشان از هر بالای همی آیند به شتاب*

[آیه ۹۷] وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ... ؛ و نزدیك آمد آن وعدهٔ درست ـ یعنی قیامت.

چنان که عبدالله بن مسعود ـ رضی‌الله عنه ـ روایت کند از مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ که وی گفت در آن حال که اخبار عیسی می‌گفت که عیسی ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ با من عهد کرده است که مرا از آسمان به زمین آرد آنگاه که دجّال بیرون آید، وی مرا بیند، خدای ـ عزّوجلّ ـ وی را هلاك کند، وی بگُدازد چنان که رصّاص[3] گدازد بر آتش، یعنی [همه][4] نیست شود و بر دستِ مسلمانان هلاك شوند و تا درخت با ایشان در سخن[5] آید [و][6] گوید: يَا مُسْلِمُ هَذَا كَافِرٌ فَاقْتُلْه؛ اینك کافری است، بکُش.

و چون خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را هلاك کند مردمان روی به شهرها و آوْطانِ

۱. بادل ۲: دیهی ۲. بادل ۲: نیایند ۳. بادل ۲: رصاصی ۴. افزوده براساس بادل ۲
۵. بادل ۲: به سخن ۶. افزوده براساس بادل ۲

خویش نهند و یأجوج و مأجوج پیشِ ایشان آید مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ. از هر بالایی بشتابند بر هرچه بگذرند آن را هلاك کنند تا آنگاه که عیسی ـ علیه‌السّلام ـ دست بردارد و دعا کندو مسلمانان آمین کنند و خدای ـ عزّوجلّ ـ جنبنده‌ای بفرستد که آن را انغف خوانند تا در قفاها و بینیهای ایشان روند و ایشان را هلاك کنند. چنان که یاد کردیم پیش ازین.

و گروهی گفتند این که می‌گوید: مِن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُون؛ صفتِ خلقان است آنگاه که از گور برخیزند و روی به عَرَصاتِ قیامت نهند. نبینی که مُجاهد می‌خواند: وَهُم مِن كُلِّ جَدَثٍ[1] يَنسِلُون[2]، [با] جیم و ثا. معنیِ «جَدَث»[3] «گور» بُوَد.

... فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ؛ پس اندران حال بیرون نشسته باشد چشمهای آن کسانی که کافر شده باشند[4]، و همی گویند: یا وَیْل باد بر ما[5]، ما بودیم در غفلتی ازین روز، بلکه ما ظالمان بودیم*

[آیه ۹۸] إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ؛ و گفت مشرکان را که شما و آنچه شما همی پرستید از دونِ خدای تعالی ـ یعنی بتان ـ آتش‌افروزِ دوزخ باشد شما آن را رسید آنجا*

[آیه ۹۹] لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ؛ اگر بودندی ایشان خدایان بر حقیقت، عابدانِ ایشان نرسیدندی به دوزخ، و هریکی از عابد و معبودشان در دوزخ باشند[6] جاودان*

[آیه ۱۰۰] لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ؛ ایشان را بُوَد در ان دوزخ بانگی[7] زار، و ایشان در آن دوزخ هیچ چیز نشنوند*

[آیه ۱۰۱] إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ؛ خود آن کسانی که از پیش رفته‌اند ایشان را است از ما سعادت ـ یعنی قضا کرده باشیم ـ

۱. باد: حدب ۲. الانبیاء (۲۱) ۹۶ ۳. باد: حدب ۴. بادل ۲: باشد
۵. بادل ۲: باد ما را ۶. بادل ۲: باشد ۷. باد، بادل ۲: با یکی

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

ایشان را از دوزخ دور کرده باشند*

چنان که ابن عبّاس گوید در معنیِ این آیت که چون نماند اندر دوزخ مگر آن کسی که جاودان آنجا خواهد ماند، ایشان را در تابوتهایی نهند از آتش، و آن تابوتها در تابوتهای دیگر نهند از آتش، و در آن تابوتها مِسْمارها باشد از آتش، پس هیچ‌کس از ایشان هیچ‌چیز[1] نشنود، و هرکسی از ایشان پندارد که هیچ‌کس نیست در آتش که عذاب می‌کنند جز از وی. این است معنیِ آن که می‌گوید: لاٰ یَسْمَعُونَ.[2] و نیز توان گفتن که معنیش آن است که نشنوند چیزی که از آن شاد گردند بلکه آن بشنوند که گویند: اخْسَئُوا فِیهَا وَلاٰ تُکَلِّمُونِ.[3]

و بدان که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ روزی نشسته بود در مسجد، اندر حَطِیم با مهترانِ قریش، و گردواگردِ کعبه سیصد و شصت بُت بود، نَضْر بن الحارث بروی پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ آمد و با وی سخن گفت و مناظره کرد با پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ وی را مُفْحم گردانید و سخن بر وی بریده کرد، آنگاه بر وی خواند، و نبود مگر از این سه آیت که یاد کردیم، و برخاست پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ از میانِ ایشان، عبدالله بن الزِّبعری وی را گفت: ای تو گفتی: إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ[4]؟ گفت: آری. گفت: حجّت بر تو آمد به خدای کعبه. نه جهودان عُزَیر را می‌پرستند و ترسایان مسیح را می‌پرستند وبَنُو مَلِیح فریشتگان را می‌پرستند؟ پس باید که ایشان در دوزخ باشند و تو می‌گویی که ایشان در دوزخ نباشند. پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: این گروهان ایشان را نمی‌پرستند ولیکن شیاطین را می‌پرستند که ایشان را بدان می‌فرمایند، و خدای تعالی فرو فرستاد در صفتِ ایشان و جملهٔ مؤمنان تا بدانند که ایشان در جملهٔ آن ایمانهای پیشینْ داخلْ نه‌اند، وگفت:

[آیه۱۰۲] لاٰ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ؛ نشنوند

۱. بادل ۲: هیچیز ۲. الانبیاء (۲۱) ۱۰۰ ۳. المؤمنون (۲۳) ۱۰۸
۴. الانبیاء (۲۱) ۹۸

بانگِ آن، و ایشان در آنچه آرزو کنند تنهای ایشان از لذّتها، جاودان باشند*

[آیه۱۰۳] لاٰ یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقّٰهُمُ الْمَلٰئِکَةُ هٰذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛ اندوهمند نگرداند ایشان را بیم بزرگتر، و پیش ایشان بازآیند فرشتگان[1]، و همی گویند: این است روزِ شما، آن که شما را وعده همی کردندی*

و روایت آمده است از امیرالمؤمنین علی ـ رضی‌الله عنه ـ که وی می‌خواند: إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنیٰ أُولٰئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ[2]؛ پس گفت: من از ایشانم، و ابوبکر و عُمَر وعثمان و طَلْحَه و سَعْد و سَعید بن زید وعبدالرّحمن‌بن‌عَوف ایشان‌اند.

و بدان که علما جواب دادند از سؤالِ عبدالله بن الزِّبَعْریٰ را، و گفتند: بدان که می‌گوید: إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ[3]، اصنام را می‌خواهد به دلیلِ آن که گفت: وَمَا تَعْبُدُونَ و نگفت ومَنْ تَعْبُدُونَ. و «ما» جمادات را باشد و چیزی که وی را عقل و حس نباشد. پس محال باشد که این آیت مسیح را و ملایکه را متناول باشد. و دیگر که این آیت در شأنِ اهلِ مکّه فرود آمده است و این خطاب ایشان را است و ایشان عابدُ الأصنام بودند و هیچ چیز از حیوانات نپرستیدند.

بدان که مفسّران اختلاف کرده‌اند در معنیِ لاٰ یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ[4]، ابن عبّاس گوید که «فَزَعِ اَکبرْ» نفخهٔ آخر بُوَد که در صُور بدمند، به دلیلِ آن که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: وَیَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللهُ وَکُلٌّ أَتَوْهُ دٰاخِرِینَ.[5] و حسنِ بصری گوید که «فَزَعِ اَکبر» آن بُوَد که فرمایند بنده را تا به دوزخ برند. و سعد بن جُبَیر گوید که «فَزَعِ اکبر» آن بُوَد که سرِ دوزخ فرو گیرند و مُطْبَق گردانند و آن دوزخیان که آنجا مانده باشند نومید گردند.

و ابن جُرَیج گوید که فَزَعِ آن بُوَد که چون اهلِ بهشت در بهشت قرار گیرند و اهلِ

۱. بادل ۲: فریشتگان ۲. الانبیاء (۲۱) ۱۰۱ ۳. الانبیاء (۲۱) ۹۸
۴. الانبیاء (۲۱) ۱۰۳ ۵. النمل (۲۷) ۸۷

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

دوزخ در دوزخ؛ مرگ را بیاورند بر صورتِ کبشی اَمْلَح ـ یعنی سفید ـ و آن را بر اعراف بدارند، سُوری که در میانِ بهشت و دوزخ است که هردو فریق بدان می‌نگرند و آن را بکشند و منادی کنند: یا أَهْلَ اَلْجنَّة خُلُودٌ فَلاَمَوْت وَیا اَهْلُ اَلنّار خُلُودٌ فَلاَموت؛ ای اهلِ بهشت جاودانی است و مرگ نه، و ای اهلِ دوزخ جاودانی است و مرگ نه.

آنگاه چون خدای ـ عزّوجلّ ـ جایگاه اهلِ بهشت و اهلِ دوزخ پدید کرد، درین وقت آن پدید کرد و گفت عزّ من قائل:

[آیه ۱۰۴] یَوْمَ نَطْوِی اَلسَّمَآءَ کَطَیِّ اَلسِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَمَا بَدَأْنَآ اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ وَعْدًا عَلَیْنَآ اِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ؛ آن روز که درنوردیم آسمان چون نوردیدنِ سِجِل کتاب را، همچنان ابتدا کردیم اوّل خلقی را، باز اعادت کنیم آن را، وعده است بر ما که آن بکنیم*

ابن عبّاس گوید که «سِجِل» نامِ فرشته‌ای است که اعمالِ بندگان می‌نویسد. و روایتی آمده است از ابن عبّاس که «سِجِل» نام کاتبی است از کُتّابِ مصطفی صلّی‌الله علیه وسلّم. و این[1] ضعیفْ روایتی است از بهرِ آن که این کاتبْ معروف نیست و ندانند[2] که بوده است یا نه. و روایتِ درست از ابن عبّاس آن است که «سِجِل» به معنیِ صحیفه است وکتاب به معنیِ مکتوب است و «لام» اینجا بمعنی «عَلَی» است. پس معنیِ این سخن آن بُوَدکه بنوردیم آسمان را چون نوردیدن نامه بدان نوشته‌که در وی نوشته باشند.

ابن عبّاس گوید که معنیِ این آیت آن است که هر چیز را هلاك کنیم و آن را چنان نیست گردانیم که بود. و گروهی گفتند: معنیش آن است که چنان که ابتدا بیافریدیم هرکسی را از آب، همچنان اعادت کنیم وی را از خاك. و گروهی گفتند: معنیش آن است که چنان که ایشان را ابتدا آفریدیم برهنه، همچنان باز بیافرینیم روزِ قیامت برهنه. نبینی که خدای تعالی می‌گوید: وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادیٰ کَمَا خَلَقْنَاکُمْ اوَّلَ مَرَّةٍ.[3]

و تصدیقِ این سخن آن است که مجاهد روایت کند از عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ که

۱. باد: و ازین ۲. بادل ۲: نداند ۳. الانعام (۶) ۹۴

وی گفت: پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ روزی درآمد و گنده پیری نزدیکِ من بود از بنی عامر، گفت: یا عایشه! این عجوز کیست؟ گفتم: این از جملهٔ خالاتِ من است. آن عجوز گفت: یا رسول‌الله! دعا کن تا خدای تعالی مرا در بهشت درآرد. پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ گفت: عجایز در بهشت نروند. آن زن اندوهگین[1] شد، پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ گفت: خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را بیافریند خلقی نو. چنان که گوید: إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْکَاراً، عُرُباً أَتْرَاباً، لأَصْحَابِ اَلْیَمِینِ[2]، آنگاه گفت مصطفی ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ: روزِ[3] قیامت همهٔ خلق را حشر کنند برهنه و پای برهنه، و اوّل کس را که[4] پوشند ابراهیم ـ علیه‌السّلام ـ باشد. عایشه گفت: واسَوْأَتَاه مردمان آن روز از یگدیگر شرم ندارند؟ مصطفی ـ صلّی‌الله علیه ـ گفت: لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ. هرکسی را آن روز کاری بُوَد که آن وی را کفایت بُوَد. یعنی که آن وی را مشغول دارد و نپردازد که به دیگر کس نگرد. آنگاه برخواند پیغمبر صلّی‌الله علیه وسلّم: کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ. آنگاه مصطفی را ـ صلّی‌الله علیه وسلّم ـ و مؤمنان را بشارت دادند بدانکه دینِ ایشان و مملکتِ ایشان ظاهر گرداند و قاهر خواهد بود و ایشان را از جملهٔ اُمّتان میراث خواهد داد:

[آیه ۱۰۵] وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی اَلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اَلذِّکْرِ... و خود نوشته‌ایم در زبور یعنی کتابِ داود ـ از پس ذکر ـ یعنی از پس آن که در لوحِ محفوظ یاد کردیم آن را.

گروهی گفتند: به «ذکر» اینجا تورات می‌خواهد، و «بَعْد» اینجا به معنی «قَبْل» است. و اما آن کسی که «زُبور» خواند بضمّ الزّا، گوید: بدین کتابها می‌خواهد که از پس تورات فرستاد نه کتابِ داود علیه‌السّلام.

... أَنَّ اَلْأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ اَلصَّالِحُونَ؛ که زمین میراث خواهند یافت بندگانِ

۱. بادل ۲: اندوهگن ۲. الواقعه (۵۶) ۳۵ـ۳۸ ۳. باد: گفت + روز
۴. بادل ۲: و اول کسی را که وی را

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

من، که ایشان شایستگان‌اند ـ یعنی امّتِ محمّد صلّی‌الله علیه وسلّم*

و این وعده‌ای است از خدای ـ عزّوجلّ ـ مسلمانان را به اعزازِ دینِ ایشان، و قهرِ دشمنانِ ایشان.

[و][1] گروهی گفتند: بدین «زمین» زمینِ بهشت را می‌خواهد که مؤمنان را وعده کرد در آخرت، نبینی که خدای ـ عزّوجلّ ـ ایشان را خبر دهد که ایشان می‌گویند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ.[2]

[آیه ۱۰۶] اِنَّ فِی هٰذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عٰابِدِینَ؛ خود اندرین قرآن رسیدنی است به مراد گروهانی را که ایشان همی پرستند خدای را*

[آیه ۱۰۷] وَمَآ اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ؛ و نفرستادیم ترا یا محمّد مگر آن را تا رحمتی باشی خلقان را*

گروهی گفتند از مفسّران[3]: یعنی مؤمنان را. ابن عبّاس گوید: بلکه همهٔ خلق را، إمّا مؤمن را به متابعتِ وی نعمت یافت و إمّا کافران ایمن گشتند در دولتِ وی از عذابها که امّتانِ پیشین را رسیدی چون خَسف و قَذْف، و آنچه بدان مانَد.

[آیه ۱۰۸] قُلْ اِنَّمَا یُوحٰی اِلَیَّ اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ بگو ای محمّد! خود وحی همی آید به من که خدای شما خدایی است یکی[4]، ای شما همی مسلمان خواهید شدن بدان؟*

[آیه ۱۰۹] فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ اٰذَنْتُكُمْ عَلٰی سَوَآءٍ ؛ ... آنگاه وی را گفت: اگر برگردند ایشان، بگو: شما را بیاکاهانیدیم بر حدِ برابری.

چیزی از یکی پنهان نکردم که بر دیگری اظهار کردم. بخلافِ آن که رافضیان

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. الزمر (۳۹) ۷۴ ۳. بادل ۲: و گروهی از مفسران گفتند
۴. بادل ۲: خدایی است بحق

گفتند که «وی بعضی از چیزها مر اهلِ بیتِ خویش را بیاموخت که دیگران را نیاموخت.» و بدین آن خواهند که گویند که «بر این شریعت که در دستِ مسلمانان است اعتمادی نیست تا آنگاه که مهدی بیرون آید». خدای ـ عزّوجلّ ـ در این آیت پدید کرد که آنچه ایشان می‌گویند، هیچ نیست، و وی آنچه رسانید به همگان رسانید برابر، و چیزی اندرین از کسی پنهان نکرد، عَزَّ من قائل:

... وَاِنْ اَدْرِیٓ اَقَرِیبٌ اَمْ بَعِیدٌ مَا تُوعَدُونَ؛ و چه دانم آی نزدیك است یا دور، آنچه خود شما را وعده کنند [یعنی][1] روزِ قیامت*

[آیه ۱۱۰] اِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَیَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ؛ خود وی داند آنچه ظاهر بُوَد از گفتار، و داند آنچه پنهان کنید شما*

[آیه ۱۱۱] وَاِنْ اَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ اِلٰی حِینٍ؛ و ندانم مگر تأخیرِ عذاب [از][2] شما آزمودنی[3] است تا بدانید که چه کنید، و منفعتی است شما را تا وقتی که حکم کند خدای*

[آیه ۱۱۲] قٰالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعٰانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ؛ بگو ای محمّد: ای خدای! حکم کن بحقّ میانِ آن کسی که مرا تکذیب کند و خدای ما رحمان است زان که شما همی پرستید از بُتان، و یاری از وی خواهیم بر آنچه شما همی گویید از کفر و ضلالت چنان که وعده کرده است*

و اگر کسی ترا گوید: چرا گفت: «حکم کن بحق که هیچ حکم از احکام خدای باطل نباشد»؟ بگو: «حق» درین آیت به معنی «عذاب» است، چنان است که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ از خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌خواهد که کافران را عذاب کند و خدای ـ عزّوجلّ ـ این دعایِ وی مستجاب کرد، روزِ بدر کافران را عذاب کرد به دستِ مؤمنان، و فریشتگان[4] به نصرت فرستاده بود.

۱. افزوده براساس بادل ۲ ۲. افزوده براساس بادل ۲ ۳. بادل ۲: آزمودی
۴. بادل ۲: فرشتگان

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

The advancement and improvement of every society is possible when it understands its cultural background and civilization, and becomes aware of the reasons for the society's progress or stagnation. And this recognition is not possible except through studying the works of those gone before as they themselves have written them, and not in the way in which they have been later distorted and revised. This is an unavoidable necessity in the written culture of every society which has been continuously exposed to turbulent events.

Therefore, in order to reach this awareness, to protect the genuine culture and its identity, and to resist alien cultures it is compulsory to revive and introduce the written legacy. The first step to reach this aim is the scientific critique and rectification of the intellectuals' writings on Iranian Islamic culture.

All efforts and searches have been done to identify and compile the indices of manuscripts and also correct and restore the scientific resources and written treasures of this frontier. But, these works remain as though obsolete, untouched and even set aside. What has been accomplished is very little in comparison with what must be done. And that small accomplishment faces many difficulties. Such problems include: the way of research and investigation, the collection of volumes, the heavy expense of this task, preparing for the start of publication, drawing together scientific and specialty works, and financial return which is the condition for the continuation of research and publication.

Thus, the Office of Cultural Affairs of Ministry of Culture and Islamic Guidance in the path of the Islamic Revolution's cultural goals (which in reality is a cultural revolution) established an office by the name of 'The Written Heritage Publication Office'. In this way they could support the efforts of the researchers, editors, scientific and research centers, back up the cultural publishers, and attract talented and skilled potential. Also, the intention was to publish and make available research sources and precious literary works. It was also to prevent repetition of efforts and publish critical texts on various matters with a priority given to works in Farsi. In this way a genuine movement in the path of reviving the written culture could be created. And it offers a complete aggregate to the cultural society of Islamic Iran.

The Written Heritage Publication Office
Deputy Minister's Office of Cultural Affairs
Ministry of Culture & Islamic Guidance

و قتاده گوید که پیغمبر ـ علیه‌السّلام ـ هرگاه که به حربی حاضر آمدی، گفتی: رَبِّ اَحْکُم بِالْحَقِّ. و نظیرِ این آیت آن است که خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌گوید: رَبَّنَا اَفْتَحْ بَیْنَنَا وَبَیْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ.[۱]

و دیگر جواب ازین آن است که پیغمبر ـ صلّی‌الله علیه ـ خواست که به خصمان نماید که وی حق می‌جوید و ایشان را به حق می‌خواند، نه مقصودِ وی آن است که ایشان را بر هر وجهی که باشد غلبه کند چنان که مقصودِ ملوك باشد در مقاومتی که ایشان را با خصمان افتد، قصدِ آن کنند که خصمِ خویش را غلبه کنند نه آن که حق و حقیقت جویند[۲] وَاللهُ اَعْلَم.

۱. الاعراف (۷) ۸۹ ۲. باد: جوید

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

Scientific and Cultural Publications Co. with collaboration of the Written Heritage Publication Office.

All rights reserved. No part of this book may be reproduced in any from or by any means without permission from the Publisher.

First Published in Iran by Scientific and Cultural Publications Co. 1995

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

TĀJ AL-TARĀJEM
FI TAFSIR AL-QOR'ĀN LE-AL-AʿĀJEM

ABU AL-MOZAFFAR ŠĀHFUR EBN-E MOHAMMAD ESFARĀYENI

Editors
NAJIB MĀYEL HARAVI
ALI AKBAR ELĀHI XORĀSĀNI

Scientific & Cultural
Publications Company

mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org